رهنامه پژوهش

دفتر اطلاع‌رسانی و توسعه فرهنگ پژوهش | معاونت پژوهش حوزه‌های علمیه

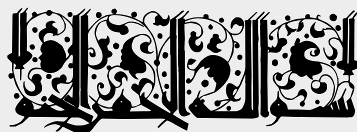
نشریه علمی - فرهنگی

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

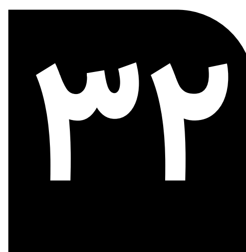
۳۱ ۳۲

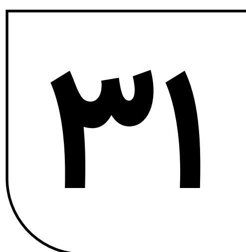


اصول فقه



رهنامه پژوهش





مدیریت ترویج پژوهش
معاونت پژوهش حوزه های علمیه

صاحب امتیاز | معاونت پژوهش حوزه های علمیه
مدیر مسئول | حجت الاسلام و المسلمین ابوالقاسم مقیمی حاجی
ناظر کیفی |سیّد علی عماد
سردبیر | حجت الاسلام و المسلمین محمد صالح مازنی

دبیر سرویس پرونده علم |امیر عمو غلامی
دبیر سرویس سیره بزرگان | محمدحسین فروغی
مدیر اجرایی | رضا ثانی
مصاحبه کننده | مصطفی رحیمی
هیئت تحریریه |امیر عمو غلامی، مهدی محققفر، مهدی طهماسبی، ابراهیم ابراهیمی، کامران عطار کاشانی، مصطفی کاویانی

با تشـــکر از همکاری علی توحیدی نژاد و مشاوره اساتید گرانقدر استاد رضا اسلامی، استاد زارعی سبزواری ، استاد خادمی کوشا، استاد محمد مهدی احسانی فر.

حروف نگار | علی جواد دهقانی
ویراستار | علیرضا سالوند

مدیر هنری و طراح گرافیک | محمد صداقت | mohsed.ir
عکاس | مصطفی معراجی
طراحی لوگو (ناموراه) | میثم اشعری

توزیع و اشتراک | علی مهدوی
تلفن توزیع و امور مشترکین | ۰۹۱۹۵۸۷۶۰۴۰
نشانی | قم، صندوق پستی: ۳۷۱۶۵/۱۳۳

ارتباط با سردبیر : ۰۹۳۷۳۴۳۷۲۹۱
پست الکترونیک: rahnameh@yahoo. com

فهرست مطالب



سیر تطور و تاریخ علم اصول

در گفت وگو با حجت‌الاسلام و المسلمین محمدرضا ضمیری

حجت‌الاسلام و المسلمین محمدرضا ضمیری (۱۳۴۶-۱۴۰۰ش)، تحصیلات حوزوی خود را نزد اساتیدی همچون حضرات آیات وحید خراسانی و میرزا جواد تبریزی فراگرفت. ایشان علاوه بر تدریس دروس خارج فقه و اصول و تدریس در دانشگاه، مدیر گروه قرآن و اندیشه اجتماعی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و نیز رئیس مدارج علمی حوزه‌های علمیه نیز هست. از آثار متعدد ایشان می‌توان به «دانشنامه اصولیان شیعه»، «تحلیل مبانی انسان‌شناختی انقلاب اسلامی»، «جستاری در اندیشه فقهی مذاهب»، «کارکردهای انتظار سازنده در اصلاح نابهنجاری‌های اجتماعی»، «الگوی جامعه امن در عصر انتظار» و «حقایقی پیرامون مصحف فاطمه سلام‌الله‌علیها» اشاره کرد.

خلاصه: در گفتگو با استاد گرامی برای شناخت سیر تطور و تاریخ علم اصول ایشان ضمن اشاره به نقش ائمه(علیهم السلام) در شکل‌گیری این علم با توجه به روایات ذکر شده از این بزرگواران به ذکر فرضیه‌ها و افراد مطرح به عنوان موسس و مدون علم اصول می‌پردازند و با توجه به قدمت تاریخی هشام بن‌حکم، مقدم بودن شیعه در تدوین این علم را به حقیقت نزدیکتر می‌دانند. استاد دو مسئله تاسیس قواعد اصول و تک‌نگاری‌ها را از ویژگی‌های دوره اول تاریخ علم اصول می‌دانند. در ادامه با ذکر مراحل مختلف تاریخی علم‌اصول هر مرحله را به همراه افراد موثر و مطرح آن و ابداعات و تحولات که ایجاد نمودند شرح می‌دهند و به طور مثال شروع مرحله دوم را کتاب تذکره شیخ مفید می‌داند که اولین نوشته اصولی در دسترس ماست و از ویژگی‌های آن قرآن‌محوری و عقل‌گرایی می‌باشد. و یا افرادی چون سید مرتضی، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول و ثانی، صاحب معالم و همچنین عصر اخباریون و دلایل ایجاد آنها و تاثیرات مثبت و منفی که داشتند و افراد مطرح تا عصر حاضر را شرح و توضیح می‌دهند.

رهنما: موضوع گفت‌وگو سیر تطور و تاریخ علم اصول است؛ لطفاً تاریخ علم اصول را تبیین کنید.

استاد: در روایتی از امام علی علیه‌السلام به بحث ناسخ، منسوخ، عام و خاص اشاره شده است و یک روایت دیگر، راویان را دسته‌بندی می‌کند. ریشه‌های قواعد اصولی در کلمات معصومین علیهم‌السلام، از امیرالمومنین علیه‌السلام است و سپس در عصر امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام قواعد اصولی زیادی مطرح می‌شود. اکنون این مجموعه در چند کتاب جمع شده است، مثل «الفصول المهمه فی اصول الائمه» شیخ حر عاملی، «اصول الاصلیه» فیض کاشانی، «الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیه» سیدعبدالله شبر و «اصول آل‌رسول» سیدهاشم خوانساری. این کتاب‌ها روایاتی که ائمه علیهم‌السلام با موضوع مباحث اصولی داشته‌اند را مطرح کرده‌اند. ما در "دانشنامه" آن‌ها را آورده‌ایم و مواردی را در این‌جا بیان می‌کنیم. این در مورد تأسیس قواعد است؛ یعنی اوّلین‌بار چه کسانی این قواعد اصولی را مطرح کردند؟ مثلاً در تعارض خبرین از ائمه علیهم‌السلام، روایت مقبوله عمربن حنظله را داریم که مرفوعه است و علامه آن را نقل کرده است. این‌ها همه نشان می‌دهد در روایات تعارض داریم. درباره اجتهاد در زمان ائمه علیهم‌السلام، در دانشنامه سخن گفته‌ایم، اما درباره این‌که مدون و تدوین‌کننده علم اصول چه کسی بوده و اوّلین‌بار چه کسی کتاب نوشته، پنج نظریه وجود دارد: بعضی معتقدند ابوحنیفه اوّلین‌بار کتاب نوشته است. بعضی هم مثل ابن‌خلکان در «وفیات الاعیان» معتقدند قاضی ابویوسف است که شاگرد ابوحنیفه بوده یا بعضی می‌گویند محمدبن حسن شیبانی بوده که کتاب «الاستحسان» را نوشته است، یک قول هم هشام‌بن حکم است که سیدحسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» علوم شریعه را مطرح می‌کند و اوّلین‌بار کتاب «الالفاظ و مباحثها» و کتاب «الاخبار» را مطرح می‌کند. بعضی هم معتقدند شافعی که در سال ۲۰۴ وفات کرده و کتاب «الرساله» را نوشته اوّلین نفر بوده است؛ این رساله در زمان خود شافعی دو چاپ خورده که یکی رساله‌ای قدیمی است که هنگامی بوده که شافعی در بغداد بوده، سپس به مصر هجرت می‌کند و در آن‌جا کتاب دیگری به نام «الرسالهٔ الجدیدهٔ» می‌نویسد که در آن، مباحث را تغییر می‌دهد و به این شکل چاپ می‌کند. فعلاً کتاب «الرساله» در اختیار ما است، اما از نظر قدمت تاریخی چون هشام متوفای سال ۱۷۹ است، از همه این افرادی که نام برده شد در تدوین علم اصول تقدّم تاریخی دارد که کتاب «الالفاظ و مباحثها» و کتاب «الاخبار» را نوشته است و می‌توانیم بگوییم تقدّم شیعه در علم اصول فقه وجه دارد و شاگردان ائمه علیهم‌السلام در تألیف علم اصول پیشگام بوده‌اند. در کتاب «دانشنامه» اسم حدود بیست نفر از شاگردان ائمه علیهم‌السلام را آورده‌ایم، مثل هشام، ابن‌ابی‌عمیر، حسن‌بن علی‌بن فضال، فضل‌بن شاذان و... . البته همه عمدتاً تک‌نگاری دارند، نه این‌که یک کتاب جامع باشد. معمولاً هر علمی ابتدا با تک‌نگاری شروع می‌شود. دوره ائمه اطهار علیهم‌السلام دو بحث صورت گرفت: یکی ارائه قواعد کلی استنباط بود که دو روایت، یکی از

امـام صـادق و یکـی از امـام رضـا علیهم‌السلام داریم کـه ابن‌ادریس آن را در «سـرائر» نقـل کـرده و در آخـر روایت آمده اسـت: «علینا القاء الاصول و علیکـم التفریع»؛ بر مـا لازم اسـت به شـما اصـول ارائـه بدهیم و بر شـما لازم اسـت تفریع کنید.

رهنامه: این دو حدیث را برای تجویز علم اصول بیان کردید؟

اسـتاد: روش ائمه علیهم‌السلام این بود که می‌خواسـتند قواعد کلی را آموزش بدهند و از شـیعه می‌خواسـتند این‌هـا را بـر موارد تفریـع بکنند و متذکر شـدیم که اصول گفته‌شـده معـادل اصـول فقـه نیسـت؛ یعنـی قواعـد کلـی اسـت. می‌توانـد قواعد فقهـی هم باشـد؛ یعنـی اصول گفته‌شـده شـامل اصول فقه می‌شـود.

بـا ایـن اطلاقش شـامل اصـول فقه هم می‌شـود. به‌هرحال در زمـان ائمه علیهم‌السلام مباحثـی مطرح شـد، مثل اجتهـاد که آن زمان با اهل‌سـنّت بحث بود. بحث ناسـخ و منسـوخ، بحـث عام و خـاص، مباحث اجتهاد و تقلید و افتـاء و نیز اختلاف حدیث کـه آن زمـان معضل بزرگـی بود. آن‌قدر اختلاف حدیثی داشـتیم که در اهل‌سـنّت بـه مـا ایـراد گرفتند که چـرا این همـه احادیث روی هم ریخته شـده اسـت؟ حتی شـیخ طوسـی کتاب «اسـتبصار» را به همین منظور نوشت؛ یعنـی وجه جمع بین احادیث را و ازایـن‌رو، روایاتـش در جاهـای دیگر هم هسـت، ولی کیفیـت جمع را ایشـان در آن‌جـا مطرح کرد. این یک مرحله اسـت در علم اصـول که بحث پیدایی قواعد و تأسـیس قواعد اسـت. در این دوره دو مسـئله مطرح شـد که یکی تأسـیس قواعـد اصولـی به حسـب نیاز بود و دیگـری تکنـگاری در علم اصول.

مرحلـه دوم مرحلـه تدویـن و تهذیب اسـت کـه با نوشـتن کتاب «التذکره» شـیخ مفیـد آغـاز می‌شـود و ایـن اوّلین کتابی اسـت کـه فعـلاً در اختیار مـا و البته کتابی مختصـر در اصـول فقـه اسـت که خلاصـه‌ای از ایـن کتـاب را شـاگردش ابوالفتح کراجکـی در «کنـز الفوائـد» می‌آورد و به هر حال باید از ایشـان تشـکر بکنیم چون اولین نوشـته اصولی اسـت کـه در اختیار ما اسـت.

در خیلـی جاهـا می‌بینیـم ایـن کتاب اسـتدلالی نیسـت. شـیخ مفید کـه این همه اهـل بحـث و اسـتدلال بـوده، چطور می‌شـود کـه این‌جا اسـتدلال نیاورده اسـت؟ معلـوم بـوده کراجکی می‌خواسـته تلخیصی از این کتـاب را بیـاورد. نکته مهم این اسـت کـه ایـن کتاب با وجـود حجم کم، بسـیار مهم اسـت؛ به چند دلیـل: ۱.یکی بـه خاطـر اینسـت کـه عقل‌گرایـی در این کتاب مـوج می‌زند و شـیخ مفیـد توجه بسـیاری بـه عنصـر عقـل داشـته اسـت؛ ۲. قرآن‌محوری اسـت که مشـکل ما در سراسـر علـم اصـول توجـه کمتـر بـه قرآن اسـت، ولـی از بیـن همه این‌ها، شـیخ مفیـد و شـیخ طوسـی خیلی از آیـات اسـتفاده کرده‌اند.

رهنامـه: اسـتفاده اصولـی از قـرآن کردنـد، یعنـی قاعـده درسـت کر دند؟

اسـتاد: دو جـور اسـتفاده شـده اسـت: یکـی در قواعـد اصولـی و دیگـری هم در استشـهادها؛ یعنـی جایـی که می‌خواسـتند مثـال بزننـد، قرآنی مثـال زده‌انـد. بعداً خیلـی ایـن توجـه را نمی‌بینیـم و تـا به متأخرین برسـیم چنین اسـت؛ مثـلاً بعدها در اسـتدلال‌ها بـرای خبـر واحـد آیـه نبـأ آمده اسـت، امـا این‌کـه قـرآن را در علم اصـول برجسـته کند نیسـت. ایـن فقط در کتـاب «تذکره» شـیخ مفیـد و «العده» شـیخ طوسـی اسـت.

ایـن یـک کاسـتی در علـم اصـول مـا اسـت. بعـد از این‌هـا کتـاب «الذریعـه» سـیدمرتضی را داریـم کـه مفصّل‌تریـن کتاب اصولی مـا در آن ابتـدا و کتاب خیلی خوبـی اسـت. سـیدمرتضی در مقدمه‌اش می‌نویسـد: «مباحث اصولـی را از مباحث کلامـی تفکیـک کـردم». تهذیـب علـم اصول داسـتانی به قدمـت تاریـخ دارد که سـیدمرتضی در مقدمـه می‌گویـد: «دیدیم مباحـث اصولی با کلامی مخلوط شـده و مـا آن‌هـا را تفکیـک کردیـم» که ایـن خیلی مهم اسـت.

البتـه سـیدمرتضی کتـاب «الخـلاف فی اصـول الفقه» را داشـته، ولی چاپ نشـده اسـت. می‌گوینـد سـیدمرتضی فرصـت نکـرده آن را تکمیل کند.

رهنامه: به دست ما نرسیده است؟

اسـتاد: نـه، نرسـیده اسـت. لـذا آرایی که سـیدمرتضی داشـته این اسـت که خبر واحـد را می‌گویـد، گرچـه عقـلاً ممکـن اسـت، ولی شـرعاً تعبـدی بـه آن صورت نگرفتـه اسـت. ایـن خبر واحـد خیلی مهم اسـت و هـر موضعی که به این مسـئله بگیریم در کل اصول خودش را نشـان می‌دهد خیلی عجیب اسـت. حالا می‌رسـیم اصـلاً دعـوای انسـداد و انفتـاح روی همین خبر واحد اسـت.

رهنامه: اگر خبر واحد حجت باشد دیگر انسداد معنا ندارد؟

اسـتاد: اگـر حجـت ندانیـد بـاب علمـی سـد می‌شـود و از ایـن‌رو آقـای خوئی می‌گویـد: اگـر کسـی قائـل باشـد خبر واحد حجـت اسـت و ظواهر را حجـت بداند بـاب علمـی مفتـوح می‌شـود، امـا اگـر این‌هـا را قبـول نکنـد بـاب علمـی منسـد می‌شـود، چـون دیگـر اماره‌ای نداریـم. خبر متواتر که کـم داریم، آیـات هم معمولاً کلی اسـت. درسـت اسـت پانصد آیه در احکام داریم، اما خیلی کم اسـت. اجماع را قبـول نمی‌کننـد و می‌گوینـد اجماع محصل نداریـم و اجماع منقول هـم که عمدتاً در قرائن اسـتفاده می‌کنند حجت نیسـت. عقل هم کم اسـت و مباحث مسـتقلات عقلـی کـم اسـت و ملازمـات انـدک اسـت. ولی بیشـتر سـراغ روایـات می‌رویم و آن خبـر واحـد اسـت. سـیدمرتضی خبـر واحـد را از نظر شـرعی حجـت نمی‌داند و قائـل بـه حجیـت مفاهیـم نیز نیسـت؛ نه مفهوم شـرط و نـه مفهوم وصـف و عدد ، ولـی مفهـوم شـرط و غایـت را قائل نیسـت. حتی ایشـان معتقد اسـت امر دلالت بـر وجـوب نمی‌کنـد. سـیدمرتضی ادیب بـوده و در خیلـی جاهای دیگـر می‌گوید: ایـن مفاهیمـی کـه شـما می‌گوییـد، از لفـظ برنمی‌آیـد. از افـرادی کـه در آن دوره بودنـد سـلار دیلمی اسـت کـه کتاب «التقریـب یا التهذیب» را نوشـته کـه آن هم در اختیـار مـا نیسـت. به هـر حال یک سـری کتاب‌هایی وجود داشـته کـه حتی تا زمـان علامـه موجود بـوده، ولی بعدها از بین رفته اسـت. معمولاً اگر کتاب درسـی نبـوده، محـور آراء نبوده اسـت یا افرادی که خیلی مشـهور نبودند به‌مرور کتابشـان حـذف می‌شـده، چـون صنعت چاپ به‌شـکل امـروزی نبوده اسـت.

روش و نگـرش سـیدمرتضی بـه ایـن صـورت اسـت کـه: ۱. اصـول را اسـتدلالی کـرد، برخـلاف «تذکره» که اسـتدلالی نیسـت. البته مـلاک ما «تذکره»ای اسـت کـه الان می‌بینیـم؛ ۲. دوم اینکـه تهذیب اصـول از کلام و منطق، کاری اسـت که سـیدمرتضی انجـام داد؛ ۳. نـگاه مقارنـه‌ای دارد؛ یعنـی اقـوال عامه و اهل‌سـنّت را مـی‌آورد؛ ۴. توجـه بـه مبانـی کلامـی علم اصـول دارد، مثـل قاعده لطـف و قاعده حسـن و قبـح و نیـز تکلیف ما لایطاق. سـیدمرتضی یک مبانـی‌ای در الفـاظ دارد، مثـلاً الاسـتعمال آیـهٔ الحقیقهٔ. بعدهـا ایـن اسـتدلال مـورد نقـد قـرار گرفت که اسـتعمال اعم از حقیقت اسـت. اما منظور سـیدمرتضی این نیسـت. خیلی روشـن اسـت کـه مجاز هم اسـتعمال اسـت. بعضی وقت‌هـا آدم فکر می‌کند یک اشـکال بدیهـی بـه یک نظریـه وارد اسـت باید شـک بکند.

می‌گوینـد اگـر اسـتعمال بـه خودی‌خـود و مجـرد از قرینـه باشـد حقیقت نیسـت؛ یعنـی طبـع اوّلیه اسـتعمال به‌سـمت حقیقت اسـت؛ یعنـی وقتی قرینه‌ای نداشـته باشـیم و اسـتعمال ببینیم، ظاهرش امر بر حقیقت کرده اسـت. ایشـان از مصادیق اصالةالظهـور حـرف می‌زنـد. اصـل اوّلیـه کـه می‌بینیـد تـا قرینـه‌ای نباشـد، ایـن به‌خودی‌خـود حقیقـت را نشـان می‌دهـد، مگـر این‌کـه قرینـه‌ای برخلاف داشـته باشـد. نمی‌خواهـد بگویـد اسـتعمال به‌خودی‌خود منحصـر در حقیقت اسـت تا بعد

اشـکال کنیـم که اسـتعمال اعم از حقیقت اسـت. این متأسـفانه یکـی از خطاهای تاریخـی اسـت، چـون معمـولاً همـان ابتـدا، اکثراً بـه متن‌هـا مراجعه نمی‌شـده و حرفـی را کـه مشـهور می‌شـد همـه از همدیگـر می‌گرفتنـد و کمتر در پـی دیدن اصـل متـن بودنـد. یکـی از کارهـای انجام‌شـده در «دانشـنامه»، در مـورد ایـن نگاه‌هـای تاریخی اسـت که خیلی اشـتباهات انتسـابی پیش می‌آیـد. حتی جاهایی ابن‌ادریـس اشـتباهات تاریخـی دارد که تذکر دادیـم و انتسـاباتی می‌دهد که وقتی تحقیـق می‌کنیـم می‌بینیم درسـت نیسـتند و این‌چنیننـد مباحثی از این دسـت که بـه جزئیـات خیلـی نیـاز ندارند. شـیخ طوسـی را داریم کـه کتاب عـده فی‌الاصول را می‌نویسـد (مـا بـه شـخصیت فقهی یـا حدیثـی ایشـان در این‌جـا کاری نداریم، امـا اختلافـی هسـت که بـه آن اشـاره می‌کنیـم): ایشـان در کتاب عـده می‌گویند قبـل از مـن هیـچ کتـاب اصولی‌ای نیسـت، جـز مختصری از شـیخ مفیـد﷫. با این‌که ایشـان شـاگرد سـیدمرتضی بوده، مگر می‌شـود از تألیفات اسـتادش اطلاع نداشـته باشـد؟ آن هـم سـیدمرتضی که ایـن همه شـهرت دارد! تنها راه این اسـت کـه بگوییـم سـید این‌قدر مشـهور بود کـه وقتی بحثـی را مطرح می‌کردند سـریع آن را استنسـاخ می‌کردنـد؛ یعنـی ایـن «الذریعـه» جـزوه جزوه بـوده و هنـوز آن را به‌صورت کتـاب جمـع نکـرده بودند. «العده» شـیخ زودتر بیـرون آمده اسـت، ولی از نظر تقدّم مطالب، کتاب سـیدمرتضی مقدّم اسـت. این هم داسـتان تقدم و تاخر اینها اسـت. محال اسـت شـیخ طوسـی اطلاع نداشـته باشد، چون شـاگردش است و ارجـاع داده و اسـتفاده کـرده اسـت. در بحث قیاس، «العده» عینـاً مثل «الذریعه» اسـت و هیـچ کـم و زیـادی نـدارد و این نمی‌توانـد اتفاقی باشـد. محـور مباحث را شـیخ طوسـی در کتـاب «العده» خطاب قـرار می‌دهد و دیدگاه‌های سـیدمرتضی را هم نقد کرده اسـت؛ مثلاً ایشـان خبر واحد را حجت دانسـته و سـیدمرتضی حجت نمی‌دانسـته اسـت. ایشـان اعم‌بودن اسـتعمال از حقیقت را گفته؛ مثلاً سیدمرتضی حسـن اسـتفهام را دلیل بر مطلق‌بودن و مشـترک‌بودن می‌دانسـت، اما ایشـان آن را نقـد می‌کرد.

شـیخ مـواردی را مطـرح کـرد، مثل توجـه به عرف در لغت‌شناسـی، اجمـاع لطفی، حجیـت قـول راوی ثقـه (حتـی اگر شـیعه نباشـد) کـه این مقـداری بـاب احادیث مـا را وسـیع کـرد. قبـلاً می‌گفتیـم راوی غیـر از عادل‌بودن شـیعه هم باشـد، ولی ایشـان گفت ثقه و راسـت‌گو باشـد، حتی اگر شـیعه نباشـد. این خیلی مهم اسـت و توانسـتیم بسـیاری از روایـات را که مربـوط به اهل‌بیت علیهم‌السلام بـود، ولی از طریق اهل‌سـنّت آمـده بـود، بـه مجامـع روایـی اضافـه کنیـم که بسـیار مهم اسـت. این یک دوره اسـت.

دوره بعـدی از ابن‌زهـره تـا ابن‌ادریـس اسـت کـه دوره حاکمیـت آراء اصولـی سـیدمرتضی اسـت. در واقع در فقه آراء شیخ طوسـی حاکمیت داشته، ولی در اصول آراء سـیدمرتضی. در دوره بعدی که ابن‌زهره و بقیه هسـتند، با این‌که می‌خواسـتند بـا شـیخ درگیر شـوند، روی سـفره سـیدمرتضی با شـیخ درگیر می‌شـدند؛ یعنی با مبانی سـیدمرتضی به جنگ شـیخ طوسـی در اصـول می‌رفتند. همـه این‌ها این‌جا مسـتمر اسـت؛ یعنی ابن‌زهـره و ابن‌ادریس (حتـی ابن‌ادریـس) مبانی خیلی مهمی به‌طـور مسـتقل در علـم اصـول ندارند و عمدتاً متأثر از سـیدمرتضی هسـتند و این دریافـت جدیدی اسـت کـه می‌خوانید.

رهنامه: این‌ها را در کدام بخش کتاب آورده‌اید؟

اسـتاد: در بخش ابن‌ادریس آوردم. در واقع ابن‌زهره و بقیه که بعد از سـیدمرتضی آمدنـد، به‌شـدت از مبانی سـیدمرتضی در علم اصول متأثر بودنـد و این تأثیرپذیری به‌قـدری شـدید اسـت که گاهی عبـارات و مثال‌ها هم از سـیدمرتضی اسـت. البته ابن‌زهـره انتقادهایـی جزئـی به آراء شـیخ طوسـی دارد؛ مثـلاً دلالت امـر بر فوریت را شـیخ طوسـی قبول دارد، اما ابن‌زهره به تبعیت از سـیدمرتضی آن را قبول ندارد یـا مثـلاً شـیخ دلالت صیغه نهـی بر فسـاد در معاملات را قبـول دارد، امـا ابن‌زهره قبـول نـدارد. شـهید صـدر می‌گویـد: ابن‌ادریـس در کتـاب «السـرائر» و ابن‌زهـره در «غنیـۀ النـزوع» خـود را از نظـرات شـیخ رها کرده و مسـائل جدیـدی را مطرح می‌کننـد. کاری بـه فقـه نـدارم، امـا در اصـول این‌طـور نیسـت و با دقـت می‌توان دریافـت کـه چه ابن‌ادریس و چـه ابن‌زهره، هر دو تابع نظرات اصولی سـیدمرتضی هسـتند؛ مثلاً این‌که اسـتعمال دلالت بر حقیقـت می‌کند را ابن‌ادریـس قبول کرده اسـت؛ یعنـی نقد شـیخ را قبول نکرده اسـت؛ پس معلوم می‌شـود نگـرش دیگری داشـته اسـت. مفصّل بیـان کردیم که عمده مبانی، برگرفته از سـیدمرتضی اسـت. آراء شـخصیت‌های اصلـی ایـن دوره، مثل ابن‌زهـره در کتاب «غنیـه»، ابن‌ادریس حلـی در کتـاب «سـرائر» و سـدیدالدین حمصی در کتـاب «المصـادر»، که عرض کردم آرای ایشـان باواسـطه نقل شـده اسـت، حاکی از نظرات اصولی سـیدمرتضی اسـت و حاکمیت با اوسـت. اینکـه بگوییم ابن‌ادریـس حلی یک مبتکـر در اصول فقـه اسـت را قبول نداریم. ایشـان آراء شـیخ را نقـد کرده، اما با مبانی سـیدمرتضی و بـا مبنای خـاص و جدیدی برخـورد نکردیم.

یک‌سـری از مباحثـی که سـیدمرتضی مطرح کرده قبـلاً در اهل‌سـنّت مطرح بوده اسـت، چـون اهل‌سـنّت دستشـان از روایـات زودتر کوتاه شـد و نیازشـان به اصول نیز زودتر مطرح شـد، ولی ما چون دویسـت‌وپنجاه سـال ائمه معصومین علیهم‌السلام را داشـتیم، بـا سـرمایه بزرگ حدیثی کمتر بـه بحث‌های اصولی نیاز داشـتیم، مضاف بـر این‌کـه خود ائمـه علیهم‌السلام مباحـث اصولـی را در این روایـات به مـا دادند، مثلاً جـرح و تعدیـل، نفـی قیـاس، عـام و خاص، ناسـخ و منسـوخ (که اصـول کلی‌اش را در روایـات بـه مـا آموختنـد). می‌تـوان گفـت قبـل از اخباری‌هـا و در حـدود قرن یازدهـم، اصـول مـا به‌شـدت متأثـر از اهل‌سـنّت بود؛ یعنـی سـاختارها و مباحث از طـرف آن‌هـا می‌آمـد و مـا فقط نظـرات خودمـان را می‌دادیم؛ یعنی نظرات شـیعی را بـه متـن اصلی که از آن‌هـا بود اضافه می‌کردیم، مخصوصـاً «مختصر عضدی» که خیلـی مهم بوده اسـت.

عضـدی از علمای اهل‌سـنّت بـود و «مختصر» او و «حاجبـی»، کتاب‌های اصولی اهل‌سـنّت بودنـد کـه بـر افـکار و آراء حاکمیـت داشـتند. حتـی «مبسـوط» شـیخ طوسـی فروعاتـی اسـت کـه اهل‌سـنّت ذکـر کرده‌انـد و ایشـان این‌هـا را شـیعی کـرده و نظـرات شـیعی را در ذیل هر مسـئله مطرح کرده اسـت. نه این‌کـه فروع را خودمـان تولیـد کرده باشـیم، چـون آن‌ها در اکثریـت بودند.

شـیعه در دو چیز از اهل‌سـنّت متأثر بود که یکی قطع شـد و یکی ادامه دارد. یکی در ادبیـات اسـت و یکـی در اصـول. چـون قواعد ادبـی جنبه مذهبی نـدارد، علمای مـا می‌پذیرفتنـد که این نشـانه روشـنفکری و عدم تعصب اسـت و نمی‌گفتند چون ایـن قواعـد را دیگـران گفته‌انـد مـا قبـول نمی‌کنیـم. امـا در ادوار بعـد و در زمـان اخباری‌هـا، ایـن وضـع عـوض می‌شـود و اصـول مـا تغییـر کـرده و کاملاً شـیعی می‌شـود و آن‌قـدر راهمـان را جـدا می‌کنیـم کـه اکنون امـکان مقارنه بیـن اصول مـا و آن‌هـا وجـود ندارد. شـیخ انصاری و عراقـی و نائینی و بـزرگان دیگر تحقیقات عمیقـی در این‌بـاره انجـام دادنـد. از شـیخ انصـاری به بعـد اصول مـا از قطع و ظن و شـک، تقسـیم‌بندی قبلی را ندارد. دیگه چطوری مقایسـه بکنیم؟ یک‌سـری در مباحـث الفـاظ (آن بحث‌هـای قدیمی مـا) امکان مقارنه هسـت.

پـس از ایـن دوره، دوره دیگـری شـروع می‌شـود کـه مبـدأش را محقق حلـی قرار می‌دهیـم کـه تا اوایل قـرن یازده ادامـه دارد. خیلی‌ها مبـدأ ایـن دوره را ابن‌ادریس قـرار داده‌انـد، ولـی مـا ابن‌ادریس را از پیـروان مکتب سـید در اصول قـرار داده‌ایم.

رهنامه: محقق حلی را تا چه زمانی فرمودید؟

اســتاد: محقـق حلی تـا اوایل قـرن یازدهم. ایشـان متوفـای ۶۷۶ (قـرن هفتم) اسـت. ایـن دوره حـدود ۳۰۰ الـی ۴۰۰ سـال اسـت. در ایـن دوره بایـد محقق حلی را خیلـی برجسـته بدانیـم. ایشـان کتاب‌هایـی در اصـول داشـته اسـت، مثل «نهج الاصـول الـی معرفهٔ علم الاصـول»، «معـارج الاصول» و مقدمه کتـاب «المعتبر» کـه این مقدمه مهمی اسـت کـه خیلی‌ها غفلت می‌کنند. ایشـان وقتـی می‌خواهد وارد فقـه شـود، در حـدود بیسـت صفحه مباحث اصولـی را مطرح می‌کنـد که باید حتماً بـه آن مراجعـه کنیم. علامه در کتـاب «معارج» ترتیب مباحث را در مقایسـه بـا کتاب‌هـای قبلـی سـیدمرتضی و بقیـه تغییـر داده و چـون مختصر اسـت جنبه آموزشـی پیـدا کـرده اسـت. می‌توان گفـت محقق حلی مجـدد افکار اصولی شـیخ طوسـی اسـت. قبـلاً گفتیـم کـه عـده‌ای بـرای این‌کـه شـیخ را نقـد کنند، بـا آراء اصولـی سـید جلـو آمدند، اما افکار شـیخ طوسـی به‌واسـطه محقق حلی برگشـت. منظورمان این نیسـت که ایشـان هرچه دارد از شـیخ طوسی است، ولی مبانی شیخ را دفـاع و تبییـن و افـکارش را زنـده کـرد. از ایـن زمان به بعد افکار سـید جلو نیامد و آن حاکمیت را از دسـت داد که البته مهم بود؛ یعنی مبانی سـیدمرتضی در اصول آرام‌آرام اندکـی بـه تحلیـل رفـت و در مقابل، افکار اصولی شـیخ تا حدودی بیشـتر مطرح شـد. محقق حلی شـخصیت بسـیار مهمی است؛ ایشـان خبر واحد را حجت دانسـت و مبنـای خاصـی گذاشـت کـه تـا زمان حاضـر مـورد توجه اسـت. بعضی می‌گفتنـد خبـر واحـد حجت نیسـت، مثل سـیدمرتضی، شـیخ مفیـد، ابن‌ادریس و ابن‌زهـره و بعضـی گفتند خبـر واحد حجت اسـت و برخی می‌گوینـد در کتاب‌های موجود حجت اسـت.

محقـق حلی بسـیار آدم دقیقی بودنـد (در این مقال مقام صحبت درباره شـخصیت ایشـان نیسـت) آرای اصولیـش را می‌گوییـم. کتـاب «شـرایع» ایشـان مدت‌هـای زیـادی به‌جـای «لمعـه» متـن درسـی بـوده و هنـوز در بعضـی جاهـا و در گوشـه و کنـار آن را به‌جـای «لمعـه» می‌خواننـد کـه بسـیار دقیـق اسـت. تحولاتـی کـه محقـق ایجـاد کردنـد خیلـی خـوب بـود. اولاً به‌طـور کلی قیـاس از نظر شـیعه رد می‌شـد و دعوایـی کـه شـیخ مفیـد بـا اسـتادش ابن‌جنیـد داشـت همیـن بـود. به ابن‌جنیـد نسـبت می‌دادنـد کـه اهل قیاس اسـت و شـیخ مفیـد رسـاله‌ای در رد آن نوشـت؛ یعنـی قیـاس قبـلاً دو طـرف قرار گرفتـه بود: یـا قبـول یـا رد. اما محقق حلـی مـواردی از قیـاس را پذیرفت، مثل قیـاس منصوص‌العلهٔ. این‌هـا اکنون برای مـا واضـح شـده و قبـلاً این‌طـور نبوده اسـت: قیـاس اولویـت، حتی تنقیـح مناط، تخریـج منـاط. راه‌هایـی برای کشـف علت داریم. تنقیـح مناط را ایشـان پذیرفت و مقـداری در بحـث قیـاس تعدیـل کـرد. محقق حلی بعضـی وقت‌ها به این سـبب کـه برچسـب قیاس بـه او نچسـبانند، عنوان قیـاس رویش نگذاشـت، ولی واقعیت ایـن اسـت کـه قیاس اسـت. ایـن اوّلیـن تحول محقـق حلی بـود و غیر از ایشـان کسـی نمی‌توانسـت ایـن کار را بکند. نکته دیگـر این‌که ایشـان مباحث مصلحت، مباحـث اسـتقراء و مقاصد شـریعت را و نیز بـرای اوّلین‌بار معانی حـروف (در اصول) و احتیـاط را (کـه آن را واجـب نمی‌دانـد) مطرح کرد. شـیخ طوسـی و سـیدمرتضی گاهـی در اسـتدلال‌ها احتیـاط را می‌آورند، اما ایشـان صراحتـاً می‌گوید که عمل به احتیـاط واجب نیسـت. نکته دیگر اینسـت که ایشـان از اجتهاد یـک تعریف مقبول ارائـه کـرد. اجتهـاد تـا این زمان در شـیعه منفور و معـادل قیاس بود و اگر کسـی را می‌گفتنـد اهـل اجتهـاد اسـت، یعنی اهل قیاس اسـت. محقـق حلی بـرای اجتهاد تعریـف مقبولـی ارائـه داد کـه از آن پس قابـل قبول شـد و از ترادف قیـاس درآمد؛ اجتهاد یعنی اسـتخراج احکام شـرعی.

علامـه حلـی پس از محقق حلی و متوفای ۷۲۶ اسـت. از تألیفات ایشـان «تهذیب الوصـول الـی علـم الاصـول»، «مبـادی الوصـول الـی علـم الاصـول» و «نهایـة الوصـول» اسـت. علامـه چـون متکلم بود بخشـی از مباحـث کلامـی را وارد علم اصـول کـرد؛ یعنـی چیـزی کـه سـیدمرتضی تهذیـب می‌کـرد را ایشـان وارد علم اصـول کرد. ایشـان اصول را اندکی توسـعه داد که اسـمش را «آغـاز تحول اصول، از طریـق حـوزه حلـه» می‌گذاریـم. سـردمداران حـوزه حلـه محقق حلـی و علامه حلـی بودنـد. علامـه مباحـث الفـاظ را توسـعه داد و اوّلین‌بار تعـارض احـوال الفاظ را بحـث کـرد کـه آیـا اشـتراک خیـر اسـت یا تخصیـص خیـر؟ این‌گونـه بحث‌ها از این‌جـا شـروع می‌شـود و آخونـد خراسـانی بـه ایـن مباحـث اعتـراض و آن‌ها را جمـع می‌کنـد. آخوند خراسـانی می‌آیـد می‌گوید ایـن حرف‌ها چی اسـت می‌زنید؟ اینقـدر مباحـث طولانـی و مفصّلی مطرح می‌شـود و در الفاظ مهم بوده اسـت. این بحث‌هـا در زمـان محقـق قمـی و علامـه مجاهـد (صاحـب مفاتیح الاصـول) هم بـوده اسـت، ولـی آخونـد که معتقـد بود ایـن بحث‌هـا بی‌فایـده اسـت، آن را جمع می‌کنـد و می‌گویـد فایده‌ای نـدارد. هرکدام به ظهور رسـید قبول می‌کنیم. شـروع ایـن مباحـث بـا علامه و ختمـش با آخوند اسـت.

علامـه هـم توانسـت تحولـی در اصول شـیعه ایجاد کنـد؛ یکی این بـود که همان راه محقـق را ادامـه داد و مثـلاً خبـر واحد را پذیرفت که مهـم بود. تخصیص کتاب بـه خبـر واحـد را قبـول نکـرد، ولـی تجـزی اجتهـاد را قبـول کـرد و اوّلین کسـی بـود کـه بحـث ترتـب را پذیرفـت. ریشـه‌های بحـث ترتب کـه متأخریـن اجتهاد می‌آورنـد، در بحـث علامـه اسـت. تعـارض احـوال را ایشـان مطـرح می‌کنـد و در بحـث مرجحـات قائل به تعدی از مرجحـات منصوص اسـت و ۳۷ مرجح در کتاب «تهذیـب الوصـول» ذکـر می‌کنـد. در این دوره شـهید اوّل و شـهید ثانـی را داریم کـه شـهید اوّل کتابـی دارد بـه نـام «شـرح التهذیب جمالـی فی اصـول الفقه» که البتـه به دسـت ما نرسـیده اسـت. ولـی آراء اصولی ایشـان یکی در مقدمـه «ذکری الشـیعه» (که مثل مقدمه «المعتبر» اسـت) هسـت کـه بحث‌هـای اوّلیه‌اش خیلی مهـم اسـت و دیگـر در کتـاب «القواعـد و الفوائد» اسـت کـه هم کتـاب اصولی و هـم قواعـد فقهی اسـت. تحولاتی کـه شـهید اوّل در علم اصول ایجـاد کرد، یکی قاعده‌نگری در اصول شـیعه اسـت؛ یعنـی مباحث اصولی را در قالـب قاعده ریخت. دوم، بـر مقاصـد شـرع تأکیـد دارد؛ بحث تغییرپذیـری احکام به‌تبع تغییـر عرف که آیـا تحـولات زمـان و مـکان تأثیـر دارد؟ از ایـن‌رو، تغییـر احـکام بـا تغییـر زمان و مـکان را در «القواعـد و الفوائـد» می‌آورنـد. بحث دلالت اقتضـا و اشـاره را اوّلین‌بار شـهید اوّل مطرح می‌کند؛ ایشـان تقسـیم‌بندی خوبی در دلیل عقل دارد که شـاید بتـوان گفـت اوّلین‌بار تقسـیم ادلـه عقلی به مسـتقلات و ملازمات از اوسـت که در مقدمـه «ذکـری» مطـرح می‌کند. بـاز اوّلین‌بار شـهید اوّل اسـت که بحـث اجماع منقـول را مطـرح می‌کنـد، شـهرت روایـی و فتوایـی را مـورد حجت قـرار می‌دهد و اقسـام اسـتصحاب را توسـعه می‌دهـد. در مـورد شـهید ثانـی هـم ایشـان کتاب «تمهیـد القواعد» را نوشـتند و اصول را کاربردی کردند؛ اصول کاربردی کار شـهید ثانـی اسـت، هرچنـد شـهید اوّل هم انجام داده ولی بیشـتر کار شـهید ثانی اسـت. ایشـان آمـده کیفیـت تفریع فـروع در اصـول را مطرح می‌کنـد و البته تأثیـر زیادی از «التمهیـد» اسـنوی شـافعی دارد. وی آراء شـیعه را اضافـه کـرده، ولـی مصالح و قاعده‌هـا عینـاً مانند «التمهید» اسـت. صـورت مسـئله را از آن‌ها گرفتـه، ولی نظر شـیعی خـودش را داده اسـت؛ پس شـهید ثانی اصـول را کاربردی کرد. ایشـان صد قاعـده اصولـی و صـد قاعـده ادبـی ذکـر می‌کند و بعـد به فروعـات می‌پـردازد. در مقدمـه کتـاب می‌خوانیـم: ایـن را نوشـتم بـرای این‌که کیفیت فـروع بر اصـول را تسـهیل کنـم و بـه طلبه‌ها یـاد بدهم.

رهنامـه: این کتاب جزء کتاب‌های درسـی نشـد؟ بایـد کتاب خوبی باشد!

اسـتاد: کتـاب خوبـی اسـت! اگر کسـی یاد بگیـرد که چطـور اجتهاد بکنـد و این

صـد قاعـده را یاد بگیـرد، کیفیت تفریع اصـول و فـروع را یاد می‌گیـرد. «القواعد و الفوائد» شـهید اوّل هم این کار را کرد، ولی شـهید ثانی بیشـتر آن را توسـعه داد. در ایـن دوره محقـق اردبیلی و شـیخ بهایـی را داریم که محقـق اردبیلی مباحث خوبی را در اصـول داشـت، مثـل جـواز تقلیـد از میّت کـه بـا این‌که همـه قبـول ندارند، ایشـان قبول دارد.

اصلـی کـه ایشـان مطـرح کـرد و در روش فقاهـت مطرح اسـت، اصل تسـهیل یا تسـاهل اسـت. «ما جعل علیکم فی الدین حرج»؛ سـختی نداشـته باشـید. وی در ۶۴ مـورد طبـق ایـن اصـل فتـوا داده که بـه قاعدۀ اصولی تبدیل شـده اسـت.

رهنامه: قاعده اصولی است یا فقهی؟

اسـتاد: ایشـان کتاب اصولی مسـتقل نـدارد و مـا آراء اصولـی ایشـان را از همین کتـاب «مجمـع الفائـده و البرهـان» درآوردیـم، چـون اسـتدلال می‌کردنـد آراء اصولی‌شـان داخـل کتـاب بود؛ هم بـرای ابن‌ادریس ایـن کار را کردیـم و هم برای محقـق اردبیلـی. باز ایشـان تأکیـد زیادی بـر جایگاه عـرف در اندیشـه اصولی‌اش دارد. در ایـن دوره صاحب معالـم را داریـم کـه در اصول این دوره خیلـی مؤثر بوده و واقعاً تحول بزرگی ایجاد کرده اسـت. وی یک متن درسـی خوب نوشـته اسـت. ایشـان می‌خواسـته فقه بنویسـد، یک مقدمه‌ای در فقه نوشـته که این مقدمه، یک کتاب اصولی مسـتقل شـده اسـت. این «معالم» مقدمه کتاب فقهی اسـت. بعضی مقدمه‌هـا از ذی‌المقدمـه مهم‌تـر شـدند، مثـل مقدمـه ابن‌خلـدون که می‌خواسـت «تاریخ و العبـر» را بنویسـد و البته نوشـت، ولی این مقدمه از خـود کتاب معروف‌تر شـد؛ اینجـا هـم همین‌طـور اسـت. از ویژگی‌هـای صاحب معالـم یکی این اسـت کـه در مباحـث اصولـی فایده‌گـرا بـود؛ مباحـث کم‌فایـده را حذف می‌کـرد و به‌تبع سـیدمرتضی، اسـتصحاب را حجـت نمی‌دانسـت. البته اسـتصحاب مسـئله مهمی اسـت. ایشـان خیلـی از مباحـث را ریشـه گذاشـت بـرای بحث‌های بعـدی. بحث انسـداد نیـز مربوط می‌شـود به صاحب معالم. ایشـان چهارمین دلیـل برای حجیت خبـر واحـد را بحث انسـداد می‌داند کـه رنگ اصول مـا را عوض کـرده و یک دوره را بـه نـام خـودش ثبت می‌کند. همـه دوره میانی متأثـر از صاحب معالم و... اسـت. یکـی عـدم جواز تجـزی در اجتهاد اسـت. شـیخ بهایی در ایـن دوره قـرار می‌گیرد کـه کتـاب «زبدۀ الاصول» و حاشـیه «شـرح عضـدی» بر «مختصـر» را دارد. وی بـا نوآوری‌هـای خـود، مباحـث اصولـی را براسـاس ادلـه تنظیم می‌کنـد که تنظیم بسـیار خوبی اسـت. شـهید مطهری هم در نوشـتن مباحـث علوم اسـلامی بر این مبنـا عمـل می‌کند؛ یعنـی محـور را ادله قـرار می‌دهد.

شـیخ بهائی تعریـف اجتهـاد را عـوض کرد و اجتهـاد را ملکه دانسـت کـه قبلاً در این‌بـاره چنیـن نگرشـی نبـود؛ یعنـی بـا تعریـف محقـق حلـی و صاحـب معالم و علامه متفاوت شـد. ایشـان فرمود اجتهاد ملکه‌ای اسـت که مجتهد به‌واسـطه آن قـادر اسـت حکم شـرعی فرعـی را از اصول کلی یـا بالفعل یا بالقوّه قریبه اسـتنباط کنـد. موضـوع علـم اصول را دلایـل فقه قـرار داد و دربـاره این‌که واضـع لغات چه کسـی اسـت بحث کرد و سـالیان سـال کتاب «زبدۀ الاصـول» کتاب درسـی قرار داده شد.

شروع بحث اخباریگری

یکـی از دوره‌هـای خیلـی مهـم علـم اصـول، پیدایـی اخباریگـری و درگیـری بـا اصولیان اسـت. اساسـاً اخباریگری نوعی تفکر در اسـتنباط اسـت. معمولاً شـناخت دراین‌بـاره کم اسـت و وقتی می‌گوییـم اخباریگری، می‌گویند به روایات چسـبیدند. امـا دنیایـی از مطالـب دارنـد و اصـلاً طـرز تفکر و نوع نگرششـان به دین‌شناسـی متفاوت اسـت. همان‌طور‌که در فلسـفه یک روش مشـاء، یک روش اشـراق و یک روش صدرالمتألهیـن داریـم، در اسـتنباط هـم یـک روش اخباریگـری و یک روش اصولـی وجود دارد. مؤسـس مکتـب اخباری‌گـری محمدامین اسـترآبادی، متوفای ۱۰۳۶ اسـت. ایشـان بـا ایـن تفکر نقـدی و انتقادی آمـد که اصولی کـه مجتهدان مـا بـه کار می‌برند، محصول اهل‌سـنّت است و روش درونی مکتب برای اسـتنباط نیسـت. وی معتقـد بود کـه متأخرین از زمـان علامه حلی به بعد، در کشـف احکام شـرعی و روش اسـتنباطی منحرف شـده‌اند. بعد از این‌ها، شـهید اوّل و شـهید ثانی نیـز بـه همیـن شـکل در مسیر اهل‌سـنّت رفتنـد. دسـته‌بندی روایات مـا عوض می‌شـود و عناصـری از اهل‌سـنّت، مثـل اجتهـاد، اجمـاع، عقـل و... وارد اسـتنباط شـیعی می‌شـود کـه ذاتـاً اسـتنباط شـیعی آن‌هـا را برنمی‌تابـد و وارداتـی می‌داند؛ مثـلاً می‌بینیـم که محدث بحرانـی در کتـاب «هدایۀ الناظره» مرتـب می‌گوید که چگونـه از قواعـد اهل‌بیـت علیهم‌السلام غفلـت کردند و بـه قواعد اهل‌سـنّت گراییدند. این‌ها معتقدند اساسـاً قرآن قابل فهم مسـتقیم ما نیسـت و باید از سـوی اهل‌بیت علیهم‌السلام درک شـود. از سـوی دیگـر هـم می‌گوینـد عقـل منشـأ اختلاف اسـت و اسـاس اختلاف از همین عقل شـروع می‌شـود. جناب اسـترآبادی در کتـاب «فوائد المدنیـه» کـه ارزشـی خـاص و دوازده بـاب دارد، خیلـی مفصّـل بحـث کـرده که اجمـاع کامـلاً مربـوط بـه اهل‌سـنّت اسـت و مـا اجمـاع نداریـم و عقل نیز منشـأ اختـلاف اسـت. می‌مانـد روایـات که بایـد روایات اهل‌بیـت علیهم‌السلام را مـلاک قرار بدهیـم؛ روایـات نیـز یک تقسـیم‌بندی صناعی دوگانـه دارند که یا صحیح هسـتند یـا غیرصحیـح و این‌کـه روایات به چهـار بخش صحیح و موثق و حسـن و ضعیف تقسـیم‌بندی شـود، کار اهل‌سـنّت اسـت. به‌هرحـال، جریـان اخباریگری حـدود دو قـرن در حوزه‌هـای شـیعی حاکـم بـود کـه هـم نتایـج مثبت داشـت و هـم نتایج منفی.

امـا تفاوت‌هـای اخباری‌هـا و اصولی‌هـا: اخباری‌ها نـه کتاب، نه سـنّت و نـه اجمـاع را منبع شـناخت احکام نمی‌دانند. اسـترآبادی اعتقـاد دارد انحصار مدرک احـکام شـرعی در سـنّت اسـت. روایـات کتـب اربعـه را قطعی‌الصـدور می‌داننـد و اگـر نقـد کنیـد که بعضی‌شـان ضعیفنـد می‌گوینـد: این‌ها بیـن خود اهـل مؤلفین محمـدون ثـلاث قطعی‌الصـدور بوده‌انـد و اسـتناد می‌کننـد بـه مقدمـه «کافی» و «مـن لایحضـر» و «تهذیـب». صـدوق می‌گویـد بین خـود و خدایم حجـت بوده اسـت. می‌گوینـد این‌هـا نشـان می‌دهـد صحیح بوده اسـت. این‌هـا تقلیـد را حرام می‌دانسـتند و می‌گفتنـد همه باید سـراغ روایـات بروند، مثل علمـای حلب در قدیم کـه می‌گفتنـد تقلید حرام اسـت؛ یعنی به این شـکل مجتهد و مقلد و این دسـتگاه فکـری را نمی‌پذیرفتنـد. دعـوای بیـن اخباری‌هـا و اصولیـان در بحـث برائـت بود که شـیخ انصاری فرمود عمده اختلاف در شـبهات تحریمیه اسـت کـه اخباری‌ها احتیـاط می‌کردنـد، اما اصولی‌ها برائت را جاری می‌کردند. هفت نفر شـاخص‌های اصلی اخباری‌ها هسـتند: محمدامین اسـترآبادی، فیض کاشـانی، شـیخ حر عاملی، شـیخ یوسـف بحرانی، میرزا محمد اخباری، سـیدنعمت‌الله جزایری و شـیخ حسین کرکـی کـه خیلی‌ها ایشـان را نمی‌شناسـند و کتابی دارد بـه نام «هدایـۀ الابرار الی طریـق الائمـۀ الاطهـار» کـه بحث‌هـای خیلـی خوبـی دارد. البته همـه اخباری‌ها یک شـیوه نداشـتند؛ مثلاً شـیخ یوسـف بحرانی یا فیض کاشـانی کمی متعادل‌تر بودنـد، اما اسـترآبادی خیلی تند بوده اسـت. اما اخباری‌ها درمجمـوع آثار مثبتی هم داشـتند، ازجملـه این‌کـه توجه به روایات زیاد شـد و جوامع روایی خوبـی در آن دوره تدویـن شـد، مثل «بحارالانـوار»، «الوافی» و «وسـائل» که کتاب‌هایی بسـیار فنی هسـتند که البته ملاک مدار اسـتنباط معمولاً در «وسـائل» اسـت. همه می‌گویند اگر «وسـائل الشـیعه» را داشـته باشـید، دیگر نیاز به مراجعه به کتب اربعه نیسـت، چراکـه همـان روایـات را دسـته‌بندی و تکراری‌هـا را حـذف کـرده اسـت. دومیـن

تفـاوت جلوگیـری از افراطی‌گـری در اجتهـاد اسـت کـه خیلـی مهم بود. چـون در برخـی مباحـث اصولی علامه و مخصوصاً شـهید اوّل یا شـهید ثانی، مباحث اصول اهل‌سـنّت خیلـی مطـرح می‌شـود و در آن‌جـا افـراط صورت گرفته اسـت. درسـت اسـت برویـم سـراغ اصولی که اهل‌سـنّت بیشـتر مبتکرش بودنـد و از آنچـه مورد نیـاز مکتـب خودمان اسـت غافل شـویم؟ ما در خیلی مـوارد نیازی بـه آن‌ها نداریم و بایـد دراین‌بـاره بومی‌سـازی شـکل بگیرد. بایـد مباحثی را گلچیـن می‌کردیم که بیشـتر در اسـتنباطامان لازم بـوده، امـا بحث‌های اضافی‌تـر آمد و اصـول ما اندکی به‌سـمت پیـروی از اهل‌سـنّت رفـت. البتـه بـزرگان مـا سـعی می‌کردنـد نظـرات خودشـان را بدهنـد، امـا اخباری‌گری باعث شـد جلـو افراطی‌گری‌ها گرفته شـود و اصـول مـا به‌سـمت تعدیـل پیش بـرود کـه در دوره‌های بعـد نمود بیشـتری یافت و بـه اصـول مـا یک مسـیر مسـتقل داد. بنظـرم اخباری‌هـا در این‌که یـک اصول مسـتقلی بـرای اصولیـان ترسـیم کننـد خیلی مؤثـر بودنـد؛ اصولی که مسـتقل از اهل‌سـنّت باشـد. یعنـی مسـیر بحث‌ها به‌سـمت آن‌هـا نرود و مسـیری باشـد که خودمـان بـر طبـق نیازهای فقاهـت خودمان تشـخیص بدهیم. نکتـه دیگر این‌که اصولییـن تـلاش کردنـد در مباحـث اصولی بـه روایـات هم توجه بیشـتری بکنند. لـذا الان شـما نـگاه می‌کنیـد می‌بینید مرحوم شـیخ انصـاری در اصـول علمیه، در اسـتصحاب، در صحیحه اوّل زراره و صحیحه دوم زراره، روی روایات بحث می‌کند یـا فـرض بفرماییـد حتـی قبل از شـیخ و از وحیـد به بعد، خیلـی روایات بـه میدان می‌آینـد؛ یعنـی بـه دلایل نقلی توجه بیشـتری شـد که ایـن نتیجه نقـد اخباری‌ها بـه اصولی‌هـا بـود. البته حالا یـک کارکردهای منفی هم داشـت، مثـل این‌که یک مقـداری بـاب اجتهـاد در ایـن دو قرن با مشـکلاتی مواجه شـد؛ درواقـع در این دو قـرن بـاب اجتهاد تا حـدودی مسـدود شـد و جمودگرایی در عرصه فقاهت شـکل گرفـت و از قـرآن دور شـدند و فقـط بـه روایـات پرداختنـد. تفسـیر قـرآن هم یک مقداری دچار مشـکل شـد، اما تفسـیرهای روایـی که جمع‌کردن روایـات ذیل یک آیـه بـود، مانند «نورالثقلیـن» و... وجود داشـت. در این دوره یک مقـداری هم چون در پذیـرش روایـات زیـاده‌روی می‌کردنـد، یک‌سـری خرافه‌هایی در دین وارد شـد کـه نکته مهمی اسـت.

دوره بعـد دوره نقـد اخباری‌ها و از ابتـدای قرن یازدهم تا اواخر قرن دوازدهم اسـت. در ایـن دوره تـلاش شـد اخباری‌هـا نقد شـوند؛ درواقع بعـد از این حملات شـدید، اصولییـن مـا در کتاب‌های‌شـان شـروع بـه نقد افـکار اخباری‌هـا کردنـد. آن‌ها دو کار کردنـد: ۱. توانسـتند از مبانـی اصولی‌شـان دفـاع کنند؛ ۲. توانسـتند به نقدهای اخباری‌هـا پاسـخ دهنـد و بـه روشنشـان انتقـاد کننـد. از بـزرگان این دوره سـلطان العلما متوفای ۱۰۶۴ق اسـت. وی بر «معالم» حاشـیه دارد و این نظریه را در اصول ابـداع می‌کنـد کـه در بحـث مطلـق و مقیـد، اطـلاق از وضـع فهمیـده نمی‌شـود، بلکـه از قرائـن خارجیه اسـت به نـام مقدمات حکمـه. فاضل تونی از دیگـر بزرگان ایـن دوره و متوفـای ۱۰۷۱ق و صاحـب «حاشـیه بـر معالم» و نیز «الوافیه» اسـت. به‌واقع قدر فاضل تونی در اصول شـناخته نشـده اسـت. در این دوره خیزش مقابله بـا اخباریگـری شـروع شـد که بنظر من مرحـوم وحیـد آن را تکمیل کـرد. فاضل تونـی با نوشـتن کتـاب «الوافیه»، چند تـا کار می‌کند. یکی اینکه یک دسـته‌بندی جدیـدی در مباحـث اصولـی دارد. قبل از «معالم» در هـر دوره‌ای یک کتاب اصولی درسـی می‌شـده کـه کتـاب «الوافـی» هم کتاب درسـی می‌شـود. شـرح و توضیح دسـته‌بندی ایشـان دربـاره مباحث علم اصـول را به مجـال دیگـری وا می‌گذاریم، امـا همین‌قدر بدانیم ایشـان یک دسـته‌بندی جدیـدی دارند در مباحـث علم اصول دارنـد. همچنیـن مباحـث کم‌فایـده را از اصـول حـذف می‌کنـد که ایـن یک نکته مهـم اسـت و می‌کوشـد اسـتدلال‌ها را بـا توجـه بـه نقدهـای اخباری‌هـا محکـم کـرده و مسـائل اصـول را ریشـه‌یابی کنـد. چنـد نمونـه از دفاع‌هـای فاضـل تونی از روش اصولی‌هـا و پاسـخ بـه اخباری‌هـا را بیـان می‌کنیـم که البتـه مرحوم وحید آن‌هـا را تکمیـل می‌کنـد: یکی درمورد اسـتصحاب اسـت کـه می‌دانیـد اخباری‌ها اسـتصحاب را در احـکام قبـول ندارند (امـا در موضوعـات خارجیه قبول دارنـد)، اما ایشـان بـه اسـتصحاب حال شـرع در احکام تأکیـد دارد. وجه احتیاج بـه علم اصول و دفاع از کلیت آن کاری اسـت که فاضل تونی انجام داده و جواز تمسـک به قرآن در احـکام شـرعی را به‌طـور دقیق اثبات کرده اسـت. نیز علل احتیـاج به علم رجال را بیـان می‌کنـد، چـون اخباری‌ها علـم رجال را قبـول ندارند می‌گوینـد وقتی کتب اربعـه حـاوی همـه روایـات قطعی اسـت، به علم رجـال چـه احتیاجی داریـد؟ وی دفـاع از کلیـت اجتهـاد و دفاع از اشـخاص بزرگـی مثل علامه حلی داشـتند. وقتی نـگاه می‌کنیـد می‌بینیـد عمـده حمـلات اخباری‌هـا همین‌ها بـوده و ایشـان دقیقاً در ایـن کتـاب مقابـل آن‌هـا ایسـتاده و بسـیار هم خوب عمل کرده اسـت. ایشـان بـه هرحـال توانسـته در مقابل اخباری‌ها خوب ایسـتادگی بکند. مرحـوم وحید نیز همین‌ها را بیان کرده و بنده معتقدم فاضل تونی شـناخته نشـده اسـت. ما سرمنشـأ مبـارزه بـا اخباری‌هـا را وحیـد بهبهانـی می‌دانیـم، در حالی‌کـه فاضـل تونی خیلی قبل‌تـر و محکـم، در مقابل اخباری‌ها ایسـتاده اسـت.

معاصر ایشـان شـیخ حسـین کرکـی متوفـای ۱۰۷۶ق و صاحـب «هدایـهٔ الابرار» است.

از دیگـر اصولیـان در ایـن دوره ملاصالـح مازندرانـی متوفـای ۱۰۸۱ق اسـت کـه صاحـب «شـرح زبـدهٔ الاصـول» و «حاشـیه بـر معالم» اسـت.

در ایـن دوره ملاخلیـل قزوینـی را داریـم کـه متوفای ۱۰۸۹ق و نویسـنده «شـرح عهـدهٔ الاصـول» اسـت. البته ملاخلیل را یک مقداری می‌شـود گفـت بین اخباری و اصولی اسـت. وی بر «معالم الاصول» حاشـیه دارد و نیز در مقدمه واجب رسـاله دارد. و آقـا جمـال خوانسـاری را داریم که متوفای ۱۱۲۵ق اسـت و «شـرح مختصر عضـدی» را نوشـته و بـر «معالـم» حاشـیه دارد. ایـن دوره در واقـع خیـزش نقد بر اخباری‌هـا اسـت که عرض کردم فرد شـاخص ایـن دوره فاضل تونی اسـت که در کتـاب «الوافـی» ایـن تحـولات را ایجاد کرده اسـت؛ این کتاب سـال‌های متمادی متـن آموزشـی و درسـی حوزه‌های علمیه بوده اسـت.

دوره بعـد، تجدیـد حیـات علـم اصـول اسـت کـه دوره‌ای اسـت که مرحـوم وحید بهبهانـی (متوفـای ۱۲۰۵ق) سـردمدار اسـت. بعـد از ایشـان بـود کـه مکتب وحید کـه مکتـب اصولـی خوبی اسـت ایجاد شـد. ایشـان با قدرتـی که داشـت به جنگ اخباری‌هـا رفـت و مباحـث اخباری آن‌هـا را تضعیف و نقدهایی جدّی بـه آن‌ها وارد کـرد. می‌تـوان گفـت در دوره ایشـان بسـاط اخباری‌هـا جمـع می‌شـود و اصولی‌ها در این‌جـا بـدون منازع می‌شـوند. البته همیشـه گوشـه‌وکنار هسـتند افـرادی، ولی جریـان غالب دیگـر جریان اصولـی بود.

البته وحید شـاگردان بزرگی داشـت، مثل شـیخ جعفر کاشـف‌الغطاء، سیدمحسـن اعرجـی و میـرزای قمـی. از این‌جـا بـه بعـد اصـول خیلـی متفـاوت اسـت. اینهـا اصولشـان بـا اهل‌سـنّت کامـلاً متفاوت اسـت. حتـی می‌تـوان گفـت در دوره «الوافیـه» فاضل تونی شـروع شـده بود و قبـل از آن، اصول ما با اصول اهل‌سـنّت مشـترکات فراوانـی داشـت، ولـی از ایـن زمـان به بعـد اصول مـا متحول شـد. اما عوامـل شکسـت اخباری‌هـا چه بـود؟ ۱. افراط بیـش از حد در اخباریگـری؛ ۲. نفی قـرآن: قـرآن اوّلین منبـع ما و اعجـاز پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسـت. درواقع سـنّت در طـول قـرآن و کتـاب اسـت، امـا اخباری‌هـا قـرآن را کلاً کنـار گذاشـتند و ایـن در شکسـتشـان بسـیار مؤثر بـود؛ درواقع می‌تـوان گفت تضعیف قرآن باعث شکسـت نهضـت اخباری‌هـا شـد؛ ۳. دورشـدن از مباحـث عقلی که بسـیار مهم اسـت؛ همه مسـائل را نمی‌توانسـتیم از روایـات اسـتخراج کنیم و بـه تبیین‌ها و اسـتدلال‌های عقلـی نیـاز داشـتیم. همیـن کـه عقـل را از اسـتنباط دور کردنـد، آرام‌آرام و بعـد از

دو قـرن، پارادوکس‌هـا و تناقض‌هـا آشـکار شـد کـه بـدون عقـل نمی‌توانیـم در اسـتنباط جلو برویم و اسـتلزامات و مسـتقلات عقلیه می‌خواهیم؛ ۴. نکته دیگر در شکسـت اخباری‌هـا، بازسـازی مبانی اصولیه ازسـوی مجتهـدان و اصولی‌ها؛ وقتی به اصولی‌ها انتقادهای شـدید وارد شـد، شـروع به نوسـازی و بازسـازی و پایه‌ریزی مبانی‌شـان کردنـد و اشـکالاتش را رفـع کردنـد، مثـل تهذیب‌کـردن چیزهایی که از اهل‌سـنّت آمـده بـود و نبایـد می‌آمـد. اصولی‌هـا متوجـه شـدند یک‌سـری از مبانی‌شـان ضعـف دارد و ضعف‌هـا و برخـی بحث‌هایـی کـه بیشـتر در اهل‌سـنّت بـود را دور کردنـد و اصـول خالص شـد.

البتـه یـک سـری اشـکالاتی وارد بـود و اصولیـان ما مثـل علامه، خیلی به‌سـمت اهل‌سـنّت رفتـه بودنـد و اصول خودمان فراموش شـده بـود. از ایـن دوره می‌بینیم اصـول رنـگ و بویـی خـاص دارد. مرحـوم وحیـد در نقـد اخباری‌ها چنـد کار کرد: ۱. حـوزه اصولـی در کربـلا تأسـیس کـرد؛ بخش عمـده اخباری‌هـا در کربلا بودند و بـه همیـن سـبب مرحـوم وحیـد در آن‌جا پـس از ایجاد حـوزه، مباحـث اصولی را مطـرح کـرد و بـا به‌مناظره‌کشـاندن و نقـد و رودررویی بـا آن‌ها، درگیـری عملی با اخباری‌هـا بـه راه انداخـت، نـه صرفاً با نوشـتن یک کتـاب؛ ۲. شـاگردهای مبرزی تربیـت کـرد کـه هرکـدام عالمـان بزرگـی بودنـد، مثل میـرزای قمی، شـیخ جعفر کاشف‌الغطاء و حتـی مثـل علامه بحرالعلـوم (متوفـای ۱۲۱۲ق)؛ ۳. تولـد تألیفات قـوی اصولـی، مثـل «الفوائد الحائریـه» و یا «الرسـائل اصولیـه» مرحـوم وحید. از بـزرگان ایـن دوره عـلاوه بـر مرحـوم وحید بهبهانـی که متوفـای ۱۲۰۵ق اسـت، مرحـوم علامـه بحرالعلـوم اسـت متوفای ۱۲۱۲ق اسـت کـه «فوائـد الاصولیه» و «الـدرة البهیه فـی نظم بعض المسـائل الاصولیـه» دارد،

کاری مرحـوم وحیـد کـرد ایـن بـود کـه از کلیت علـم اصول دفـاع کـرد و درباره لـزوم علـم اصـول بحث‌هایـی جـدّی انجـام داد. ایشـان منشـأ و تاریخچـه برخی مباحـث اصولـی را نیـز مطرح کردند که این از کجا شـروع شـد و آمـد. خود همین تاریخچه‌نـگاری، کـه ایشـان در بحـث اصولـی انجـام می‌دهـد نیاز به این مسـئله را بیشـتر بازشناسـی می‌کـرد کـه بسـیار مهم بود. ایشـان بحـث چرایی و فلسـفه علـم اصـول و اینکـه چرا ایـن بحث‌ها باید بیایـد را به‌خوبـی در دو کتـاب «الفوائد الحائریـه» و «الرسـائل اصولیـه» مطرح کرد و به شـبهات اخباری‌ها پاسـخ داد و به بحث‌هایـی مثـل دفـاع از علـم رجال، نقـد منابـع و مآخذ کتـب اربعه، اثبـات عدم صحـت کتـب اربعـه و اینکـه اینطور نیسـت همـه روایات صحیـح باشـد پرداخت. وی دایـره نقـد حدیـث را تـا اصـول اربعه پیـش بـرد و اصل عدم حجیت ظن که مرحـوم شـیخ خیلـی بـه آن پرداختـه و روی ایـن مانـور می‌دهد اصلـش از مرحوم وحیـد بهبهانـی اسـت. اصـل عـدم حجیت ظن اسـت الا مـا خرج بالدلیـل قطعی، یعنی مگر مواردی که دلیل قطعی داریم که حجیتشـان ثابت اسـت. ایشـان بحث ظنی‌بـودن اصـول عملیه را و نیز بحـث حکم ظاهری و واقعی را برای نخسـتین‌بار مطـرح کرد.

حکـم ظاهـری و واقعی را وحید بهبهانی مطرح کرد و شـیخ انصاری بـه آن پروبال داد و آن را گسـترد. ولـی اصلـش از مرحوم وحید اسـت. تفکیک شـک در تکلیف و شـک در مکلفٌ‌بـه را انجـام داد و دلایـل جدیـدی بـرای برائت مطرح کـرد. بحث حجیـت قـول لغـوی و حجیت مفهوم عـدد نیز از اوسـت. به هرحـال مرحوم وحید توانسـت بـا آن مناظرات و درگیری‌های مسـتقیمش بـا اخباری‌ها، واقعاً آن‌ها را به زمیـن بزند و بساطشـان را جمع کند.

رهنامـه: زمـان ایشـان بـه صاحـب حدائـق رسـیده اسـت. سـیر تطـور اخباری‌هـا چگونـه اسـت؟ یعنی احسـاس می‌شـود آن‌ها تا صاحـب حدائق ضعیف شـدند؟ یعنـی خیلی از موضعـی که مرحوم اسـترآبادی گفته پاییـن آمدند؟

اسـتاد: مرحوم اسـترآبادی حالت جزم‌گرایی داشـت و خیلی با قاطعیت و جزمیت صحبـت می‌کـرد که کتب اربعه صحیح اسـت. اما اصولیین بعـدی دانه‌دانه مصداق مشـخص کردنـد که مثـلاً مرحوم کلینی روایـت از غیرمعصوم دارد یا مـواردی دارد کـه مثـلاً بعضـی از صاحبـان کتب اربعه، مثل شـیخ طوسـی و صـدوق آن روایات را قبـول نکردنـد و اگـر ایـن روایات صحیحه بودنـد، خود صاحبان کتـب اربعه باید آن‌هـا را قبـول می‌کردنـد. ایـن مـوارد تناقـض را نشـان دادند و می‌تـوان گفت نقد اصولییـن بـر این‌هـا تأثیـر گذاشـت و اینهـا را در مواضعشـان نرم‌تـر کـرد. انصافاً صاحب‌حدائـق بحث‌هایی زیـادی دارد و مثل اصولیین وارد مباحث فقهی می‌شـود، اسـتدلال می‌کنـد و رد یـا قبـول می‌کنـد. ایشـان اتفاقاً برای بـزرگان احتـرام قائل بـود و یـک اخباری میانه‌رو اسـت. ولی همچنان معتقدند که اصولییـن ما از اصولی کـه در روایـات ما هسـت خیلـی غفلت کرده‌انـد و سـراغ اصول اهل‌سـنّت رفته‌اند.

رهنامـه: آیـا مرحـوم صاحـب حدائـق اشـکالات مرحـوم وحید را پذیرفـت؟ و آیـا بعدهـا کتاب‌هایـش تغییـر پیـدا کرد؟

اسـتاد: یک‌سـری را پذیرفـت. «حدائـق» مثـل کتـاب فقهـی «جواهر» اسـت و اسـتدلال‌های خوبـی مـی‌آورد و روایی محض نیسـت کـه فقط روایـت را ذکر کند و رد شـود. کتاب‌هـای فقهـی‌ای کـه اخباری‌هـا ارائـه می‌کردند متن احادیـث بود.

رهنامه: مثل «فقه الرضا» و «من لایحضر»؟

اسـتاد: بلـه. یـا «المقنـع» مرحـوم صـدوق و «مقنعـه» شـیخ مفیـد. این‌هـا پیشنهادهای‌شـان بـود، ولـی بـه هرحـال می‌بینیـم صاحـب حدائـق از مباحـث اصولـی اسـتفاده می‌کنـد. مـن معتقـدم اخباری‌ها با اصول مشـکل نداشـتند، بلکه با اصول سـنّی مشـکل داشـتند؛ درنتیجه خودشـان «الاصـول اصلیه» را نوشـتند. مرحـوم فیـض، شـیخ حر عاملی و شـبّر اصـول را می‌خواسـتند، ولی اصولـی که از روایـات و خودشـان دربیاورنـد و بـه همیـن دلیـل اسـت کـه می‌توان گفـت این‌ها اصـول روایـی را می‌خواسـتند. ایـن دوره گـذار از نقـد اخباری‌هـا اسـت، ولی هنوز مباحـث اصولـی (یعنـی یـک دسـتگاه اصولی) تنظیـم و تثبیت نشـده اسـت که از مرحـوم وحیـد بـه بعـد اسـت. شـاید بتـوان گفت اوّلیـن کتـاب اصولی که بعـد از زدوخوردهـای اخبـاری و اصولـی بـه تثبیت رسـید، کتـاب مرحوم میـرزای قمی با عنـوان «قوانیـن الاصـول» بـود کـه اکنـون در سـه جلد به چـاپ رسـیده و کتاب بسـیار جالبـی اسـت و بحث‌هـای عمیقی دارد. از شـیخ انصاری تا قبـل از میرزای قمـی را هـم یک دوره می‌دانم. نمی‌شـود میرزای قمـی را در اصـول نادیده گرفت، چراکـه شـخصیت بزرگـی در اصول بـود. نتیجه زدوخـورد اخباری‌هـا و اصولی‌ها و تأسـیس بنیان‌هـای اصولی، میـرزای قمی شـد و «قوانیـن الاصـول». از این‌جا به بعـد و تـا شـیخ انصاری، اصول انسـدادی اسـت.

رهنامه: بر مبنای انسداد بحث می‌کنند؟

اسـتاد: بلـه. این دوره محصـول تفکر دو اصولی اسـت: وحید بهبهانـی و صاحب معالـم. ایـن را خیلی‌هـا نگفتند. یعنی صاحب معالم خیلـی در این دوره مؤثر اسـت. درسـت اسـت که ایشـان مدت‌ها قبل بوده اسـت، اما افـکارش در ایـن زمان ظاهر شـده اسـت. یعنـی بنظرم ایـن دوره کـه از مرحوم میـرزا پایه‌گـذاری شـد، متأثر از وحیـد و صاحـب معالم اسـت کـه البته همـه اسـتدلال دارد. لذا یک اصـول نوینی پایه‌ریـزی می‌شـود کـه مبنایش عمدتاً انسـداد اسـت و حجیت مطلـق ظن؛ یعنی از ایـن زمـان تا شـیخ انصـاری دوره ظن‌گرایی اسـت. این هم عـرض کنم خدمت شـما میـرزای قمـی آدم بزرگی در علم اصول اسـت.

بحث حاکمیت انسداد و حجیت ظن مطلق هم از صاحب معالم شروع شد؛ ایشان وقتی دلایل حجیت خبر واحد را ذکر می‌کند، چهارمین دلیلش همین بحث انسداد باب علم و... است. این مبنا را میرزای قمی گسترش داد. ایشان یک دلیل ذکر می‌کند، ولی بعد می‌گوید اصول ما کلاً جنبه انسداد دارد و ما به‌طور قطعی به حکم شرعی دسترسی نداریم و ظن خاص را که بابش منسد است خیلی نداریم و باید بگوییم ظن مطلق حجت است؛ هر ظنی که شد، مخصوصاً ظن مجتهد حجت می‌شود؛ پس، از این به بعد خیلی چیزها وارد علم اصول می‌شود بعنوان اینکه دیگه اینها ظنی بودند. مثلاً حجیت استقرای ناقص، حجیت ظن مجتهد، حجیت شهرت، کفایت ظن در مسائل اصول فقه و... . قبلاً می‌گفتند مسائل اصول فقه خودش قطعی باشد، اما این‌جا ظن هم برای مسائل علم اصول کفایت کرد. انصافاً میرزای قمی دستگاه بسیار خوبی را در علم اصول پی‌ریزی کرد و تلاش زیادی کرد که این اصول، اصول شیعی باشد؛ مثلاً خیلی بر بحث افعال در علم اصول تأکید کرد. قبلاً کمتر بحث افعال را داشتیم و بیشتر قول را مطرح می‌کردیم. قول در بحث سنّت متواتر و بعد خبر واحد می‌رفت و بحث‌های افعال خیلی مطرح نبود؛ یعنی فعل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام که جایگاهش در استنباط کجاست و چگونه از فعل به استنباط می‌رسیم.

بحث انسداد یک مبنای اساسی در علم اصول است و تفاوت اصول میرزای قمی با شیخ انصاری در همین است. اگر انسدادی شدید یک جور باید اصول بنویسید و اگر انفتاحی شدید یک جور دیگر باید بنویسید. این مهم است. وقتی انسدادی شدید تمام ظنون حجت می‌شوند.

رهنامه: از علمای بعد از شیخ انصاری، انسدادی داریم؟

استاد: شاید الان در علم رجال باشد و بعضی چیزهای دیگر ممکن است انسدادی باشند. این انسداد یک فلسفه دارد؛ میرزای قمی معتقد است چون از عصر معصومین علیهم‌السلام دور شدیم، آن شواهد و قرائن از بین رفته و دیگر نیست. می‌گویید یک لفظی تبادر کند که این با تفاوت بسیار این عصر با آن عصر و این ظن‌هایی که به دست می‌آید به‌طور قطعی نمی‌رسید، مگر این‌که آن‌ها را از باب ظن حجت بدانید. شیخ انصاری با توجه به انفتاح باب اجتهاد، دستگاه دیگری در علم اصول بنیان‌گذاری می‌کند. اگر انسدادی شدید خیلی تفاوت دارد با آن‌جایی که انفتاحی شوید، چون ثمراتش خیلی فرق می‌کند. درواقع مشکل اصلی در انسداد همان است که میرزای قمی می‌گوید که فاصله بین عصر معصومین علیهم‌السلام با ما خیلی زیاد شده و همین فاصله باعث می‌شود فهم مجتهد از نصوص دچار مشکل شود و به همین سبب در فهم احادیث و فهم الفاظ آن‌ها و تعارضات و... خیلی به مشکل برمی‌خوریم و از این‌رو، این دو عصر با هم متفاوت است. دقیقاً نمی‌توانیم بگوییم چیزی که الان می‌فهمیم همان چیزی بوده که در زمان معصوم علیهم‌السلام فهم می‌شده است. ایشان اشکال معرفت‌شناسی دارد.

بزرگان این دوره علاوه‌بر میرزای قمی، محقق نراقی (متوفای ۱۲۰۹)، سیدمحسن اعرجی (متوفای ۱۲۴۲)، سیدمجاهد طباطبایی صاحب «مفاتیح الاصول» (متوفای ۱۲۴۲)، شریف‌العلمای مازندرانی (متوفای ۱۲۴۵) و شیخ محمدتقی عبدالرحیم اصفهانی هستند.

رهنامه: همه انسدادی بودند؟

استاد: بله، حاکمیت انسداد است. صاحب «هدایهٔ المسترشدین»، شیخ محمدحسین اصفهانی صاحب «فصول» و سیدابراهیم قزوینی صاحب «ضوابط الاصول» هستند که همه تا قبل از شیخ انسدادی هستند، یعنی غالب است. مخصوصاً سیدمجاهد صاحب «مفاتیح» که او هم انسدادی است که همگی حجیت ظن را در همه موارد قبول دارند و ظن مجتهد و استقراء و امور ظنیه را حجت می‌دانستند.

در دوره شیخ انصاری که دوره انفتاحی علم اصول است، به مطالب موشکافانه‌تری درباره هریک از متفکران رسیده‌ام؛ مثلاً در مورد سیدمجاهد طباطبایی صاحب کتاب «مفاتیح الاصول» خیلی بحث‌ها دارم که در این مقال نمی‌گنجد، والا در مورد ایشان می‌توانستم دو سه جلسه بحث بکنم.

یکی از بحث‌هایی که قبل از دوره شیخ انصاری مطرح می‌شود درباره مرحوم سید مجاهد طباطبایی صاحب کتاب مفاتیح الاصول است در این زمان، مدت کوتاهی بود که اصول از دوره اخباری‌ها با مباحث اهل‌سنّت فاصله گرفت، اما دوباره سیدمجاهد بحث‌های مقارنه‌ای را در اصول باب کرد و اگر به کتاب «مفاتیح الاصول» نگاه کنید می‌بینید که در تمام کتاب، در نقل قول از مباحث اصولی بی‌نظیر است. گاهی چند سطر فقط اقوال را نقل می‌کند و برایش فرقی نمی‌کند که شیعه باشد یا سنّی و مخصوصاً در آراء اصولی اهل‌سنّت بسیار مسلط است حتی به صورت رمزی می‌گوید و اسم کتاب و شخص را کامل بیان نمی‌کند و هر دو را به‌صورت رمزی می‌گوید. ایشان آراء اهل‌سنّت را در کتاب‌هایش زیاد نقل می‌کند و نشان می‌دهد تطور بسیار قوی انجام داده و توانسته دوباره اصول مقارن را باب کند و بعد از مدتی که حملات اخباری‌ها زیاد بود، دوباره مباحث اصولی را با نظر اهل‌سنّت و به‌صورت مقارنه‌ای مطرح سازد. ایشان تابع همان بحث اصالة الظن است؛ اصل عدم اعتماد به ظن الّا ما خرج بالدلیل. ایشان انسدادی است و ظن مجتهد و شهرت و استقراء را حجت می‌داند و بسیار تابع بحث حجیت ظن است. ایشان چند کار انجام داده است: ۱. حجیت شهرت را مطرح کرده است؛ ۲. در حیطه مباحث لغوی قوی کار کرده و به مباحث تعارض احوال پرداخته و درباره مباحث لغوی مفصّل بحث کرده است.

سیدعلی صاحب «ریاض» پدر سیدمجاهد طباطبایی است و سیدمجاهد در جنگ‌های ایران و روسیه، هم فتوای جهاد می‌داده و هم خودش شرکت می‌کرده است. در اصول «مفاتیح الاصول» و در فقه «مناهل المناهل» را دارد و مباحث الفاظ را خیلی مطرح می‌کند. ولی باصطلاح امروزه پارادایم، در پارادایم اصولی مرحوم صاحب قوانین و اینهاست. یعنی انسدادی هستند و حجیت ظن را قبول دارند، ولی شاخصه ایشان اصولی مقارن است که قبلاً از آن‌ها غفلت شده بود. ولی ایشان این فرق را دارد که با حفظ استقلال اصول شیعی مقارنه ایجاد می‌کند؛ یعنی اصل را بر اصول شیعی می‌گذارد و آراء را مقارنه می‌کند و در مباحث اصولی قائل است که ظن کافی است و این حرف در مباحثش است. عمدتاً اصولی که از اهل‌سنّت آمد، اصول عضدی، حاجبی، غزالی، فخر رازی و اصول آمدی و... است. عمدتاً مال این هفت هشت نفر است. سه مکتب در اهل‌سنّت وجود دارد: ۱. یکی مکتب متکلمین است که اول قواعد اصولی را مطرح و استدلال و بحث می‌کند؛ ۲. بعدی مکتب فقها که عمدتاً حنفی هستند و اصول را از دل فقه می‌گیرند یعنی فقه را که مطرح می‌کنند لابلای اینها مباحثش را می‌گیرند؛ ۳. مکتب جمع داریم که روش جمع بین این اصول است. بخشی هست به نام اصول مقاصدی که براساس مقاصد شرع است. اصول ابن‌آشور در کتاب «الموافقات شافعی» براساس مقاصد شرع است. در دوره شیخ انصاری که دوره انفتاح یا دوره جدید اصول است و برمبنای انفتاح شکل می‌گیرد، شیخ انصاری موفق می‌شود دستگاه اصولی جدیدی را بنیان‌گذاری کند و فرض اوّلش بحث انفتاح باب علم و علمی است. ایشان حجیت ظنون

را اصـلاً قبـول نـدارد، البتـه فقـط ظنون خـاص، آن هم چند تـا، مثل خبـر واحد و ظواهـر را قبـول دارد، ولـی شـهرت و اجماع منقـول را قبول ندارد. شـیخ انصاری بر بسـیاری از چیزهایـی که در زمان محقق قمی و سـیدمجاهد طباطبایـی و دیگران حجـت بودنـد خـط بطلان کشـید. نوآوری عمـده ایشـان در بحث حجـج و امارات اصـول عملـی اسـت. ایشـان در بحـث مباحث الفـاظ، کتاب «مطـارح الانظـار» را نوشـت کـه البتـه تقریـر درس ایشـان از مرحـوم کلانتر اسـت، ولـی آن آراء خیلی مطرح نیسـت. شـیخ انصاری کارش را بیشـتر از دید اصول عملیه و مباحث حجج و امـارات شـروع کـرد. یکی از کارهای مرحوم شـیخ اینسـت کـه با انسـداد مبارزه کـرد و دسـتگاه اصـول میـرزای قمـی و شـاگردانش را بـه هـم ریخت. خـود طرح مباحث اصـول عملیـه خیلـی مهم اسـت؛ یعنی ایشـان نشـان داد یک بخشـی از اصـول را بایـد اضافه کنیم.

رهنامه: اصول عملیه قبل از ایشان نبود؟

اسـتاد: بـه ایـن شـکل نبود. یعنـی بیاییـم مباحث الفـاظ را بحـث کنیـم، بعد به امـارات، مثـل اجمـاع، عقـل، قطـع، ظـن و بعـد اصـول عملیـه و اجتهاد برسـیم؛ ایـن نبـود. شـیخ انصـاری ایـن اصـول عملیـه را از آن پراکندگی در سراسـر اصول جمـع کـرد و بـه آن سـازمان داد. احتیـاط را محقـق حلی هم داشـت، ولـی این‌که به‌مثابـه یـک دسـتگاه اصـول عملی، یعنـی احتیاط کنـار تخییر و برائت باشـد نبود و دربـاره‌اش مسـتقلاً بحـث می‌شـد. یـک کار جالب که مرحوم شـیخ انصـاری در این‌بـاره ظرافـت بـه کار برد اینسـت که اصـول را از خـود قواعد شـروع نکرد، بلکه از شـناخت به قواعد شـروع کرد؛ یعنی ایشـان فرمود مجتهد یا فرد مکلف ملتفت، دربـاره احـکام شـرعی یـا قطـع دارند یا ظـن دارنـد و یا شـک دارند. نکتـه ظریف این‌کـه شـیخ انصاری مبنای مسـائل علم اصـول را نیز بر روی آن معرفت‌شناسـی سـوار کـرد؛ یعنـی گفت معرفـت به ایـن قواعد و اسـتنباط، یا قطعی اسـت یا ظنی اسـت و یا شـکی اسـت. درحالی‌که دسـتگاه اصولی قبل از شـیخ انصاری این‌گونه نبـود و می‌گفتنـد مباحـث الفـاظ، امـر ظهور در وجـوب دارد یـا ندارد و حتـی درباره اسـتصحاب بحـث می‌کردند، ولی نه به این شـکل، زیرا اسـتصحاب ظنـی بود. اما شـیخ ایـن نگـرش را عوض کـرد که به نظر می‌آیـد به نظر میـرزای قمی معطوف بـود، چـون میـرزای قمـی انسـداد را از این‌جا شـروع کـرد که گفت چون شـناخت مـا دربـاره مباحث اسـتنباط قطعیـت ندارد و ظـن خاص هم نداریم، سـراغ انسـداد می‌رویـم؛ درواقـع او بـا شـناخت کار کـرد، نه با خـود قواعد. مرحوم شـیخ آمد اینجا را گرفـت. یعنی کار شـیخ ادامـه کار میرزای قمی بود که چرا شـما ناقص می‌گیرید و فقـط سـراغ ظـن رفته‌ایـد؟ بحث اعم اسـت یا قطع اسـت یا ظن اسـت یا شـک اسـت. سـپس بحثـش را در همـه آن‌ها اسـتوار کـرد. بعضی‌ها می‌پرسـند چـرا در قواعـد اصولـی، علـم بـه قواعـد اسـت و نه بـه خـود قواعد؟ بـه این دلیـل که خود شـناخت ما از قواعد، قواعد می‌شـود. به هرحال شـیخ موفق شـد مباحث اصولی را براسـاس کیفیـت شـناخت به قواعـد بنیان‌گذاری کنـد؛ چیزی که تا قبل از ایشـان نبـود. وقتـی فرمود قطع اسـت یا ظن اسـت یا شـک، مباحـث قطع را مطـرح کرد. قبـلاً در کتاب‌هـای اصولـی مباحـث قطع به این شـکل نبـوده، بلکه پراکنـده بوده اسـت، ولـی دسـتگاه نبوده که قطـع ذاتاً حجت اسـت و انواع قطـع داریم مثل قطع طریقـی، قطـع موضوعـی، قطع قطـاع و... . این‌ها مباحثی اسـت که شـیخ انصاری وارد علـم اصـول کرد؛ یعنی شـیخ با این تقسـیم‌بندی، مباحث قطع را کـه اصلاً در علـم اصـول بـه این شـکل وارد نشـده بود یا اگـر بود خیلـی پراکنده بود، هـم وارد علـم اصـول کرد و هـم درباره آن‌هـا مفصّل بحث کرد. درباره شـک کـه به اصول عملیه مربوط می‌شـود مسـتقلاً بحـث کرد و بحث حکومـت و ورود و اصول عملیه را مفصّـل مطـرح کرد و همه این‌ها را زیرمجموعه شـک قـرار داد. حتی قبلاً و گاه، اسـتصحاب و برائت را بعضی از اصولیین ظنی می‌دانسـتند، ولی ایشـان همه آن‌ها را در زیرمجموعـه شـک جـای داد. وی بحـث اصـل مثبـت، بحـث ترتیب مباحث براسـاس شـناخت از قواعد و بحث مصلحت سـلوکیه را مطرح کرد که البته مسائل مهمـی بودنـد. هم‌چنیـن، جمع بیـن حکم ظاهـری و واقعی را مفصّـل تولید فکر و مطـرح کرد. شـیخ انصاری موفق شـد یـک روش تفکر در مباحث فقهـی و اصولی را بـه حـوزه یـاد بدهد که قبل از ایشـان واقعـاً نبود؛ در نتیجه، هـم مباحث جدیدی را وارد اصـول کـرد و هـم روش تفکـر را تغییر داد. ایشـان عرض کنم خدمت شـما حتـی در مباحـث فقهـی خیلـی بـه رجـال توجه خاصـی نـدارد و به همین سـبب اسـت کـه روایات «تحـف العقـول» را مـی‌آورد که خیلی‌ها می‌گویند سـند نـدارد؛ مثلاً ابن‌شـعبه حرانی سلسـله سـند ذکر نکرده، ولی می‌بینیم «مکاسـب محرّمه» شـیخ براسـاس همین روایات اسـت. از این‌روسـت که نگاه شـیخ بیشـتر اصولی و مهندسـی شـده اسـت. شـاگردان شـیخ هم همین روش را ادامه دادند؛ مثلاً میرزای شـیرازی (متوفای ۱۳۱۲) بعد از شـیخ انصاری مرجع عام می‌شـود که از شـاگردان بسـیار قـوی درس شـیخ انصاری بوده اسـت. فتـوای تحریم تنباکو را ایشـان صادر کـرد و دفـع فتنه سـامرا نیز کار ایشـان بود. می‌توان گفت بحث تقریرنویسـی یکی از ثمـرات مکتـب شـیخ انصاری بـود که از همیـن زمـان و زمان میرزای شـیرازی بـاب شـد، چون قبـل از آن به این‌صورت نبود که کسـی درس کسـی را و تقریرات اسـتاد را بنویسـد کـه چـاپ کند که مقـرر خـودش می‌شـود، ولی اصـل مطالب از اسـتاد اسـت. می‌تـوان گفت از دوره شـیخ انصاری و میرزای شـیرازی باب شـده و پیش از آن، بحث تقریرنویسـی کمتر اسـت. لذا تقریرات شـیخ انصاری در «مطارح الانظـار» و پـس از آن، بـه همـت اسـتاد روی القـاء مطالـب می‌رفتـه اسـت، ولـی شـاگرد سـعی می‌کرده مباحث علمی‌اش را بنویسـد. بعد از ایشـان میرزای رشـتی اسـت کـه البتـه معاصر هم بودنـد. میرزای رشـتی متوفای ۱۳۱۲ و نویسـندهٔ کتاب «بدایة/بدایـع الافـکار» و «رسـاله فـی اجتماع الامر و النهی» اسـت. مرحوم شـیخ هـادی تهرانـی متوفـای ۱۳۲۱ و صاحـب کتـاب «محجـهٔ العلما» در اصـول فقه و «الاتقـان فـی اصول الفقه» و از کسـانی اسـت کـه قدرش در علـم اصول مجهول اسـت. این‌هـا همـه پیرو مکتب شـیخ انصاری هسـتند، ولـی خود ایشـان مباحثی دارد؛ مثـلاً تقسـیم مباحـث علـم اصولـی بـه سـه حالت شـک و قطع و ظـن را رد می‌کنـد. اس و اسـاس شـیخ انصـاری بر این اسـت، ولـی ایشـان آن را رد می‌کند. می‌گوینـد مباحـث علـم اصـول یا مباحثی هسـتند مربـوط به علم فعلـی تفصیلی و حکـم شـرعی یا مربوط هسـتند به علـم اجمالی کـه در طول علـم تفصیلی قرار دارد (مثـل بحـث اجتهـاد) و یـا علـم اقتضائی به حکم هسـتند که با احتمـال مانع اسـت کـه اصـل برائـت و اسـتصحاب را در این‌جا قـرار می‌دهد.

در همیـن دوره مرحـوم آخونـد خراسـانی را داریم کـه متوفای ۱۳۲۹ اسـت که بعد از شـیخ انصـاری واقعـاً مرد بسـیار بزرگی اسـت و توانسـت تحـولات خوبـی را در علـم اصـول رقم بزند. از آثار ایشـان اسـت: «کفایـة الاصول»، «فوایـد الاصول» و «حاشـیه بـر رسـائل شـیخ» و از همـان زمـان تاکنون، نزدیک به صد سـال اسـت کـه کتـاب ایشـان کتاب درسـی حوزه‌هـای علمیه اسـت. متن خـارج ما براسـاس «کفایـة الاصـول» اسـت. از علل جا افتـادن اصول آخوند، یکی اختصار آن اسـت و دیگـر مباحـث الفاظ اسـت که شـیخ انصاری نداشـت یا خیلـی مطرح نبـود. آخوند در اختصارکـردن اصـول خیلـی نقـش داشـت و یکـی از کارهای مهمـش این بود کـه ایـن تعاریف را سـامان داد. بخشـی از وقـت اصولیین ما در تعاریف بـود که این تعاریـف یـا جامع اسـت یا مانع کـه نقض می‌کردنـد و دوباره قید می‌زدند. بسـیاری از مباحـث اصولـی مـا در ارتبـاط با تعاریف اسـت. در کتـاب سـیدمجاهد و میرزای قمـی و قبل‌تـر را ببینیـد در مـورد تعاریـف خیلـی بحـث می‌شـود. مرحـوم آخونـد گفـت تعاریف شـرح الاسـمی هسـتند و هدف شـرح الاسـم و معناشـدن ایـن واژه

است و خیلی دنبال تعریف حقیقی نباشید و دنبال جامع و مانعش باشید که جنس و فصلش چیست. مرحوم آخوند روی تعاریفی که خیلی وقت ما را در علم اصول می‌گرفت قلم کشید. یکی از دیگر کارهای ایشان، مباحث تعارض احوال الفاظ، مثل اضمار و تخصیص و اشتراک و مجاز بود که آیا مجاز اولی است یا تخصیص؟ همه مباحثی که سیدمجاهد درباره آن‌ها بسیار بحث کرد را ایشان در یک پاراگراف خلاصه کرد و گفت هیچ‌کدام از این‌ها مهم نیست و باید این استدلال‌ها به ظهور برسند. این‌که کدام اولویت دارند چه فایده‌ای دارد؟ هرکدام به اصالةالظهور رسید و یعنی مصداق ظهور شد حجت می‌شود، والّا مثلاً الاشتراک خیر الاضمار. یک اصل بیشتر در مباحث نداریم و آن اصل ظهور است. ایشان این تعارض احوال را خلاصه کرد و پرونده‌اش را برای همیشه بست. اگر یادتان باشد قبلاً بیان شد که بحث تعارض احوال عمدتاً از علامه حلی شروع شد تا زمان آخوند خراسانی. آخوند خراسانی این بحث‌ها را بست و بعد از او دیگر کسی به آن صورت درمورد آن‌ها بحث نکرد. حجم زیادی از مباحث اصولی در این بحث‌ها صرف می‌شد که همه آن‌ها را آخوند با یک معیار منطقی جمع کرد. وی در اختصارسازی اصول نقش فنی داشت که دو موردش را عرض کردیم. مثال سوم هم این است که شیخ انصاری بحث برائت را حدود ۱۲ قسم می‌کند؛ مثلاً شک در تکلیف گاهی شک در حکم است و گاهی در موصوف و... که شیخ درباره همه این‌ها بحث کرده است. اما آخوند این را قبول ندارد و معتقد است باید فقط شک در تکلیف داشته باشیم و بحث را خلاصه و جمع می‌کند. وی ملاک خیلی از بحث‌های زمان شیخ انصاری را که پراکنده شده بود فهمید و اصول را به‌طور علمی جمع کرد. بعد از ایشان این افکار رعایت و پذیرفته شد. آخوند تنظیم جدیدی در مباحث «کفایه» ایجاد کرد؛ مثلاً برای حکم چهار مرحله قائل شد: اقتضا، انشا، فعلیت و تنجیز. چرا قبل از آخوند اصول عملیه را مشهور در تعریفش ندیده است؟ و بعد که مرحوم آخوند می‌فرماید: ...همه پذیرفتند، امام پذیرفت، آقای خوئی پذیرفت، مرحوم نائینی و مرحوم اصفهانی و مرحوم عراقی پذیرفتند تا بعد و بقیه هم همین‌طور، چون قدمای ما اصول عملیه را به‌مثابه اصول عملیه قبول نداشتند و آن‌ها را از مباحث ظنون می‌دانستند؛ یعنی استصحاب و برائت را و تخییر و احتیاط لابه‌لای مباحث بوده و این‌ها را از باب ظنون و امارات می‌دانستند؛ درنتیجه تعریف شامل این‌ها می‌شد و این‌ها قواعدی برای استنباط حکم شرعی بودند. از کجا آخوند این اشکال را به تعریف مشهور کرد؟ به این سبب که آخوند مبنای شیخ را پذیرفت؛ یعنی اصول عملیه مبنایش شک است و در مقام عمل است. اما مشهور که نیاوردند به این دلیل است که یا این اصول عملیه را به‌مثابه ظنون می‌دانستند، مثل استصحاب و برائت که خود وحید بهبهانی این کار را می‌کرد و این‌ها را جزء ظنون می‌دانست و تعریف به‌خودی‌خود شاملش می‌شد و بعضی‌ها این‌ها را مثل قواعد فقهیه می‌دانستند و اصلاً داخل در اصول نبودند و داخل در فقه بودند. شاهدش این است که درحال حاضر خود اهل‌سنّت هم درباره این اصول عملیه جدا بحث نکرده‌اند و در قواعد فقهی بدان پرداخته‌اند. در «الاشباه و النظائر» استصحاب و برائت را جزء قواعد فقهی بحث کرده‌اند. از نظر ریشه‌یابی تاریخی این‌ها مبنایی دارد و این‌که مشهور نیاورده به این دلیل است که آن‌ها را جزء قواعد استنباطی و ظن می‌دانسته و در نتیجه تعریف برمبنای قدما مشکل نداشته و شامل می‌شده است. مواردی که امروز به آن اصول عملیه می‌گوییم، مثل استصحاب و برائت، دو اصل خیلی مهمی بوده‌اند و تخییر و احتیاط لابه‌لای مباحث مطرح می‌شده است. آخوند هم سعی می‌کرد حرف‌های شیخ انصاری را بیشتر نقد کند؛ یعنی وارد حالت نقادی شود و کم‌کم از همین‌جا زمینه ورود مباحث فلسفی

در علم اصول از سوی آخوند خراسانی فراهم شد. چون آخوند خراسانی نزد ملاهادی سبزواری مسائل فلسفه را فراگرفته است می‌بینید در اعراض ذاتیه و خیلی چیزهای دیگر اصطلاحات فلسفی را آرام‌آرام وارد اصول کرد. قبلاً اگر استفاده می‌شد خیلی به‌ندرت بود و روش غالب نبود، ولی از زمان آخوند آرام‌آرام یک‌سری اصطلاحات فلسفی در علم اصول ایجاد شد. به‌هرحال آخوند و شیخ هادی تهرانی نقدهایی جدّی به مباحث شیخ انصاری وارد کردند، اما فقط این مباحث آخوند ماندگار شد، ولی مباحث شیخ هادی تهرانی خیلی در علم اصول ماندگار نشد.

بعد از ایشان هم مباحث افزوده نشد، بلکه عمیق‌تر شد؛ یعنی همان ضوابط و مباحثی که تیترهایشان توسط شیخ انصاری بنا نهاد شد را میرزای نائینی و عراقی و اصفهانی عمق بخشیدند و گاه راه‌هایی در همان مباحث ایجاد می‌کردند؛ مثلاً میرزای نائینی (متوفای ۱۳۵۵) کتاب «فوائد الاصول» را دارد که به تقریر محمدعلی کازرونی است. «اجود التقریرات» است که تقریر آیت‌الله خوئی و از جمله تقریرات آخرین دوره درسی نائینی است که هفت سال به طول انجامید. مرحوم نائینی تلاش داشت مکتب شیخ انصاری را در مقابل آخوند زنده کند و نقدهایی که به شیخ انصاری کرده بودند را پاسخ داده و از آن دفاع کند. وی مجدد افکار شیخ انصاری هم هست. البته بحث‌های جدیدی را اضافه کرده است، مثل متمم جر و نیز حتی اصول معرضه که در کلمات ایشان دیده می‌شود را بعدها مرحوم صدر قدری توسعه داده و روی آن بیشتر کار می‌کند. وی علاوه‌بر تعریف جدیدی از علم اصول، در بحث ترتب نیز تقریر تازه‌ای ارائه می‌دهد. آقاضیاء عراقی کتاب «مقالات اصول» را دارد که به تقریر و قلم خودش است، اما کتاب «نهایة الافکار» تقریر شیخ محمدتقی بروجردی است. «مقالات اصول» قلم زیباتری دارد، اما فهمش اندکی دشوار است، ولی «نهایة الافکار» راحت‌تر است. میرزا هاشم آملی کتاب «بدایع الافکار» را می‌نویسد که تقریر درس آقاضیاء عراقی است. سخنان آقاضیاء عراقی و شیخ محمدحسین اصفهانی خیلی ناظر به حرف‌های نائینی هستند و وارد نقد و بررسی گفته‌های نائینی می‌شوند. وارد کردن مباحث فلسفی در علم اصول از زمان آخوند شروع شده بود، اما شیخ محمدحسین اصفهانی مباحث فلسفی را بیشتر در علم اصول دخیل کرد. اصفهانی که (متوفای ۱۳۶۱) است خیلی مفصّل‌تر به آن پرداخت و در «نهایة الافکار» دقیقاً بحث‌ها را خیلی فلسفی کرد. ایشان شرحی انتقادی به نام «نهایة الدرایه فی شرح الکفایة» هم نوشته است. وی کتاب دیگری به نام «الاصول علی نهج الحدیث» هم دارد که کمتر مطرح شده و در آن مباحث اصولی را به صورتی خاص بیان کرده است. دسته‌بندی ایشان این است که مبادی تصوری لغوی، مبادی تصوری احکامی، مبادی تصدیقی لغوی و مبادی تصدیقی احکامی یک مقدمه دارند. بعد باب اوّل مسائل اصول عقلی، مثل اجزاء و مقدمه واجب و اجتماع امر و نهی است؛ باب دوم مسائل لفظی، یعنی امر و نهی و عام و خاص است؛ باب سوم مباحث حجج، یعنی همین حجیت ظهور و خبر واحد و استصحاب و امثال آن‌هاست؛ باب چهارم تعارض ادله است؛ و خاتمه بحث برائت و اشتغال و اجتهاد و تقلید است؛ بنابراین، در اصول علی نهج الحدیث چیزی به نام اصول عملیه ندارند.

وی استصحاب را در بحث حجج مطرح کرده و برائت و اشتغال را در خاتمه بحث می‌کند. در دوره معاصر بعد از این بزرگواران، در اصول آیت‌الله خوئی را داریم (متوفای ۱۴۱۳) که «اجود التقریرات» ایشان هم در واقع آن مباحث اصولی ایشان به قلم خودشان است. تقریرات زیادی بر مباحث اصولی که از آیه‌الله خویی داشتند چاپ شده است، مثل «محاضرات فی اصول الفقه» از محمداسحاق فیاض که عمدتاً درباره مباحث الفاظ است. «مصباح الاصول»

سیدسـرور بهسـودی کامـل اسـت و هـم مباحث الفـاظ را داراسـت و هـم مباحث حجـج را دارد. «دراسـات فـی الاصـول» را سـیدعلی شـاهرودی تقریـر کـرده که تقریـرات دیگـری هـم دارد. می‌تـوان گفـت ایشـان در بحث‌هـای اصولـی مبتکر اسـت. همـه این‌هـا ذیل پارادایم شـیخ هسـتند. آقـای خوئی بحث نظریـه تعهد را در بحـث وضـع دارد کـه پیش از او نهاوندی بوده، ولی ایشـان بحث را توسـعه داده و عـدم جابربـودن شـهرت بـرای ضعف سـند یا اعراض مشـهور که کاسـر حجیت خبر باشـد را قبول نـدارد.

امـام خمینـی (متوفـای۱۴۱۰ق) نگرش تهذیبی بـه علم اصول داشـت و نگران بود اصـول متـورم نشـود و درصـدد بود مباحث کم‌فایـده که خیلی ثمره عملی نـدارد را کـم کنـد و بـه همین سـبب در «تهذیـب الاصول» بعضـی بحث‌ها را انجـام نداد، چـون معتقـد بود بی‌فایده اسـت. از آثـار امام «تهذیـب الاصول» به تقریـر آیت‌الله سـبحانی و «انـوار الهدایـه فـی تعلیقه علـی الکفایـه»، «مناهج اصـول» و «جواهر الاصـول» اسـت که البتـه جواهر بـه تقریر محمدحسـن مرتضوی اسـت. «معتمد الاصـول» نیـز تقریر آیـت‌الله فاضل اسـت. تقریرات امام زیاد اسـت. «الرسـائل» و «تعـادل» و «تراجیـح» نیز جداگانه چاپ شـده‌اند. از دیدگاه‌هـای امام یکی تهذیب اصـول اسـت؛ یعنـی مباحـث کم‌فایده کـه ثمره عملی نـدارد کـم شـود و ازاین‌رو، خیلـی مهم بـود که اصول متورم نشـود. بحث خطابات قانونی هـم یکی از مباحث بسـیار مهـم بـود. هم‌چنیـن، تأثیر زمان و مـکان در اجتهـاد از مباحثی بـود که امام مطـرح کرد.

از دیگـر اصولیـان مبتکر در این دوره شـهید سـیدمحمدباقر صدر (متوفـای ۱۴۰۰) اسـت. یکـی از ویژگی‌هـای این اصولی واقعاً نواندیش، آشـنایی با مباحـث بیرون از حوزه اسـت، مثل فلسـفه غـرب و مباحث علوم انسـانی که نگاهی خـاص به آن‌ها داشـت. کتاب‌هـای «فلسـفتنا» و «اقتصادنـا» مباحثـی بود که ایشـان تقریـر کرد. کاری کـه شـهید صدر انجام داد دسـته‌بندی جدیدی بود کـه در مباحث علم اصول ایجـاد کـرد و نیز از مبانی علوم انسـانی بـرای اصول فقه بهره گرفـت، مانند نظریّه قـرن اکیـد که ایشـان در بحـث حقیقت وضع به صـورت ابتکاری مطـرح کرد. این نظریّـه همان نظریه شـرطی شـدن اسـت و در مقابـل نظریاتی که دیگـران مطرح می‌کردنـد. مثلاً می‌گفتند .... . شـهید صدر در حلقـات مخصوصاً حلقه ثالثه و ثانیه، حرف‌هـای مرحـوم نائینی و عراقـی و اصفهانی را به حدّ ظرفیت طلبه آورده اسـت. لذا طلبه در سـطح با ایشـان آشـنا می‌شود. بحث سـیره عقلا و متشرعه، مخصوصاً حجّیـت سـیره در مباحـث جدیـد را ایشـان مطـرح کرد. نیـز نظریه حـق الطاعه را مطـرح کـرد کـه در مقابـل قبـح عقـاب بلابیـان اسـت کـه نتیجـه‌اش حرف‌های اخباری‌هـا می‌شـود؛ یعنـی خداونـدی که منعم ماسـت حـقّ طاعـت دارد؛ یعنی ما نـه تنهـا باید احـکام قطعی و ظنـی‌اش را انجام دهیم، بلکه شـک داریـم که وقتی مـولا از مـا انجام کاری را خواسـته اسـت، باید اطاعت کنیـم و انجام بدهیم به‌خاطر حـقّ اطاعـت و مولویت مولا؟ بیان شـد که از دیگر اقدام‌های ایشـان آوردن مباحث علوم انسـانی در علم اصول بود، ازجمله بحث حسـاب احتمالات که آن را در اجماع اسـتفاده کـرده و نیـز بحث شـهرت را اسـتفاده کرده اسـت. یکی از خدمات ایشـان در علـم اصـول، تاریخ‌نگـری در اصـول بـود که در بحـث «معالم الجدیـده» تاریخ اصـول و تاریـخ فقـه را بسـیار مطرح کـرده که این نشـان می‌دهد بر کاسـتی‌های مباحث کاملاً مسـلط اسـت و در «معالم الجدیده» بحث‌های تاریخچه‌ای را مطرح می‌کند و خدمات بسـیار ارزشـمندی انجـام می‌دهد.

شـکی نیسـت کـه اصـول در وضعیت فعلـی مـا و در دوره متأخر، مدیـون تدریس درس خارج آیت‌الله وحید خراسـانی اسـت. اصول ایشـان بسـیار مفصّل هسـت که بیـش از ۲۰ سـال طـول کشـیده اسـت. ایشـان پس از بیـان نظرات اعلام خمسـه (مرحـوم شـیخ، آخونـد، عراقـی، اصفهانی و نائینـی)، آن‌ها را نقد می‌کند. شـاگردان ایشـان کـه درس خـارج می‌دهند معمولاً بـه همین روش و به‌صـورت تفصیلی کار می‌کننـد. بـاز یک مباحث اصولـی داریم که با مباحـث جدید این زمان گـره خورده اسـت؛ مباحـث اصولی با هرمنوتیـک که آقای صادق لاریجانی بیشـتر آن را مطرح می‌کنـد و ایـن یـک نوید اسـت و بحث اعتبار را ایشـان زنده می‌کند. فرهنگسـتان علـوم نیـز مباحثـی اصولـی دارد کـه البتـه آن‌هـا بـه نتیجه خاصـی نرسـید (آقای میرباقـری و دیگـران) و ثمـره زیادی نداشـت و کتاب اصولی خاصی بیـرون نیامد. از متأخریـن هـم نباید نقـش آیت‌الله سـبحانی را نادیده بگیریم؛ ایشـان کتاب‌های اصولـی بسـیار زیـادی نوشـت، مثـل «الموجز» و «الوسـیط» کـه در دانشـگاه‌ها و حوزه‌ها تدریس می‌شـود و «المبسـوط» و... . سـبک آموزشـی ایشـان مـورد قبول هـم قرار گرفته اسـت.

در این‌جـا به‌اختصـار اشـاره‌ای می‌کنیـم بـه تفـاوت مکتـب اصولـی نجـف و قـم: مکتـب اصولـی نجـف در اسـتنباط مباحـث اصولـی را در رأس قـرار می‌دهد؛ یعنی اصـل مباحـث اصولـی بـرای اسـتنباط اسـت و نیـز مباحـث اصولـی را به‌صـورت ریاضـی مطرح می‌کنـد؛ یعنی به‌صورت مهندسـی و دسـتگاهی. هم‌چنیـن، درباره اصـول مفصّـل بحـث می‌کنـد. امـا در مکتب قـم اصول به‌صـورت تهذیـب دیده می‌شـود؛ یعنـی درصدد هسـتند که مباحث کم‌فایده حذف شـود و عمدتـاً روایات را در اسـتنباط اصـل قـرار می‌دهنـد، نه این‌که مباحث اصولی اسـتفاده نشـود. بلکه تـا حـد امـکان نیـز از فقـه و روایات اسـتفاده می‌کننـد؛ آقـای فاضل این‌گونـه بود. تـا آن‌جـا کـه می‌تواننـد از روایات اسـتفاده می‌کننـد و در موارد خاص سـراغ اصول می‌رونـد و نگاه عرفی در اسـتنباط غالب اسـت؛ یعنی اوّل روایـات و بعد نگاه عرفی. قمی‌هـا و مکتـب قـم بحـث تأثیر زمـان و مـکان را در اسـتنباط مطـرح کرده‌اند و نگاهـی تاریخـی به مباحث اصـول دارند، مثل مرحـوم بروجـردی و دیگران. بحث تهذیـب اصـول هـم عمدتاً از قم مطرح شـد، مثل حضـرت امام که البتـه در نجف پیروانی پیدا کرد، مثل سـیدعبدالاعلی سـبزواری صاحب کتاب «تهذیب الاصول» و «مهـذب الاحـکام» کـه نگـرش ایشـان به علـم اصول کامـلاً تهذیبی اسـت و هم‌اکنـون نیـز بحث‌هـای مختلفـی درباره مباحـث الفاظ مطرح اسـت.

انصافـاً و واقعـاً مباحـث عـرف، مباحـث زمـان و مکان، مباحـث اسـتقراء، مباحث هرمنوتیـک و از ایـن دسـت مباحـث، بایـد به علم اصول مـا اضافه شـود. اما برخی بحث‌هـا کمتـر نیاز اسـت. درباره بعضـی از مباحث الفـاظ تقریباً آن‌قدر بحث شـده کـه مباحث روشـن اسـت و دیگر کسـی درمـورد آن‌ها حرفی بـرای گفتن نـدارد. ایـن در جنبـه آموزش اسـت. لازم اسـت درباره همیـن مکاتب اصولـی و تاریخچه مسـائل علـم اصـول بحـث کنیـم. اشـکالی کـه وجـود دارد این اسـت کـه بعضی بحث‌ها فلسـفی شـده اسـت. مخالف فلسـفه نیسـتیم و نمی‌گوییم فلسـفه در علم اصـول نیایـد، ولـی به قول آیـت‌الله معرفت، اصول عقلایی اسـت، نـه عقلی؛ یعنی روش بایـد روش عقـلا در مواجهـه بـا متـن باشـد. بایـد با روشـی که عقـلا برای مواجهـه بـا متـن دارند اینجـوری مراجعه بکنیم. بحث‌های بسـیار پیچیده فلسـفی در مباحـث الفـاظ بی‌فایـده اسـت. وقتی آخونـد و دیگـر بـزرگان می‌فرمودند اصل ظهـور اسـت، آیـا این پیچیدگی‌های فلسـفی مـا را به ظهـور می‌رسـاند؟ باید دقت کنیـم کـه افـراط در به‌کارگیـری فلسـفه در اصـول مـا را بـه جایی نمی‌رسـاند که درحـال حاضـر شـاهد آن هسـتیم و بایـد بدانیم کـه مطول‌کردن مباحـث، دلالتی بر فضـل علمـی نمی‌کند.



سیر علم اصول در تاریخ

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین یعقوب علی برجی

حجت الاسلام والمسلمین یعقوب علی برجی از اساتید و دانش آموختگان حوزه هستند که تدریس در جامعه المصطفی العالمیه و عضویت در هیئت تحریریه فصلنامه فقه از سوابق ایشان می‌باشد. از آثارشان می‌توان به تاریخ علم اصول و فقه در شیعه، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان و... اشاره نمود.

خلاصـه: در ایـن گفـت و گـو اسـتاد گرامـی بـا ریشـه‌یابی زمینه‌های شـکل‌گیری علم اصـول از زمان ائمه معصومین(علیهم السلام) بـه دو جریـان عمـده بیـن شـاگردان ایشـان اشاره نمـوده (حدیث‌گرایـی و عقل‌گرایی) و سـیر تاریخـی تحولات علم اصـول به همراه شـخصیت هـای برجسـته و خدماتشـان از ابتـدا و همچنیـن دلایـل و زمینه‌هـای شـکل گیری اخباریان و نـکات مثبت و منفی این جریـان را بیـان می‌نماینـد. در ادامه بـه صـورت مختصـر در مـورد مبنـا و زحمات شـیخ اعظم که اکنون مبنا و اسـاس علـم اصول ما را تشـکیل میدهد مطالبی بیان کرده و اشاره می‌نمایند در دوره معاصر ما با توجه به نیاز به فقه حکومتی و سیسـتمی نسبت به فقه فردی باید تحولات دیگری شکل بگیرد و در نهایت هم انتقاداتی از نحوه تحصیل در علم اصول بیان و مطالبی در مورد روش‌شناسـی ارائه می‌دهند.

تاریخ و سیر تطور اجتهاد از گذشته تاکنون چگونه بوده است؟

اگـر اجتهـاد را در فقه شـیعه بررسـی کنیم، بـه دوران ائمه معصومین می‌رسـد. ائمه تـلاش می‌کردنـد گروهی از شاگردانشـان را برای دادن فتـوا تربیت بکنند. فتوادادن یعنـی اسـتنباط حُکم. مرحـوم محقق حلّی در کتـاب *معارج* تعـدادی از فقهای زمان حضـور ائمـه را نـام می‌بـرد و بـه رده‌های مختلف تقسـیم می‌کند. مثـلاً محمد بن مسـلم و زُراره را از مجتهدان تراز اول دوران حضور ائمه(علیهم اسـلام) بیان می‌کند. در دوره ائمه(علیهـم السـلام) و از زمـان امـام صادق(ع) دو گرایـش در میان اصحاب ایشان شـکل می‌گیرد:

الـف) عقل‌گرایـی: شـاگردانی مثـل هشـام بـن حکـم و فضل بن شـاذان پیـرو این جریـان بودند.

ب) حدیث‌گرایـی: این‌هـا ورود عقـل بـه مسـائل شـرعی و اسـتنباط را ممنـوع می‌دانسـتند. در رأس جریـان حدیث‌گرایـی، شـخصی بـه نام هشـام بن سـالم بود. در آغـاز غیبـت کبـری، ایـن دو جریـان «ردیه‌هایـی» علیـه همدیگـر داشـتند و کتاب‌هایـی نوشـتند. مثـلاً جریان حدیث‌گرایی، هشـام بن حکم و فضل بن شـاذان را تخطئـه می‌کردنـد کـه عقل را دخالـت دادند و طرفدار قیاس هسـتند. تعبیراتی در فرمایـش بزرگان اسـت، اما بعدها مشـخص شـد قیاسـی که آن‌ها عمـل می‌کردند، قیـاس مجـاز بـوده اسـت. قیـاس اولویت و چیزهایـی از ایـن قبیل بوده اسـت؛ ولی حدیث‌گراهـا ایـن کارهـا را نمی‌پسـندیدند و ورود عقـل را نمی‌پذیرفتند.

از مجموع فرمایش اهل بیت(علیهم السلام) درمی‌یابیم که تفکر عقل‌گرایی بیشـتر مدنظـر بوده اسـت. این جریـان، خـودش را در دوران غیبت صغری نشـان داد؛ زمانی کـه جریـان عقل‌گرایـی در حـوزه بغـداد و قدیمین که مثـل ابن‌جُنیـد و ابن‌عقیل در عقل‌گرایـی افراطـی بودنـد، متمرکـز شـد. جریـان حدیث‌گرایی نیـز در حـوزه ری و قـم متمرکز شـد؛ مثل کلینـی و ابن‌بابویـه و پـدرش و ابن‌قولویـه. عقل‌گرایانی مثل ابن‌جنیـد و ابن‌عقیـل جنبه‌هـای افراطـی پیـدا کردنـد و بـه اهل سـنت و قیـاس رو آوردند. همچنین کارهایی مانند آن‌ها انجام دادند، سـپس شـخصیت‌هایی مثل شـیخ مفید، سـید مرتضی و شـیخ طوسـی، جریـان عقل‌گرایـی را تعدیل کردنـد. بنابراین، جریـان حدیث‌گرایـی در قـم و جریـان عقل‌گرایی در بغداد مسیرشـان را ادامـه دادند. البتـه از ابن‌عقیل و ابن‌جنید آثاری به دسـت ما نرسـیده اسـت و علامـه، دیدگاه‌های فقهـی این‌هـا را در *مختلف* نقل کرده اسـت. گویـا در زمان علامه ایـن کتاب‌ها بوده اسـت. اخیـراً جامعـه مدرسـین، فتـاوای ابن‌جنیـد را از کتب مختلف اسـتخراج کرد و رسـاله‌ای بـه نام خـود ابن‌جنید تنظیم نمود، پس این، همان رسـاله ابن‌جنید نیسـت، بلکـه دیدگاه‌های ابن‌جنید اسـت کـه علامه نقل کرده اسـت. آنچه به‌طور رسـمی و مکتوب در اجتهاد داریم، از زمان شـیخ مفید اسـت با کتاب *مقنع* و *التذکره فی اصول فقه* و کتاب‌های متعدد دیگر، سـپس سـید مرتضی، راه اسـتادش شـیخ مفید را ادامه می‌دهد و سـپس شـاگردش، شـیخ طوسـی، این تفکر را تکمیل و جریان اجتهادی را در فقـه پایه‌گـذاری می‌کند. ما نیـز در حال حاضر همـان راه را ادامه می‌دهیم؛ هرچند تغییراتی در شـیوه‌ها شـده اسـت. شـیخ مفیـد بـرای اولین بـار منطقی را بـا «اصول فقه» اسـتنباط کرد. این در میان اهل سـنت رواج داشـت؛ ولی در میان شـیعه نبود و اگـر بـود، فقط برخـی بحث‌های اصولی اصحـاب ائمه مثل فضل بن شـاذان، محمد بن مسـلم و مسـلم بن عبدالرحمان در رساله‌هایشـان بود که درحقیقت، یک موضوع در اصـول بـود و منطق اصولی برای اسـتنباط نبود. مثلاً بحث مشـتق یا ترجیحات یـا رسـاله‌های تک‌نگاری بود. شـیخ مفیـد کتاب اصولی نوشـت؛ ولی اصـول فقه او، کتـاب *التذکـره فی اصول الفقه* اسـت که شـاگردش کَراجُکی خلاصه کرد. همچنین کتـاب اجتهـادی شـیخ مفید، *المقنعه* نزد ماسـت. سـید مرتضـی نیز اصـول و فقه را تکمیـل کـرد و کتاب *الذریعه فی اصول الفقه* سـید مرتضی، اصول فقه کاملی اسـت که تنظیم شـد. فقهش نیز به همین صورت اسـت. شـیخ طوسـی *العهده* را نوشـت و بـا آن، مسـیر اصول فقـه را تکمیل‌تر کرد. اولین کتاب‌های اصولی حوزه شـیعه، سـه کتاب *التذکره* شـیخ مفید، *الذریعه* سـید مرتضی و *العهده* شـیخ طوسـی است.

بـرای شـناخت روش این کتاب‌ها بایـد در دو حوزه «نقل و نقد احوال» و «اسـتنباط» تمرکـز کنیـم. ابتدا روششـان را بیان می‌کنم تا تحولـی که در روش اجتهـاد به وجود آمـد، خـودش را نشـان بدهـد. روش شـیخ مفیـد، سـید مرتضی و شـیخ طوسـی در حـوزه «اقـوال» ایـن بود که اختلافات اقوال شـیعه را بررسـی نکنند. زمانی که شـیخ انصـاری بـه کتاب *مکاسـب* وارد می‌شـود، می‌گوید: «ایـن را علامه حلی گفتـه...» و بـه اختـلاف اقوال فقهـا می‌پـردازد؛ درحالی‌که آن بزرگـواران اصلاً به اختـلاف اقوال فقهـای شـیعه نمی‌پرداختنـد و اگـر گاهـی به اختـلاف اقوال اشـاره می‌کردند، اسـم کسـی را نمی‌بردنـد مثـلاً سـید مرتضی بگوید اسـتاد ما شـیخ مفیـد ایـن را گفته و بیشـتر در فقهای اهل سـنت متمرکز می‌شوند؛ یعنی فقه شـیعه را در مقابل فقه اهل سـنت مطـرح می‌کنند و فقه شـیعه را به‌عنـوان یک قول مطـرح می‌کنند، نَـه اقوال متعـددی که در میان شـیعه اسـت، سـپس فقه اهل سـنت را مفصل نقـل می‌کنند. مثـلاً یکی‌یکـی مطرح می‌کنند که ابوحنیفـه، مالک، حنبلی و فقهای دیگرشـان که مشـهور نیسـتند و منقرض شـدند، چه چیزی گفتند. البته شـیخ مفید به‌طور گسترده وارد اقـوال اهـل سـنت نمی‌شـود، چون کتابش اسـتدلالی نیسـت و نیمه اسـتدلالی اسـت. سـید مرتضی نیز سـبکش در *ناصریات* و *الانتصار* همین اسـت. شـیخ طوسی نیز در کتاب *خلاف* همین سـبک را دارد و اقوال شـیعه و اهل سـنت را مطرح می‌کند

و سپس دلایل شیعه را مطرح می‌کند، چون آن‌ها یکی از مستندات‌شان «اجماع» است، این‌ها در مقابلش اجماع را مطرح می‌کنند و سپس روایات اهل بیت(علیهم السلام) یا مورد توافق پیامبر ﷺ را می‌آورند؛ ولی در بسیاری از موارد بر اجماع تمسک می‌کنند و منظورشان از اجماع، همان دیدگاه خودشان است؛ از این‌رو، اجماعاتی که شیخ طوسی و سید مرتضی دارند، به معنای مصطلح نیست. اجماع، یعنی دیدگاه فقه امامیه این است و به اختلاف اقوال شیعه کاری ندارند که اجماعی را تحصیل بکنند. این‌گونه اجماعات ندارند و فقه مقارن است. چرا این‌گونه بود؟ به دلیل زمینه‌های تاریخی. ما تا زمان شیخ مفید، کرسی فقه و اصول و حتی معارف شیعه به‌صورت رسمی نداشتیم. در دوره امامان نیز فقط یک دوره کوتاه در زمان امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) داشتیم که به دلیل اختلاف امویان و عباسیان، برای امامان زمینه‌ای فراهم شد تا کارهایی کردند و کرسی گذاشتند. البته پس از مدتی زمینه تغییر کرد و شرایط برای امامان سخت شد؛ به‌گونه‌ای که اجازه نمی‌دادند شیعه کرسی درس داشته باشد. گاهی اصحاب ائمه، مخفیانه و محرمانه خدمت ائمه(علیهم السلام) می‌رفتند و احکام را می‌گرفتند و گاهی ائمه فقط آن مقدار از احکام را بیان می‌کردند که دیدگاه مخالف با دیدگاه فقه رایج داشت. مرحوم بروجردی می‌فرمود: «فقه ما تبصره در برابر فقه اهل سنت است.» چیزی را که امام علیه السلام می‌گوید، ناظر به فتوای فقه رایج است و آن را تصحیح می‌کند. تا آن را متوجه نشویم، فرمایش امام علیه السلام برای ما درست درک نمی‌شود. در روش‌ها این را خواهم گفت. فلسفه بحث، یعنی وجهی که این‌ها به این صورت وارد اجتهاد شدند، رواج فقه اهل سنت بود. درحقیقت، فقهی به نام فقه شیعه، کرسی نداشت. در دوره شیخ مفید، با روی کار آمدن و قدرت‌گرفتن حاکمان شیعی آل‌بویه برای فقهای شیعه فرصت فراهم شد؛ ازاین‌رو، شیخ مفید کرسی و مناظره داشت و آشکارا می‌گفت شیعه هستیم؛ درحالی‌که تا آن زمان، شیعه مجرم بود و حُکمش زندانی‌شدن. حکومت‌ها جاسوس می‌گماشتند تا شیعیان را بشناسند. فقهای شیعه ابتدا از فقه شیعه در برابر فقه اهل سنت دفاع کردند و تلاش کردند فقه شیعه به‌عنوان یک مکتب فقهی مطرح بشود و شکل بگیرد. درصدد بودند ثابت کنند که فقه شیعه پایه و اساس دارد و حرف‌هایی که زده می‌شود، دلیل دارد. اقوال اهل سنت را می‌آوردند و سپس فقه شیعه را در برابرش مطرح می‌کردند تا به‌صورت مکتب فقهی پذیرفته شود. کار تا جایی پیش رفت که در دوره رسمی‌کردن مذاهب و سید مرتضی، حاضر شدند شیعه را به‌عنوان یک مکتب فقهی بپذیرند؛ اما شرایط گذاشتند و پول خواستند، در این زمان، سید مرتضی تنها ماند و فقه شیعه رسمی نشد؛ ولی برای اولین بار در جهان اسلام در برابر مکتب فقهی حنفی مطرح شد. تا آن زمان، فقه تمامی مذاهب و کارهای شیعه زیرزمینی بود و فقط بحث مکتب و کلام شیعه نیست. در زمان شیخ طوسی کمی آن ضرورت، کمتر شد و شیخ به اشکالات دیگری پرداخت که به شیعه می‌گرفتند. مثلاً از اشکالاتی که به شیعه می‌گرفتند این بود که شیعه نص‌گراست و فقط نصوص امامان را می‌گیرد و به همه فروعات نمی‌تواند جواب بدهد و فروع کمی در شیعه است؛ به همین دلیل، شیخ طوسی *المبسوط* را با فروعات بسیار نوشت تا نشان بدهد با تقید بر این نصوص می‌توانیم فروعات فراوانی داشته باشیم. در نتیجه، در این دوره، در روش اجتهاد، اصول بومی شیعه به‌عنوان منطق استنباط پایه‌گذاری شد و روشش در نقل اقوال این بود که قول شیعه را یک قول واحد در مقابل اقوال سنت مدنظر قرار دادند و از مکتب فقهی شیعه دفاع کردند؛ مثل مرحوم شیخ طوسی که تفریع فروعات را در فقه شیعه مطرح کرد و سبب شد فقه شیعه جان بگیرد. همچنین شیخ طوسی تلاش کرد دو جریان عقل‌گرایی بغداد و حدیث‌گرایی ری و قم را در وجود خودش به هم متصل کند؛ از این‌رو، همراه فقه، اجتهاد کرد و دو تا کتب اربعه شیعه را نیز به تنهایی نوشت؛ در حالی که حدیث‌گرایان فقط دو کتاب از کتب اربعه شیعه را نوشتند. شیخ صدوق پیشتاز این عرصه شد و نشان داد مجتهدان، هم از عقل و هم از حدیث استفاده می‌کنند و حدیث را به‌عنوان منبع می‌پذیرند. پس از شیخ طوسی، این دو جریان در فقه شیعه تداوم نیافت تا دوره اخباری‌ها. تا سال ۶۰۰-۷۰۰ صحبت از حدیث‌گرایی و عقل‌گرایی نبود. یک جریان واحدی تداوم شیخ طوسی بودند. بعدها گروه اخباری‌ها آمدند و خواستند راه شیخ صدوق را ادامه بدهند؛ یعنی خودشان را به جریان حدیث‌گرایی وصل کردند؛ اما شیخ کاری کرد که دیگر دو جریانی نبود. البته شخصیت‌هایی از حدیث‌گرایی مثل ابن‌طاووس بودند؛ ولی یک جریان مستدام نبود. در این دوره، اجتهاد شیعه با روش خاصی شکل می‌گیرد و استنباطات با همان سبکی که بیان شد، انجام می‌شود و درنهایت، شیخ کار را تمام می‌کند.

در حقیقت، شیخ طوسی راه استادش سید مرتضی را هم نمی‌رود، بلکه بخشی را از قمی‌ها می‌گیرد و عقل‌گرایی را نیز خودش اضافه می‌کند.

به لحاظ ماهیت اجتماعی، ماهیتی است که سید مرتضی و شیخ مفید قرار دادند؛ یعنی استفاده از اصول فقه. آن‌ها حدیث را استفاده می‌کردند و همچنین تقابل با اهل سنت، راه مشترک این سه عالم است. مشهور است اُبهت شیخ طوسی سبب شد که پس از او تا حدود صد سال، فقهای شیعه جرئت اظهارنظر و مخالفت با شیخ را نداشته باشند که واقعیت ندارد؛ زیرا در این دوره، شخصیت‌هایی مانند راوندی و دیگران شیخ را نقد می‌کنند؛ هرچند افول دارد. این مباحث از کجا شروع شد؟ از زمانی که مجتهدان در آن دوره تقلید هستند و مقلّد. اولین بار سید طاووس در کتاب *کشف المحجه* که وصیت‌نامه‌اش برای پسرش است و با نام *برنامه سعادت* به فارسی ترجمه شده است، می‌گوید: «پسرم پس از شیخ طوسی برای شیعه فقیهی نمانده است و فقهای پس از شیخ طوسی، مقلّد ایشان هستند.»

ایشان قبل از ابن‌ادریس بوده است؟

پیش از ابن‌ادریس بوده است؛ زیرا آنچه در دوره ابن‌ادریس و کتابش معروف است، این است که وی طلسم تقلید از شیخ طوسی را شکست. البته کمی افراط کرد و سبب اشکالات مبنایی شد. درباره مطلبی که اشاره کردید، عرض می‌کنم که درحقیقت، شیخ طوسی راه حدیث‌گراها را نیز در خودش زنده کرد. نکته دیگری از شیخ طوسی که برای حدیث‌گراها شیرین بود، این است که سید مرتضی و استادش شیخ مفید، خبر واحد را حجت نمی‌دانستند؛ هم دلیل داشت و هم جنبه روانی. از لحاظ جنبه روانی، این بود که اهل سنت به شیعیان اعتراض می‌کردند و می‌گفتند شما جلوی عمل به قیاس و استحسان و... را به چه دلیلی می‌گیرید؛ نهایتاً ظن‌آور است و ظن، حجت نیست. آن‌ها می‌گفتند به خبر واحد عمل می‌کنید که این نیز ظن‌آور است. اگر قرار است به ظن عمل بشود، به قیاس و استحسان عمل بکنید. قیاس را امامان شما گفتند عمل نکنید؛ درحالی‌که استحسان با خبر واحد تفاوتی ندارد و هر دو ظنی هستند. این‌ها می‌گفتند به خبر واحد عمل نمی‌کنیم و به خبری عمل می‌کنیم که علم بیاورد یا متواتر باشد و یا به قرائنی باشد که علم پیدا بکنیم و صحبت از علم بوده است. در مقابل، آن‌ها می‌خواستند از خودشان دفاع بکنند، پس منکر حجیت خبر واحد شدند. شیخ طوسی، خبر واحد را حجت دانست و ازاین‌رو، برای حدیث‌گرایان شیرین بود، چون اختلاف اساسی‌شان با سید مرتضی و شیخ مفید اینجا بود که می‌گفتند تعداد بسیاری از روایات اهل بیت را کنار بگذارید و بگویید خبر واحد است. شیخ طوسی گفت خبر واحد، حجت است. اینجا بود که حدیث‌گرایان خلع سلاح شدند؛ زیرا این مجتهد، حدیث‌گرا نیز بود. ابن‌ادریس راه شیخ مفید و سید مرتضی را احیا کرد و گفت خبر واحد، حجت نیست

و باعث نابـودی دیـن اسـلام می‌شـود... آیا چیـزی به‌جز عمل بـه خبر واحـد دین را نابـود می‌کنـد؟ مواضـع تنـد در عـدم خبـر واحد داشـت و ایـن بحـث را در مقدمات و بخش‌هـای مختلـف *سـرائر* مطرح کرد و خبـر واحد را نقد نمـود. در بسـیاری از موارد، شـیخ را نقـد می‌کرد و اعتقاد داشـت شـیخ به حدیثـی عمل کرده که خبر واحد اسـت و قابل اسـتنباط نیسـت. بیشـتر اشـکالاتش به شـیخ این‌گونه اسـت که شیخ به خبر واحـد اسـتناد کرده و ایشـان می‌گفت خبر واحد، حجت نیسـت. البتـه اختلاف مبنایی اسـت؛ درحقیقت، ابن‌ادریس این خدمت را به فقه شـیعه کرد و سـبب شـد راه اجتهاد دوبـاره بـاز شـود و از بنیان‌گـذاران حـوزه فعال فقهی حله شـد. پـس از ابن‌ادریس، این حـوزه بسـیار رونـق گرفت و شـخصیت‌های بزرگی مثل محقق حلـی، علامه حلی و فخرالمحققیـن در ایـن حوزه پـرورش یافتند. حوزه حلـه به‌اندازه‌ای رونـق پیدا کرد که در تشـییع‌جنازه یـک عالم، صد مجتهد شـرکت کردند.

دلایـل سیاسـی در افول پیـش از ابن‌ادریس نیسـت، چـون آل‌بویه سـاقط شـد و ظاهراً در حلـه نیز یک حکومت شـیعی برقـرار بود.

این‌ها نمی‌تواند بی‌تأثیر از شـرایط سیاسـی اجتماعی زمانه باشـد؛ اما اگـر در دوره‌ای یـک فقیـه برجسـته باشـد، در آن دوره تقریباً رونق ایجاد می‌شـود؛ بـه همین دلیل، اگـر یک شـخصیت برجسـته علمی پس از شـیخ حضور داشـت، ایـن صحنه خالی نمی‌ماند. شـخصیت‌های برجسـته‌ای که از شـیخ بالاتر باشـند و او را تحت‌الشـعاع قـرار بدهنـد، نبود. البتـه ابن‌ادریس از شـیخ بالاتر نبـود و فقط آدم جسـوری بود که چنیـن آدم جسـوری کم پیدا می‌شـد. یک قداسـت خاصی برای شـیخ قائـل بودند. چنیـن قداسـت‌هایی در حوزه‌هـای علمیـه ایجـاد می‌شـود و به‌نوعـی آفـت اسـت. اکنـون نیـز بـه بعضی متون درسـی قداسـتی ایجاد کردیـم که آفت اسـت. مختصر بگویـم ابن‌ادریـس راهـی پیدا نکرد و محقق حلـی آن را تکمیل کرد. دوبـاره اصول، رونـق و رواج گرفـت و دیدگاه‌هـای دقیق‌تـری در مباحـث اصولی پیدا شـد. علامه، کتـب مختلفـی را در اصـول تألیـف کرد و دوره‌هـای مختلف فقهی به وجـود آمد. تا اینکـه بـه محقق کرکـی و رواج حـوزه جبل عامل رسـید. شـهید اول و دوم، محقق کرکی و مجلسـی پدر و مجلسـی پسـر اهل آنجا بودند که در دوره صفویه از آنجا به ایران دعوت شـدند. مجلسـین و شـیخ بهایی، از جبل عامل و شـام بودند که حدود لبنـان امـروز اسـت. گروهـی آمدند و صفویه، حـدود هفتاد مجتهـد را دعوت کرد.

ادامه حوزه حله...

حـوزه حلـه پـس از فخرالمحققیـن کم‌کـم افول کـرد و شـهید و دیگـران آمدند آنجا درس بخوانند و سـپس به جبل عامل برگشـتند. شـهید اول به جبل عامل بازگشـت و در آنجـا متمرکـز شـد. در این زمان، حوزه حلـه افول کرد. دوره جبـل عامل، صفویه در ایـران شـکل گرفـت و جبـل عاملی‌ها را دعـوت کرد تا بـه ایران بیاینـد و حوزه نجف بـا حضـور کرکـی و دیگران رونـق پیدا کرد. پـس از علامـه و مقدس اردبیلـی نیز در توجـه بـه عقل و اصول فقه، دیـدگاه افراطی پیدا شـد و عکس‌العمل چنین دیدگاهی، اخباری‌گری شـد. محمدامین اسـترآبادی آمد و مجتهدان را نقد کرد و به قول شـهید مطهـری شـروع کرد به ناخنک‌زدن و خـراش انداختن. البته به نظرم امین اسـترآبادی تـا انـدازه‌ای حـق داشـت. حقـش این بـود که شـما اصول علامـه حلـی را ببینید که *هدایـت الاصـول* و *نهایـه الاصـول* و انـواع دوره‌هـا را دارد. خیلـی تحت تأثیـر اصول اهل سـنت اسـت. مثلاً فرض کنید بحث‌هایـی در مباحث اصـول، اصول عملیه مثل «اسـتصحاب» و «اصـل برائـت» دارد. در آن دوره، این‌هـا به‌گونه‌ای به اسـتصحاب و اصل برائت تمسـک می‌کردند که با آن سـبکی که اسـتدلال می‌کردند، سـبک اهل سـنت بود. درباره چگونگی سـبک اهل سـنت توضیح خواهم داد. امین اسـترآبادی در مقابل این‌ها قد علم کرد و کتاب *فواید مدنیه* را نوشـت و تمام سـبک آن مجتهدان را زیـر سـؤال برد. او تلاش کـرد حدیث را از غربت درب‌یاورد و روی حدیث تمرکز داشـت. همچنیـن اصـول حالـت افراط‌وتفریط گرفت و اصـول و عقل را زیر سـؤال برد و حتی ظاهـر قـرآن را قابل اسـتناد ندانسـت. دلیلش نیز ایـن بود که قرآن، محکم و متشـابه دارد. ما آن مقدار از قرآن را می‌فهمیم که اهل بیت تفسـیر کردند و اگر تفسـیر نکردند، از کجا بفهمیم محکم و مشـابه کجاسـت؟ پس آنجا که گفتند، می‌فهمیم و آنجا که نگفتنـد، نمی‌فهمیم. محور اصلی، فرمایش اهل بیت اسـت و بـه اخباری‌گری معروف شـدند. حوزه‌هـا صد سـال دسـت این‌ها بـود. مجتهـدان را بایکوت و از صحنـه خارج کردند. شـخصیت‌های مختلف افراطگر و معتدل داشـتند؛ شـخصیت‌هایی مثل شیخ حر عاملی، محمدتقی مجلسـی، محمدباقر مجلسـی، شـیخ بهایی و فیض کاشـانی، آدم‌های اخباری معتدل هستند و شخصیتی مثل محمد اخباری، افراطی است. بعضی از اخباری‌ها، مجتهدان را نجس می‌دانسـتند. امین اسـترآبادی تا حدی افراطی اسـت و بـه علامـه، توهین و نفرین و ذم و کارهایی از این قبیل می‌کرد. اخباری‌گری، داسـتان مفصلـی دارد. شـیخ، شمشـیر را از رو بسـت و این‌ها را یکی‌یکی به پـای مَحکمه بُرد. مـن گاهـی می‌گویم اگر محمدامین اسـترآبادی زنده بود و *رسـائل* شـیخ را می‌خواند، از اخباری‌گـری دسـت می‌کشـید. زمانی که وحیـد بهبهانی آمد، مناظـرات مفصلی را بـا شـیخ یوسـف بحرانی کرد. شـیخ یوسـف بحرانـی، صاحـب *حدائق ناظره* اسـت و آنجـا مناظـرات بسـیاری با صاحب *حدائق* دارد. داسـتان معروفی اسـت کـه خادم حرم امـام حسـین(ع) می‌گویـد این دو بزرگوار تا نصف شـب با یکدیگـر مباحثه می‌کردند. خواسـتم حـرم را ببندنـد. آمـدم و به ایشـان گفتـم: «حیاط برویـد، می‌خواهم حـرم را ببنـدم.» در حیـاط مباحثـه می‌کردنـد. گفتـم: «صحـن را می‌بندنـد.» بیـرون صحن مباحثـه می‌کردنـد. رفتـم خوابیـدم و صبح بیرون آمدم، دیدم از سـر شـب هنـوز دارند جلـوی صحن بحث می‌کنند. بحثشـان ادامه داشـت. در حرم را باز کـردم و اذان گفتم. هـر دو آمدند. شـیخ یوسـف بحرانـی، امام جماعت رسـمی حرم بـود و وحید بهبهانی رفـت جایـی نمـازش را خواند. همچنین معروف اسـت روزی وحید بهبهانـی به درس شـیخ یوسـف بحرانی آمد. در درس شیخ یوسـف بحرانی حدود چند صد نفری شرکت می‌کردند؛ ولی وحید بهبهانی سـه چهار شـاگرد بیشـتر نداشـت. وحید بهبهانی وسط درس شـیخ یوسـف بحرانی نشسـت و گفت: «اجازه می‌دهید من حرفی بزنم.» اسـتاد گفـت: «بفرماییـد.» رو کـرد بـه طـلاب و گفـت: «مـن حجت خدا بر شـما هسـتم. حرف‌هـای ایـن آقـا درسـت اسـت؛ اما مـن نیـز حرف‌هایـی دارم. اگـر حرف‌های من را نشـنوید، فـردای قیامت یقه شـما را می‌گیرم.» شـیخ یوسـف گفـت: «بروید ببینید ایشـان چه می‌گوید.» درس وحید بهبهانی روزبه‌روز شـلوغ شـد و درس شـیخ یوسف بحرانی کم. تا آنجا که درس شـیخ بحرانی تعطیل شـد. شـیخ یوسـف بحرانی اخباری بالانصـاف اسـت و زمانـی که می‌خواست از دنیا بـرود، وحید بهبهانـی را وصی خودش کرد و گفت: «نماز من را ایشـان بخواند.» این نشـان می‌دهد شـیخ یوسـف در باطن از اخباری‌گری برگشـته بـود؛ ولی جرئت نمی‌کرد اظهار کند. رونق اخباری افتاد. مسـئله بسـیار مهمـی که اکنـون وجود دارد، این اسـت که منطق افـرادی مثل وحید بهبهانی و شـیخ طوسـی علیه اخباری سـبب ساقط‌شـدن و محکومیت اخباری‌ها شـد. منطق ایـن افـراد بـا اصـول قبـل از اخباری‌گری تفاوت داشـت که توانسـت غالب شـود. آن تفـاوت اصولی که کمتر توجه می‌شـود، این اسـت که اشـکالات اخباری‌هـا به اصول قبلـی وارد بـود؛ ولـی بـه اصول شـیخ وارد نبود. همین اسـت که می‌گویم اگـر افرادی مثل اسـترآبادی زنده بشـوند و اصول شـیخ را ببینند، همه از اخباری‌گری برمی‌گردند. چـه تفـاوت اصولـی داشـت؟ چند مطلـب بود کـه اصولی‌هـای پیـش از اخباری‌گری متوجـه نبودند و از اهل سـنت بـه کار می‌بردند، ولی به عُمقـش پی نمی‌بردند. تعبیرم جسـارت نباشـد؛ مثلاً درسـی را که شـیخ انصاری از این ماجرا گرفت، دست‌کم در آثار آن‌هـا نمی‌بینیم. این اشـکال هنوز در اصول اهل سـنت وجود دارد. مهم‌ترین اشـکال اخباری‌هـا بـه اصولی‌هـا ایـن بود کـه می‌گفتند بـا اصل برائـت و اسـتصحاب، حُکم

خـدا را اثبـات بکنیـد. تفـاوت این‌ها با استحسـان و غیره چیسـت؟ این‌ها نیـز ظن‌آور هسـتند. چگونه می‌گویید اسـتصلاح، باطل اسـت و اصل برائت و استصحاب، درست؟ تفاوتش با آن‌ها چیسـت؟ درنهایت، ظن‌آور هسـتند. چه تفاوتی دارند؟ شـیخ چیزی را گفـت و البتـه وحیـد بهبهانی نیز در را باز کرد و شـیخ محکمش نمود. شـیخ می‌گفت نمی‌خواهیـم بـا ایـن ظن‌ها و اصل برائت، حُکـم خدا را اثبات بکنیم. حکـم ظاهری را اثبات می‌کنیم. این چه تفاوتی دارد؟ حُکم خدا، یعنی کاشـفیت داشـته باشـد و بگوییم حُکـم خـدا این اسـت. ما می‌گوییـم نَه، زمانی کـه اینجا برائت جـاری می‌کنیم، یعنی حُکـم خـدا را نمی‌دانـم، ولی می‌دانم شـرع مقـدس هیچ‌جا ما را بلاتکلیـف نمی‌گذارد و راهی نشـان داده اسـت. راهش را گشـتند و پیدا کردند. گفت زمانی که شـما دلیلی ندارید حُکـم واقعی را کشـف کنید، فـرض کنید آنجا حُکمـی ندارید، چـون اگر آنجا نمی‌دانیـد حـلال اسـت یـا حـرام و دلیل بـر حُرمـت ندارید، حـلال اسـت. راهنمایی کردنـد... گاهی نمی‌شناسـید؛ اما ازنظر عقلی می‌بینید شـرع مقدس بیان نکرده اسـت؛ درنتیجـه، اگـر من مرتکب بشـوم و مولا مـن را مجازات بکند، عقاب بلا بیان اسـت و قبیح. شـرع مقدس نیـز کار قبیح نمی‌کند.

عـلاوه بـر این، شـیخ یـک مبنـای اساسـی را در اصـول پایه‌ریزی کرد و مهندسـی سـاختمان اصـول قبلـی را خـراب کرد و سـاختمان مهندسـی جدیدی بـرای اصول سـاخت. مبنـای شـیخ می‌گفـت از مکلف شـروع می‌کنیـم. زمانی کـه مکلف توجه می‌کنـد از جانـب خـدا تکلیف دارد، ممکن اسـت ظن پیدا کند یا علم و یا شـک. اگر علم پیدا کند، تکلیفش روشـن اسـت و باید عمل بکند. اگر ظن پیدا کند، باید ببیند ایـن ظـن، حجـت اسـت یا نه، دلیلـی دارد به آن عمل بکنـد یا نه، چـون اگر فقط او باشـد و ظـن الا ظن، یغنی... اگر دلیل محکمی باشـد، بـه این ظن عمل کند و نباید ظـن عـادی باشـد. مثـلاً دلایلـی داریم که به خبـر واحد عمـل بکن. قـرآن، روایات متعـدد، سـیره، اجمـاع و عقل می‌گوینـد به خبر واحـد عمل بکن؛ گرچه خبـر واحد، ظـن بیـاورد، ما به دلیل پشـتوانه به آن ظن معتبر عمل می‌کنیم. ظن دو نوع اسـت: معتبـر و غیرمعتبـر. اگـر معتبر بـود، مثل علم عمـل می‌کنیم و اگر معتبـر نبود، مثل شـک می‌شـود. حالا شـک کردند. شـک در تکلیف اسـت یا مکلف‌به. اگر شـک در تکلیف اسـت و سـابقه دارد و قبلاً حکمش را می‌دانسـتم و الان نمی‌دانم، باید ببینیم سـابقه دارد یا ندارد؛ سـابقه ندارد مثل‌اینکه قبلاً وضو داشـتم و الان شـک دارم وضو دارم یـا نـه. اگـر سـابقه دارد، خـود اهـل بیـت راهنمایـی کردنـد که عمل کـن و به دسـتور آن‌هـا عمـل می‌کنیم و اگر سـابقه ندارد، گفتند کل شـیء لـک حلال، پس برائـت جاری می‌کنیم. اگر شـک در مکلف‌به اسـت، شـیخ اینجا بحث‌هـای تازه‌ای را بیان کرده اسـت؛ مثل‌اینکه یا محصوره اسـت یا غیرمحصوره. شـک در مکلف‌به پیـدا می‌کنیـم و اصطلاحاً علـم اجمالی داریم؛ یعنـی اصل تکلیـف را می‌دانیم، ولی نمی‌دانیـم مکلف‌بـه مـا کـدام اسـت. در این‌گونه مـوارد بایـد در نظر بگیریـم موارد شـک در مکلف‌به، اطرافش محصور اسـت یا غیرمحصور. بحث‌های مختلف شـیخ از انحصاراتـش اسـت یـا تنبیهاتـی کـه در اسـتصحاب درسـت کرد؛ زیـرا می‌گفتند اسـتصحاب، مبهـم اسـت و قبـل از اخباری‌گـری، گاهـی اسـتصحاب می‌گفتنـد و منظورشـان اصل برائت بود و گاهـی اسـتصحاب می‌گفتند و منظورشـان دلیل عقلی بـود و گاهـی نیز اسـتصحاب می‌گفتند و منظورشـان دلیـل العدم بود. ابهام داشـتند که اصلاً اسـتصحاب چیسـت. شـیخ، اسـتصحاب را تعریف و کاربردهایش را تحت ده دوازده عنـوان مشـخص کـرد که در کدام موارد فقه کاربرد دارد. شـیخ، سـاختمان کارآمـدی را پایه‌ریـزی کـرد. من گاهـی به دوسـتان می‌گویم پس از شـیخ، افرادی مثـل محقـق نائینـی، آقا ضیاء، محقـق اصفهانی، مرحوم آقـای خویی، امـام و آقای بروجردی در اصول خیلی کار کردند؛ اما هیچ‌کدام نتوانسـتند نقشـه مهندسـی اصول شـیخ را تغییر بدهنـد و فقط یک پنجـره جدید را رنـگ یا ترمیم کردنـد. بنا، همان بناسـت و تاکنـون بنـای خوبی بوده اسـت. البتـه امروزه مسـائلی پیش آمـده که در پاسـخ‌گویی بـه این بنا به تقلیـد افتادیم. الان حکومتی بر مبنای فقه درسـت کردیم و فقـه را از حالـت فـردی خـارج شـده. فقهی که دوره شـیخ انصاری یا قبـل از آن تا زمـان شـیخ مفیـد بود، فقه فردی و تکلیف شـخص من بود. یک فرعی بر شـخص مـن نـازل می‌شـد و آن را عمـل می‌کـردم. بـرای مـن روشـن می‌شـد و من عمل می‌کـردم. شـک داشـتم، رساله به صورت فـرع فرع بـود و صد تا فرع داشـتند، فرع خـودم را پیـدا و به آن عمـل می‌کردم.

مکلف در مقام شک بود یا علم یا ظن؟

چـون مقلـد و مکلف اسـت، بـه فرع عمل می‌کـرد و این پاسخ‌گو بود؛ اما پاسـخ به تک فرد این نمی‌تواند پاسخ نظام باشـد؛ زیرا نظام، سیسـتم می‌خواهد. سیسـتم نیز به این معناسـت که پیچ و مهره‌ها را ببندیم تا ماشـین تولید بشـود. پیچ و مهره‌های بسـیاری در فقـه داریم که هرکـدام به درد کاری می‌خورند؛ ولی کسـی نیامده این‌ها را به یکدیگر وصل کند و سیسـتم نوینی را از درونش دربیاورد. مشـکل اصلی حوزه فقـه کنونـی این اسـت که کشـور با تک فـروع اداره نمی‌شـود البته در قـوه قضائیه، قاضی رسـاله امام را برمی‌دارد و قانون را تک فرعی نگاه می‌کند؛ اما سیسـتم اسـت کـه در حکومـت جواب می‌دهد. سیسـتم اقتصـادی و قضایی و فرهنگی و پزشـکی و بسـیاری از مـوارد دیگـر را بایـد از فقه دربیاوریم. بنابراین، مشـکل اصلی حوزه فقه کنونـی این اسـت که آیا با این اصول می‌توانیم سیسـتم بسـازیم و آیا ضـرورت دارد سیسـتم بسـازیم یـا نـه؟ اگر ضـرورت دارد، آیـا می‌توانیم بـا توجه به قواعـد اصولی موجود، سیسـتم بسـازیم و سیسـتم را اسـتنباط کنیم؟ چه لوازمی دارد؟ فرع را با این منطـق اسـتنباط می‌کنیـم. فـرع فرع را نیز اسـتنباط می‌کنیم. شـهید صدر، پیشـرو ایـن مرحله اسـت. او خواسـت نظام اقتصـادی اسـلام را دربیاورد و نظام‌سـازی کند؛ بـه همیـن دلیـل، *اقتصادنا* را نوشـت؛ اما وسـطش گیر کرد. سیسـتمی کـه طراحی می‌کنیـم، اهدافـی دارد و ایـن فرع‌هـا بایـد در خدمـت آن اهـداف قـرار بگیـرد و بـا یکدیگـر هماهنـگ شـوند. ایـن فرع‌هـا با هـم ارتبـاط دارنـد و همدیگـر را تکمیل می‌کننـد. همچنیـن همه به‌صورت هماهنگ به دنبال هدفی هسـتند که سیسـتم دنبالـش اسـت تـا بـه آن برسـد. مثلاً یـک مجتهـد می‌آید پنجاه فـرع را کنـار هم می‌چینـد؛ امـا بـه هم می‌خورند. سـه فـرع را از طریق قرآن و سـنت و راه اسـتنباط، اسـتنباط کـرده کـه بـه آن‌ها نمی‌خورنـد؛ اما بـه فتوای مجتهـد دیگر می‌خـورد. آیا حـق دارد فتـوای مجتهـد دیگـر را کنـار این بگذارد که سیسـتمش تکمیل بشـود و بـه آن هـدف برسـد؟ اگـر کنـار این بگـذارد، حجیـت خـودش چگونه می‌شـود؟ آیا فتـوای شـخص دیگر حجیت اسـت؟ خود شـهید صدر اینجـا گیر کـرد و زمانی که در *اقتصادنا* بـه اینجا رسـید، نتوانسـت حلش کنـد. راه‌حل‌هایی وجـود دارد و تلاش می‌کنـد. آیـا اصـول فعلـی ما سیستم‌سـاز اسـت یا نیسـت؟ نمی‌گویم سیستم‌سـاز نیسـت. آقایـان حـدود پنـج نظریه و طـرح را دادنـد تا از ایـن کارها و راه‌ها سیسـتم درسـت بکنیـم. فعالیت‌هـای جزئـی نیز در این باب شـده اسـت که هنـوز هیچ‌کدام به این مرحله نرسـیده اسـت که آزمایش بشـوند و جواب بدهند. این، ارزشـمند اسـت کـه ذهـن حوزه به این نتیجه رسـیده باید دنبال سیسـتم و پاسخ‌گویی بـه نیازهای نظـام باشـیم. درحقیقـت، فقه ما در پاسخ‌گویی به نیازهـای نظام، هم‌تراز نیسـت و عقب اسـت. متأسـفانه در بسـیاری از موارد، سیسـتم‌های ما از غرب وارد شـده است. دانشـگاه‌های ما در علوم انسـانی تأکید دارند علوم انسـانی اسـلامی درسـت بکنیم و معنایـش ایـن اسـت که علوم انسـانی داریم، ولی معلوم نیسـت اسـلامی هسـتند یـا نه. مبنای کنونی اداره کشـور، علوم انسـانی اسـت. اقتصاددان مـا از وزیر تا پایین درصدد هسـتند مشـکلات اقتصادی کشور را با سیسـتم‌های عرضه و تقاضای نظام اقتصـادی رایج دنیـا حل کنند.

گروهـی می‌گوینـد نظـام از اسـلام درنمی‌آیـد و مـا به سـیره عقلا رجـوع بکنیم.

منظور کدام سیره عقلاست. سیره عقلا مختلف است: سیره عقلای متخصص و غیرمتخصص. غیرمتخصص کـه در امور متخصص سیره‌اش ارزشـی نـدارد و منظـور از سیره متخصصان نیز دیدگاهشـان است. حدود پنج دیـدگاه دارند. همین الان بـرای چگونگـی حل اقتصـاد، ده اقتصاددان بـا ده دیدگاه وجـود دارد. کدام‌یک از آن‌هـا سیره است و بایـد پیـروی کنیـم؟ برخی از معضـلات نظام ما اینجاسـت که از طرفی نمی‌خواهیم از سیسـتم وارداتی اسـتفاده کنیم و از طرفی نتوانسـتیم از منابـع اسـلامی برایش راه‌حـل دربیاوریم. هنرمـان این بوده که مواردی را اسـلامیزه کردیـم؛ یعنـی همان سیسـتم را گرفتیم و چند آیه و حدیث و روایـت آوردیم تا زیباتر شـود و بگوییم اسـلام. تلاش کردند تا بانکداری اسـلامی بشـود و یک کتاب قطور حـدود دوهزارصفحـه‌ای نیـز در ایـن باب نوشـتند؛ در این کتـاب، فعالیت‌های بانک را تقسـیم کردنـد و گفتنـد ایـن فعالیتـش اجاره اسـت و ایـن فعالیت اجاره به‌شـرط تملیـک اسـت و ایـن قـرض. آیـا عمـلاً سیسـتم بانکـی بـه آن کتاب قطـور عمل می‌کند؟ ممکن اسـت به‌اندازه‌ای تفکیک بکنیم و این سیسـتم را از هم بپاشـانیم... آیـا کسـی کـه وام می‌گیـرد و کسـی کـه وام می‌دهـد، معنـای این اصطلاحـات را می‌داننـد. آیـا شـده اسـت زمانـی کـه از بانـک وام می‌گیری فـرم را دقیـق و کامل مطالعـه کنـی تـا ببینی چـه فعالیت بانکـی انجام می‌دهـی و ایـن کار را بـر مبنای کـدام عقـد شـرعی انجام می‌دهی؟ مشـکل کجاسـت؟ مشـکل در جایی اسـت که خواسـتیم اسلامیزه بکنیم. سیستم بانکداری اسلامی چیسـت؟ آیا بانکداری اسلامی یـک عقد مسـتحدثه اسـت؟ آیـا با عمومـات اوفـوا بالعقـود و امثال‌ذلـک می‌توانیم درسـت بکنیـم، بدون اینکه تحت عنـوان اجاره و فلان باشـد؟ هرکدام قیدوبندهایی دارنـد کـه نمی‌گذارند دسـت، باز باشـد. لازم نیسـت بگوییم این فعالیت اجاره اسـت و حتمـاً باید تحت عنوان اجاره باشـد. عقد مسـتحدثه اسـت. شـرایط عامـه عقود را داشـته باشـد و اوفوا بالعقود می‌گوید عمل بکن و در عقود، آزاد اسـت. این یـک عقد مسـتحدثه اسـت. می‌شـود یـا نمی‌شـود. فتـوا نمی‌دهند. این‌هـا طرح بحث اسـت. فـردا مدعـی نشـوند ادای روشـنفکرها را درمی‌آوریـد؛ برعکس، خیلی سـنتی حوزه هسـتند و فقـط در این مسـائل، دغدغـه دارنـد. الان همه می‌گویند کتاب *مکاسـب* شـیخ انصاری برای درس مناسـب نیسـت. ما به جـای اینکه طرف فقه یـاد بگیرد و بـا ادلـه و اقـوال آشـنا بشـود، در ایـن عبـارات و اشـارات و ضمایـر گیـر می‌کند و زمانـی را کـه می‌توانـد حجم زیـادی از فقه و اسـتدلال و روش را یاد بگیـرد، در یک صفحـه و نیـم *مکاسـب* گیـر می‌کند. درنتیجـه، منظومه فقـه را درنمی‌یابـد و حتی متوجـه منظور شـیخ نیز نمی‌شـود. یادگیـری علم را بـا آموزش متن یکـی کرده‌ایم. تجربـه بشـر در دنیا متفاوت اسـت. در دانشـگاه‌ها نیز آمـوزش متون دارنـد؛ اما برای آمـوزش متـن، قسـمتی از کتـاب را انتخـاب می‌کننـد و در دو واحد می‌خواننـد تا با متـون آشـنا بشـوند و برای یادگیـری فقه، واحد درسـی دیگـری را در نظر می‌گیرند و هـر مـوردی را جداگانـه درس می‌دهنـد؛ مثل اینکه بیعش این اسـت، بحث‌هایش این اسـت، مشـترکات و عمومش این اسـت و خیاراتش این اسـت. اگر متنی را آزاد بگوییـم، چـه میـزان از حجـم مطلـب را می‌گوییـم؟ در دنیا بـرای علم، سـه مرحله بیـان می‌کنند: «آشـنایی با اصل علم»، «آشـنایی بـا دیدگاه و اقـوال در علم»، «نقد و بررسـی دیدگاه‌هـا و انتخـاب دیدگاه درسـت». مرحلـه اول را در کارشناسـی و دوم را در ارشـد و سـوم را در دکتـری آمـوزش می‌دهنـد. در حـوزه، مرحلـه اول را سـطح دو، دوم را سـطح سـه و سـوم را سـطح چهـار می‌گوییـم. اصول فقه در کارشناسـی سـطح دو چیسـت؟ در کارشناسـی ارشـد بـا دیـدگاه و اقوال آشـنا شـود. در دکتری یـا سـطح چهـار، ایـن دیدگاه‌هـا را نقـد و یک مبنـا را انتخاب کنـد. بـرای اینکه در کارشناسـی ارشـد با دیدگاه آشـنا شود، *مکاسـب* و *رسائل* شـیخ انصاری و بخشی از *کفایه* آخوند را گذاشـتیم. آیا طلبه ما نیاز اسـت امروزه با دیدگاه‌های شـیخ و قبل از شـیخ آشـنا بشـود یا ضرورت ندارد با دیـدگاه آقای خویی و امـام و آقا ضیاء و محقق اصفهانـی و نائینـی آشـنا بشـود؟ چـرا این‌ها نیسـت؟ متن مقـدّم بر این‌هاسـت. در متنـی که می‌نویسـیم، آخرین دیدگاه‌هـا را بیاوریم، نه اینکه دیدگاه مقـدّم را بیاوریم کـه دیـدگاه متأخر، دیـدگاه مترقی و نقد این‌هاسـت.

طرف یک دوره اصول می‌رود؛ اما مجتهد نمی‌شـود، مگر مجتهدشـدن از پیچیده‌ترین علوم دنیا سـخت‌تر اسـت؟ سـخت‌تر نیسـت. هر دوره‌ای که می‌گذارند، حدود هشـتاد درصد فراگیران به هدف آن دوره برسند. ما دوره خارج را برای مجتهدشدن می‌گذاریم. طـرف یـک دوره درس خارج شـرکت می‌کند؛ امـا برایش زمانی را تعییـن نکردیم؛ به همین دلیل، اسـتادی پنجسـاله تمام می‌کند و اسـتاد دیگر ده سـال. مثلاً آقای وحید خراسـانی، یک دوره اصولش شانزده سـال است. هنوز برای مجتهدشدن زمان خاصی را تعییـن نکردیـم تا بگوییم دوره آموزشـی شـما این چند سـال اسـت و بیـش از این نیـاز نیسـت و باید مجتهد بشـوید. این آسـیب اسـت. ما حـد را تعیین نمی‌کنیـم و به خـود طلبـه واگـذار می‌کنیم؛ نتیجه‌اش این می‌شـود که طلبـه در درس خارج اسـت و اسـتاد به‌صـورت سـخنران می‌آید و هیـچ مهارتی به طلبه نمی‌دهـد. طلبه نمی‌فهمد شـرکت در درس خـارج بـرای چیسـت. درس خارج برای یادگیری نیسـت. علـم را در کارشناسـی یاد گرفت و اقوال را در ارشـد. در سـطح چهار نباید این‌گونه باشـد که استاد مطلـب را لقمـه کنـد و در دهـان شـاگردش بگـذارد. اگر این‌گونه باشـد تـا ابد محتاج اسـتاد اسـت. در آنجا باید با شـیوه‌ها آشنا بشـود و شـیوه‌ای را که چند سالی است آشنا شـده، در فـلان فرع اجرا کند. مثلاً اسـتاد بگویـد من فردا فلان طـرح را خواهم گفت و از شـاگرد بخواهـد تحقیـق کنـد و او فلان طـرح را ارائـه بدهد. این کار اسـتاد باعث می‌شـود ببیند تفاوت اجتهاد خودش با اجتهاد شـاگرد چیسـت و آیا شـاگردش مجتهد شـده یا نشـده اسـت و آیا می‌تواند فرع را به نتیجه برسـاند یا نه؟ اینجاسـت که شاگرد متوجـه اشـکال کارش می‌شـود و انگیزه و عشـق پیدا می‌کند کار کنـد. تازه می‌فهمد و مثـل اسـتادش مجتهد می‌شـود. این شـیوه در دنیاسـت و رواج دارد. زمانـی در جایی خوانـدم کـه در ژاپن برای آموزش شـیمی در کمترین زمان، میلیاردها پول هزینه کرده اسـت تا روشـش را پیدا کنند.

روش‌شناسی در حوزه مغفول است؟

اصـلاً چنیـن نیسـت. می‌گویند هرکسـی هر روشـی دارد، خوب اسـت. بـرای اینکه در درس خـارج، طـرف را بـه مرحله و هدف مجتهدشـدن برسـانیم، بـه راهش فکر کرده‌ایـم؟ می‌گوییـم راه، همان اسـت که بـزرگان رفتند. آن زمـان فراغت بود و علم محـدود. در ضمـن، این اندازه مشـکلات نبود. بایـد راه را کوتاه کرد تا ایـن آقا زودتر به نتیجه برسـد و وابسـته نشـود. اسـتاد دوباره در درس خارج حرف *کفایه* و *رسائل* را می‌زنـد. دو دیـدگاه دیگـر هـم می‌گویـد. اگـر تمام حرف‌هایـی را کـه می‌زنید، در ارشـد خوانده اسـت، شـما در اینجا نقد و بررسـی و مهارت اجتهاد را نشـانش بدهید. اجتهـاد، مهـارت اسـت و تئوری تنها کافی نیسـت. فرع‌ها را واگـذار بکنید تا زیر نظر شـما اسـتنباط بکنند و ببینید درست اسـتنباط کردند یا نه.

در ایـن دوره‌هـای اخیـر که فقه گسـترش پیدا کرده اسـت، هیـچ مجتهدی عمرش کفـاف یـک دوره فقه نمی‌دهـد. از همه مجتهدان ما موفق‌تر، تدریـس مرحوم آقای خویی اسـت که ایشـان هم به یک دوره فقه کامل نرسـید و بسـیاری از کتاب‌های فقهـی ماند که نتوانسـت درس بدهد.

دوره اصولش شـش سال بیشـتر نبوده اسـت. الان دوره‌های اصول به قول شـما شانزده سـال است؟

می‌گویند



منظرهای متفاوت در بحث تطور علم اصول

در گفت وگو با آیت الله سید منذر حکیم

آیت الله سـید منذر حکیم، محقق، مولف و مدرس سـطوح عالی علوم دینی اسـت. از ایشـان آثار علمی بسـیاری در قالب دروس، کتب و مقالات منتشـر شـده اسـت. فقه نظام اجتماعی، النظرية الإجتماعية الإسـلامية، اعلام الهداية، تأريخ الإسـلام و قبسـات من سـيرة القادة الهداة، از جمله آثار علمی ایشـان اسـت.

خلاصـه: در ایـن مصاحبـه کـه پیرامـون تطـور در علـم اصـول فقـه می‌باشـد اسـتاد گرامـی بـه جهـت متمرکـز شـدن و روشـن شـدن جهـات مختلـف بحـث بـه بیـان شـاخه‌های مختلـف ایـن تطـور ماننـد تطـور در قواعـد، در خـود دانـش، کتب اصولی و یا روش آموزش اصول می‌پردازند در ادامه ایشان با اشاره به اینکه، آیا تعبیر علم اصول استنباط و علـم اصـول یکـی هسـت یـا نـه؟ بـه شـرح تفاوت‌هـای ایـن دو اصطـلاح می‌پـردازد و مسـائل مترتـب بـر ایـن اصطلاح‌ها را شـرح می‌دهـد. ایشـان جهـت آمـوزش پیشـنهادهای جدیـد از جملـه اینکـه مسـائل را بـه ترتیـب جدیـد بـا تقـدم منابـع اسـتنباط و قواعـد و غیـره بـر مطالـب دیگـر خوانـده شـود و یـا در درس خـارج ابتـدا بـر مسـایل قطعـی و بعـد مسـایل اختلافـی مطـرح شـود را توصیـه می‌نماینـد. ایشـان در مـورد متـورم بـودن علـم اصـول بـدون توجـه بـه سـیر آن، اهـداف و زوایـای ایـن علـم پاسـخ بـه ایـن سـوال را ناممکـن دانسـته و در پایـان هـم شـناخت سـیر تاریخـی را بـرای شـناخت بهتـر مسـائل و ریشـه‌های آن بحـث لازم مـی داننـد و رشـد محتـوای ذهنـی و هـم افزایـش قـدرت اسـتنباط را در جنبـه آموزشـی مهـم می‌داننـد.

گونه‌های بحث از تطور

۱. تطور در علم اصول فقه

رهنما: درباره تاریخ تطور علم اصول فقه توضیحی بفرمایید؟

اسـتاد: بحـث و دغدغه موجـود دربـاره علم اصول احتیـاج به آسیب‌شناسـی دارد و ایـن امر، بیشـتر در مورد دیدگاه‌ها و سـؤال‌هایی اسـت که نسـبت بـه کتاب‌های آموزشـی اصـول فقه موجـود و متعارف مطرح می‌شـود. قبل از گشـودن بحث علم اصـول، بایـد چنـد حوزه و قلمـرو را از هم جـدا کنیم تا مرکز بحث دقیقا مشـخص شـود. مـا دانشـی به نـام اصول فقـه داریم کـه در کتاب‌های درسـی و غیر درسـی در زمینـه اصـول فقـه و اصـول اسـتنباط، در طـول ایـن ۱۴ قـرن گرد آمده اسـت. ایـن دانـش شـاید از قـرن دوم یـا سـوم به بعـد در این کتاب‌ها مطرح شـده اسـت یـا قواعـدی از اصول فقه که دسـت‌کم در رساله‌هایی تدوین شـده اسـت، مباحث الفـاظ نیـز بیشـتر در آغـاز نشـأت علم اصـول و پایه‌گـذاری آن طرح شـده اسـت؛ سـپس، بـه تدریـج بحث‌هـا از قواعـد اصـول لفظیه به سـمت بحث‌هـای حجیت اصـول و پـس از آن به سـمت یک دسـته قواعـد عقلی و اصول عملیـه پیش رفته اسـت. یکـی از بحث‌هـای خیلـی مهم از لحـاظ تاریخی کـه در شـکل‌گیری علم اصـول بی‌تأثیـر نبـوده اسـت بحث تعـارض ادله اسـت کـه از اهل بیت علیهم‌السلام سـؤال می‌شـود و اختـلاف حدیـث از ایـن طریـق عـلاج می‌شـود و بدیـن ترتیـب، بـاب تعـارض ادلـه و تعـادل و تراجیح شـکل گرفته اسـت. مباحـث مهمی دربـاره دانش اصـول داریـم کـه عبارت‌انـد از: ایـن دانش اصـول چه دانشـی اسـت و کی مطرح شـده و چگونـه بـه تدوین رسـیده و چه مراحلـی از تطور و تکامل و تحـول یا رکود و ایسـتایی را پشـت سـر گذاشـته و الان در چه وضعیتی است؟

۲. تطور در کتاب‌های اصولی

یـک بحـث دربـاره خود کتاب‌هـای دانش اصـول فقه اعم از درسـی و غیر درسـی مطـرح اسـت کـه کتاب‌هـای اصولـی چـه وضعیتی داشـته اسـت؟ اینجـا کارهای فراوانـی شـده اسـت کـه برخـی گزارشـی و بعضی تحلیلی اسـت؛ مثل کار شـهید صـدر کـه در *معالم الجدیده* مطرح شـده اسـت و یک نگاه تحلیلی و عمقی ایشـان بـه رونـد تکامـل علم اصـول را نشـان می‌دهـد. ایـن منبع، بـرای آمـوزش اصول بـا رویکـردی بـه تاریـخ تطـور علـم اصول بسـیار خوب اسـت و ایشـان بـا همین رویکـرد، بحث‌هـا را در عنـوان و محتـوا دقیقـا طرح کرده اسـت. یـک بحث دیگر، کتاب‌هـای درسـی فعلی و قبلی ما اسـت: *کفایـه*، *فرائد* یا *قوانین* یـا *فصول* و *معالم* و قبـل از این‌هـا، کتاب‌هـای *وافـی*، *وافـی در اصـول فقـه*، همینطـور کتاب‌هـای علامـه در اصـول فقـه کـه نسـبتاً کتاب‌های آموزشـی و مرحله‌بندی شـده اسـت. حداقـل علامـه سـه کتاب در سـه سـطح در اصول فقـه دارد: *مبادی علـم اصول* تا *نهایـه الاصـول*. یـک قلمرو، قلمـرو کتاب‌هـای تألیف شـده درباره قواعـد اصول و علـم اصـول اسـت، یک قلمـرو نیز کتاب‌های درسـی اسـت که با هـم مرتبط ولی متمایزند.

۳. تطور در آموزش علم اصول فقه
یـک قلمـرو مهـم دیگر، آمـوزش علم اصول فقه اسـت نـه کتاب درسـی. آموزش علـم اصـول فقه چگونـه بوده اسـت؟ البتـه محوریتش کتاب‌هاسـت ولـی فراتر از کتاب‌هـا، اصـول فقه چگونه آموزش داده می‌شـده اسـت؟ حداقل سـیر تکاملی این آمـوزش، از آمـوزش مقدماتـی و متوسـط و آموزش دقیق و عمیـق و تفصیلی مورد بحـث اسـت. یـک بحث مغفـول و کمتر مـورد توجه مربـوط به این حـوزه آموزش روش اسـتنباط احـکام شـرعی اسـت کـه معمـولا اصـول فقـه و قواعـد اصولی و کتاب‌هـای درسـی را برای رسـیدن بـه این هـدف و این جایگاه معیـن می‌خوانیم؛ امـا آیـا ایـن کتاب‌هـای درسـی به مـا روش اسـتنباط احـکام شـرعی را می‌آموزند یـا خیـر؟. ایـن بحث‌های مهمی اسـت کـه در آسیب‌شناسـی باید مورد توجـه قرار بگیرد.
یکـی از بحث‌هـا و قلمروهـا کـه اخیـرا مطرح شـده، فلسـفه علم اصول اسـت که تاریـخ تطـور دانش اصول می‌تواند یکی از مباحث آن باشـد. تاریـخ تطور را می‌توان به چند شـاخه تقسـیم کـرد. یکی تاریـخ تطور خود دانـش اصول فقـه، یکی تاریخ تطـور کتـب اصول فقه، شـاخه سـوم، تاریخ تطـور روش آموزش اصول فقه اسـت کـه ایـن معمـولا در دروس خـارج، بیشـتر اتفـاق می‌افتد؛ چـون در مرحله سـطح، کتاب‌هـا و قواعـد اصـول فقـه یعنـی قواعـد اسـتنباط را می‌خوانیـم؛ بعـد در بحث خارج، آنجا اسـتنباط انجام می‌شـود و طلبه ما روش اسـتنباط را در ضمن اسـتنباط احـکام شـرعی که یک فقیـه و مجتهد انجـام می‌دهد، آمـوزش می‌بینـد. این‌ها با هـم متفـاوت هسـتند. پس این‌هـا را اگر از هـم جدا نکنیـم، بحث ما دربـاره تاریخ تطـور علـم اصـول خیلی بحث مجمـل و غیر دقیـق و غیر فنی می‌شـود.

رهنامـه: فرمودید علم اسـتنباط آیـا این دو تعبیر یکی اسـت یعنی علم اصـول فقه یا علم اسـتنباط؟

اسـتاد: حـالا یـک بحـث هـم اینجـا اضافـه خواهـد شـد؛ چـون گفتیم هـدف، آموزش روش اسـتنباط احکام شـرعی اسـت. این آموزش اسـتنباط اگر مطرح شـد عنـوان جدیـدی بـرای مـا مطـرح می‌شـود و باید بحـث بشـود. چون رفتیـم روی اسـتنباط نـه اصول فقـه. اگر اصول فقـه را الان باز کنیم آنچـه در دانش اصول فقه «مطـرح اسـت» و آنچه «باید مطرح بشـود»، این‌هـا با هم متفاوت‌اند. تـا الان چه چیـزی در دانـش اصول فقه مطرح شـده اسـت؟ با توجه به هدفی کـه برای اصول فقـه مطـرح شـد، چه چیـزی را در دانـش اصول فقه کـه هدفش آموزش اسـتنباط یـا آموزش روش اسـتنباط احکام شـرعی اسـت باید بحث کنیم؟ یعنـی بحث را به جـای اصـول فقـه، روی یک عنـوان دقیق‌تر و جامع‌تـر ببریم که مربـوط به هدف ماسـت و آن آمـوزش اسـتنباط اسـت و ببینیـم اصول فقه کجـای ایـن فرایند قرار می‌گیـرد. اگـر آموزش اسـتنباط را گفتیم پس به جای آموزش اسـتنباط یک عنوان جامع‌تر خواهیم داشـت و آن نظام اسـتنباط اسـت.
اگـر نظـام اسـتنباط را طرح کردیـم، بحث تاریخ اسـتنباط اینجا عنوان خواهد شـد. ایـن شـد الـکلام یجـرُّ الکلام و سـؤالی مولد سـؤال دیگر خواهد شـد. البتـه با این ترتیـب، مـن روش پاسـخدهی بـه سـؤال شـما را تصحیـح می‌کنم که اگر کسـی بخواهد سـؤال شـما را پاسخ بدهـد روش علمی برای پاسـخدهی را بایـد ابتدا طی بکنـد کـه در بحث فقـه خانواده اگر یادتان باشـد خیلـی روی روش، تأکیـد کردیم. اینجـا همین‌طور باید روشـمند وارد بشـویم. اینکه کتب درسـی اصـول فقه موجود را بررسـی کنیـم، بعـد بگوییم این‌ها چگونه شـکل گرفتند و به اینجا رسـیدند، این کار، کل ماجـرا را بـرای مـا نمی‌توانـد خوب توضیـح بدهد. آری، بایـد به کتاب‌های قبلـی و اولیـه برویـم که اشـاره کردم. بـه همین خاطر مـا در اینجا بایـد رابطه بین بحـث اصـول فقـه و بین اسـتنباط را روشـن بکنیـم که اسـتنباط کار اصلی اسـت کـه فقیـه بایـد انجـام بدهـد و اصـول اسـتنباط را بعضی کتاب‌هـا به جـای اصول فقـه، «اصـول اسـتنباط» اطـلاق کردند که این جامع‌تـر و دقیق‌تر اسـت. در اصول اسـتنباط چـه چیـزی را بایـد بحث بکنیـد؟ خود ماهیـت و حقیقت اسـتنباط را ابتدا مشـخص بکنید. مفهوم و تعریف اسـتنباط به طور دقیق باید انجام شـود تا ماهیت این کار روشـن بشـود. اگر ماهیت اسـتنباط را روشـن کردید، سـؤال می‌شـود این اسـتنباط نظام‌منـد اسـت یـا غیـر نظام‌مند اسـت؟ اگر نظام‌منـد بود نظام اسـتنباط چیست؟

رهنامـه: فرمودیـد عنـوان جامـع، نظام اسـتنباط اسـت. می‌توانید مقـداری دربـاره ایـن اصطـلاح توضیح بیشـتری بدهید؟

وقتـی نظام اسـتنباط قرار شـد داشـته باشـیم، نظام اسـتنباط چـی لازم دارد؟ یعنی یـک منظومـه دربـاره اسـتنباط ببینیـد و تعریـف بکنید کـه در این منظومـه، یکی منابـع اسـتنباط اسـت کـه بایـد از آنجا اسـتنباط بکنیـم. قبـل از آن، چه چیـزی را اسـتنباط بکنیـم؟ مسـتنبَط مـا چیسـت؟ آیا مسـتنبط ما یـک حکم جزئـی یا کلی اسـت یا مسـتنبط ما یک نظریه فقهی اسـت یا یک نظام و منظومه فقهی اسـت؟ ایـن، کار مـا را در اینجـا مشـخص می‌کنـد که چه چیز را اسـتنباط بکنیـم. در اکثر کتـب اصولـی، بحـث حکم و حق را می‌آورند که معلوم بشـود گمشـده ما چیسـت. مسـتنبط ما مشـخص بشـود؛ چون هر کـدام اقتضائاتـی دارد. اگر نظریـه بود، یک روش بایـد بـه اسـتنباط آن بپردازیـد و اگر نظام بود، پیچیده‌تر اسـت. اگر مسـتنبط، یـک حکـم متخـذ از آیه و روایت باشـد، یعنـی در حد الـزام و امر باشـد مثلا اقیموا الصلـوه، بسـیار ساده‌تر اسـت کـه اسـتنباط حکـم از ایـن آیه یـا کل آیـات انجام می‌شـود. بنابرایـن مسـتنبط بـرای مـا تعییـن تکلیـف می‌کند کـه چه چیـز را باید استنباط بکنیم.

تفکیک بین منابع، قواعد، روش و مراحل استنباط حکم

براسـاس آن می‌گوییم از کجا، منابع اسـتنباط ما باید مشـخص بشـود؟ اگر منابع را مشـخص کردیـم با چه قواعـدی و ابزاری باید اسـتنباط کنیم؟ اینجـا رابطه اصول فقه و اسـتنباط مشـخص می‌شـود. مباحث الفاظ و عقلی در حقیقت، قواعد استنباط هسـتند. مباحـث حجج بیشـتر به منابع اسـتنباط ارتبـاط دارند. در عین حـال که به منابـع و قواعـد نیـاز داریـم، این‌هـا کافی نیسـتند؛ چـون روش اسـتنباط را نیز باید داشـته باشـید. ابوحنیفـه هم قیـاس می‌کـرد، امـام روش او را تخطئه کردنـد. خود مسـتنبط و اسـتنباط ما چیسـت؟ منابع و قواعد و روش اسـتنباط چیست و مراحلش چیسـت؟ اگـر در هر روشـی برای اسـتنباط یک حکم اولیه و اجتهـادی مثلا وجوب از اقیمو الصلوه دو مرحله احتیاج داشـته باشـید برای نظریه سـه مرحله نیاز دارید و بـرای نظـام چهار، پنج مرحله ممکن اسـت نیاز داشـته باشـید. همین طـور، مراحل مـورد نیـاز بـرای رسـیدن به مسـتنبط شـما پیچیده‌تـر می‌شـود. مراحل اسـتنباط براسـاس کل ایـن عواملـی کـه گفتیـم و نـوع نیـاز آن حکم و چیزی که مسـتنبط شماسـت شـکل می‌گیرد. از این رو، بحث ما باید برود به سـمت نظام اسـتنباط به جـای اینکـه از اصول فقـه بحث بکنیم؛ یعنی بحـث فراتر و گسـترده‌تر و عمیق‌تر می‌شـود. تـا اینجا قلمروهای بحث اسـت.«عَلَّمَنِی رَسُـولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْـهِ وَ آلِهِ أَلْـفَ بَـابٍ مِـنَ الْعِلْـمِ، یَفْتَحُ کُلُّ بَـابٍ أَلْفَ بَـابٍ» این خـودش روش می‌دهد؛ چون سـؤال می‌شـود. وقتـی سـؤال می‌کنـی، العلم نقطـهٔ کثّـره الجاهلون یـا می‌فرماید إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُـمْ أَنْ تَذْبَحُـوا بَقَـرَةً (بقـره/۶۷) چندین سـؤال ازش متولد شـد تا به آن نکتـه دقیـق رسـیدند. حالا ایـن می‌تواند مثبت یا منفـی باشـد. در روش علمی این مثبت اسـت که سـؤالتان دقیق و مشـخص باشـد روی چه نکته‌ای متمرکز بشوید.

رهنامـه: یعنـی می‌فرماییـد وقتـی از تطـور علـم اصـول مطـرح می‌شـود بایـد دقیق مشـخص کنیـم که آیـا منظـور تطـور تاریخ علـم اصـول اسـت یا تاریـخ کتاب‌هـای اصولی یـا تاریـخ آموزش علـم اصول؟

بلـه اگـر اینجـا روی تاریخ علم اصـول بحث بکنیم همـه این بحث‌هـا مطرح‌اند و بگویید برای شـما کدامـش اولویت دارد.

تطور در قواعد علم اصول

تاریـخ تطـور قواعـد اصولی هم یک بحث اسـت؛ مثلا قاعده دلالت امـر بر وجوب، از منابـع قدیمـی گرفتـه تـا منابـع متأخر وقتی بررسـی کنیـد و در تقریـرات بحث درس خـارج آیـت الله صـدر ببینیـد خیلـی تحـول در آن به وجـود آمده اسـت. اگر دلالـت دارد، منشـأ آن، وضـع اسـت یا عقل؟ اگر منشـأ دلالتش وضع و لفظ اسـت از کجـای ایـن لفـظ در می‌آیـد؟ اگـر عقـل اسـت بـا چـه تقریـری اسـت و هکذا. اصـلاً ایـن بحـث اصولـی نیسـت. بعضی‌هـا گفتند بحـث الفاظ اسـت و چـون در جـای دیگر بحث نشـده اسـت فقها ناچار شـدند ایـن را اینجا آوردنـد. نظریه نائینی و مرحـوم محمدتقـی حکیـم که *الاصـول العامه فی الفقه المقارن* را نوشـته اسـت مباحـث الفـاظ را نیاوردنـد؛ چون این‌ها معتقدنـد این مباحث، لغوی اسـت. در حالی کـه در لغـت بحث نمی‌شـود. لغـوی کاری ندارد از این لغت الزام اسـتفاده می‌شـود. وجـوب یـا اسـتحباب از کجـا در می‌آیـد؟ بالاخره، یـک جایی باید بحث بشـود که چگونـه از امـر یـا جملـه خبری، الـزام را بفهمیـم؛ چون بـه حکم شـرعی الزامی یا غیـر الزامـی می‌خواهیـم برسـیم. حرمـت را می‌خواهیـم از کجـا بفهمیـم؟ حرمت صریـح اسـت ولـی در نهی چطور، نهی مفید حرمت اسـت؟ از این رو، اختلاف شـد که این بحث اصولی اسـت و شـأن اصولی اسـت یا شـأن لغوی اسـت. اینجاسـت کـه وارد کتـب علـم اصول شـد و علـم اصول با مباحـث الفاظ تقریبا شـکل گرفت و آغاز شـد.

مهم‌ترین کتاب در زمینه تاریخ علم اصول

کتاب‌هایـی کـه در زمینـه تاریخ علم اصول فقـه یا تاریخ تطور کتب درسـی مطرح می‌شـود گوناگـون و قابـل ملاحظـه هسـتند. البتـه روی همـه این‌هـا ملاحظاتی داریـم ولـی مهم‌تریـن این‌ها بـه نظرم *تاریخ تطور علم اصول* شـهید صدر اسـت کـه نـگاه جامـع و عمیـق و تاریخـی دارد و نحوه شـکل‌گیری دانش اصـول فقه را بیـان می‌کنـد. علمای ما به عنوان علمای شـیعه، باب اجتهاد را نبسـتند و به همین دلیـل بـاب تطـور علم اصول هم باز شـد. این نکته مدنظر شـهید صدر بوده اسـت. در حالـی کـه اهـل سـنت ایـن چنین عمـل نکردنـد و این مسـیر را طـی نکردند. شـما سـؤالات‌تان را متمرکـز بکنیـد کـه روی کـدام بیشـتر بحث بکنیم یـا اصلا می‌خواهیـم مجموعه‌ای از مباحث را اینجا سـامان دهیم. تاریـخ تطور علم اصول و تاریـخ تطور کتب درسـی و تاریخ تطـور آموزش علم اصول و تاریخ تطور اسـتنباط، چهار بحث متمایز هسـتند.

تقدم منابع استنباط بر قواعد استنباط

یـک جریانـی در نجـف بود که می‌گفت جلـد دوم کفایـه را قبل از جلـد اول *کفایه* بایـد خوانـد. چرا؟ به لحاظ اینکه اولا کسـی که *رسـائل* را تمام کرده اسـت ذهنش آمـاده بـرای بحث‌هـای جلد دوم اسـت کـه درباره منابع اسـتنباط و حجـج و اصول عملیه اسـت. اولا *کفایه* حاشـیه بر آن اسـت و زمان کمتر می‌برد و بعد منابع تقدم دارد بـر قواعـد. چـرا؟ چون نقشـه راه بـرای ورود بـه درس را فراهـم می‌کند و یک پیش‌نیـاز جـدی اسـت و از لحـاظ فنـی مقدم‌تـر اسـت. در حالی که متعـارف اینجا اینسـت کـه اول جلـد اول را می‌خواننـد و بعـد جلـد دوم را. کتـاب واحد اسـت ولی بحـث ایـن اسـت کـه روش آموزشـش را از اول کتـاب یا آخر کتاب یا وسـط کتاب شـروع بکنیـم. پیشـنهاد ما اینست که اگـر در آموزش برنامه متناسـب با اسـتنباط داشـته باشـیم کـه شـهید صـدر بیشـتر در *حلقات* ایـن را دقت داشـتند یـا بحث درسـنامه شـدن و درسـی کـردن بحث‌هـای اصولی مطرح باشـد، این درسـنامه‌ها یـک تحولی اسـت و بـه صورت درس بـه درس خواهد بود؛ به ویژه با روش شـهید صـدر کـه مباحـث جدید ارائـه کردند. فکـر می‌کنیم این گونـه بهتر اسـت که اول مقدمـات لازم بـرای علـم اصول، اصول فقه و اسـتنباط و قواعد روشـی مشـخص و تعریـف بشـود و مهم‌تریـن و اولیـن بحـث اگر جـدی بخواهد مطرح شـود، منابع اسـتنباط اسـت. آن بحـث قبلـی که گفتم مسـتنبط نیز بایـد معلوم بشـود، معمولا مطـرح نمی‌شـود و جایـش خالـی اسـت. پیشـنهاد مـا اینسـت اول منابع اسـتنباط باشـد؛ چـون مباحـث حجـج اسـت، بعـد برویم بـه سـمت قواعد اسـتنباط کـه در مباحـث الفـاظ، سـپس قواعد عقلی اسـتنباط قـرار دارد. بعـد برویم مباحـث تعادل و تراجیـح کـه ادلـه اجتهـادی در اینجـا طرح شـود. مرحـوم مظفر تعـادل و تراجیح را قبـل از اصـول عملیـه آورده اسـت؛ در *کفایـه* بعد از اصـول عملیه آمده اسـت. از لحـاظ فنی این مناسـب اسـت که قواعـد اسـتنباط از ادله اجتهادیه یاد گرفته شـود و بـه تعـارض ادله برسـیم؛ چون بایـد راه حل برای رفع این تعارض داشـته باشـیم. مباحـث تعـادل و تراجیـح، جایـش قبـل از اصـول عملیه اسـت. رسـائل ایـن طور عمـل کرده اسـت و برائـت، احتیاط، تخییر و اسـتصحاب را به همین ترتیـب آورده اسـت. یـا روشـی که شـهید صـدر مطـرح می‌کنند کـه مجتهـد در مقام اسـتنباط، اسـتصحاب را اولیـن نظـر مـورد توجه قـرار دهد و بعـد اگر اصل عملـی محرز نبود سـراغ غیـر محرز مثـلا برائت شـرعی و عقلی برود. یا به شـکل دیگر عمل شـود؛ همان‌طـور کـه شـیخ بحـث کـرده اسـت و اول برائـت عقلـی و بعد برائت شـرعی را بحـث کـرده اسـت؛ چون مسـتند به ادله باید ابتدا بررسـی بشـوند، بعـد برائت یا احتیـاط در جاهایـی که احتیاط، امکان و لـزوم دارد. روش آموزش متفاوت می‌شـود براسـاس نـوع نـگاه: آیـا می‌خواهیم پـا به پـای مراحل اسـتنباط حرکـت بکنیم یا سـاده و غیـر سـاده را مـلاک قرار بدهیـم و از مباحث سـاده‌تر به سـخت‌تر حرکت بکنیـم. نوع نگاه، اثـر دارد.

تـا اینجـا از بیـن حوزه‌هـای معرفتـی، آنچـه مربـوط بـه علم اصـول اسـت را بیان کـردم. یـک پاسـخ تفصیلی به ایـن سـؤال را دادیم. ارتبـاط این حوزه‌های دانشـی بـا یکدیگـر را اشـاره کردیم و تمرکـز روی اصول فقه و اسـتنباط را مقدم دانسـتیم تـا اینکـه دقیق‌تر و صحیح‌تر بحث را سـامان بدهیم. این سـه سـؤال کلیـدی را در اینجـا بـرای شـما جـواب دادم. از اینجا اولویت‌بنـدی کنیم که از کجا بحـث را باید شـروع بکنیـم تـا هم صرفه‌جویـی در وقت کرده باشـیم و هم کلیـه مطالب مربوط بـه ایـن دانـش علم اصـول را جامع دیـده باشـیم. این کار، بـه یـک برنامه‌ریزی با حوصلـه نیـاز دارد کـه اول این‌هـا را از هـم تفکیک بکنید و مشـخص بکنید و بعد مـا یـک یـا چند جلسـه بـرای هر کـدام وقت بگذاریـم تا این‌هـا را بتوانیـم به یک جایی برسانیم.

تاریخ تطور روند استنباط

یعنـی یـک نقشـه راه از این‌هـا درسـت بکنید. بعـد اولویت‌بنـدی بکنیـد. پیش‌نیاز و پس‌نیـاز مهـم اسـت. چـه چیزهایـی را الان بایـد بدانیـم تـا روی کتـب درسـی، آسیب‌شناسـی داشـته باشیم؛ یعنـی یکبـار بحـث شـما روی قواعـد اصـول فقه و اسـتنباط متمرکـز می‌شـود و بـار دیگـر، کل مقولـه اسـتنباط را از لحـاظ تاریخـی می‌خواهیـد بررسـی بکنیـد که در ایـن صورت، نیاز اسـت به کتب اسـتدلالی ما در

طول تاریخ مراجعه بکنید. استدلال‌های شیخ مفید بعد شیخ طوسی بعد علامه در کتاب *تذکره الفقهاء* یا *منتهی المطالب* را ببینید تا روند تکامل استدلال را دریابید و سپس به *مکاسب* و *جواهر* و شروح *عروه* بپردازید. روند تکامل استنباط را در این کتب فقهی می‌توانید ببینید؛ یعنی باید استخراج بکنید.

اگر کسی کل کتاب‌های اصولی را از قرن سوم به بعد یا از قرن پنجم (شیخ مرتضی و طوسی) بررسی کند، هم روند شکل‌گیری و چینش موضوعات در کتاب و هم در باره هر مسئله را از بیانات شیخ طوسی و سید مرتضی و علامه می‌فهمد. اگر کسی تاریخ این‌ها را رعایت بکند و سیر تکاملی هر مسئله را ببیند، خواهد توانست مسئله و مباحث مربوط به هر مسئله را به همراه روش حل آن‌ها، بهتر بفهمد. در این صورت، می‌توان تعاملات علمی و صاحبان ابتکار و ابداعات به جامعه علمی را راحت‌تر درک کند. در نتیجه، محقق با این ریشه‌یابی مسایل به عمق آن مسئلهها می‌تواند دسترسی پیدا بکند و جاخالی‌های بحث را پیدا کند و در ذهنش یک نظام (پازل) کاملی شکل گیرد. او با نیازسنجی درک خواهد کرد آیا آن مباحث تکرار مکررات است و با آموزش ساده می‌توان آن‌ها را یاد داد و یا آن که در بحث خارج، به آن بپردازد که ما در برنامه پیشنهادی مقطع اجتهاد این را آوردیم و دو مقطع برای اجتهاد تعریف کردیم. در یک مقطع، محکمات و مسلمات دانشی در اصول فقه باید طرح شود و همینطور در حدیث و موارد دیگر. در این مقطع، مباحث اختلافی تکرار نشود و مباحثی که مسلم و محکم است و به علت چارچوبی که به ما می‌دهند مورد نیازند، بحث شود. در مقاطع بعدی باید بحث را روی موارد اختلافی ببریم و این تلاش علمی که داریم را به یک نتیجه برسانیم. در روش آموزش اجتهاد و استنباط، این یک نوع از برنامه‌ریزی است. از این رو، شهید صدر هم سعی کرده در حلقات چنین اصولی را رعایت بکند؛ یعنی مباحث از ساده به سخت و از پیش‌نیاز به پس‌نیاز مطرح کرده است و مباحثی که به علت پیچیدگی به فکر بیشتری نیاز دارد را در مراحل بعدی مورد توجه و توسعه قرار داده است. از این طریق، فکر و دانش اصولی فرد را هم متحول می‌کند بر خلاف غیر روش شهید صدر که فقط اطلاعات بیشتر می‌دهد به آن طلبه ما تا اینکه فکر او را بخواهد رصد و متحول کند. سه دوره اصول می‌خوانیم ولی بعد از آن، می‌بینیم هنوز از به کارگیری این‌ها عاجز هستیم و حتی از سیر تحول این مباحث بیگانه هستیم؛ حتی در همین کتب درسی که اینجا اگر پژوهش‌محور بشویم استاد خیلی راحت به طلبه خودش می‌تواند پژوهش بدهد تا او مسئله‌ای که در *الموجز* می‌خواند را در چند کتاب هم‌طرازش از قدیم مطالعه و مقایسه کرده، یک مقاله بنویسد. یا *الموجز* با *اصول فقه*، یا با اصول عامه از کتب موجود خوانده شود. عدم توجه به این ارتباطات کلی، به ذهن اصولی ما آسیب می‌زند و در اثر آن، اصولی نمی‌شویم و فقط امتحان می‌دهیم و نمره می‌گیریم و اطلاعات ابتدایی در ذهن ما ثبت می‌شود.

رهنامه: برخی از اساتید می‌گویند اصول زوائد دارد و برخی می‌گویند کاستی دارد؛ نظر شما چیست؟

از آن روند بحثی که داشتیم روشن شد که آسیب‌شناسی خیلی مهم است ولی برای این، باید یک منطقی و روش صحیح داشته باشید. تا هدف دقیقا مشخص نشود که ناظر به اصول یا علم اصول یا استنباط است و بعد از آن، عملکرد و تاریخچه این علم یا این اصول و کتاب‌ها در واقعیت خارجی که بعضی‌هایش به کتاب مربوط است و بعضی‌هایش به روش آموزش مربوط است توجه نشود نمی‌توان پاسخ روشنی داد. آیت الله سید حسن *رسائل* درس می‌داد. ایشان می‌فرمود من یک ساعت کتاب را برای درس مطالعه می‌کنم و یک ساعت فکر می‌کنم چگونه بگویم. گاهی ایشان از آخر صفحه مطالب را بحث می‌کرد و به سر صفحه می‌رسید. بعد وقتی بر متن تطبیق می‌کرد، چون با یک روش و متد علمی وارد بحث شده است احتیاج به ترجمه هم نداشتید و به خوبی مطالب را می‌فهمیدید. در حالی که بعضی از اساتید از سر صفحه جمله به جمله می‌خوانند و می‌روند. تا این روش آسیب‌شناسی نشود، شما به این سؤالتان نمی‌توانید پاسخ بدهید که کدام و چه چیز درست است. تورم به لحاظ چی؟ شما وقتی به ظاهر یک چیزی نگاه می‌کنید فربه و متورم است. مثلا رابطه بین وزن و سن کودک در تشخیص و معیار فربگی و تورم باید لحاظ شود. بر اساس معیار می‌توانید مشخص کنید که اصول نظریه فقه یا نظام فقهی کجا و کی بحث شده است و در اینجا کاستی داریم و ورود و تحریر بحث انجام نشده است. در همین مباحث متعارف، محقق ما به مسائل حاشیه‌ای و فرعی می‌رود و این تورم به این لحاظ است که در بحث از اوامر، طلب و اراده می‌آید یا به مباحث مشتق واگذار می‌شود. گاه، در مباحث به سراغ نکات ظریفی می‌رویم که برخی می‌گویند چه ربطی به مشتق دارد؟ روش و محتوای بحث آخوند و اصول مظفر در باب مشتق واقعا متفاوت است.

لزوم توجه به کتاب‌های پیشین

باید دقت کرد؛ همین مباحثی که می‌گویند خیلی مفصل است؛ مثلا *قوانین*، *فصول* و *رسائل* را ببینید و بعد با *رسائل جدیده* و *خلاصه رسائل* یا *اصول عامه* آقای حکیم مقایسه کنید. این‌ها از لحاظ نوع طرح بحث یک سیر تکاملی داشتند. از طرفی شما نیاز دارید مباحثی که شیخ آورده یا صاحب *کفایه* آورده را یاد بگیرید. این دو به هم نظر دارند و کفایه خلاصه مباحث شیخ است. اگر در *فصول* ببینید راحت‌تر می‌فهمید. *فصول* نیز ناظر به *قوانین* است. اگر *قوانین* را خوانده بودید بهتر می‌فهمیدید. *قوانین* ناظر به *وافیه* است. *وافیه* ناظر به *معالم* است. این‌ها به هم سلسله‌وار ربط دارند. اگر هیچ کدام را نبینید و سراغ *رسائل* و *کفایه* بیایید به مشکل برمی‌خورید و آن مسئله برای شما شفاف نمی‌شود. اگر آن‌ها را بخوانید، می‌گویند زیاد خواندید، در حالی که نیاز تحقیق شما اینست که آن‌ها را ببینید و اینجا تورم معنا ندارد. نیاز به دقت و احاطه دارید. عناصر اصلی فهم و تشکیل دهنده ذهن یک محقق را باید بررسی کنیم و براساس آن بگوییم این کم است یا زیاد. اگر یک کتاب اصولی ذهن شما را فعال نکند، هدف آموزشی برآورده نشده است. دو هدف را باید دنبال کنیم؛ یکی اینکه آن مطالب لازم را در استنباط داشته باشید، دیگر اینکه ذهن اصولی و مستنبط شما فعال گردد تا بتوانید این قواعد را به کار بگیرید. گاهی شخص، قاعده را می‌فهمد اما نمی‌تواند به کار بگیرد. این دو مهارت باید با هم رشد بکنند؛ هم محتوای ذهنی رشد بکند و هم قدرت تفکر و استنباط و فهم. این‌ها هر کدام اقتضائاتی دارد. از این رو، می‌بینید می‌گویند تدرج می‌کنیم در دانش اصول و سطح اول و دوم و سوم داریم. سه کتاب در سه سطح از اصول می‌خوانیم به نیت اینکه قدرت فهم ما بالا برود و احاطه ما به مطالب آن مسئله هم کامل بشود. ممکن است همین آخرین بحث را که مرحوم مظفر یا محمدتقی حکیم دارد بتوانید برای یک مبتدی بگویید ولی قدرت فهم و پختگی مطلوب برای او حاصل نشود و اگر بفهمد، سطحی و ناقص می‌فهمد و به همه اطرافش احاطه پیدا نمی‌کند؛ مثلا مفردات را که عربی است می‌فهمد؛ اما به مغز مطلب نمی‌رسد؛ چون قوه و استعدادش هنوز به فعلیت نرسیده است. در آموزش اصول به دنبال دو هدف باید باشیم: هم قواعد لازم را که در حقیقت، ابزار استنباط هستند، و هم قدرت به کارگیری این‌ها را نیاز داریم.



پایان‌نامه‌های فقه و اصول

درگفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین رضا افتخاری

حجت الاسلام و المسلمین رضا افتخاری از اساتید حوزه علمیه قم می‌باشند. مدیریت مدارج علمی حوزه‌های علمیه از جمله سوابق ایشان می‌باشد.

خلاصه: با توجه به اهمیت پایاننامهها و نقش مراکز و ادارات در سوق دادن طلاب به موضوعات جدید، در این مصاحبه با مدیر محترم مدارج علمی حوزه علمیه پیرامون مسائلی چون نحوه و چگونگی توجه به موضوعات جدید اصولی و فقهی و تایید پایان‌نامه با موضوعات جدید گفت‌وگو شده است. ایشان به بیان ویژگی‌های موضوعاتی که مورد تصویب می‌گیرد و اولویت‌های پژوهشی می‌پردازند و تاکید دارند که موضوعات تکراری را نمی‌پذیرند. ایشان در ادامه به بیان طرح نیازسنجی و آشناسازی طلاب با اولویت‌های پژوهشی پرداخته و روند تصویب را به لحاظ اداری شرح می‌دهند. در پایان نیز درباره داوری و اساتید ناظر بر موضوعات فقه مضاف و غیره صحبت نموده و از مهم‌ترین مشکلات پژوهشی در حوزه و بین طلاب را فقدان روش تحقیق و آشنایی طلاب با این کار می‌دانند.

رهنامه: لطفاً بفرمایید در مدارج علمی چه توجهی به مسائل جدید اصولی و فقهی شده است؟

استاد: ما کمیته‌های مختلفی در حوزه فقه داریم؛ مانند فقه عبادات، فقه معاملات، فقه و حقوق و فقه معاصر. کمیته اصول نیز مستقل است. در کنار اینها کمیته‌های علمی دیگری درباره تفسیر، علوم حدیث، ادبیات عرب و اخلاق فعالیت می کنند.

در مدارج علمی و در تصویب موضوعات پایان‌نامه‌های طلاب براساس مصوبه‌ای از طرف شورای عالی حوزه و مجموعه قوانین و مصوباتی که درباره مدارج علمی داریم، عمل می‌شود. این موارد در سایت شورای عالی در دسترس است.

رهنامه: موضوعات علمی برای تصویب باید چه ویژگی‌ای داشته باشند؟

استاد: براساس مصوبات و آییننامه‌های موجود موضوعات باید چند ویژگی داشته باشد. ازجمله اینکه تکراری نباشد و زاویه تحقیق متفاوت باشد؛ مثلاً یک نفر دیدگاه‌های فقهی امام، یک نفر دیدگاه‌های کلامی امام و دیگری دیدگاه‌های فقهی امام را با مقام معظم رهبری مشابهسازی می کند. در این حالت نمی‌گوییم موضوع تکراری است؛ چراکه تکراری آن است که شخص همان موضوع را از همان منظر بنویسد. یکی دیگر از ملاک‌های موضوعات این است که موضوع نباید کلی و عام باشد؛ چراکه در این شرایط نویسنده نمی‌تواند مسئله را در قالب یک پایاننامه که قالبی محدود است، جمع‌آوری کند. تعداد صفحات پایان‌نامه در سطح چهار حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ صفحه است. اگر یک موضوع بسیار گسترده باشد که خروجی شبیه به دایرةالمعارف باشد، تصویب نمی‌شود. همچنین یک موضوع نباید آنقدر خاص و ریز باشد که کشش یک پایان‌نامه را نداشته باشد و حداکثر از آن یک مقاله استخراج شود. مسئلهمحوری در حوزه‌ها و مسئله‌محور بودن موضوع یکی دیگر از ویژگی‌ها است. اگر پایان‌نامه‌ای موضوعمحور باشد تصویب نمی‌شود.

مخاطبان آنچه الان در سایت موجود است را می‌توانند ببینند و می‌توانند موضوعات را جست‌وجو کنند. موضوعات متعددی در حوزه فقه معاصر وجود دارد و موضوعات بسیاری که ممکن است ظاهرش قدیمی و سنتی باشد، ولی زاویه بحث اینها متفاوت است؛ مثل کاری که مؤسسه موضوعشناسی آقای فلاحزاده انجام می‌دهد.

رهنامه: اولویت‌های پژوهشی شما کدام است؟

استاد: اگر فردی راجع به یک متن فقهی مصطلحی در حوزه کار کند، ممکن است حلیت و حرمت را بحث کند و کتاب‌های متقدم و متاخر و معاصر را ببیند که اینها اولویت ما نیست. بلکه اولویت ما این است که موضوع را بشناسیم. یک زمانی این مطرح بود که فقیه کاری به موضوع ندارد. امروزه اما همه اذعان دارند که اگر فقیه کاری به موضوع نداشته باشد، حکم را نمی‌تواند استنباط کند. لذا اول باید موضوع را بشناسد. الان نظر بر روی این است که باید روی موضوع و ماهیت موضوع بحث کنیم، نه روی احکام. قبلی‌ها حکم را کار کرده و احکامش را بیان کرده‌اند. ما اکنون روی احکام کار نمی‌کنیم و روی موضوع کار می‌کنیم. البته ممکن است گاهی طرداً للباب درباره حکم هم بحث‌هایی مطرح کنیم. با این ویژگی‌ها کمیته ورود می‌کند در تصویب موضوعات.

رهنامه: آیا موضوعات همواره جدید و تازه‌اند یا اینکه موضوعات تکراری نیز در پژوهش‌ها وجود دارد؟

استاد: اشکالاتی مطرح می‌شود با این مضمون که در سایت شما موضوعات شبیه و تکراری زیاد است؛ مثلاً ده موضوع درباره رشوه وجود دارد؛ چرا این موضوع تکرار شده است. جوابی که داریم این است که از سال ۱۳۷۶که مدرک‌های حوزه به صورت رسمی با موافقت شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی صادر می‌شود، پایاننامهنویسی در حوزه شروع شده است. قبلش مصرف داخلی حوزه داشت و مصرف بیرونی نداشت. از سال ۷۶ به بعد مدرک سطح سه، معادل کارشناسی ارشد دانشگاه و سطح چهار معادل دکتری دانشگاه شد و در جوامع علمی دانشگاهی معتبر است. بسیاری از این موضوعات مربوط به ده سال اول است یعنی حدوداً تا سال‌های ۸۵-۸۶. پس از این دوران بود که کمکم بحث رایانه و نرم‌افزار راه افتاد و ورود اطلاعات شروع شد. به طور تقریبی می‌توانیم بگوییم از سال ۱۳۹۰ به بعد، بیش از ۹۵ درصد پژوهش‌ها را وارد سامانه کردیم. الآن سامانه موضوعات تکراری را نمی‌پذیرد و موضوعات تکراری ما مربوط به گذشته و زمانی است که نرمافزار نبود. با این ملاک‌هایی که گفتم موضوعات در کمیته‌های علمی بحث می‌شود و آقایان آنها را تأیید می کنند. اگر احیاناً ارفاق کنند، به موضوع جهت می‌دهند و درباره موضوع، خودشان پیشنهاد می‌دهند. البته الزامی نیست که نویسنده این پیشنهادها را قبول کند.

رهنامه: در این سایت آیا موضوعات پیشنهادی هم دارد؟

استاد: خیر، موضوع پیشنهادی نداریم؛ اما یک بحثی بود در شورای مدارک که ما این پیشنهاد را به آنجا بردیم و درخواست دادیم که یک لجنه تشکیل شود برای

موضوعیابـی و اولویت‌های پژوهشـی. سـال ۹۱ بـود که این پیشـنهاد را بردیم با این توجیـه کـه موضوعاتـی در اختیار طـلاب متقاضی قرار بدهیـم. آقایـان در ابتدا قبول کردنـد و گفتنـد که کار خوبی اسـت. در حین جلسـه که اکثریت قبول کـرده بودند و طـرح در معـرض تصویـب بود، یکـی از اعضا مطلبـی گفتند که رأی همه برگشـت. مطلـب ایـن بود کـه با ایـن کار ذهن طلبـه در پژوهـش کورمی‌شـود و موضوعیابی خودش یک پژوهش اسـت. نباید طلبه را سـر سـفره آماده ببریم و بگوییم که بیا این را بنویـس. باید خودش مطالعه کند و به موضوع برسـد. شـاید ذهـن ما به آن موضوع نرسـد. این اشـتباه اسـت که ما افکار چندین هزار طلبه را بدهیم دسـت پنج ـ شـش نفر که لجنه تشـکیل بدهنـد که این موضوعـات را کار بکنند.

رهنامه: طرح نیازسنجی را راه انداختند؟

اسـتاد: بلـه. ایـن طرح بـه این منظور انجام شـد کـه در آن اولویت‌های پژوهشـی را کار کنیـم کـه طلاب آشـنا بشـوند. یکـی از کارهای خوب آقـای عمـاد در دوران معاونتشـان همین بود. این طرح نیازسـنجی خیلی کارگشـا بود؛ چون نه ما موضوع را می‌دادیـم و نـه این‌طور بـود کـه طلبـه از فضـا دور باشـد و اولویت‌هـای را نداند. نمونـه اجـرا شـده این کتاب‌هـا را در اولویت‌های پژوهشـی در فقه سیاسـی و دانش فقـه داریـم کـه هرچه جلوتـر آمدند، شـکیلتر و بهتر شـدند. در این طـرح عناوین و سـرفصل‌هایی مثل فقه حاکمیت سیاسـی، فقـه حکومت اسـلامی، ایجاد حکومت، شـرایط حاکم اسـلامی، حکومت اسـلامی و حـوزه اعمال حکومت ایجـاد کردند. در ایـن طـرح موضوعات را تفصیل دادند که برای آشـنایی کار ارزنـده‌ای بود و ضرورت دارد کـه ادامـه پیدا کند.

ایـن طـرح در سـایت معاونـت پژوهش هسـت. در این طـرح می‌شـود موضوعات را جزئیتر کـرد؛ برای نمونه در بحـث اختیارات ولی فقیه جزئیات فراوانی هسـت، مثل اختیـارات ولـی فقیـه در وضـع مالیات، نظریـه ولایت فقیـه بر اسـاس وکالت فقیه، حـوزه اختیـارات ولـی فقیه، حـوزه اختیارات ولـی فقیه بر اسـاس دیدگاه امـام، حوزه اختیـارات ولـی فقیـه بر اسـاس انتسـاب فقیه و غیـره. ایـن کار، کار خوبی بـود. کار هرچـه جلوتـر آمـده بهتر و شـکیل‌تر شـد و نقص‌هایش برطرف شـد.

رهنامـه: رونـد تصویـب این طـرح و دیگـر طرح‌ها به لحـاظ اداری چگونه اسـت؟

اسـتاد: ایـن کار در تفسـیر موضوعات اسـت. چند کمیتـه زیرنظر شـورای مدارک اسـت و برخـی اعضای شـورای عالی در آنجـا حضور دارند که این مصوبات شـورای مـدارک مـورد تأییـد شـورای عالـی اسـت. کمیته‌هـای علمـی مـا زیرنظر شـورای مدارک و ریاسـت شـورای مـدارک با مدیر حوزه‌های علمیه اسـت. مدیـر حوزه‌های علمیـه منهای شـخصیت حقوقـی و حقیقی، ریاسـت شـورای مـدارک را عهده‌دار اسـت کـه در زمـان فعلی ریاسـتش بـا آیـت الله اعرافی اسـت. این فراینـد کار ما در تصویب موضوعات اسـت.

مـا در حـوزه کار اجرایـی هسـتیم. آقایـان در حوزه کار علمـی هسـتند و از قوانین و مقـررات خیلـی اطلاع ندارنـد. قوانین و مقررات و آیین‌نامه‌ها دسـت ماسـت و گاهی بـه کمیته‌هـای علمی اینهـا را اطـلاع می‌دهیم که فلان کار می‌شـود یا نمی‌شـود. اختلاف نظرها نیز از این باب بوده اسـت، والّا جایگاه اسـاتید علمی محفوظ اسـت.

رهنامه: تعداد موضوعات بارگذاری شده روی سایت چقدر است؟

اسـتاد: سـایت مـا مرکـز اطلاعرسـانی حـوزه علمیه قم اسـت کـه الان بیـش از شـانزده هزار موضوع در آن داریم. در سـایت مشخص اسـت کدام یک از موضوعات دفـاع شـده اسـت و کـدام یک در دسـت اقـدام اسـت. از سـال ۷۶ تا کنون شـانزده هزار موضوع شـده اسـت که همچنان چندین هزار موضوع را وارد سـایت نکرده‌ایم. سـعی می‌کنیـم اطلاعات قبلی‌هـا را وارد کنیم که بخش عمده آنهـا در فقه و اصول اسـت. تقریبـاً می‌توانـم بگویـم از ایـن شـانزده هـزار، حدود چهـار هـزار، یعنی یک چهارمـش، بحث فقه و اصولی اسـت.

رهنامه: موضوعات مربوط به فقه تربیتی کجا بررسی می‌شود؟

اسـتاد: در همیـن حـوزه فقه. فقه الاداره، فقه السیاسـت، فقـه الحکومت و اینهایی کـه فقـه مضاف اسـت کلاً در فقه بررسـی می‌شـود؛ فقـط در بررسـی و داوری این دسـت مسـائل مانند فقه تربیت از اسـاتیدی اسـتفاده می‌کنیم که بر حوزه مسـائل تربیتی فقهی اشـراف داشـته باشـند. اسـتاد فقط ممحض در فقه نباشـد و در رشـته علـوم تربیتـی هـم اسـتاد باشـد. گاهی هـم به خـود نویسـنده توصیه می‌شـود که اگـر یکی از اسـاتید فقهی اسـت، یکـی دیگر را بایـد در حوزه تربیتـی انتخاب کنید. در حـوزه فقه‌هـای معاصـر یـک مقدار کمبود اسـتاد داریم کـه چند دلیـل دارد؛ یک دلیلـش این اسـت کـه فقه مضاف در حوزه‌ها در سـال‌های اخیر مطرح شـده اسـت و طبیعتـاً کسـانی کـه در ایـن حوزه‌هـا کار کرده‌اند هنوز شـهرتی ندارند و مـا با آنها آشـنایی نداریـم. دلیـل دیگـرش این اسـت که برخی از ایشـان در حوزه نیسـتند که کار بکننـد؛ چـون حوزه آنـان را هیئت علمـی نمی‌کند.

رهنامه: به نظر شما مهم‌ترین اشکال پژوهش در حوزه چیست؟

اسـتاد: یـک اشـکال مهم پژوهشـی در بدنه حـوزه وجـود دارد کـه الان زمزمه‌اش هسـت کـه می‌خواهنـد آن را رفع کنند و امیدواریم که صورت بگیـرد؛ چون ضرورت دارد. ایـن اسـت کـه روش تحقیـق در دروس حوزه نبوده اسـت. اشـکال کار از اینجا شـروع می‌شـود. روش تحقیـق نبـوده اسـت و طـلاب خودجـوش در درس‌هـا یک چیزهایی یادداشـت کرده‌انـد کـه نظـم نداشـته اسـت. گاهی خـود فـرد نمی‌تواند چیزی را که نوشـته اسـت بخواند و بفهمد و اسـتفاده کند. یادداشتبرداری این نیست کـه حرف‌هـای اسـتاد را تنـد بـه تنـد بنویسـیم. من بایـد تمرکزی داشـته باشـم و آن عصـاره کلام را یادداشـت کنـم یـا بایـد دقت علمی داشـته باشـم کـه با مباحثه علمی مباحث را بنویسـم. اینکه طلاب در درس‌ها تند تند می‌نویسـند، تقریرنویسـی نیسـت؛ یـک نوع وقـت تلف کردن اسـت.

طلبـه روش تحقیـق نداشـته اسـت. الان هـم کـه می‌خواهـد مـدرک بگیـرد، فقط می‌خواهـد مـدرک بگیرد. پایاننامه‌نویسـی هنـوز هم بـرای بعضی‌ها بعـد از چندین سـال بیگانه اسـت و نمی‌توانند بنویسـند. مثلاً طلبه می‌خواهد یک پایاننامه راجع به زندگانـی حضرت علی بنویسـد. می‌گوییم او باید یک آشـنایی با روش داشـته باشـد کـه بدانـد موضوع نه آنقدر خاص باشـد که بشـود یـک مقاله و نه آنقدر گسـترده که بشـود بحارالانوار. البته باید توجه داشـت صرف اینکه یک مطالبی را به صورت کلی و تیتروار بگوییم، پژوهشـگر تربیت نمیشـود؛ باید کارگاه عملی باشـد.

لذا اگر طلبه‌ای می‌خواهد در حوزه در کار نویسندگی موفق شود باید در روش تحقیق کار کند، نه کار تشریفاتی. این روش‌های تحقیقاتی که در حوزه آمده اگر تشریفاتی نباشد، خوب است. استادی که روش تحقیق را یاد می‌دهد باید عملی یاد بدهد، نه تئوری.

مـن بـا آقـای دکتر ملکی از طـرف همین حوزه در شـاه عبدالعظیم یـک دوره روش تحقیـق رفتیـم. الحـق و الانصاف بـا همه کارگاه‌هایی کـه من در حـوزه دیدم، قابل مقایسـه نبـود. اسـتاد اصـلاً قائـل بـه کار تئوری نبـود. یـک توضیح پنـج دقیقه‌ای پـای تختـه مـی‌داد. بعـد گروهبندی می‌کرد و می‌نشسـت کنـار مـا و می‌گفت: چه کار کردیـد؟ مقدمـات را کجـا نوشـتید؟ سـؤال را کجا آوردیـد؟ کامـلاً کارگاهی بود. نمی‌گفـت کـه برای سـاختن میز نیاز به تیشـه و اره و میخ داریم، بلکه تیشـه و میخ و اره را می‌گذاشـت و می‌گفـت میـز را بسـاز!



تدوین کتاب‌های اصولی

درگفت وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید جزایری

حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید جزایری از اساتید حوزه هستند که بارها به‌عنوان استاد نمونه برگزیده شده‌اند. از آثار ایشان می‌توان به کتب درآمدی بر مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن و علوم، النحو الجامع، تصحیح مبادی الوصول الی علم الاصول و مقالات «مدیریت تحول در قرآن کریم»، «اعجاز حقوقی قرآن»، «تزاحم در حقوق و مصلحت زن» اشاره کرد. سوابق اجرایی ایشان عبارت است از: مسئولیت مدارس حوزه علمیه قم، مدیر مرکز تدوین متون حوزه‌های علمیه، عضویت در شورای آموزش و دبیری کتاب سال حوزه.

خلاصه: این مصاحبه با توجه به اهمیت متون آموزشی در نظام حوزوی، برای آشنایی بیشتر نحوه گزینش و تدوین کتب آموزشی حوزوی جدید صورت گرفته است. استاد، مواردی مانند «فخامت علمی»، «دیده‌شدن بحث تحقیق و پژوهش»، «توجه به تراث علمی گذشته» و «توجه به آیات و روایات» را برای متون جدید برشمردند و مطالبی را درباره روند ارائه این کتاب‌ها به طلاب و مشکلات موجود بیان کردند. همچنین فرمودند کتاب‌های قدیمی در زمان خود کتاب‌های مترقی بودند که باید با توجه به گذشت زمان و غیره به‌روز شوند. ایشان مطالبی را نیز در پاسخ به چرایی عدم وجود حواشی و شروح برای کتب درسی جدید ارائه کردند و در نهایت، به معرفی ویژگی‌های کتاب الاساس پرداختند که دفتر تدوین در اصول طراحی کرده است.

رهنامه: یکی از مسائلی که در سالیان اخیر مطرح شده است، بحث بازنویسی و تولید آثار جدید در حوزه آموزش و تدوین متون درسی است. کتاب‌های فقهی و اصولی که از گذشته در حوزه تدریس می‌شود، چه ضعف‌ها و قوت‌هایی دارد که سبب شده تا به تدوین کتب جدید بپردازیم؟ قوت‌هایش چه بوده که باعث شده نگه داریم و ضعف‌هایش چه بوده که به تدوین کتب جدید مبادرت کنیم؟

استاد: نکته اول اینکه در مورد متون استحضار دارید یکی از ویژگی‌های نظام آموزشی حوزه، حتی تا سطوح بسیار بالای آن، تأکید و تمرکز بر متن است و متن‌محوری از شاخصه‌های بارز نظام آموزشی حوزوی است. در حال حاضر، چرایی و اهمیت این مطلب با توجه به اینکه فواید بسیاری بر آن مترتب است و در شکل‌گیری و شاکله و شخصیت علمی فراگیر بسیار مؤثر است، خارج از بحث ماست.

نکته دوم اینکه در طول تاریخ حوزه با یک بالندگی و حرکت رو به رشد متون مواجه هستیم که از امتیازات حوزه است. هیچ‌گاه حوزه روی یک متن متوقف نشده است؛ زیرا اگر متوقف می‌شد، *رسائل*، *مکاسب*، *کفایه* و کتب دیگر مطرح نمی‌شدند. پیش از این‌ها نیز کتب آموزشی وجود داشته که از امتیازات حوزه است. بنابراین، اگر امروزه درباره تغییر متون در حوزه بحث می‌شود، بدعت و حرف تازه‌ای نیست، بلکه ادامه همان رویه‌ای است که سال‌ها در حوزه بوده است.

برای اینکه بگوییم متنی مناسب است یا نیست، باید ابتدا شاخص ارزیابی‌اش را در نظر بگیریم. باید ابتدا مشخص شود هدف از متن و کارکردش چیست تا متناسب با آن بگوییم متن الف خوب است و متن ب خوب نیست. مستحضرید کارکرد متون در سطوح مختلف، متفاوت است. مثلاً ممکن است کارکرد متن در سطح یک با سطح دو و سه متفاوت باشد. اهمیت و نقطه مشترک متون حوزوی این است که متن باید سبب خلاقیت ذهن طلبه بشود و ذهن طلبه را پرسشگر و محقق بار بیاورد. متن نباید خودآموز و معماگونه باشد، بلکه باید حاوی آراء مشهور و مطرح آن علم باشد. این‌ها ویژگی‌هایی است که باید با توجه به تغییرات و شرایط عصر حاضر در متن دیده بشود.

پس از انقلاب، حوزه علمیه به برکت انقلاب حرکت‌هایی برای بازسازی متون کرده است. مثلاً گروهی متن *مغنی* را حدود سی سال پیش بازسازی کردند. در این چند دهه اخیر نیز کارهایی صورت گرفته است؛ به‌ویژه در این پنج سال اخیر که جهش خوبی داشته است. مثلاً در این چند سال، ۶۵ متن آموزشی تدوین و تولید شد که با مجموع تولیدات چند دهه قبل، برابر و حتی بیشتر از آن است. در تولید متون جدید هم چند نکته مدنظر بوده است:

الف) متن جدید از نظر فخامت علمی از متن موجود قوی‌تر باشد. دغدغه برخی این است که تغییر متن باعث سستی پایه‌های علمی می‌شود. این اصل حاکم بر تغییر متن بود. به‌عبارت دیگر، در مقایسه متن بازسازی‌شده با متن موجود و پیشین، متن بازسازی‌شده از نظر علمی اتقان بیشتری داشته باشد.

ب) در متن موجود، بحث پژوهش، تحقیق و گشودن افق‌های جدید در ذهن فراگیران به‌طورجدی و ملموس دیده بشود؛ یعنی زمانی‌که طلبه ما یک متنی را خواند، اولا باید با کاربرد آن قواعد آشنا شود و احساس نکند همه علم، این متن است، بلکه دریچه‌هایی مقابلش باز شود. برای آنکه اهل تحقیق و علاقه‌مند به آن، فرصتی برای مطالعات بیشتر پیدا کنند، بحث پرسش و پژوهش در این متن نیز آورده شده است.

ج) باید به تراث گذشته حتی به لحاظ ادبیات آن تراث توجه شود. چه بخواهیم یا نخواهیم طلبه ما باید از متون کهن استفاده بکند و این‌گونه نیست که بگوییم دوازده سیزده قرن متون گذشته را کنار بگذاریم و از صفر باشد. طلبه ما

باید با متون کهن و ادبیات و ساختار و ورود و خروجش آشنا بشود. تلاش کردیم در بسیاری از کتاب‌های تولیدی و بازسازی‌شده، بخشی را تحت عنوان تراث بگذاریم و گزیده‌هایی از متون کهن را بیفزاییم تا طلبه در حین اینکه یک متن فاخر جدید را می‌خواند، از ادبیات کهن و نگاه قدما دور نشود. در متون جدید، دقیق و هوشمندانه تلاش شد تا طلبه از تراث قبل منقطع نشود، چون انقطاع طلبه از تراث خطاست.

نکته بعدی، بحث توجه به آیات و روایات است. خواندن تمام این دروس از صرف و غیر آن برای فهم قرآن و روایات است؛ از این‌رو، به طور ملموس تلاش شده است که بحث آیات و روایات پُررنگ‌تر باشد و برخی آیات و روایات را به دلیل اینکه به متمم‌ها و دانش‌های وابسته نیاز دارد، در پایه‌های اولیه نیاوردیم. همچنین نکته‌های اخلاقی و اجتماعی را در یک پایه استفاده کردیم. بنابراین، ما استفاده هوشمندانه داشتیم؛ یعنی هزاران آیه و روایت در این ۶۵ متن تولیدشده وارد شد که به‌طور طبیعی باعث می‌شود طلبه ما در کنار فراگیری دروس و آشنایی با تراث و علم، با آیات مبارکه و روایات نیز انس پیدا بکند. این نکته مهمی است.

نکته دیگری که در بازسازی متون مدنظر بوده است، آشنایی طلبه با مطالب علمی روز است. به هر حال مرحوم شیخ در *رسائل* و *مکاسب* واقعا هنرنمایی کرده و یا مرحوم صاحب *جواهر* کارهای بزرگی کردند؛ ولی به هر حال در این فاصله زمانی، ده‌ها نظریه جدید تولید شده است. شهید اول و ثانی در شرح *لمعه* کار بزرگی کردند؛ ولی آیا پس از گذشت ده‌ها سال، روش استدلال تغییر نکرد و شیوه استنباط تکامل نیافت؟ روشن است ابزار، شیوه‌ها و روش‌های جدیدی وارد شد که تغییرات جدی را به همراه داشته است. بله در عین حال که طلبه ما باید به‌گونه‌ای تربیت بشود که وقتی شرح *لمعه* را مطالعه می‌کند بتواند با آن ارتباط برقرار بکند. همین‌طور باید این توانایی را پیدا بکند که بتواند با زبان استدلال روز سخن بگوید و استدلال کند؛ از این‌رو، جمع این دو، از اهداف دفتر تدوین بوده است. به این معنا که طلبه باید هم با توسعه مباحث علمی آشنا بشود و آن را فرابگیرد و در عین حال ارتباطش با تراث قبل منقطع نشود.

نکته دیگر تولیدات جدید این است که در برخی موارد مورد نیاز، اصلاً متن آموزشی نداشتیم. مثلاً کتاب *تذکار وحی* برای یک دور مباحث تفسیر ساختارگرایانه قرآن نوشته شد. همچنین جزوه‌های آموزشی علم اخلاق، منطق کاربردی و صرف کاربردی. طلبه، حاشیه و *منطق* مظفر را می‌خواند، ولی در مقام کاربرد، اجرای این قواعد برایش دشوار بود. صرف را جامع می‌خواند و محدود تمرین می‌کرد. در متن آموزشی پیشین، یک نگاه کارگاهی و کاربردی به طور جدی نبود؛ به همین دلیل، متنی تولید شد که کار ارزشمندی است. البته کار بشر خالی از نقص و ضعف نیست و باید جامعه علمی برای کاهش نقص‌ها و افزایش تولیدات جدید همراهی کند. آخرین نکته در این بخش، تلاش برای فرهنگ‌سازی کار گروهی و جمعی است؛ هرچند کار بسیار سختی بود. الحمدلله آرام آرام این به یک فرهنگ تبدیل شد. هیچ کدام از این ۶۵ کتاب، کار فردی نیست. گروه مؤلفان و ارزیابان و گروه علمی داشتیم. درواقع، ورود فکر و عقل جمعی و استفاده از نخبگان و خبرگان علمی آن کار بوده است. در ضمن احترام به نسل و فکر جوان در جای خودش، تیمی که مؤلف و ارزیاب و عضو گروه بودند، تقریباً متشکل از افرادی با سابقه مستمر بیش از بیست الی سی سال در آن رشته بودند که به آن رشته و فراز و فرودش آشنایی و تسلط داشتند.

رهنامه: فرمودید این آثار جدید به لحاظ علمی فخامت بالاتری از آثار گذشته دارد. ملاک این سخن چیست؟ از کجا می‌توانیم دریابیم فخامت این‌ها بالاتر است؟ نکته دوم اینکه وقتی یک مجموعه یک کتابی را تدوین و ابلاغ می‌کند، این یک مقداری نظر مجموع حوزه را تاکنون تأمین نکرده است. آیا نیاز نیست فضای حوزه را برای تدوین کتاب بازتر بگذاریم تا کتاب برتر، خودش جایگزین شود؟

استاد: از این کتاب‌ها با اینکه عمری از‌شان نمی‌گذرد و علاوه بر آن، حجاب معاصرت نیز مزید بر علت است. با این‌حال، تاکنون حدود هفتصد هزار نسخه از آن‌ها چاپ شده است. تیراژ هفتصد هزار نسخه نشان می‌دهد استقبال خوبی داشته است.

رهنامه: این حجم از چاپ با آیین‌نامه و دستور است؟

استاد: بنابر مصوبه رسمی حوزه الزامی بر این کتاب‌ها نیست. طلبه می‌تواند در اصول، کتاب‌های *معالم*، *اصول استنباط* آقای حیدری، *الموجز* آیت‌الله سبحانی را بخواند و یا *الاساس* دفتر تدوین را. در صرف نیز می‌تواند *صرف ساده*، *تصریف* و *شرح تصریف* یا *دانش صرف* را بخواند. این‌گونه نیست که فقط و فقط این کتاب، ابلاغ رسمی شده باشد و دیگر هیچ. یکی از کارهای خوب که در حوزه انجام شد این است که برای هر درس حتی کتاب‌های کهن که در این چند سال تقریبا منسوخ‌شده را دوباره احیا کرد.

ابتدا این طرح در ده مدرسه شروع شد و اکنون مدارس متعددی درخواست دادند در این طرح شرکت کنند؛ ولی این مرکز نمی‌پذیرد؛ زیرا آموزش‌ها و مقدماتی نیاز دارد. سال اول طرح با ده مدرسه الزام بود؛ ولی در چهار پنج سال بعد، آن الزام برداشته شد که نوعی مقاومت است. با برخی مدارس بارها مکاتبه شد؛ ولی آن‌ها مقاومت کردند که همان نظام قدیم بخوانند و نه جدید. در شرایط رقابتی این است. البته رقابت به این معنا که هر استادی هر کتابی را به مصلحت خودش معرفی کند، در ساختار کلان نیست.

رهنامه: آیا اساتید و طلاب قدرت تشخیص کتاب بهتر را دارند؟

استاد: ضمن احترام به طلبه، طلبه بماهو طلبه نمی‌تواند تشخیص بدهد کتاب الف اولی است یا ب، چون با این علم آشنا نیست و در آغاز راه است.

اینکه بگوییم دست دیگران بسته بشود، این خطاست. اینکه بگوییم بی‌حساب‌وکتاب باز باشد، آن هم آسیب‌زاست. به نظرم چیزی که مصوبه کنونی حوزه است، منطقی است. هر استاد در هرجایی از دنیا می‌تواند متنی را پیشنهاد بدهد و این متن در کارگروهی با حضور خود استاد بررسی می‌شود. اگر آن متن را واجد حداقل‌ها دانستند، معتبر می‌شود. متون متعددی داشتیم که خارج از دفتر تدوین تولید شده بود. متن مؤلف با تسامح بررسی شد و همین‌که مشخص شد حداقل‌ها را دارد، به‌عنوان متن علمی پذیرفته شد.

پاسخ به فخامت علمی چند نکته دارد:

الف) در متون جدید بیان شد که هم در ساختار، ورود جدی شده است که نوعا در متون پیشین، فرصت پرداخت به آن نبود.

ب) آن فاصله و گپ علمی زمان تولید متن علمی پیشین با متن کنونی بازسازی شد. مثلاً متن *سیوطی* هزار سال پیش با پژوهش و آیات و روایات پُر شد. اشراب آیات و روایات به طور طبیعی باعث امتیاز است. تداخل‌های علوم از کتاب‌ها پاک‌سازی شد. مثلاً اگر مواردی از صرف و بلاغت *سیوطی* حذف شود، کتاب آسیبی نمی‌بیند. این‌ها را باید در علم دیگری خواند.

ادعای کارگروه تدوین، اثبات فخامت علمی و فنی بحث است که باید در ارزیابی‌های پیش از چاپ احراز شود. از نشست‌ها و نقدهای علمی استقبال

می‌کنیـم و شـاید در سـالیان اخیـر، بیش از یک‌صـد کارگاه و نشسـت علمی و نقد کتاب برگزار شـده اسـت که اسـاتید بزرگواری در رشـته‌های مختلف ادبیات، عقاید، تفسـیر، تجویـد و اصـول حضور داشـتند. همچنین بیـش از ده‌ها کارگاه و نشسـت در قـم و خـارج از قـم در شهرسـتان‌های مختلف برگزار شـده اسـت. البتـه به طور طبیعـی برخـی از دوسـتان اعتقـاد دارند دسـت‌زدن به کتـاب خیانت اسـت که این نـگاه نیـز محترم اسـت. بنابرایـن، این افراد هر کتاب اصلاح‌شـده‌ای را چشم‌بسـته خطـا می‌دانند.

شـخصی می‌گفـت چهـار پنج سـال پیش، یکـی از اسـاتید کـه از دوسـتان ما هم بـود، مـرا در جایی دیـد و گفت: «الحمدلله به خائنان پیوسـتید.» تلقـی من این بود کـه صحبت ایشـان مزاح و شـوخی اسـت؛ امـا دیدم جدی اسـت. به ایشـان گفتم: «دلیـل خیانت چیسـت؟» گفت: «*سـیوطی* را فارسـی کردیـد و طلاب را بی‌سـواد می‌کنیـد.» مـن گفتـم: «آیـا ایـن کتـاب را دیدید کـه می‌گوییـد خیانت اسـت؟» گفـت: «ایـن کتـاب را ندیـدم؛ ولی دوسـتان این‌طـور گفته‌اند.»

برخـی این‌گونـه هسـتند کـه هـر کاری بکنیـد، ندیـده می‌گوینـد خیانـت اسـت. گروهـی نیـز کار را مطالعـه می‌کننـد و براسـاس انصاف و تشخیصشـان می‌گویند ایـن کار الان خطاسـت یـا می‌گوینـد الان خطـا نیسـت ولی اگر سـد را شکسـتید نمی‌توانیـد بعدهـا جلویش را بگیرید و خطا خواهد شـد. این سـلیقه خودش محترم اسـت. ولـی مـا موظفیـم کار خودمـان را محکم انجـام بدهیـم و از اینکه بعـداً این مسـیر بـه انحـراف برود یا نرود، مراقبـت کنیم. نبی اکرم ﷺ وظیفه داشـت جامعه را هدایـت بکنـد؛ هرچند بعـد رحلت ایشـان انحراف آغاز شـد.

گروه سـومی هسـتند که عمده هم اینها هسـتند، اذعان دارند این کتب، اصلاحات خوبـی داشـته اسـت؛ ولی می‌گوینـد انتظار مـا را تأمین نمی‌کند. بـه عبارتی، انتظار دارنـد در بازسـازی، یک انقلاب اساسـی و تحـول بنیادین رخ بدهـد. می‌گویند این مقـدار تغییـر کافی نیسـت. به این افراد می‌گوییـم که کار، تابع امکانات بوده اسـت. دفتر یکی دو سـال اسـت که در بازسـازی محتوایی و سـاختاری دانش نحو مشغول اسـت کـه اگر تولید شـود، جـزو افتخارات اسـت و اگر تولید بشـود بازسـازی دانش نحـو هـم از نظر محتوا و هم از نظر سـاختار هسـت. اساسـاً یک کار نـو برای اولین بـار در رشـته‌های دینـی ارائـه می‌شـود و یک کار بسـیار تحولی اسـت. شـاید این خواسـتۀ آقایـان را تـا حدودی تأمین کند. صحبت آخر اینکه دفتـر تدوین از هرگونه برگـزاری جلسـات علمـی، نشسـت علمی و نقـد کتاب در هـر فضایی، چـه در قم و چـه در خـارج از قـم اسـتقبال می‌کنـد و این آمادگـی را دارد بـرای هر متنی یک جلسـه فاخر علمی برگـزار کند.

رهنمـه: مطالبـی کـه فرمودید، نقـاط قـوت کتاب‌های جدیـد بود. لطفـاً دربـاره نقاط ضعـف کتاب‌هـای قدیم نیـز بفرمایید.

اسـتاد: بـه تعبیـری، نقطه ضعف، هم درسـت اسـت و هم نیسـت. ایـن کتاب‌ها در آن مقطـع کـه تولیـد شـد، یک افتخار بوده اسـت. اکنـون فلان مُدل ماشـین را دارید؛ ولی دویسـت سـال پیش که تولید ماشـین شـروع شـد، همان ماشـین ژیان دویسـت سـال پیـش، زمان خودش افتخـاری بود و نبایـد الان آن را بکوبیم و صفر بدانیم.

رهنامه: با توجه به شرایط امروز و زمان حال می‌گوییم.

اسـتاد: ایـن کتاب‌هـا و آثـار با خون‌دل نوشـته شـد و در جـای خودش ارزشـمند اسـت. مـا اکنـون در مسـیر تغییر متـون هسـتیم و بارها به دوسـتان عـرض کردم نبایـد بـه کار خودمان غره بشـویم و در مقام تنقیص گذشـتگان، جایگاهشـان را از بیـن ببریـم. آن کتاب‌هـا در آن شـرایط تولید از افتخـارات، ابتـکارات و نوآوری‌های حـوزه بـود و بایـد بـه آن‌ها به‌عنوان یـک ارزش مادام‌العمر توجه داشـته باشـیم. اما خیلی طبیعی اسـت وقتی چهارصد، سـیصد و یا دویسـت سـال می‌گذرد، علم رشد می‌کنـد. رشـد علـم فقـط یک‌بار نیسـت کـه همان اثـر کافی باشـد، بلکه با رشـد علـم، نظریه‌هـای جدیدی وارد می‌شـوند. مثل نظریه حکومـت، ورود و ترتب. مثلا نظریـه ترتـب در دانـش اصـول مسـبوق به سـابقه نبـود و اولین‌بار محقـق کرکی مطـرح کردنـد، پـس این بحث در متون پیـش از کرکی مطرح نیسـت و اگر اکنون مطـرح شـد، بایـد به متن اضافه گردد. بنابراین، یکی از کاسـتی‌های متون پیشـین، فاصله زمانی اسـت که گسـترش علم و ایجاد شـیوه‌های جدید اسـتدلال و استنباط علمـی را بـا خـود داشـته اسـت و در واقـع یـک کاسـتی طبیعـی بـه وجـود آمده. همچنیـن تداخل‌هایـی در ایـن کتاب‌هـا با یکدیگر وجـود دارد، چون بـا نگاه کتاب درسـی نوشـته نشـده‌اند. مثلاً *اصول مظفر* افتخاری اسـت. ایشـان برای این کتاب، کتـک و سـیلی خـورد. هم‌لباسـی‌های مـا وی را در نجف سـیلی زدنـد و او تحمل کـرد. ایـن کتاب بـا تمام امتیازاتی کـه دارد، بعضی جاهـا مباحثی دارد کـه از کفایه نیز سـخت‌تر اسـت؛ بعضـی مباحث را مطرح نکرده اسـت و برخـی مباحث را بیش از حـد نیـاز مطرح کرده اسـت. این‌ها کاسـتی‌های کار اسـت که باید گـروه دیگری آن را اصـلاح کنـد. تنها متن ماندگار، قرآن و روایات اسـت و غیر از قـرآن و روایات، متـون آموزشـی باید حداکثر هر ده سـال یک‌بار بازنگری بشـوند و ارتقـا پیدا کنند. چیـزی که روشـن اسـت و به نظـرم باید تأکید گـردد اینکه بازنگری ضـرورت دارد و بایـد سـبب ارتقـا اثر شـود، نه خـدای ناخواسـته بازنگـری باعث تضعیف بشـود. بازنگـری نیـز کار دشـواری اسـت؛ امـا طلبه ما را مسـلح‌تر و قوی‌تـر می‌کند.

رهنامـه: یکی از اشـکالاتی که برخـی به متون جدیـد وارد می‌کنند، انقطاع ارتباط با کتب قدما و گذشـتگان اسـت.

اسـتاد: برخـی می‌گوینـد *کفایـه* پنجاه شـرح دارد، ولی فـلان کتاب دفتـر تدوین خـودش اسـت و خـودش و هیـچ شـرحی نـدارد. جواب این مورد، سـه نکته اسـت:

الف) خود دفتر، چاپ شروح و حواشی و مواردش را شروع کرده است.

ب) *کفایه*، *مکاسـب*، *شـرح لمعه* و *اصول فقه* نیز از روز اول شـرح و حاشیه نداشتند، بلکه بـه مرور زمان، حواشـی، شـروح و پاورقی‌ها آمد.

ج) اگر منتظر بمانیم تا هر زمان، بیشـتر شـرح و حاشـیه داشـتیم، کتاب را درسـی بکنیـم، پـس هیـچ وقت کتاب درسـی نخواهد شـد. مثل درختی اسـت کـه نهالی را کنـارش می‌گذاریـد و می‌گوییـد ایـن درخت، بیسـت متر اسـت و این نهـال، دو متـر. اگـر از روز اول، نهـال بیسـت متر بشـود که دیگـر هیچ زمانی نهال نیسـت. درحقیقـت، امـا آخریـن عـرض مـن در مـورد فرمایـش شـما، کتاب‌هـای جدیـد کتاب‌هایـی دربـاره همان دانش هسـتند. مثلاً بحث اصول، فقه، بلاغت و اسـتعاره. اسـتعاره در *جواهـر البلاغـه*، *بلاغه الواضحـه*، *مختصر*، *مطـول* و در کتاب جدید نیز اسـت. این‌گونـه نیسـت که برای نخسـتین‌بار بـرای آن، کتاب درسـی تولید شـده باشـد. منابعـی کـه اسـتاد بتواند بـرای ایـن درس مراجعه بکنـد؛ هرچند بـرای این کتـاب نباشـد، ولی برای ایـن درس داریم و اینها از افتخارات دوره جدید اسـت. البته به‌صـورت محـدود. در دانش صرف، بحث اعلال، دشـوارترین مبحث صرفی اسـت کـه بـا اسـتثنائات و تقییداتش، در یک نظریه‌پـردازی علمی، عمـده قواعد اعلالش تقریباً در یک جمله خلاصه شـده اسـت. این در شـرح و کتاب و حاشـیه‌ای نیسـت؛ اما ما برای حل این مشـکل، بخشـی را در سـایت دفتر تدوین متون فعال کرده‌ایم کـه ایـن نـوع مباحـث در آنجـا به‌نحو مسـتوفی ارائـه می‌شـود. بنابرایـن، محصل عرضـم ایـن بـود که کتب دیگر نیز از همان ابتدا این قدر شـرح و حاشـیه نداشتند و به‌مـرور تولیـد شـد؛ حتـی الان در دفتـر و خـارج از دفتـر، بحث شـروح، ترجمه و حواشـی این متون فعال شـده اسـت. حتی بسـیاری از متون، شـروح و حواشـی ما

از فارسـی بـه عربـی و اردو ترجمـه گردیـده. بـا این امتیـاز که خیلی از این شـروح و حواشـی را نیـز مؤلفـان و گـروه علمی وارد کرده‌اند که انسـجامش بیشـتر اسـت. در مـوارد معـدودی کـه یک نظریـه جدیدی بـه متن افـزوده می‌شـود، توضیحات تکمیلـی‌اش در سـایت آموزشـی تدویـن متـون به صـورت جامع و مسـتوفی برای طـلاب و اسـتاد آورده می‌شـود. کتـاب اولی کـه دانش صرف اسـت، از همان درس اول، بخشـی را بـا عنـوان نگاهـی بـه تراث گذشـتگان می‌آورد و سـپس متناسـب بـا همـان بحـث، دو سـه جملـه از منابـع پیشـین نقـل می‌کنـد. اهمیت ایـن کار، آشـنایی تدریجـی طلبـه با ایـن منابع پیشـین، مؤلف آن‌هـا، ویژگی‌هـای علمی و متن و ادبیاتش اسـت. برخی متن‌های قدیمی پُر از ضمیر هسـتند و بعضی بسـیار کوتاه‌گـو هسـتند و برخـی با اسـتعاره و مجاز سـخن می‌گویند. زمانی‌کـه در کتابی بارهـا از منابـع قدیـم مثال آورده شـود، بـه طور طبیعـی خواننده متـن و دانش‌پژوه در پایـان کتـاب بـا بسـیاری از سـاختارهای قدیمی آشناسـت. محتـوا را فی‌الجمله می‌دانـد و بـا متن‌هـای مختلـف آشـنایی مختصـری می‌یابد تـا اگر منابـع قدیم را دسـتش بدهنـد، بیگانـه نباشـد. بلـه دقیق با تمـام ابعادش آشـنا نیسـت، ولی مهم ایـن اسـت که با آن بیگانه نیسـت. تاکیـد می‌کنم یکی از کارهای لازم اینسـت که نبایـد کارهـای جدیـد نتیجـه‌اش بیگانه شـدن با متن‌های قبل باشـد.

رهنامه: در اصول و فقه چه متونی تدوین شده است؟

اسـتاد: دانش اصول، مهندسـی اسـتنباط اسـت و این فقط در فقه نیسـت، بلکه در قـرآن نیـز اسـت. دلیل انحراف بسـیاری از افراد، عدم آشـنایی صحیـح با دانش اصـول بـود. البته اینکـه چه میزان از اصـول و چه مباحثی اهمیت بیشـتر دارد فعلا مجـال ایـن گفتگو نیسـت ولـی به هر حال یک دانشـی اسـت که یک مهندسـی اسـتنباط را بـه مـا می‌دهد. دفتـر تدوین در دانش اصول کتاب *الاساس* را نگاشـت که چند نکتـه دارد:

الـف) هـر درس بـا یک پیش‌سـازمان شـروع می‌شـود کـه در آن درس، افق درس و ارتبـاط ایـن درس بـا مباحـث قبـل و بعـد را تبییـن می‌کنـد. یکـی از اشـکالات متـون قبلـی ایـن بود که طلبـه، ارتبـاط و سـیر دروس را از دسـت مـی‌داد؛ ولی در تمـام کتاب‌هـای جدید تلاش شـده اسـت کـه پیوند هـر درس حتی‌المقـدور بیان بشـود چـرا بـه اینجا رسـیدیم و احیانا چه پیونـدی بـا درس قبل و بعـدش دارد که همـان «پیش‌سـازمان» اسـت. پـس از آن، متـن اصلـی درس می‌آیـد. امتیـازی کـه در *الاساس* اسـت اینکه هر درسـی از بحثـی را تحت عنـوان تـراث آورده‌ایم. درحقیقـت، ایـن متـن، مربـوط بـه همان موضـوع اسـت و از منابع کهن و پیشـین نقـل شـده اسـت. متون نیز بـا دقت انتخاب شـده اسـت. امتیاز دیگر *الاساس* این اسـت که برای هر درسـی، سـه مثـال فقهی کاربـردی واقعی آمده اسـت. زمانی‌که فقهـا کاربـرد قواعـدی ماننـد «آیا عام مخصص حجت اسـت یا نه» یـا «آیا اجمال خـاص بـه عام سـرایت می‌کند یـا نه» را در سـه مثال فقهـی آوردند، طلبـه کاربرد آن را می‌آموزد. همچنین در هر درسـی سـه پژوهش با منابعش معرفی شـده اسـت تـا علاقه‌منـدان بـرای یادگیری بیشـتر بـه آن رجوع کننـد؛ زیرا به هر حـال کتاب نمی‌تواند تمام ابعاد آن را بررسـی کند. و تمام علاقمندان را سـیراب بکند. لذا برای افرادی که ذوق، علاقه و اسـتعداد بیشـتر دارند سـه پژوهش کاربردی مفید با منابع پژوهشـی اسـت و برخـی نیز تمریـن دارد. ایـن سـاختار در تمام درس‌هـا این‌گونه اسـت: پیش‌سـازمان، محتـوای متـن، تـراث گذشـته، مثال‌هـای کاربـردی واقعی فقهـی، پژوهـش و تمریـن. همچنیـن حجم کلمـات کتـاب از متـون هم‌عرضش کمتر اسـت کـه این، زبان آموزشـی اسـت.

ب) کتـاب توسـط خـود مؤلـف محترم تدریـس و صوت آن بارگذاری شـده اسـت. شـرح کتاب نیز در سـه جلد هم‌زمان چاپ شـده اسـت. خارج از دفتر متون، برخی شهرسـتان‌ها نیز حواشـی و ترجمـه کتاب را چـاپ کرده‌اند.

کتاب، کار یک نفر اسـت. ابتدا کتاب را یک نفر پیشـنهاد داد و سـپس سطربه‌سـطر کتـاب در کارگروهـی مرکب از اسـاتید فن بررسـی شـد و پـس از اتمـام کار، دوباره بازسازی‌شـده‌اش خطبه‌خط مرور شـد. دو سـال تدریس مشخص شـد. نظر اساتید و طـلاب گرفتـه شـد. دوبـاره در کارگـروه علمـی کلمه‌به‌کلمه مطالعه شـد و حتی دربـاره تأثیـر مثبـت آموزشـی فونت کلمات تأمل شـد و چـاپ جدید آمد. *الاساس* در کنـار کتـب ارزشـمند دیگر می‌توانـد اثری ارزشـمند و ماندگار باشـد. هم عرض بـا *معالم*، *اصول استنباط* و یا *الموجز* و در عرض اینها به عنـوان کتاب هم‌عرض معرفـی شـده اسـت. البتـه اصـول دیگـری نیـز در مرحلـه تولیـد و ارزیابـی نهایی اسـت کـه بـرای نیمسـال تحصیلـی آینـده می‌آید. کتـاب جدیـد از *الاساس* یک پایـه پایین‌تـر اسـت. افـراد غیرحوزوی یـا طلاب جدیدالـورود با مدرک سـیکل که تمایل دارند به‌طور مختصر با اصول آشـنا بشـوند، ورودشـان به *الاساس* سـنگین اسـت. آن‌هـا بایـد ابتـدا بتواننـد آن متن را بخوانند و سـپس وارد *الاساس* بشـوند. کتـاب جدیـد نیـز نگاهش کاربـردی تطبیقی اسـت. کتـاب جدید با حذف مسـائل کم‌کارکـرد و کاهـش نقـل اقـوال سـبب آشـنایی طلبه با اسـاس بحـث و مفاهیم کلیـدی شـده اسـت. هـدف *الاساس* و متـون اصولـی دیگر این اسـت کـه طلبه سـردرگم نشـود و بتوانـد بـا ابعـاد و تعریـف دقیق مسـئله و محل نزاع هر مسـئله، مبانـی اقـوال در هر مسـئله، البته در حد کتاب، آشـنا بشـود. برخـی مفاهیم به‌ظاهر آسـان، پیچیدگی‌های ذاتی دارند. در این کتاب تلاش شـده اسـت بخشـی از آن‌ها تحلیـل بشـود. برخـی اسـاتید می‌فرمودنـد تـازه پس از سـال‌ها بـا مراجعـه به این کتاب، مقصود فلان مطلب برایشـان روشـن شـده اسـت.

آقـای فـلاح‌زاده در زمینـه فقـه و بحـث احـکام تـلاش خوبـی کرده‌انـد. در حـال تولیـد متنـی برای احکام، ویژه طلاب سـیکل هسـتیم کـه طبیعتا از زبـان دیگری و مسـائل دیگـری برخـوردار باشـد. یک کار بازسـازی و در واقع تکمیل *شرح لمعه* انجـام شـده اسـت که مراحـل پایانی‌اش اسـت. امیدواریـم آن نیز بـه جامعه علمی ارائـه بشـود. دو اسـتاد دیگـر، دو کتاب به زبـان عربی چاپ کردند کـه می‌تواند قبل از ورود جـدی بـه فقـه مطـرح شـود البته بـه زبـان عربی بـا معرفی ابـواب فقهی، عناویـن مهـم فقهی، سـاختار دانش فقه و نحوه اسـتدلال و اسـتنباط، یک طلبه با خوانـدن کتـاب تقریبـاً کم‌حجم *الوجیزه فی العلم الفقه* می‌توانـد قبـل از ورود به متـن اصلـی فقه، متناسـب با سـطح خـودش و در حدود شـصت سـاعت بـا ابواب فقهـی و مهم‌تریـن اصطلاحـات فقهـی و نحـوه اسـتدلال در کتـب فقهـی، البته متناسـب با سـطح خودش آشـنا بشـود. بـرای مقاطـع بالاتر نیـز دوسـتان در حال مطالعه هستند.



تحولات مطلوب در علم اصول فقه

درگفت وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین فتح‌اله نجارزادگان

حجت‌الاسلام والمسلمین سعید ضیایی‌فرد از اساتید درس خارج حوزه علمیه قم می‌باشند که موفقیت‌هایی در جشنواره‌های بین‌المللی فارابی، کتاب سال حوزه، کتاب فصل جمهوری اسلامی ایران و غیره کسب کرده‌اند. از آثار ایشان می‌توان به کتاب‌های ۱- فلسفه علم اصول ۲- مبانی کلامی علم اصول ۳- تاثیر اخلاق در اجتهاد و .... و مقالات ۱- عرف در قرآن ۲- ساختار علم اصول متناسب با سیره عملی اجتهاد ۳- آسیب‌شناسی علم اصول و آثار دیگر اشاره نمود.

خلاصه: در این گفتگو با توجه به تحولاتی که در علم اصول در دوره اخباری پیش آمده علم اصول را به سه دوره ۱- قبل از اخباری‌ها (با ویژگی ۱- فرامذهبی بودن و ۲- عدم رویکرد و غلبه نگاه تعبدی به علم اصول) ۲- دوره اخباری‌ها (با ویژگی ۱- درون مذهبی بودن ۲- رویکرد و نگاه تعبدی) ۳- علم اصول بعد از دوره اخباری‌ها (با ویژگی تاثیرپذیری در قسمت‌هایی از علم اصول از اخباری‌ها) تقسیم کرده با مثال‌هایی به شرح این دوره‌ها می‌پردازند. در ادامه برای علم اصول مطلوب، نکات و مطالبی بیان می‌شود از جمله ۱- پرداختن به اصول فقه نظام چه معتقد به استنباط نظام باشیم و یا معتقد به تدوین باشیم. ۲- حذف مطالب غیر اصولی و بدون کاربرد. ۳- مختصر کردن بعضی از مباحث و پرداختن به مباحث با اهمیت‌تر و کمتر کار شده. ۴- منابع علم اصول. ۵- پرداختن به قلمرو علم اصول و شناخت و تمایز اصول مشترک و اختصاصی در علوم دیگر مثل کلام، اخلاق، تفسیر و.... ۶- بررسی و استفاده از ظرفیت‌های علوم دیگر مانند کلام معرفت‌شناسی و غیره با توجه به مبتنی بودن اصول بر گزاره‌های این علوم. ۷- بررسی ساختار علم اصول با توجه به مراحل استنباط و اینکه اصول برای فقه تدوین شده است. ۸- توجه به قلمرو ضوابط و مباحث اصولی در درون فقه و اینکه این ضوابط در مباحث فقهی از معاملات و عبادات و غیره با هم متفاوت است و نیاز به جداسازی این ضوابط و اختصاص‌سازی دارد.

سه دوره علم اصول فقه

استاد: برای تحولاتی که علم اصول در میان امامیه داشته می‌توان تقسیماتی ذکر کرد یکی از این تقسیمات، که به نظرم مهم است تقسیم آن به ۳ دوره اصولی است و شاید بتوان اصول امامیه را بر اساس آن به ۳ مکتب اصولی تقسیم کرد[2]. تقسیم‌های بیشتر و کمتری هم می‌شود ارائه کرد اما این تقسیم بر محور تاثیر اخباری‌ها در علم اصول است که یکی از مهم‌ترین تاثیرها را بر اصول امامیه داشته‌اند.

۱) علم اصول قبل از پیدایش اخباری‌ها.

۲) دوره‌ای که اخباری‌ها ظهور و بروز پیدا می‌کنند که تقریباً نزدیک به دو قرن طول کشیده و پیامدهایی داشته است.

۳) علم اصول امامیه بعد از اخباری‌ها.

در این تقسیم‌بندی در واقع محور و آن چیزی که بیشتر مدنظر است تاثیر تفکر اخباری‌گری است که در اصول امامیه تاثیر گذاشته یا حاکم بوده. در دو قرن یازدهم و دوازدهم حاکم بوده است و بعد از آن اثرگذار بوده. یکی هم علم اصول قبل از اخباری‌ها است.

ویژگی‌های علم اصول فقه قبل از اخباری‌ها:

قبل از اخباری‌ها علم اصول امامیه ویژگی‌هایی داشته است که دو ویژگی آن برجسته است که به آن اشاره می‌کنم. **۱**- یک ویژگی این است که علم اصول درون مذهبی نیست بلکه فرامذهبی است. یعنی اینطور نیست که فقط دیدگاه‌های امامیه ذکر بشود یا فقط دربردارنده مسائلی باشند که امامیه در علم اصول مطرح کرده و معتبر دانسته اند. یعنی فرض بفرمایید قیاس مطرح می‌شود و رد می‌شود. یا وقتی ادله دیگر را بررسی می‌کنند مخصوصا اجماع را، دیدگاه امامیه و غیرامامیه درباره اجماع مطرح می‌شود و ادله امامیه و غیر امامیه مطرح و بررسی می‌شود و همینطور سایر مسائل علم اصول. پس این نگاه فرامذهبی در قبل از اخباری‌ها در علم اصول امامیه وجود داشته است. **۲**- ویژگی برجسته دیگر علم اصول در دوران قبل از اخباری‌ها این است که در علم اصول نگاه تعبدی یا رویکرد تعبدی غلبه ندارد. یعنی اینطور نیست که به علم اصول به عنوان یک علم کاملاً یا غالباً تعبدی نگاه بشود. لذا شما نگاه می‌کنید هم به ادله عقلایی، ادله عقلی و ادله نقلی و... تمسک می‌شود. در مراجعه به کتاب الذریعه، عده، معارج، کتب متعدد علامه در علم اصول مثل نهایةالاصول، مبادی‌الاصول، تهذیب‌الاصول و... اینها کاملاً هویداست. حتی یک کتابی را مرحوم علامه حلی دارد به نام غایةالوصول و ایضاح السبل فی شرح مختصر منتهی السول والامل، این کتاب مرحوم علامه حلی که گفتم کتابی فرامذهبی

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و استاد درس خارج حوزه علمیه قم
Ziyaei.saeid@isca.ac.ir

۲. در کتاب " مکتب های اصولی موجود و مطلوب " توضیح داده ایم .

اسـت و یـک کتـاب اصولـی اهل سـنت " مختصر منتهی السـول والامل را شـرح کـرده اسـت. شـاید یکـی از جهت‌هایی کـه اخباری‌ها بـه وی خیلی حملـه کرده‌اند این باشـد که شـخصیتی مثل علامه حلی که اینقدر نقش دارد در گسـترش تشـیع در ایـران خودمـان، یـک کتـاب اصولی اهل سـنت را شـرح کرده. قبـل از اخباری‌ها نـگاه تعبـدی در علـم اصول غلبـه نـدارد و مراجعه به کتاب‌هـای اصولی ایـن دوره مثل کتاب‌های علامه، شـهیدین، صاحب معالم و اسـتدلال‌ها و مسـائلی که مطرح می‌کننـد ایـن را نشـان می‌دهد مثـلاً مرحوم محقـق اردبیلـی می‌گوید:

بـه جـز در مـوارد اندکی، در اصول فقه اهل تسـنن قصوری نیسـت چرا کـه دین در زمینه مسـائل اصولی چیزی را مقرر نکرده اسـت که اهل‌سـنت با آن مخالفت کرده باشـند بلکه مسـائل اصولی مسـائلی اسـت که با دلیل ثابت می‌شـود و اختلاف‌های آنـان در مسـائل اصولـی مثـل اختلاف‌های مـا در مسـائل اصولی اسـت و گزینش دیدگاهـی از میـان دیدگاه‌هـا در کتاب‌هـای آنـان نظیر گزینـش دیدگاهـی از میان دیدگاه‌هـا در کتاب‌هـای ماسـت که به وسـیله دلیـل و برهان انجام می‌شـود[1].

محدث بحرانی پس از نقل این کلام وی آن را چنین نقد می‌کند:

اولیـن بـار اهل تسـنن مانند شـافعی به تدویـن علم اصـول روی آوردند. شـافعی در عصـر امامـان اهل بیت علیهم السـلام بود در حالـی که امامان به تایید آن اشـاره‌ای هـم نکرده‌انـد تـا چه رسـد به اینکه چیـزی گویند که بـر تایید دلالت کنـد اگر علم اصـول تدویـن یافتـه حق بـود – همان طـور که اهل تسـنن ادعا می‌کننـد – بلکه بـه زعمشـان آن را اسـاس احـکام شـرعی می‌دانند بـا حرصی که امامـان اهل بیت علیهم‌السـلام نسـبت بـه هدایت شیعیانشـان حتی در امـور جزئی داشـتند از اعلام موضع نسـبت بـه اصول فقه مـدون غفلـت نمی‌کردند[2].

دیـدگاه محقـق اردبیلی و نقد آن توسـط محـدث بحرانی یکی از شـواهد تفاوت بود و نبـود نـگاه و رویکرد تعبدی در این دو دوره اسـت.

ویژگی‌های علم اصول از منظر اخباری‌ها

امـا در مـورد نظـر اخباری‌هـا باید بگوییم صریح عبـارت مرحوم محدث اسـترآبادی در کتـاب الفوائـد المدنیـه این اسـت که همین‌طور کـه ما باید علم فقـه را از معصوم بگیریـم، علـم کلام را از معصـوم بگیریم، علـم اصول را هم بایـد از معصوم بگیریم. یعنـی همـه ضوابـط و قواعد اصولـی را باید از معصـوم بگیریم. اخباری‌هـا هم به دو گرایش تقسـیم می‌شوند:

۱- یـک گرایـش می‌گوید بایـد علـم اصـول را از روایات ائمـه معصومین گرفت نه قرآن و نه سـنت نبوی. مثل محدث اسـترابادی، محـدث جزایری، محدث کرکـی عاملـی نه محقـق کرکی کـه صاحب جامع المقاصد اسـت. محـدث کرکی عاملـی کتابـی دارد در ایـن بـاره به نـام هدایـه الابرار الی اصـول الائمـه الاطهار، یا شـیخ حـر عاملی کتـاب الفصول المهمه فـی اصول الائمه را نوشـته، شـاید بیش از هفـت هشـت کتـاب اصول فقـه روائی یا نقلی بـه اصطلاح خودشـان در ایـن دوره تدوین شـده اسـت کـه همه تبویب روایاتی اسـت که بـه زعم آنها مفـادش گزاره‌ها یـا ضوابط اصولی اسـت. یکـی از آن‌ها الفصـول المهمه فی اصول الائمـه از مرحوم شـیخ حر عاملی اسـت که حدود ۲۴۰ صفحه و ۸۶ باب دارد. این کتاب در ۵ بخش نوشـته اسـت. ۱- کلام روایـی، ۲- فقـه روایی، ۳- اصـول روایی، ۴- طـب روایی و ۵- متفرقـات روایـی. یـک بابش بابی اسـت که روایاتـش، روایاتی اسـت که در غیر از ایـن ۴ بـاب(کلام و فقـه و اصـول و طـب.) گفتـه شـده در بـاب متفرقـات روایی تدوین کرده اسـت.

بـه هرحـال اینها یک طیـف از اخباری‌ها هسـتند. اخباری‌هایی که روایی‌مسـلک و حدیث‌مسـلک هسـتند و آن هم حدیث ولـوی(در برابر حدیث نبـوی حدیث ولایی اسـت). یعنـی حدیـث نبوی و قـرآن را می‌گویند اعتبـاری ندارد مگر اینکـه از کانال ائمه ما تفسـیر بشود.

۲- یـک گرایـش از اخباری‌هـا کـه یـک مقـداری معتدل‌تـر بودنـد مثل مرحـوم مجلسـی در بحارالانوار باب ۳۳ ما یمکن أن یسـتنبط من الآیـات و الأخبار مـن متفرقات مسـائل‌أصول‌الفقه[3]. یا مرحوم شـبّر در کتابش به نـام *الاصول‌الاصلیه فـی القواعدالشـرعیه* که باصطلاح خـودش قواعد اصولی که در کتاب و سـنت آمده (نـه خصـوص روایـات اهـل بیت علیهـم السـلام) را گـردآوری کرده اسـت یا ملا محسـن فیض کاشـانی هـم یک کتـاب دارد بـه نـام *الاصول‌الاصیله* کـه تعریض اسـت بـه اصـول امثـال مرحـوم علامه حلـی کـه اصولشـان را التقاطی و ماخوذ از اهـل سـنت می‌داند یعنـی آنها غیر اصیل اسـت. البته مرحوم فیض کاشـانی در این کتاب تا حدی از شـواهد عقل هم اسـتفاده کرده ولی بیشـتر مثل مرحوم مجلسـی و مرحـوم شـبّر از کتـاب و سـنت وآیـات و روایـات اسـت. البتـه بـه آن گسـتردگی نیسـت. گسـترده‌تر از همه مرحوم شـبّر نوشـته است. اینها نشـان‌دهنده نگاه تعبدی اسـت حتـی در اخباری‌هـای معتدل مثل مرحوم مجلسـی و مرحوم شـبّر و تا حدی مـلا محسـن فیـض کاشـانی، البته مرحوم فیض کاشـانی کتابـی دارد به نـام « *نقد الاصـول الفقهیـه* » که بـا کتاب‌های اصولی‌هـا تفاوت چندانـی ندارد که ظاهـراً در هنـگام تدریـس معالـم در جوانی تدوین کرده اسـت.

پـس دو ویژگـی در اصـول قبـل از اخباری‌ها وجـود دارد؛ تعبدی بودن غلبـه ندارد و فرامذهبی است.

امـا در دوره اخباری‌هـا هـم درون مذهبـی می‌شـود و هـم تعبـدی بـودن غلبه پیدا می‌کنـد. در دوره پـس از اخباری‌هـا ایـن ویژگی‌هـا گرچـه تضعیـف می‌شـود امـا اینطـور نیسـت کـه به کلی رخت ببنـدد. حالا نمونه‌هایـی از اینها را در اصـول بعد از دوره اخباری‌هـا گـردآوری کـردم کـه به صورت مسـتند خدمت شـما ارائـه می‌کنم.

بـه طـور مثال اگر مـا مثل مرحوم آخوند و بیشـتر اصولی‌های بعد از ایشـان، بگوئیم خبـر واحـد یک مسـئله عقلایی اسـت. ما باید ببینیـم آیا شـارع ردعـی از آن دارد یا نه. ظواهر یک امر عقلائی اسـت. خیلی از مسـائل اصولی، عقلایی یا عقلی اسـت. حتـی مرحـوم علامه طباطبایی یک حاشـیه گرانسـنگ بر کفایـه دارد در دو جلد که مختصـر هـم اسـت. در آنجا ایشـان وقتی علم اصـول را تعریف می‌کنـد می‌فرماید: فعلـم الأصول هـو العلم الباحث عن القواعد المقررة عند العقلاء لاسـتنباط الأحکام[4]، *و حیـث کان الغـرض من تدوینها الوصول إلی اسـتنباط الأحکام الشـرعیة فحسـب فمباحثهـا مسـاویة لهذا الغـرض و ان کانت فی نفسـها أعم منـه و هو ظاهر.*

توجـه کنیـد می‌فرماید: هو *علـم الباحث عن القواعـد المقرره عند العقلاء لاسـتنباط الاحکام*: علـم اصـول علمـی اسـت کـه از قواعـد نـزد عقلا بحـث می‌کنـد. یک کسـی مثـل علامـه طباطبایی ایـن چنین بحـث می‌کند. مرحـوم آقـای خویی که از اصولییـن بـزرگ عصـر مـا اسـت می‌گوید در شـریعت هیچ امـاره تعبـدی نداریم و همـه امـارات در شـریعت امضایـی اسـت. شـارع حداکثر گفتـه که در خبـر واحد، عدالـت شـرط اسـت یـا در خبـر واحـد تحـرز از کـذب شـرط اسـت. یک قیـدی را

۱ . ر.ک: احمد اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج ۸، ص ۷۶.

۲. ر.ک: یوسـف بحرانـی، الحدائـق الناضـره، ج ۱۸، ص ۱۴۴ – ۱۴۵ وی در ادامـه بـه شـیخ طوسـی انتقـاد می‌کنـد که چـرا به پیـروی از اهل‌تسـنن کتـاب اصولـی تدوین کرد و کتاب‌هـای اهل‌تسـنن را از زمـره کتاب‌هـای گمراه‌کننده می‌شـمرد (همـان، ص ۱۴۵) در حالـی کـه فقیهـان اصولی‌مسـلک چنیـن دیدگاهـی نداشـته‌اند (شـیخ جعفـر کاشـف الغطـاء، شـرح الشـیخ جعفـر علی قواعـد العلامه ابـن مطهر، ص ۴۷؛ سـید جواد حسـینی عاملی، مفتاح الکرامة في شـرح قواعد العلاّمه، ج ۱۲، ص ۲۰۸؛ شـیخ انصاری، المکاسـب المحرمـه، ج ۱، ص ۲۳۷؛ مهـدی کاشـف الغطـاء، احکام المکاسـب المحرمـه، ص ۱۵۶ و محمـد علـی توحیـدی، مصباح الفقاهه (تقریـرات درس آیـت الله خویـی) ج ۱، ص ۲۵۷).

۳مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار ، ج ۲، ص ۲۶۸.

۴. ج ۱، ص.۱۴.

اضافـه کـرده اسـت ولی اینطور نبوده که شـارع حجیـت خبر واحد را تاسـیس بکند حضـرت امـام خمینـی در کتاب‌هـای اصولیشـان فرمودنـد کـه خبـر واحد یک مسـئله‌ای اسـت کـه از زمانـی کـه تمدن بشـری شـکل گرفتـه عقلا بـه آن عمل می‌کردنـد و اینطـور نبوده که تاسـیس بشـود. مرحـوم بجنـوردی در *منتهی‌الاصول* دارد کـه در شـریعت امـاره تعبـدی نداریـم امـا در بحث امثـال خبر واحـد می‌گوید، *بـرای حجیـت خبـر واحـد به ادلـه اربعه تمسـک شـده الایـات، الروایـات، الاجماع، العقـل*. مـن می‌گویم حضرت آقای موسـوی بجنوردی، حضرت آقای خویی شـماها کـه می‌فرمایید در شـریعت امـاره تعبدی نداریم و امارات امضایی هسـتند که شـارع یـک مقداری تضییق کرده و شـرط گذاشـته. شـما چـرا اینطور بحـث می‌فرمائید؟. اگـر معتقدیـد اماره تعبدی در شـریعت نداریم و همه امارات عقلایی هسـتند، شـارع نقـش اصلاح‌گرایانـه داشـته و قید و شـرطی را اضافه کرده اسـت مثـلاً گفته تحرز از کذب داشـته باشـند و شـما می‌فرمایید سـیره عقلاء بر عمل به خبر واحد اسـتوار اسـت پـس مـا باید ببینیم شـارع مقدس از ایـن سـیره ردع کرده یا نکـرده، تضییق کـرده، توسـعه داده و.... اینطـوری بحـث بفرماییـد. اگـر از آن نـگاه اخباری‌هـا متاثر نشـده بودیـم، (آن اخباری‌هایـی کـه فرمودند همینطور کـه ما باید کلام و فقـه را از معصـوم بگیریـم، در اصـول هم باید از معصـوم بگیریم) این‌گونه بحـث نمی‌کردند. ایـن دیـدگاه در اصولییـن پـس از اخباری‌هـا هرچند ضعیف امـا تاثیر داشـت، چون در عیـن اینکـه اعتـراف می‌کنند علم اصـول غالبـاً از قواعد عقلایی اسـت، وقتی از ایـن قواعـد اصولی بحـث می‌کنند طبق مقتضای حرفشـان بحـث نمی‌کنند. وقتی مبنایشـان ایـن اسـت کـه در شـریعت اماره تعبـدی نداریـم مقتضایش اینسـت که دنبال این باشـند که اماره عقلایی چیسـت، عندالعقلاء چیسـت، شـارع چه تضییق و توسـعه و دخالتی در آن داشـته اسـت. اینطور باید بحث بکنند. نه اینکه بگویند اما الکتـاب امـا السـنه و اما الاجماع، بعد آخر بگویید سـیره العقـلاء اصلی‌ترین دلیل آن اسـت. مـن اینطـور بحث کـردن را ناشـی از تقیه یا از آثـار آن تفکـر اخباری‌گری در اصولییـن بعـد از اخباری‌هـا می‌دانم. اگـر اینها نبود، مقتضای مبنای و حرف شـمای آقای موسـوی بجنـوردی این بود کـه اینجوری بحث بکنید نه آنجوری. این نشـان می‌دهـد کـه متاثـر از اخباری‌ها هسـتید. مثـال دیگر بحث اسـتصحاب اسـت. ما تا قبـل از اخباری‌هـا مشـاهده می‌کنیـم وقتـی می‌خواهنـد برای حجیت اسـتصحاب دلیـل بیاورنـد یا دلیل عقلایـی می‌آورند یا دلیل عقلـی. اصلاً قبـل از اخباری‌ها من مشـاهده نکردم برای اسـتصحاب به روایات اسـتصحاب، مثل صحاح زراره تمسـک بکننـد. همه بـه دلیل عقلایی و عقلی تمسـک کرده‌اند. اما بعـد اخباری‌ها می‌بینیم مسـیر به آن سـمتی رفت که به ادله تعبدیه تمسـک بکنند. این مسـئله نمونه‌های زیـادی دارد کـه بحـث شـاید گنجایش آن را نداشـته باشـد و حافظه من بـرای ذکر همه مـوارد آن یـاری نمی‌کند.

امـا نـگاه درون مذهبـی. عـرض کـردم قبـل از اخباری‌ها نـگاه فرامذهبی بـود، اما اخباری‌هـا گفتنـد ما بـه حرف‌های اهل سـنت نباید اعتنا بکنیم مثـلا مرحوم فیض وقتـی عنـوان *«الاصول‌الاصیلـه»* را بـرای کتابـش انتخـاب می‌کند یک نـوع نگاه انتقـادی دارد کـه مثلاً شـما اصـول را التقاطی کردیـد و اصـول را از اصالت انداختید. مرحـوم فیـض بـا این عنـوان کتابـش آمـده نوع نگاهـش بـه اصولی‌های قبـل از خـودش (کـه متاثـر از محـدث اسـترابادی اسـت) را بیـان کـرده اسـت کـه اصـول قبـل از اخباری‌هـا التقاطـی اسـت و بایـد اصـول اصیل بنویسـیم. وقتـی این حرف پـا گرفـت نتیجـه‌اش این شـد که نـگاه فرامذهبـی، درون مذهبی شـد. نمـودش را نـگاه بکنیـد ماننـد بحث قیـاس. نه اینکـه معتقد بـه قیاس باشـیم اما نـگاه بکنید قبـل از اخباری‌هـا بسـیاری از مسـائل اصولی در میان اهل سـنت رایج بـود و ما هم قبـول نداشـتیم، مطـرح می‌شـد اما رد می‌شـد. البتـه بعضی‌هایش پذیرفته می‌شـد مثـلاً تنقیـح مناط و الغای خصوصیـت، اینها از بحث‌هایی اسـت که مرحوم محقق، مرحـوم علامه حلـی و اصولی‌های بعـدی دارند، صاحب معالم که کتابش آموزشـی حـوزه بـوده و بـا تهذیـب الاصـول و نهایه الاصـول فـرق می‌کند. آنهـا کتاب‌های آموزشـی نبودند. نگاه می‌کنید در اینها هسـت ولی بعد از صاحب قوانین نگاه بکنید از ایـن مسـائل اصلاً خبری نیسـت، حذف شـد. چـرا؟ چون نـگاه از فرامذهبی بودن بـه درون‌مذهبـی متاثر از اخباری‌ها تغییر کرد. نگاه شـد نـگاه درون مذهبی. چون از نـگاه اخباری‌هـا هر چه از غیر اهل بیت علیهم السـلام در زمینه اصول گرفته شـود، باطل اسـت. در صورتی که شـما نگاه بکنید در فقه کنونی و در فقه رایج سـنتی ما از صاحـب جواهـر و بعـدش، چقدر تنقیح مناط اسـت. حتی مرحوم صاحـب حدایق که اخبـاری معتـدل اسـت چاره‌ای نداشـته جز اینکه به تنقیح منـاط عمل بکند. منتهی یک قید « قطعی » کنارش گذاشـته اسـت. خیلی از آقایان دیگر برای اینکه بگویند عمـل بـه ظـن نمی‌کنیم و عمـل به قطع می‌کنیـم گفتند تنقیح منـاط قطعی. خب ببینیـم تنقیـح مناط با قیاسـی که مـردود می‌دانیم چـه فرق‌هایـی دارد. حداقل باید تبییـن بشـود در اصول. نمی‌گویم یکی اسـت، ولی آقای فقیهـی که عمل می‌کنید، فقهـای مـا عمـل می‌کننـد به تنقیح منـاط پس شـما باید قیـاس و تنقیح منـاط را بحـث بکنیـد و اثبات کنید که تنقیح منـاط، قیاس غیر معتبر که در روایـات از آن رد شـده اسـت نیست. این نیسـت تا معتبر باشـد. وگرنه معتبر نخواهد بود. یعنی اعتبار دلیـل می‌خواهـد. در صورتـی کـه نـگاه بکنید حتـی در عبـادات ما چقـدر به تنقیح منـاط، الغـای خصوصیت، مناسـبت حکـم و موضوع تمسـک می‌شـود، از آن طرف قیـاس اصولی‌هـای اهل سـنت بخوانید که ببینیـد از این‌ها بحـث کردند.

رهنامه: به قیاس عمل کردند ولی اسمش را نیاورده‌اند؟

اسـتاد: عرضـم اینسـت کـه اگـر می‌گوییـد تنقیح منـاط یـا الغـای خصوصیت و مناسـبت حکـم و موضـوع غیـر از قیـاس اسـت، قیـاس را تحلیل بکنیـد و توضیح بدهیـد، تنقیـح مناط، الغای خصوصیت و مناسـبت حکم و موضـوع را توضیح بدهید کـه غیـر از آن اسـت. ولـی اگر بـه طور مسـلم این‌ها را قیـاس دانسـتیم نمی‌توانیم دیگـر بـه تنقیح مناط و مناسـبت حکم و موضوع و امثـال اینها عمل بکنیم در حالی مرحـوم وحید بهبهانی می‌نویسـد: و اعلم أیضا أن التعـدی ربما یصیر بتنقیح المناط، و هـو مثـل القیـاس إلا أن العلهٔ فیه منقحهٔ، أی حصل الیقین بأن خصوصیة الموضع لا دخـل لهـا فـی الحکم (الفوائـد الحائریـهٔ/ ۲۹۴). پس اگـر در فقـه از تنقیح مناط اسـتفاده می‌شـود باید در مرتبه سـابقه حجیتش ثابت بشـود که کار علم اصول است اینهـا غیـر از قیاس اسـت. ظاهـرا یک مقداری جو تقیـه حاکم بوده اسـت، می‌گوید خـودش را بیـاور اسـمش را نیـاور، از ایـن قسـم ممکن اسـت باشـد. یعنـی می‌آییم عمـلا به بخشـی از قیاس و به نوعـی از قیاس عمل می‌کنیم ولی اسـمش را حذف می‌کنیـم. اصـلا بحث قیـاس را از علم اصول حذف می‌کنیم. بعـد از صاحب قوانین هیـچ اصولـی نامداری در میـان امامیه از قیـاس و از آنهای دیگر بحث نکرده اسـت غیر از مرحوم آسـید محمدتقی حکیم در الاصول‌العامه للفقه‌المقارن و مرحوم مظفر در اصـول فقـه، در ایـن کتاب‌هـا، آن هـم نگاهـش و کتابـش را نوشـته و یک نگاه تطبیقـی و مقـارن بـوده اسـت. وگرنـه در درس‌های خارج مـا و کتاب‌هـای اصولی ما حتما اینها حذف شـده اسـت. این نشـانه اینسـت که قبـلا نگاه فرامذهبـی بود و تبدیـل شـد در زمـان اخباری‌ها به نـگاه درون مذهبی و این در واقع تاثیر گذاشـته بر آن. حـالا واقعـا یـا تقیتـاً. یا واقعـا معتقد نبودند یـا اینکه معتقد بودند و می‌ترسـیدند. از ایـن دو قسـم خـارج نیسـت. ایـن دو تحـول برجسـته بـود کـه علم اصـول ما را می‌شـود بـه سـه دوره تقسـیم کرد. ایـن بحث‌های اصولی اسـت.

علم اصول مطلوب

یـک بحث دیگر این اسـت کـه علم اصول مطلـوب ما باید چه ویژگی‌هایی داشـته

باشـد. ایـن بحث مفصلی اسـت. من یک مقداری رئوسـش را عـرض می‌کنم. بنظر ما در علم اصول از هشـت جنبه باید یک سـری تغییراتی ایجاد بشـود.
۱- یکـی از تغییـرات کـه بنظر می‌رسـد در علم اصول باید ایجاد بشـود اینسـت که در گذشـته علـم اصـول هدفـش این بوده کـه فقیه را مقتـدر و متمکن بکنـد برای استنباط حکـم امـا امـروزه در جامعه مـا بـرای اداره جامعـه یک چیزهـای دیگری مطـرح اسـت. حداقـل مطرح اسـت. مثلاً نظـام یکی از مفاهیمی اسـت کـه امروزه رویش بحث اسـت. خب ما باید نظام سیاسـی و اقتصادی داشـته باشـیم. این نظام سیاسـی را هم باید از شـریعت اسـتنباط بکنیم یا تدوینش براسـاس دین و شـریعت اسـلام باشـد. اینکه اسـتنباط بکنیم یـا تدوین دو تا دیدگاه اسـت که مـا در مقاله‌ای توضیـح داده‌ایـم[۱]. یـک دیدگاه این اسـت که کسـانی می‌گویند باید همه نظـام را از دیـن و شـریعت اسـتنباط بکنیـم کـه این یک دیـدگاه اسـت. دیدگاه دیگر اینسـت کـه نظـام سیاسی، اقتصـادی، اجتماعی، تربیتـی و فرهنگـی و غیر آن را براساس چارچوب‌هـای شـریعت تدویـن کنیم که این دو تـا با هم فـرق دارد. ولی علی‌ایحال اگـر می‌خواهیـم نظامـی را چه تدوین بکنیم چه اسـتنباط بکنیم از شـریعت، نیازمند ضوابط اصولی هسـتیم.

رهنامه: در اصول ما نیست؟

اسـتاد: علـی القاعـده در اصول‌فقه موجـود، قواعدی برای این بخش نیسـت. پس بنابرایـن بایـد اصول‌فقـه نظام هم داشـته باشـیم. حـالا یا اصـول اسـتنباط نظام یا تدویـن نظـام. اینها بـا هم یک مختصـری تفـاوت دارد. برخی معتقدند به اسـتنباط نظـام کـه بـه نظر ما قابـل دفاع نیسـت. برخـی معتقدند بـه تدوین نظـام که بنظر مـا قابل دفاع اسـت.

رهنامـه: نظـر دومی کـه فرمودید براسـاس چارچوب‌های شـریعت تدویـن شـود را اگر می‌شـود مقداری توضیـح دهید؟

اسـتاد: نظـام یـک اجزائـی دارد اگـر گفتیـم همـه اجزائش بـرای همـه زمان‌ها و مـکان ثابت و کشـف کردنی اسـت این می‌شـود دیـدگاه اول ولی اگـر گفتیم برخی اجزائـش بـرای همـه زمان‌هـا و مـکان ثابـت و کشـف کردنـی اسـت ولـی برخی اجزائـش بـرای همه زمان‌ها و مکان ثابت نیسـت و کشـف کردنی نیسـت ولو یک جـز آن، ایـن می‌شـود دیـدگاه دوم، بـه معنـای اینکه هـر نظام اجـزای ثابـت دارد و اجـزای متغیـر دارد. اجزای ثابتش را اسـتنباط می‌کنیم از شـریعت، و اجزای متغیرش را متناسـب بـا شـرایط زمانی و مکانی یک نظام متناسـب تدوین می‌کنیـم. مثلاً در صدر مشـروطه در ۱۱۰ سـال پیش یک نوع نظام سیاسـی تدوین شـد. در سـال ۵۸ یک نوع نظام سیاسـی تدوین شـد و در سـال ۶۸ یک تغییر مختصری داشـت. اینها همـه تدوینی اسـت. گرچه اصول ثابتـی در فقه دارد بخصوص نظام سیاسـی مدون سـال ۵۸ و سـال ۶۸ ، ولی این نظر ما اسـت، که این را در یک مقاله توضیح دادیم. همینطور نظریه هم اسـت، مکتب، چشـم‌انداز، قانون، سیاسـت، الگو، سـبک زندگی و امثـال اینهـا. اینهـا در واقـع عدیل نظام هسـتند. اگر قائل به مکتب، به چشـم‌انداز و قانونگذاری و سیاسـتگذاری و ارائه الگو و ارائه سـبک زندگی مطلوب هسـتیم که همه براسـاس دین و شـریعت تدوین شـده باشـد در مرتبه سـابق بر اینها چه قائل بـه نظریـه اسـتنباطی باشـیم و چـه تدوینی، هر کـدام را اعتقاد داشـته باشـیم برای یـک انسـان محقق و فقیـه که ضابطه‌منـد می‌خواهد بحث بکند این سـوال مطرح می‌شـود ضوابـط اصولیش چه هسـتند؟ بـرای اینکه بحث سـلیقه‌ای نشـود باید در مرتبه سـابقه اصول تدوین و اسـتنباط اینها را در دسـترس داشـته باشم.

رهنامـه: از هیـچ یـک از ضوابـط اصولی موجود نمی‌شـود اسـتفاده کر د ؟

اسـتاد: ممکـن اسـت اصول مشـترکی داشـته باشـد. امـا بحث مـا دربـاره اصول اختصاصیش هسـت که آیا آن اصول اختصاصی تدوین شـده؟ کسـی که از سـبک زندگـی و تدوین چشـم‌انداز، اسـتنباط چشـم‌انداز و این اصطلاحـات بحث می‌کند و سـخن به میـان می‌آورد، اولین سـوال زیربنایی کـه در مقابل چشـم او قرار می‌گیرد و باید توجه داشـته باشـد تا اسـتنباطش و بحثش ضابطه‌مند، تحقیقی، موجه، علمی و قابـل دفاع باشـد اینسـت که ضوابـط اصولی اینها کجا اثبات شـده اسـت؟، اصول اختصاصیـش را می‌گویـم. اصول مشـترکی دارد کـه در اصول فقه ما هسـت. اما آن اصـول اختصاصـی کجـا بحث شـده؟ یکـی از چیزهایی کـه باید به علـم اصول ما اضافه بشـود این بحث اسـت.
۲- یـک نکته دیگر اینسـت که یک چیزهایی باید کاسـته بشـود. در علـم اصول ما چیزهایی اسـت که ماهیتا اصولی نیسـت. مثـلاً اینکه مرحوم آخونـد مطرح می‌کند طلب و اراده کلام نفسـی داریم اراده داریم اینها بحث‌های فلسـفی و کلامی هسـتند و ربطـی بـه علـم اصـول ندارنـد. مرحوم آخونـد گفته‌انـد و متاسـفانه بعـد از آخوند هـم همینطور گفتنـد. ماهیت اصولی ندارنـد. بحث‌های کلامی و فلسـفی وارد علم اصـول شـدند که اینها را باید شناسـایی بکنیـم و از علم اصول کنـار بگذاریم.
۳- نکتـه دیگـر اینسـت که یک سـری مسـائل ماهیـت اصولـی دارد ولـی در علم اصـول کاربـرد نـدارد ثمره‌اش فقـط در نذر ظاهر می‌شـود. اینها را با اجازه شـما باید کنـار گذاشـت. فـرق این با قبلی اینسـت که آن ماهیتـاً اصولی نبود ولـی این ماهیتاً اصولـی اسـت ولی نقش و ثمره فقهـی ندارد. حالا شـواهدی داریـم از کلام بزرگان کـه در جـای خـودش نوشـته‌ایم مسـائلی کـه ماهیـت اصولی دارنـد یا به مسـائل اصولـی نزدیک هسـتند و هیچ ثمـره‌ای بـر آن در فقه مترتب نمی‌شـود.
۴- یـک نکتـه دیگر اینسـت که بعضی از بحث‌ها خیلی مفصل مطرح شـده اسـت و نبایـد در ایـن حـد باشـد و باید مختصرتر مطرح بشـود از جمله بحـث ضد مرحوم آقـای خویی در محاضـرات، ایشـان یک جلد نزدیـک ۳۰۰ صفحـه را به بحث ضد اختصـاص داده اسـت. خیلی بحث‌ها هسـت کـه در این حد نباید بحث بشـود. از آن طـرف بحث‌هایـی اسـت کـه واقعا نیازمنـد بحث اسـت مانند بحث سـیره عقلا که غیـر از مرحـوم مظفر که در ایـن اواخر بحث کرده یا مرحوم حکیم یا مرحوم شـهید صـدر در کتابشـان، در کتاب‌های اصولـی رایج حوزه بحث سـیره را در واقع یا نداریم اصـلاً، یـا بـه طرز مسـتوفا نداریـم. در کتـاب " الفائق " بحـث کرده اخیـراً که اینها در واقـع بایـد بحث بشـود. یک سـری مباحثی اسـت کـه در اصول همانطـور که در مصاحبه فقه اشـاره شـد، در فقه رایج ما در سـده اخیر بسـیار کاربرد دارد و متاسـفانه در اصول در مرتبه سـابقه بحث از آنها نشـده اسـت مثل مناسـبت حکم و موضوع، الغای خصوصیـت، تنقیح مناط.

رهنامه: بحث مذاق شارع چطور؟

اسـتاد: بله، مذاق شـریعت، اهداف شـارع، مقاصد الشـریعه هم هسـت. یک بحث دیگـری کـه اینجـا جایش خالی اسـت آگاهی از فضای صدور اسـت کـه بنظر ما در مباحث اصولی باید بحث بشـود که آیا شـرط اسـت یا نیسـت. در برخی موارد شـرط اسـت یا نیسـت، یک تفصیل بدهیم. این هم بحث نشـده که جای بحثش اسـت[۲]. اینهـا نمونه‌هایـی از بحث‌ها بود.
۵- نکتـه دیگـری کـه در اصـول مطلـوب باید به آن توجه بشـود منابـع علم اصول

۱. بـا نـام " اسـتنباط نظـام و پیامدهـای آن " که به تایید تحریریه مجله جسـتارهای فقهی اصولی رسـیده و در آن چاپ خواهد شـد

۲. مـا در مقالـه‌ای بـه نـام " اشـتراط آگاهـی از فضـای صـدور در اجتهـاد " آن را بررسـی کرده‌ایـم.

است. بـه نظر مـا منابع علـم اصول هم کتاب اسـت، هم سـنت، هم اجمـاع به آن معنای مضیق که امامیه به آن قائل اسـت هسـت، هم سـیره عقلاسـت، هم دلیل عقلی اسـت و هم علوم بشـری اسـت. مثلاً بحث‌های هرمنوتیک در تفسـیر متن.

رهنامـه: الان ترتیبـی کـه گفتید منظـور خاصـی دارید یا نـه، چون آنجـا فرمودیـد در خبـر واحد ایـن ترتیب را نبایـد می‌آوردنـد، قبلاً گفتید مثلاً سـیره عقلا شـروع شـود اینجـا از کتاب شـروع کردید؟

استاد: نه به لحاظ آنچه رایج است ذکر کردم.

دو تـا بحـث اسـت. اگر دقت کرده باشـید صاحب وسـائل یک روایـت را در چند باب آورده اسـت. ولی در یک باب شـاهد تمسـکش یک مسـئله بوده، در یک باب شاهد تمسـکش یـک مسـئله دیگـر بـوده. زاویه نگاه فـرق می‌کـرده. آنجا هـم که بحث می‌کردیـم می‌گفتیـم این نشـان‌دهنده تاثر اصولیین مـا از اخباریها یـا تاثیر اخباریها بـر اصولی‌هـای مـا بـود. این را بحـث می‌کردیـم. اینجـا می‌خواهیم بگوییـم منابع علـم اصـول چه چیزهایی باید باشـند. نظر ما اینسـت در مورد منابع علـم اصول هر چیـزی کـه خاصیت معرفت‌زایی داشـته باشـد می‌تواند منبع علم اصول باشـد. حالا چه کتاب باشـد چه سـنت باشـد چه اجماع باشـد چه عقل باشـد چه علوم بشـری امروزی باشـد اینها منابع است.

رهنامـه: اینکـه کتـاب، سـنت، اجماع، عقـل را ذکـر کردیـد آیا این ترتیـب هـم مدنظرتان اسـت؟

اسـتاد: نـه نـه. مـن اینجا از بـاب ترتیب ذکـر نکـردم از باب شـرافت ذکـر کردم. اینکـه در اصـول مطلوب به چـه ترتیب بحث بکنیم یک بحث دیگری اسـت. همه اینهـا را می‌خواهیم بگویم معتبر اسـت.

رهنامـه: با توجـه به تعریفی که علامـه طباطبایی آوردنـد که اصول، علـم بحث از قواعد نـزد عقلا در فهم متـن، روش عقلا در فهم متن اسـت:(*فعلم الأصول هـو العلم الباحث عـن القواعد المقررة عند العقلاء لاستنباط الأحكام*) **و... بایـد منبـع اصـول سـیره عقلا باشـد اما چنـد تا منبع دیگر هـم آوردید؟**

اسـتاد: حـرف علامـه طباطبایی را به‌طـور مطلق قبول نـدارم. لذا قیـد می‌زنم که غالبـاً عقلایی اسـت ولی اینکه همه‌اش عقلایی باشـد را قبـول ندارم.

رهنامه: شـارع هـم می‌تواند یک سـری قواعـدی را مثـلاً با حدیث و.... بیـان کند؟

اسـتاد: بلـه. این شـکی نیسـت. بلکـه بیان کـرده اسـت. یکـی از نقدهـای ما به مرحـوم علامـه طباطبایی اینسـت که دقت بـه خرج نـداده، به گونـه‌ای تعبیر کرده کـه گویـا همـه قواعد اصولـی عقلایی هسـتند. یک جایی نقد نوشـتیم که ایشـان علی‌الغالـب گفته اسـت.

خـب از نظـر رویکـرد هم که توضیـح دادیم رویکرد اولاً تعبدی غلبه نداشـته باشـد. از همـه منابعـی کـه اعتبارش ثابت می‌شـود اسـتفاده شـود نه اینکه منحصر بشـود بـه منابع نقلی.

رهنامـه: بحث هرمنوتیـک را گفتید، آیا از دسـتاوردهای بشـری که می‌توانـد جـزو منابع علـم اصول باشـد یکی‌اش بحـث هرمنوتیک است؟

اسـتاد: حـالا واقعیتش هر کدام از اینها یـک دریایی از بحـث دارد. به عنوان نمونه عـرض می‌کنـم از بحث‌هایـی که باید در علم اصول ما وارد بشـود این بحث اسـت. وگرنـه بحث‌های دیگری هم هسـت.

رهنامه: مثل بحث زبان‌شناسی؟

اسـتاد: بلـه. همه اینهـا تاثیـر دارد. یک نکته دیگـری که بنظر مـا از جهت قلمرو اصول اسـت، ببینید این اصول برای فقه تدوین‌شـده اسـت لذا غالب تدوین‌کنندگان علـم اصـول چـه در میـان امامیه و غیـر امامیه، فقهـا بودنـد. این اصول را می‌شـود بـرای کلام و تفسیر و اخـلاق هـم نوشـت. یک دسـته قواعـد و ضوابط مشـترک دارنـد. یـک دسـته قواعـد و ضوابط اختصاصی هـم دارند. یکـی از بحث‌هایی که به صـورت جدی باید دنبال بشـود اینسـت که ضوابـط این اصول را اسـتخراج بکنیم و ببینیـم چـه مقدارش اختصـاص به فقه دارد و چه مقدارش عام و مشـترک در سـایر علـوم دینـی مـا مثل کلام و اخلاق و اینها اسـت. چـه قواعدی می‌شـود برای کلام یـا اخـلاق بـه صـورت اختصاصی تدویـن کـرد. این هم یک بحثی اسـت کـه باید به آن پرداخته بشـود.

رهنامه: حتی برای فهم حدیث؟

استاد: بله.

رهنامه: اصول فهم حدیث می‌تواند غیر از اصول فقه باشد؟

استاد: بله. ممکن است قواعد اختصاصی داشته باشد.

۶- نکتـه بعـدی اینکـه اصـول ما بر یک سـری معـارف و قواعد پیشـینی تاثیرگذار مبتنـی اسـت. مثل کلام، معرفت‌شناسـی و امثال اینهـا. در واقع اصولییـن ما تا یک حـدی از کلام و ظرفیت‌هـای علـم کلام در علم اصول اسـتفاده کردنـد ولی بنظرم آن اسـتقصاء تـام و کامـل نیسـت. علـم کلام مـا ظرفیت بیشـتری دارد تـا در علم اصـول از آن اسـتفاده بشـود و گزاره‌هـای اصولی سـر و سـامان داده بشـود یا بر آنها اسـتدلال بشـود یا نفی بشـود. اما بعضی بحث‌هائی مثل معرفت‌شناسـی را واردش نشـدند تـا ببینند چـه ظرفیت‌هایـی دارد که ازش اسـتفاده بشـود. این هـم باید کار بشـود. فقط تیتروار بگویم.

۷- مسـئله بعـدی سـاختار اسـت. ببینیـد همانطور کـه در مصاحبه دیگـری عرض کـردم[۱] و بعـداً اینهـا را توضیـح خواهم داد. یک انتقـادی که به علم اصـول موجود ما هسـت اینکـه فقیه ما در اسـتنباط نقلی سـه مرحله را طـی می‌کند، مرحلـه صدور، مرحلـه جهـت صـدور و مرحله دلالت. امـا در علم اصولی که آقایـان هم گفتند علم اصول علم آلی اسـت که برای فقه تدوین شـده اسـت. اما در اصولشـان این سـاختار رعایت نشـده اسـت. تنها کسـی که مـن اطلاع پیدا کـردم که نظرش ایـن بوده که سـاختار علـم اصول تدوین بشـود مرحوم شـهید صدر اسـت کـه البته بعـد از اینکه خـودم بـه ایـن نظر رسـیدم دیـدم در کلام یکی از شـاگردان شـهید صـدر آمده که ایشـان نظـرش بـر آن بوده کـه اصول فقه از نظر سـاختاری بر طبـق مراحل اجتهاد تدوین بشـود. آقای آسـیدعلی‌اکبر حائری در یک مصاحبه گفته‌اند نظر شـهید صدر بـر ایـن بـود و در حلقات بنـا بر ایـن داشـتند. ولی در حلقـات که مراجعـه می‌کنیم می‌بینیـم گرچـه ایـن بنـا بـوده ولی صـد در صد عمل نشـده اسـت. اگـر معتقدیم اصـول علـم آلـی و ابـزار اجتهاد و فقه اسـت باید ترتیب و سـاختارش هم این چنین باشـد و طبق این مراحل اجتهاد باشـد. لذا شـدیداً به سـاختاری متناسـب با مراحل اجتهاد قائل هسـتیم

رهنامـه: یعنـی ضوابـط اصولی طبـق صـدور، جهت صـدور، دلالت

۱. مصاحبه مراحل اجتهاد.

ساختاربندی شود؟

استاد: ساختار اجتهاد نقلی چنین می‌شود ولی مباحث اجتهاد عقلی بحث دیگری است در مصاحبه دیگری با رهنامه توضیح داده‌ایم.

۸- یک بحث دیگر از نظر گستره و کارکرد در درون فقه است. یک نکته‌ای که باید در قلمروی مباحث اصولی به آن توجه بشود و کسی توجه جدی به آن نکرده است اینکه آیا ضوابط اصولی در عبادات و معاملات یا عبادات و غیر عبادات یکسان هستند. یا به تعبیری ضوابط اصولی در تاسیسیات شارع و امضائیات یکسان هستند یا نه؟ یعنی ممکن است یک اصولی تدوین بکنیم که یک سری قواعد مشترک بین معاملات و عبادات باشد، یک سری قواعد اختصاصی باب معاملات، یک سری قواعد اختصاصی باب عبادات. یعنی سه بخشی بشود. در واقع کسی را تا حالا من ندیدم به این نکته متفطن بشود و گفته باشد اینها را تفکیک بکنیم. تنها مسئله اصولی که بنده به آن برخوردم که آن هم نه بعنوان یک رویکرد، بلکه بعنوان قولی که تفصیل می‌دهند این است که گفته‌اند نهی در عبادات دلالت بر فساد می‌کند اما در معاملات دلالت بر فساد نمی‌کند. این نشان می‌دهد یک قاعده اصولی در عبادات و معاملات با هم فرق دارد. حالا کار نداریم این دیدگاه درست است یا نیست. ولی این دیدگاه نشان‌دهنده اینست که ممکن است یک قاعده اصولی وجود داشته باشد که در عبادات با غیر عبادات تفاوت داشته باشد. این یک فتح بابی است که بنده تاکنون حدود هیجده نکته استنباطی پیدا کردم که در معاملات و عبادات فرق می‌کنند و خودش بحث مفصلی است که باید پیگیری بشود. با یکی از اساتید پیشکسوت حوزه این را مطرح کردم که ایشان خیلی تحسین کردند و بعد یک مقاله نوشتم که ایشان با دقت خواندند و گفتند اینکار را دنبال بکنید. انشاءالله امیدواریم توفیق باشد برای دنبال کردن. اینها تقریباً مهمترین بحث‌هایی هست که مدنظر ما بود چه در علم اصول موجود و چه در علم اصول مطلوب، تقریبا به صورت تیتروار توانستیم مطرح بکنیم.

رهنامه: چند نمونه از آن تفاوت قواعد یا قاعده مختص در عبادات و یا معاملات را بیان می‌فرمایید؟

استاد: یک مقاله‌ای بر این اساس تدوین کردم که انشاءالله چاپ خواهد شد. یکی از آن‌ها را هم در مقاله‌ای چاپ کرده‌ام[۱]. برای نمونه قاعده اولی، حجیت سیره‌های جدید عقلایی در معاملات است. هر سیره عقلایی در معاملات باشد قاعده اولی بر اعتبارش است مگر اینکه دلیل معتبری بر نفی اعتبارش باشد. اما چنین قاعده اولی در عبادات نداریم که سیره عقلایی در عبادات حجت باشد مگر اینکه دلیل خلافش باشد.

نمونه دیگر، اصل اولی، صحت هر معامله عقلایی است. اگر معامله‌ای عقلایی بود قاعده اولی بر صحتش است مگر اینکه دلیلی بر ردش باشد. اما هر عبادتی ولو عقلایی هم باشد نمی‌شود گفت صحیح است. صحت هر عبادتی نیازمند دلیل شارع است. این چند نمونه‌ای است که عرض کردم خدمتتان.

۱. قاعده اول حجیت سیره های جدید عقلائی در غیر عبادات.



درباره رابطه اعتبار و علم اصول

در گفت وگو با حجت الاسلام و المسلمین امیر عموغلامی

حجت الاسلام و المسلمین امیر عموغلامی از اساتید و دانش‌آموختگان حوزوی و دارای سوابق متعددی از جمله همکاری با نشریات علمی حوزوی می‌باشند.

خلاصه: در این مصاحبه استاد گرامی برای آشنایی بیشتر با مسئله اعتبارات به شرح و توضیح علوم اعتباری و علوم حقیقی می‌پردازند و علوم اعتباری را علومی غرض‌محور که برای تامین نیازهای بشر ساخته و پرداخته می‌شوند که به مابه‌ازاء خارجی ندارند بیان می‌کنند سپس ایشان علم اصول را علمی اعتباری بیان نموده و عدم توجه به این مسئله را موجب اشتباه و خلط در بسیاری از موارد علم اصول مانند بحث عوارض ذاتیه می‌دانند و همچنین در بیان مقایسه شیوه استدلال در علوم حقیقی و علوم اعتباری مثل اصول شیوه استدلال را به لحاظ شکلی شبیه و به لحاظ مواد متفاوت می‌دانند و توضیحاتی ارائه می‌کنند. ایشان قواعد علوم حقیقی را در علوم اعتباری جاری ندانسته و ملاک اساسی را در علوم اعتباری غرض در ایجاد آن اعتبار می‌دانند. در ادامه ایشان نکاتی در مورد تاثیر قوه وهم را در اعتباریات، علامه طباطبایی و کارهایشان در علوم اعتباری، تفاوتهای بنای عقلا و عقل، بحث حجیت ذاتی قطع، اینکه علم در علوم فقه و اصول با علم و یقین در فلسفه یکی هست یا نه؟ مطالب و نکاتی را اشاره می‌نماید.

رهنامه: با توجه به نوآوری‌های مرحوم علامه طباطبایی در اندیشه اعتبارات، رابطه علم اصول با اعتبار و نظریه اعتبار چیست؟ این اندیشه چه تاثیری در مباحث اصولی دارد؟

استاد: قبل از اینکه وارد بحث بشویم و به این بپردازیم که رابطه علم اصول با اعتبار و نظریه اعتبار چیست، لازم است در مورد خود اعتبار توضیح کوتاهی را عرض بکنم. در یک تقسیم‌بندی علوم و معارفی که انسان ادراک می‌کند به حقایق و اعتبارات تقسیم‌بندی می‌شود. ادراکات حقیقی ادراکاتی هست که در عالم خارج از ذهن، ما به ازای وجودی خارجی دارد و موجود است و انسان بواسطه ارتباطش با عالم هستی آنها را درک می‌کند. پس اشیای حقیقی اشیایی هستند که به اعتبار فلسفی، نفس الامر دارند و انسان و هر صاحب ادراک بواسطه ارتباط با عالم خارج، آنها را ادراک می‌کند. اما اعتبارات دسته‌ای از ادراکات و علوم هستند که فی نفسه و ابتدائا در خارج ما به ازایی ندارند و انسان و حیوان و هر ذی‌ادراک صاحب نفسی اینها را برای اینکه مقاصدش تامین بشود و نیازهای طبیعی و اغراضش تامین بشود می‌سازد. ساختن این علوم یا جعل و اعتبار کردن آنها همان‌گونه که از کلمه‌اش پیداست یک فرایندی دارد.

رهنامه: چرا وارد این بحث شدید و ابتدا علوم را تقسیم می‌کنید به حقایق و اعتباریات؟

استاد: به این دلیل که قدما علوم را به حکمت عملی و نظری تقسیم می‌کردند. حکمت نظری همان چیزهایی است که ما به ازای خارجی دارند. قدما تقسیم می‌کردند که فلسفه و ریاضیات و طبیعیات چیزهایی هستند که در خارج هستند و ما از اینها ادراکاتی کسب می‌کنیم و بحث حکمت عملی هم حقایقی است که در خارج مطرح هستند در ارتباط با نفس انسانها یا ارتباط انسان‌ها با همدیگر. در حکمت قدیم که علوم تقسیم می‌شدند ما با اشیای حقیقی سر و کار داریم. اما اعتباریات ما به ازای خارجی ندارد و در حکمت نمی‌گنجد و در تقسیم‌بندی علوم نمی‌آید. در گذشته بیشتر به عنوان صناعت و فن شناخته می‌شده است. به چه دلیل؟ چون علم تابع معلوم است. وقتی معلومی در خارج وجود ندارد و انسان از جهت نیاز خود اینها را می‌سازد لذا فقط جنبه صنعت و فن و کاربرد و کارکرد برای انسان پیدا می‌کند و ما به ازای خارجی ندارد. به تعبیری در علوم حقیقی، علم تابع معلوم است اما در علوم اعتباری ابتدا علم برای رسیدن به غرض خاص ساخته و جعل می‌شود و بعد در خارج فرض می‌شود. از جمله علوم اعتباری، علوم مربوط به زبان است، علوم مربوط رفتاری و ارادی، علوم انسانی، علوم اقتصاد، علوم فرهنگی، علوم سیاسی، روانشناسی، علوم اجتماعی، مدیریت با تمام شقوقش و به طور کلی علوم انسانی غیر از فلسفه، تماماً داخل علوم اعتباری می‌شوند. علم اصول و ادبیات با تمام شاخه‌هایش، علم فقه، علم کلام، علوم اعتباری هستند. چرا؟ چون جنبه‌های کارکردی دارند. فقه در واقع، علم باید و نباید و علم رفتار است. یک سری قواعد رفتاری را برای شما ترسیم می‌کند. بطور مشخص اگر از زاویه نگاه فلسفی به خارج نگاه بکنید چیزی به نام مالکیت یا ریاست در عالم خارج نیست. یک شخص انسان و یک کتاب فرض بکنید. این کتاب یک چیز خارجی فلسفی است، این انسان یک چیز خارجی فلسفی است. یک رابطه را انسانها و عقلا ساختند به اسم مالکیت که در خارج فرضش کردند. چرا این را در خارج فرض کردند؟ برای اینکه اغراضشان تامین بشود. غرض این بوده که هر کسی نیازهایش تامین بشود. مثلا امنیت و آرامش نیاز واقعی است. سیر شدن و سیراب شدن و استراحت کردن و همه چیزهایی که نیاز طبیعی بشری است با همین قواعد تامین می‌شود. وقتی اقتصاد را اعتبار می‌کنید در نظام مالکیت،

معیشـت انسـان‌ها تامین می‌شـود. تدبیـر و اعتبار سیاسـت، امنیت جامعـه را تامین می‌کنـد. با فرهنگ، سیاسـت و مسـائل مختلـف اعتباری هر کـدام نیازهایی تامین می‌شـود. به لحاظ فلسـفی انسـان کمالاتی دارد که در ابتدا فاقد اسـت و می‌خواهد دارا بشـود. انسـان گرسـنه فاقد سـیری اسـت و می‌خواهد سـیر بشـود. برای اینکه ایـن نیـاز تامیـن بشـود و کمال حاصل شـود تمـام اعتبـارات مربوط به معیشـت را اعتبـار می‌کنیـد از بانک و بیمـه و پول گرفته تا مالکیت و و نظـام حقوق و پرداخت و..... در سیاسـت هـم، امنیـت مورد نظر اسـت، انسـان بـدون امنیت، انسـان ناقص اسـت، انسـان با امنیت، انسـان دارای کمال اسـت و به آن نقطه‌ای که می‌خواسـته رسـیده اسـت. فاصله انسـان ناقص با انسـان دارا با نظام اعتبارات تامین می‌شـود. فایده اعتبارات اینجاسـت که انسـانی که دارای آن کمالات فلسـفی نیسـت و فاقد اسـت را می‌رسـاند به انسـان دارای کمـالات. این فاصلـه را اعتبارات بـرای ما طی می‌کنـد. چطـور؟ وقتـی می‌گوییـد فلانی رهبر باشـد، وقتی رهبر شـد، بایـد قوای نظامـی داشـته باشـد و در پـی آن هـزاران باید می‌سـازید و همه این‌هـا را بالاتفاق قبـول می‌کننـد و امـر خارجـی واقعی تلقـی می‌کنند که بعـد آن رهبـر امر می‌کند و اطاعـت می‌کننـد. آثـار خارجی پیدا می‌کنـد و وقتی ایـن آثار خارجـی را پیدا کرد قراردادهـای مـا دارای آثـار خارجـی می‌شـود که نتیجـه‌اش امنیت می‌شـود. وقتی نظـام اقتصـاد را اعتبار می‌کنیم، قوانیـن را اعتبار و رعایت می‌کنیـم، نتیجه‌اش این می‌شـود کـه عدالـت در جامعـه محقـق می‌شـود و همه به حقوقشـان می‌رسـند و همـه از انـواع نعمت‌هـا را بهره‌منـد می‌شـوند. پولـی کـه می‌خواهـد تامین‌کننـده سـیری انسـانها یا سـیراب شـدن یا لذت بردنشـان باشـد به طور عادلانه تقسـیم می‌شـود. آن موقـع نظـام کثیـری از مسـائل اعتبـاری پیدا می‌شـود. علـوم حقیقی ویژگیشـان اینسـت کـه موضـوع واقعی خارجـی دارند و آنهـا را می‌شناسـیم. علوم اعتبـاری موضـوع واقعـی خارجـی ندارنـد و مـا برای رسـیدن بـه کمـال باید یک سـری مفاهیمی را متناسـب برای رسـیدن بـه آن اهداف و نیازهایمـان اعتبار کنیم کـه به اهدافمان برسـیم. پس ایـن مفاهیم دوم که اعتباری هسـتند جنبه کاربردی و کارکـردی دارنـد و مـا بـه ازای حقیقی خارجی ندارنـد. از اینجا بـه بعد می‌خواهم بگویـم علـم اصـول که یـک علم اعتباری اسـت چـه تفاوت‌هایی با علـوم حقیقی پیـدا می‌کنـد و در نتیجـه در علـم اصول چـه تاثیراتـی می‌گذارد. وقتـی علـم اصول علـم اعتباری شـد کامـلا غرض‌محور می‌شـود به جـای اینکه موضوع‌محـور بشـود. اینکـه گفتنـد موضـوع هـر علمـی آن چیـزی اسـت کـه از عـوارض ذاتیـش در آن علـم بحـث می‌شـود معلوم اسـت که این جملـه مربوط به علـوم حقیقـی خواهـد بود و اگر کسـی در علم اصـول از موضوع علم اصـول و بعد عـوارض ذاتـی این موضوع بحث کند، دچار خلط اساسـی شـده اسـت. مطلب دوم چون بسـیاری از علمای سـابق تفکیک بین حقایق و اعتباریات را لحاظ نکردند نه تنهـا در بحـث موضـوع علم اصول، بلکه در بسیاری از مسـائل بعـدی، دچار خلط بین حقایق و اعتباریات شـدند و بسـیاری از مسـائل اصولی را از راهش حل نکردند. پـس علـم اصـول یـک علـم غرض‌محـور می‌شـود و موضـوع واحـد نـدارد. پس بسـته بـه اینکـه غـرض این علم چـه باشـد قضایایـی در آن علم تدوین می‌شـود. همیـن جـا یک نتیجـه بگیرم، پس معلوم می‌شـود علـوم حقیقـی قضایایش ثابت اسـت چـون عـوارض ذاتـی یک موضوع حقیقی مشـخص اسـت. حـالا ما ممکن اسـت به بعضی از این قضایا نرسـیده باشـیم، ولی ثابت اسـت. در علم الهی معلوم اسـت عـوارض ذاتی انسـان یـا درخت انار یا بدن انسـان چیسـت. اینهـا به صورت قضایـای ثابت اسـت اما علـوم اعتباری چـون غرض‌محور اسـت و در طـول زمان ممکـن اسـت اغراض تفـاوت پیدا بکنـد لذا علوم اعتباری قابل توسـعه اسـت. صد سـال پیـش یـک سـری قضایـا در اصـول نبوده کـه امروز هسـت و ممکن اسـت صـد سـال دیگر یک تعـدادی از این قضایا حذف بشـود و قضایـای جدیدی اضافه بشـود، چنانکـه اکنـون اصول فقه حکومتی مطرح شـده اسـت. در فقه یک سـری مسـائلی مطـرح شـده که در گذشـته مورد بحـث نبوده یـا زاویه نـگاه حکومتی به موضوعـات فقهـی مطرح شـده یا عـلاوه بر ایـن دو، بحث موضوع‌شناسـی به طور تخصصـی در علـم اصـول و فقـه مطرح شـده اسـت. ممکن اسـت متاثـر از اینکه ممکـن اسـت فقه حکومتی داشـته باشـیم که فقه تدبیـر یک جامعه اسـت در علم اصـول نیـاز بـه یک سـری قواعد خاصـی برای اسـتنباط پیـدا کنیم کـه در اصول سـابق نبـوده اسـت. چـون آن اصول می‌خواسـته بـه تک تک ایـن قضایـا از زاویه نـگاه فـردی نـگاه بکنـد و حکـم تکلیـف فـردی نمـاز و روزه و حـج را بـرای افراد مکلـف اسـتخراج بکند ولی فرض بکنید فقـه حکومتی نه تنها قصـد دارد احکام را از زاویـه نگاه اجتماعی اسـتخراج بکند همچنین روند رسـیدن بـه این احکام فقهی را هـم طراحـی می‌کنـد. چـون گام‌هایی وجـود دارد بـرای اینکه فقـه حکومتی به نتیجه برسد.

رهنامـه: بـا توجـه به آنکه غـرض و هدف حکومت شـده اسـت لذا اصولـی که بـرای این فقـه لازم اسـت کلاً تفاوت پیـدا می‌کند؟

اسـتاد: در بخشـی تفاوت پیـدا می‌کند یا موضوعـات جدیدی اضافه می‌شـود. به عنـوان مثـال، شـما در اصول روشـی برای شـناخت این موضوع به عنـوان موضوع انتزاعـی داریـد. شـما هـر موضوعـی را جـدای از هر موضـوع دیگر بررسـی بکنید. نمـاز را بررسـی می‌کنـد و حکمـش را بیان می‌کنـد. ولی اگر خـود موضوع موضوع نظام‌منـد بـود روشـی داریـد کـه بررسـی بکنیـد؟ مثـلا بانک یـک نظـام اعتباری اسـت. خـود بانـک یک سیسـتم اعتباری اسـت که با غـرض خاصی تناسـب دارد. می‌خواهیـد بگوییـد بانـک خوب اسـت یا بد اسـت، حلال اسـت یا حرام اسـت. آیا بـا اهداف اقتصاد اسـلام و حکومت دینی همسـو اسـت یا غرض متفاوتـی دارد؟ در خیلـی از مـوارد از فقها سـوال می‌پرسـند فـلان کاری کـه در بانک اتفـاق می‌افتد حکمـش چیسـت. فقیه همان موضـوع را از بقیـه و کل ماهیت بانـک جدا می‌کند در مـورد آن تعییـن تکلیـف می‌کند. در صورتـی که اگر از زاویـه فقه حکومتی نگاه بکنیـم ممکـن اسـت بگوییـم خروجی کل ایـن نظام بـا ربا تناسـب دارد یا بـا دور کـردن مـردم از یـاد خـدا یا اینکـه مردم دنیایی بشـوند ارتبـاط دارد و این بـا اهداف حکومت اسـلامی مثلا سـازگار نیسـت. ممکن اسـت قواعدی در علم اصول مطرح بشـود کـه بشـود با آنهـا نظام‌ها را سـنجید. تا قبـل از این نظام‌سـنجی نمی‌کردیم چـون نظامـات حکومـت را اداره نمی‌کردیم. اما الان سـتاد اقامه نمـاز دارید. همین نمـاز کـه تـا قبل فقط حکمـش را داشـتید الان به صورت سیسـتم نـگاه می‌کنیم. نمـاز را در ارتبـاط بـا بقیـه احکام ببینیـم، ارتباطش را بـا حکومت ببینیـم. بنابراین شـبکه‌ای از احـکام را در ارتبـاط بـا هـم ببینیـم. اینهـا باعث می‌شـود اساسـا یک سـری نیازهایـی در علـم اصـول یا علم کلام به عنوان پشـتوانه علـم اصول بوجود بیایـد کـه تا قبـل از این موجـود نبود.

رهنامـه: تا اینجـا اولین گامی کـه فرمودید این بود که مثـلاً در علم اصـول بحث از عـوارض ذاتیه نباید بشـود چون یک علـم اعتباری اسـت و تدویـن قضایـای علمـی براسـاس غـرض و نیـاز و هدف شـکل می‌گیـرد و چـون غـرض و هـدف متغیر اسـت لـذا این هم متغیر می‌شـود.

اسـتاد: متغیر می‌شـود و هر چیزی با آن غرض تناسـب دارد داخل می‌شـود و هر چیـزی تناسـب نـدارد باید از مدار علم بیرون باشـد. در علم اصول مسـائل متکثری از اصـول لفظیـه تـا بحث وضـع و حجیت و بحث حدیـث داریم. حدیث را بررسـی می‌کنیـم. بحـث عقـل و عقلا را بررسـی می‌کنیم. بحـث اصول عملیه را بررسـی

می‌کنیـم. بـه لحـاظ واقعی هیـچ موضوعـی را نمی‌توانیم پیدا بکنیم کـه جامع این موارد باشـد. ولی غرض حجیت اسـت و همه اینها دخیل در اسـتنباط حکم شـرعی و حجیت هسـتند. این یک نکته اسـت.

نکتـه بعـدی وقتـی می‌خواهیـم در علـم اصـول اسـتدلال بکنیـم قضایایـی را به ترتیـب قیـاس کنـار هـم چینـش می‌کنیـم و نتیجـه می‌گیریـم. در علـم منطق، فلسـفه و ریاضـی همیـن کار را می‌کنیـم. آیـا شـیوه اسـتدلال در علـم فلسـفه، ریاضیـات و علـوم حقیقـی همان شـیوه اسـتدلال در علـم اصول اسـت؟ به لحاظ شـکل بلـه، بـه لحاظ مـواد خیر. به لحاظ شـکل ۴ شـکل قیاس داریم شـکل اول و دوم و سـوم و چهـارم کـه بـا انـواع شـقوقش در منطق بحث شـده اسـت. مثلا فـرض بکنیـد موجبه بودن صغری و کلیت کبری شـرط یکی از اشـکال چهارگانه هسـت که در تمام علوم سـاری و جاری اسـت. در علم اصول اسـتدلال می‌کنیم اشـکال چهارگانـه قیـاس را در نظـر می‌گیریـم و به آن شـیوه اسـتدلال می‌کنیم. تمثیـل و اسـتقرا هـم کـه مـا را بـه نتیجه نمی‌رسـاند چـون تمثیل همـان قیاس اهل سـنت اسـت و اسـتقرا که اساساً حجت نیسـت مگر اینکه اسـتقرای تام باشد و در اصـول فقـه بـه کار مـا نمی‌آیـد مـوارد قابـل احصـا نیسـت و از موضـوع مـا خـارج اسـت. اگـر بـه لحاظ مـواد بخواهیم بررسـی بکنیـم در علوم حقیقـی موارد برهانـی مـورد بحـث اسـت و به عنـوان صغـری و کبری قضایـای برهانـی مورد اسـتفاده قـرار می‌گیـرد ولـی در علـم اصـول صغـری و کبـری از جنـس قضایای مشـهوره اسـت. بنابرایـن ویژگی‌هـای قضایـای برهانی کـه ذاتی اسـت، ضروری اسـت، دایمـی اسـت و کلی اسـت، می‌گویند محمول بـرای قضایـای برهانی این ۴ ویژگـی دارد. در علـم اصـول لازم نیسـت وقتـی به ذات انسـان نـگاه می‌کنید، فـرض کنیـد کل انسـان حیوان، هر انسـان حیوانی اسـت. در ذاتـش نگاه می‌کنید حیوانیـت ذاتیش اسـت. و کلی دایمی و ضروری اسـت. اما محمـولات در قضایای جدلـی و مشـهور، ذاتـی موضـوع نیسـت. چـرا حمل می‌شـود؟ بـه اعتبـار غرض. چـون ایـن محمـول اگر حمل بـر این موضوع بشـود غرض شـما را تامین می‌کند و شـما ایـن را حمل می‌کنیـد. یک مثال بزنیم مثـلا مجازات ادبی. به یک سـردار لشـکر می‌گوییـم شـیر. فلانی شـیر اسـت. چـرا ایـن کار را انجـام می‌دهیم چون تشـویق بکنیـم کـه دیگران مثل او بشـوند. رفتـاری را در دیگـران تولید می‌کنیم. یـا می‌خواهیـم او را تشـجیع بکنیـم با دشـمن بجنگد. پـس یک رفتـاری را تولید می‌کنیـم. علـوم اعتبـاری رفتـاری اسـت. رفتـار را تولیـد می‌کند. اطلاق شـیر به ایـن سـردار لشـکر بـه اعتبـار غرض شـد که شکسـت دشـمن یـا تامیـن امنیت اسـت. حـالا فـرض بکنیـم همین سـردار بعـد از یـک مدتـی تبدیل شـد به یک معانـد بـرای همـان حکومت. بـه او دیگه شـیر نمی‌گوییم، فرض کنیـد می‌گوییم مـوش اسـت. چـرا، چون با فریـب کارش را انجـام می‌دهد. حداقل اطلاق شـیر را از رویـش بـر می‌داریـم. چطـور یک موقع بـرای این فرد محمول بـود و یک موقع نبـود. بـه اعتبـار غرض اسـت. غرض شـما یک موقع اینسـت کـه ایـن را بی‌آبرو بکنیـد و یک موقع تشـجیع بکنیـد و بالا ببریـد و الگوی دیگـران بکنید. قضایای اعتبـاری چـون بـه اعتبـار غرض هسـتند آن چـه در آنها جعل می‌شـود بـه اعتبار غـرض اسـت. در علـم اصول قضایـا را با غرض می‌سـنجیم. تمـام قواعد فقهی و حکومتـی و قانونـی ایـن ویژگـی را دارند. امروز ایـن قانون را جعـل می‌کنند چون هـدف را تامیـن می‌کنـد. فـردا این قانـون را بر می‌دارنـد چون قانـون بهتری پیدا کردنـد یـا ایـن قانـون هـدف را تامیـن نمی‌کند. پـس مـا در قضایای علـم اصول از مـواد مسـلم و مشـهور و مقبـول اسـتفاده می‌کنیـم. اینکـه ایـن مـواد را از کجا می‌آوریـم خواهیـم گفـت. ایـن دومیـن نکتـه بـود. در نتیجـه ی آنچه گفته شـد توجـه داشـته باشـیم وقتی مواد یـک قیاس، برهانی هسـتند، قواعـد علوم حقیقی کـه علـوم تکوینی و واقعی هسـتند در قضایای اعتبـاری و در موضوعات اعتباری، جـاری و سـاری نیسـت. بنابرایـن قضیـه اجتمـاع نقیضین محـال اسـت. اجتماع ضدیـن محـال اسـت. قاعـده الواحد، دور باطل اسـت. تسلسـل باطل اسـت، تمام اینهـا در علـم اصـول جـاری و سـاری نیسـت. چرا؟ چـون علم حقیقی اسـت. چه اشـکالی دارد شـما دو تـا اعتبـار را جعـل می‌کنید ضد هم باشـند

البتـه اجتمـاع ضدین موضـوع و محل واحد می‌خواهـد. اینجا نیسـت. اعتبارکننده می‌توانـد جعـل بکنـد. در بحـث تکویـن، اساسـاً اجتمـاع ضدیـن محـال اسـت. نمی‌توانیـد بگوییـد ایـن هم سـفید اسـت و سـیاه اسـت. ولـی در جعـل می‌توانی هـر دو را جعـل بکنی و جعل شـده اسـت. یا بـه دلیل حکیم نبـودن اعتبارکننده یا غفلـت او و یـا بـه دلیـل اینکه یکـی اهم اسـت یکی از فعلیـت می‌افتد. بسـیاری از اسـتدلال‌هایی کـه مثـلاً مرحـوم آخوند صاحب کفایـه در کفایه انجـام داده و به قاعـده الواحـد و بـه دور تسلسـل اسـتناد کرده بـرای اینکـه چیزی را ابطـال بکند یـا فـرض بکنید کسـی اسـتدلال بکنـد یک معلـول، یک علـت بیشـتر نمی‌تواند داشـته باشـد یـا یـک علت یـک معلول بیشـتر نمی‌تواند داشـته باشـد، یـا مثلاً فـرض بکنیـد بگوید کـه تعارض علتیـن بر معلول محال اسـت، اینهـا کلاً از علم اصـول بیـرون مـی‌رود و جـای بحثش اینجا نیسـت. در اصول یک قاعده اساسـی بـرای اینکـه دو تـا قضیـه را نتوانیـم در کنـار هـم بپذیریـم وجـود دارد. آن قضیه بنیـادی علوم اعتباری اسـت همانطـور که می‌گوییم اجتماع نقیضین محال اسـت و سـنگ بنـا برای علوم حقیقی اسـت ما یک سـنگ بنا برای علوم اعتبـاری داریم و آن اینسـت کـه اعتبـارات در غـرض نمی‌تواننـد بـا هم متضـاد باشـند. اگر مولا بـه عبـد دسـتوری بدهـد و غرضش تامیـن امنیت عبد باشـد. غرضـش نمی‌تواند همزمـان عدم تامیـن امنیت عبد باشـد. بنابراین وقتی می‌گوید فـلان کار را بکن، نمی‌توانـد یـک چیـز دیگـر جعـل بکند کـه این غـرض را نقـض بکنـد. بنابراین تابـع اغـراض هسـتند. مـلاک اساسـی بـرای سـنجش صحـت و سـقم قضایا در علـوم اعتبـاری، تامیـن یـا عدم تامین غرض اسـت. ایـن نکته مهم اسـت. کمک می‌کنـد در بسـیاری از ایـن مسـائل و مـوارد کـه در علـم اصـول وارد می‌شـویم حواسـمان باشـد از قواعـد علوم حقیقی اینجا اسـتفاده نکنیم. لـذا یک چیزی مثل طهـارت می‌توانـد دلایل گوناگون داشـته باشـد. وضو علتش باشـد غسـل علتش باشـد. ابطـال وضـو و طهـارت می‌توانـد دلایل گوناگون داشـته باشـد چون جعلی و اعتبـاری اسـت. ایـن هـم یـک نکتـه خیلـی مهـم در ایـن مباحث اسـت. نکته دیگـر در مـورد علـوم اعتبـاری اینسـت کـه در علـوم اعتبـاری مـا با توهم سـر و کار داریـم. توهـم در عـرف ممکـن اسـت به خیـالات و اباطیل گفته بشـود. اینجا منظورمـان ایـن نیسـت. یک قـوه وهم داریم یـک قوه عقـل داریم. عقـل ادراک کلیـات و حقایـق می‌کند. وهـم ادراک جزئیـات می‌کند. خصوصیت وهم اینسـت کـه می‌تواند در ادراکات انسـان تصـرف بکنـد. ایـن تصـرف کـه انجـام می‌دهد یـک سـری معلومـات می‌سـازد کـه مـا بـه ازای خارجـی ندارنـد. ولی لزومـا این کار بـد نیسـت. ملکیـت به معنـای تکوینی و حقیقـی، رابطه علت و معلول اسـت. معلـول، مملـوک علـت اسـت و علـت مالک معلول اسـت. وهـم بـا جابجایی این مفهـوم بیـن انسـان و چیزهایـی که ملـک حقیقـی و تکوینی او نیسـت مثل خانه و کتـاب و لبـاس و اینهـا و جعـل ایـن مفهوم بین انسـان بـا آن موارد، نیاز انسـان را تامیـن می‌کنـد. پـس وهم یکـی از کارکردهایش ایـن می‌شـود. بنابراین معلوم می‌شـود ریشـه معانـی اعتباری در حقایق اسـت. وهـم معانی حقیقـی را از جایش خـارج کـرده و به اعتبار سـرایت داده اسـت. مثـلاً رابطه رأس و بدن. رأس نسـبت بـه بـدن یـک اصل و فرع اسـت. اگر رأس باشـد بدن هم اسـت. اگر رأس نباشـد بـدن نیسـت. پـس رأس بـدن را تدبیـر می‌کنـد و حیات بـدن به این رأس اسـت. ایـن را بـر مـی‌دارد یک فـرد را بین مجموعـه‌ای از افـراد قرار می‌دهـد و می‌گوید ایـن رئیـس اسـت و آنهـا نسـبت به ایـن مثل بدن نسـبت بـه این سـر می‌مانند.

رهنامه: برای آن ریاست یک سری قوانین را اعتبار می‌کند

اســتاد: آن قوانین را که اعتبار می‌کند چه بسـا از رابطه سـر و بدن الگو می‌گیرد. یعنی مثلاً سـر را فرض بکنید یک چشـمی دارد که این جاسوسـش اسـت یا با او اطلاعـات جمـع می‌کند. از همین نـگاه وزارت اطلاعات برای آن رئیس می‌سـازید. یـک سیسـتم عصبـی دارد کـه واکنش سـریع نشـان می‌دهـد. عین همیـن را در جامعـه می‌سـازید کـه یک اتفـاق ناگهانی افتاد آن سیسـتم عصبی واکنش سـریع داشـته باشـد. یا یک دسـتی دارد که کارهایش را انجام می‌دهد. شـما برای جامعه یـک دسـت بـرای رهبـر تامیـن می‌کنـی، قـوای نظامـی تامیـن می‌کنـی. همین گلبول‌هـای سـفید و قرمـز کـه از بـدن دفـاع می‌کننـد اینهـا سـربازهای آن رأس می‌شـوند در مثـال. یـا بـا دسـت و پایـش از این سـر دفاع می‌کنـد. اگـر او بخواهد آسـیبی برسـد حایـل می‌کنـد خودش را به سـر آسـیبی نرسـد. همـه اینهـا را وهم می‌توانـد جابجـا بکند در قضیـه اعتباری بـه کار بگیرد.

رهنامــه: جابجا که کــرد بعد آنجا بــرای آن علم اعتبــاری، عقل یک قوانیــن کلی درســت می‌کند. همه چیز دســت وهم نیســت.

اســتاد: بلـه. وهـم در جزئیـات می‌سـازد. عقـل کـه بـه حقایـق نـگاه می‌کند به کاری کـه وهـم انجـام می‌دهـد به عنـوان حقیقت نـگاه می‌کند کلـی‌اش می‌کند. انسـان‌ها دانـه دانه در رفتارهایشـان تدبیر و سیاسـت ورزی می‌کنند و معیشتشـان را تدبیـر می‌کننـد. همیـن عقـل به جزئیـات رفتارها در معیشـت نـگاه می‌کند علم سیاسـت و اقتصـاد و مدیریـت را به صـورت قواعد کلی اسـتخراج و جعل می‌کند و تبدیـل می‌کنـد بـه قواعد کلی و در دانشـگاه تدریـس می‌شـود و در محافل علمی مـورد بحـث قـرار می‌گیـرد. اینجـا یـک سـوال مطرح می‌شـود، اینسـت کـه چرا مدیریت‌هـا گوناگـون می‌شـود و سیاسـت‌ها و اقتصادهـا گوناگـون می‌شـود. چون اغـراض و مبـادی فـرق دارد. وقتی انسـان از نگاه اسـلام تعریف شـد و اهدافش با انسـان غربی متفاوت شـد. این تفاوت‌هـای نظامات اعتباری پدیـد می‌آید، بنابراین دو نحـوه سیاسـت و اقتصـاد و فرهنـگ اعتبار می‌شـود. یکی از آسـیب‌های جامعه مـا همیـن جا اسـت که ما در علوم انسـانی‌مان اعتبـارات غربی را بـه کار می‌گیریم ولـی اهـداف و مبـادی مـا گوناگون اسـت و لذا دچـار تضادهای گوناگون می‌شـود.

رهبـر معظـم انقـلاب در دیدار بـا یکی از مـدارس علمیه، گفتند اصـل تحول علوم انسـانی بـا حکمت اسـت ولـی چون در حـال حاضر شـرایط ایـن کار وجود نـدارد، افـرادی نداریـم و قابلیتـی نداریم کـه این کار را بکننـد این کار را فقـه انجام بدهد. فقـه بایـد اعتبـار بیـن مبـادی و اهـداف مـا را بتواند بـرای مـا بگوید. ایـن فقه اگر در بانکـداری و بیمـه و علـوم انسـانی کمک بکند که طراحی مسـیر بشـود در تک تـک علـوم انسـانی می‌توانیم بـا روش فقاهتی یـک راه منحصر به علوم اسـلامی فقاهتـی خودمـان طراحـی بکنیم و اعتبارات متناسـب بـا اهداف اسـلامی را تامین بکنیـم. شـاید آنجا بتوانیم یـک بانک یا بیمه و آمـوزش و پـرورش و آموزش عالی متناسـب بـا اغـراض حکومـت اسـلامی طراحی بکنیـم. لذا فقـه حکومتـی نیاز به یـک اصـول فقـه حکومتی خواهد داشـت که بخشـی از ایـن چیزها کـه گفتیم در کلام بررسـی بشـود و بخشـی در داخل اصول بررسـی بشـود تا قواعد استنباط فقه حکومتی تامین بشـود.

ایـن وهـم کـه ایـن کار را می‌کنـد مـا در واقـع نیـاز به یـک کاری پیـدا می‌کنیم بـه اسـم توهـم در علـوم اعتبـاری. توهـم چـه کار می‌کنـد؟ وقتـی یـک فعلـی را انجـام می‌دهیـم در خـارج موجـود نیسـت. چـه کار می‌کنیـم؟ آن فعـل را تصویـر می‌کنیـم. یعنـی من گرسـنه هسـتم. من می‌توانم سـیر باشـم. ابرای اینکه انسـان گرسـنه تبدیـل به انسـان سـیر بشـود یـک مسـیری را باید طـی بکند. این مسـیر چطـوری اسـت؟ از اینجـا حرکت بکنم گامها را بـردارم از پله بالا بـروم، در یخچال را بـاز بکنـم. غـذای مـورد نظر را بیـاورم داغ بکنم یا در آشـپزخانه بپـزم و بخورم تا سـیری حاصـل شـود . همـه این مسـیر را توهم می‌کنیـم و در ذهنمان می‌سـازیم و بعـد آن فعـل را انجـام می‌دهیـم. یکـی از کارهایی کـه می‌توانیم در علـم اصول، خصوصـاً اصول فقه حکومتـی و اصول فقه معاصر انجام بدهیم اینسـت که اهداف فقـه را در نظـر بگیریـم و تصویـر بکنیم و متناسـب با آن مسـیر را بـا توهم کردن بـرای خودمـان بسـازیم. این در واقع می‌شـود نظام‌سـازی و شبکه‌سـازی. آن نظام اقتصادی اسـلام یک بخشـی‌اش اسـتخراج احکام شـرعی اسـت. یک بخشـی‌اش طراحـی رونده‌ـا اسـت. روندها را باید با توهم بسـازیم. این یکی از چیزهایی اسـت کـه با شـناخت علـوم اعتبـاری وارد فضای اصول می‌شـود که تاکنون نبوده اسـت. این هـم یک نکته اسـت.

نکتـه بعـدی در مورد بحث اعتبار اینسـت کـه علامه طباطبایی خصوصاً در رسـاله اعتباریـات، در الانسـان فـی الدنیـا، در تعلیقـه بـر کفایه الاصـول، در مقاله ششـم جلـد دوم کتـاب اصـول فلسـفه و روش رئالیزم و حـدود ۲۰۰ صفحـه در المیزان به اعتبارات پرداخته اسـت. یکی از مسـائل مورد تعجب اینسـت که علامه طباطبایی اعتبارات را که بخشـی از بنیان فکری ایشـان اسـت به کسـی تدریس نکرده است. بهتریـن شاگردانشـان ایـن را پیش علامـه تلمذ نکردنـد. حتی شـهید مطهری در پاورقی‌های کتاب اصول فلسـفه و روش رئالیزم قسـمت اعتباریـات را یک مقداری تعلیقـه زده و رهـا کرده اسـت. این بـه دلیل عدم همراهی و عـدم ادراک آن مطالب بـوده اسـت. حرف‌هـای علامه در ایـن بحث خیلی عمیق اسـت. می‌تواند در تحول علـوم انسـانی و تحـول علـوم حوزوی مـا به طور جـدی به کار آیـد. خصوصا یکی از اسـاتید نقـل می‌کـرد در یـک جلسـه خصوصـی حضرت آقـا گفته‌اند اگر کسـی اصول فقه را براسـاس اندیشـه علامه طباطبایی بازنویسـی بکند از او تقدیرخواهم کـرد. ایـن نشـان می‌دهـد ایـن اندیشـه اعتباریات کـه تا زمـان علامـه پراکنده به آن پرداختـه شـده بـوده و در علـوم مختلف بـه صورت‌های گوناگون مطرح اسـت، علامـه بـه صـورت ویژه بـه آن پرداخته و باعـث تحول اساسـی در نگرش به علم اصـول و علـوم انسـانی خواهـد شـد. ایـن بحـث مهمی اسـت. بـه یکی از اسـاتید عرفـان حضرت اسـتاد رمضانی گفتم که نظر شـما در مورد نظریـه اعتبارات علامه طباطبایـی چیسـت، ایشـان گفتنـد اصـل ایـن اندیشـه در عرفـان اسـت و علامه توانسـته خـوب آن را بپرورانـد و در تمـام شـقوق علوم مطرح بکند. بحـث اعتبار به صـورت جـدی در عرفـان مطرح اسـت. اعتبارات حق بـه انحای گوناگـون در آنجا مطرح می‌شـود.

علامـه طباطبایـی در رسـاله اعتباریـات و در بقیـه رسـائل سـعی کرده ریشـه‌های اعتبـارات و اتفاقـی که در درون انسـان می‌افتد تا این اعتبار را جعل بکند مسـیرش را بـه مـا نشـان بدهـد. می‌گوید خـودت را جای بچه‌ای بگـذار که تازه بـه دنیا آمده الان گرسـنه‌اش شـده بعـد مسـیر اعتبـارش را طرح می‌کنـد. اعتبار وجـوب، اعتبار ملکیت، اعتبار ریاسـت، اعتبار اجتماع، اعتبار حسـن و قبح عقلی، بنای عقلا، کلام، وضـع، ملکیـت و لوازمش(چون وقتی قائل به ملکیت شـدید لوازم دارد. بیع، شـراء، اجـاره و اقسـامش بـه عنـوان اعتبـارات بعدی مـورد نظر قـرار می‌گیـرد) اعتبارات مربـوط بـه ریاسـت و مرئوسـیت و لوازمش(لوازم ریاسـت و مرئوسـیت مثلا عقاب و ثـواب اسـت در اعتبـارات چـون جعلی اسـت بایـد ضمانت اجـرا را اعتبـار بکنید. لـذا در ذیـل نظـام ریاسـت و مرئوسـیت، نظـام ثواب و عقـاب و اطاعـت و عقاب را جعـل بکنیم) مورد بحث ایشـان اسـت و تمام ایـن موضوعات امتـداد نظریه اعتبار را در ایـن مسـائل ذکـر می کند و همانطور که مسـتحضر هسـتید تمام ایـن موارد موضوعات اصولی اسـت.

خـود نظـام جـزا ذیـل نظام ریاسـت و مرئوسـیت نظامـی اعتبـاری می‌شـود برای تامیـن آن نظـام و حفظـش. قوانیـن اجتماعـی بـرای اینکه تامین بشـود و کسـی

تخلـف نکنـد ذیلـش یـک نظام جـزا و پـاداش لازم اسـت، حتـی نظـام اقتصادی هـم بـا نظـام جـزا می‌تواند تامین بشـود. لـذا در خود بعـث و زجر و اطاعـت و امر و نهـی و اینهـا هـم ذیل بحث ریاست مطالبـی مطرح است. یک دسـته از مطالب کـه ایشـان بحـث می‌کننـد در اعتباراتی اسـت که دو طرف متسـاوی هسـتند. دو نفـر می‌خواهنـد معامله بکنند یکی می‌فروشـد و یکـی می‌خرد، یـا ازدواج می‌کنند. اینجـا رئیـس و مرئوس نیسـت. ازدواج توافق طرفین اسـت. این هم سـنخ دیگری از اعتبـارات را می‌آفرینـد در مـورد انـواع معاملات و عقود و روابطی که بین انسـانها در نظـام اجتماعـی اسـت. اینهـا با اغـراض اعتبار بشـود. تک تک روابـط اجتماعی را می‌توانیـم بـا ایـن زاویـه نـگاه در فقـه و اصول، بـه گونه ای تصویـر بکنیم که با اغراض و اهداف اسـلامی سـازگاری داشـته باشـد.

یـک نکتـه دیگر اینسـت که اساساً بنای عقلا چیسـت و فرقش با عقل چیسـت. دلیـل عقلـی بـا دلیـل عقلایـی فرقش چیسـت. با تفسیر بنای عقـلا در نظریه اعتبار بسـیاری از مباحث اصول با نگاهی شـفاف قابل بررسـی می‌شـوند و علامه طباطبایـی در اندیشـه اعتبـارات بـه این موضـوع پرداخته‌انـد. بنای عقلا بسـته به اینکـه بیـن چـه وسـعتی از عقلا مطرح شـود قابل برسـی خواهد بود ممکن اسـت بنـا در فـرد و محلـه و خانـواده و جامعـه باشـد. همه اینهـا قواعد خاص خـودش را پیدا خواهـد کرد.

رهنامـه: یعنـی می‌خواهیـد بفرماییـد کـه در علـوم اعتبـاری کلاً براسـاس بنـای عقـلا شـکل گرفتـه اسـت؟

اسـتاد: اعتبـارات اجتماعی بله. و اجتمـاع از دو نفر آغاز می شـود و تعریف خاصی هم خواهد داشـت تا با فعل اشـتراکی اشـتباه نشود

رهنامـه: پـس علوم اعتباری که در اسـلام هم داریم علوم اسـلامی اعتباری، آنها چی می‌شـود؟

اسـتاد: دو دسـته هسـتند. یک دسـته از آنها بنای عقلاست که شـارع امضا کرده. مثـلاً اینهـا معاملـه می‌کردند شـارع گفته خوب اسـت یا با سـکوت خـود همان‌ها را امضا کرده اسـت . بخش جدی‌اش اینهاسـت. در جزئیاتش ممکن اسـت تصرف و دخالـت داده باشـد. بخشـی از آنهـا را می‌بینیـم عقـل خیلی مواقع بـه مصالح پی نمی‌بـرد. چـون مصالـح و مفاسـد فقط دنیایی نیسـت این عقـلای دنیـا از آن خبر ندارند. شـارع راسـا اعتبـار می‌کند.

عقـلا در حیطـه عمـل دنیایـی فقط همـه چیـز را می‌بینند. لـذا بنای عقـلا در این حـد اسـت. در ایـن حـد به میزانـی که مخالـف با مصالـح اصلی نفس نباشـد مورد امضـا قـرار می‌گیـرد. خیلی از چیزهـا را عقل نمی‌فهمـد و بنایش را هم نـدارد نماز صبـح دو رکعت اسـت و باید بخواند. عقـلا در موردش نظری ندارند. شـارع چون از مصالـح و مفاسـد خبـر دارد اینهـا را جعل و اعتبار می‌کنـد تا عقلا در دنیـا و آخرت بـه آن مصالحی که هسـت برسـند. این هـم یک نکته.

یـک نکتـه دیگر که خیلی مهم اسـت و در بحـث ما تاثیرگذار اسـت و با آن بحث حجیـت ذاتـی قطـع تا حـدّی ارتبـاط دارد. دو بحث اسـت یکی حجیـت قطع ذاتی اسـت یـا نـه؟ دوم، علـم کـه در فقـه و اصـول مـورد بحث ماسـت آیا همـان علم در فلسـفه اسـت یـا نـه؟ اینهـا را بحـث می‌کنیم. بـرای بحـث اول کـه می‌گوییم حجیـت قطـع ذاتی اسـت یـا نه، یکـی از نکات مهم اینسـت که خلـط بین حقایق و اعتباریـات نکنیـم بایـد تشـخیص بدهیـم چـه مفاهیمـی حقیقی هسـتند و چه مفاهیمـی اعتباری هسـتند. مفاهیم حقیقـی در علوم حقیقی خصوصا فلسـفه مورد بحـث قـرار می‌گیرنـد مفهـوم وجـود و عدم، مفهـوم ماهیت بـا انواع و اقسـامش و مقـولات عشـر مفاهیـم حقیقی هسـتند. پدر یکـی از مقولات اسـت. پسـر یکی از مقولات اسـت. بالا و پایین یکی از مقولات هسـتند. اینها مفاهیم حقیقی هسـتند. مـا بـه ازاء در خـارج دارنـد و اینهـا را ادراک می‌کنیم. مفهوم وضع یعنی نشسـتن و برخاسـتن و خوابیدن هیئت‌های گوناگون در انسـان هسـتند. بحث نفس و ملائکه و جن و حیوانات از مفاهیم حقیقی هسـتند با انواع گوناگونشـان. اما از شـما سـوال می‌کنـم حجیـت یـک مفهـوم حقیقـی اسـت یـا اعتبـاری؟ حجیـت یـک مفهوم اعتبـاری اسـت بـه این دلیل که در مقـام عمل جعلش می‌کنید کـه عقلا اگر طبق آن عمل کرده باشـند معذور باشـند و اگر عمل نکرده باشـند دلیل و بهانه نداشـته باشـند. مربـوط بـه علـوم رفتاری اسـت. قطـع اگر یـک چیز حقیقی اسـت حجیت بـرای آن ذاتـی می‌شـود یـا غیـر ذاتی؟ غیـر ذاتـی. لذا شـارع می‌تواند بگوید شـما اگـر از راه جفـر یقیـن کـردی بـه یک حکم شـرعی، بهش عمل نکـن. یعنی برای تـو حجت نیسـت، من بعدا عقابت نمی‌کنم. تفکیک بین حقایـق و اعتبارات باعث می‌شـود کـه مـا این ذاتـی بـودن را خیلی دقیـق بتوانیـم بفهمیم کـه این حجیت بـرای قطـع ذاتـی نیسـت. البته ذاتـی بودن حجیـت برای قطع را می‌شـود جوری تصویـر کرد که درسـت باشـد. مـا کاری بـه آن الان نداریم.

امـا سـوال دوم، مـا از نظام تکوینی حقیقی وارد نظام عقلایی می‌شـویم در اعتبارات. بنابرایـن وقتـی وارد نظـام عقلایـی می‌شـویم بایـد ببینیـم اعتبـار عقـلا در نظـام عقلایی‌شـان در مورد مسـئله‌ای مثل علم چیسـت. آیا عقلا در زندگی اجتماعی‌شان بـه یقین فلسـفی علم می‌گویند یا بـه اطمینان علم می‌گویند. چند نفر به شـما خبر می‌دهند فلان حادثه پدید آمده و پدر شـما از شـما کارش را خواسـته اسـت. شـما در نظـام رفتـاری خودتـان ایـن را حجت می‌دانیـد یا نه؟ بـه این یقین می‌کنیـد یا نه؟ عقـلا بـه ایـن علـم می‌گویند یا نـه؟ عقلا به ایـن علم می‌گوینـد. بنابرایـن یکی از اتفاقاتـی کـه می‌افتد اینسـت که در نظـام اصولی و فقهی، اطمینان مسـاوی با علم عرفـی عملـی اسـت. چون اعتبار عقـلا برای این علم اسـت. وهم مفاهیـم را جابجا می‌کنـد. مفهـوم علـم را از جای خـودش که یقین صـد درصدی اسـت جابجا کرده در نظـام عقلایـی روی اطمینـان گذاشـته و عقـلا بـه آن عمل می‌کننـد و علم هم می‌داننـد. از آن درصـد احتمـال کم هم صرفنظـر می‌کنند. با ایـن زاویه نگاه بعضی از احـکام کـه در کتب فقهی و رسـاله‌های عملیه اسـت که از شـخص مکلف یقین فلسـفی می‌خواهنـد اینهـا محـل تردیـد اسـت. می‌گوینـد تـو باید یقیـن بکنی که جایی از بدنت در غسـل خشـک نباشـد. کجا می‌شـود یقین کرد. مگر عقلا اینطور زندگـی می‌کننـد. بنظرم این یکی دیگـر از خلط‌های بین حقایق و اعتباریات اسـت. یکـی از ویژگی‌هـای علامه طباطبایی اینسـت کـه در هر علمی ملتزم بـه قواعد آن علم اسـت. در فقه فقیه اسـت در فلسـفه فیلسـوف اسـت در حدیث محدث است در تفسـیر، معلومات عرفانی و فقهی‌اش را دخیل نمی‌کند. این یکی از هنرهای کسـی اسـت که اشـراف به علوم داشـته باشـد. والا یکـی از علمای معروف کتابـی در باب اعتباریـات نوشـته، کلـی از مسـائل اصول و فلسـفه را با هم خلط کرده اسـت. وقتی انسـان وارد بحث می‌شـود می‌بیند آن شـخص چون اصولی بوده کلام و فلسـفه را هـم اصولـی دیده اسـت. این یکی از اشـتباهات اسـت. با ایـن توصیه، مـا در اصول باید استشـمام عقلای اصولی را برای درک مسـائل و جعل و اعتبار داشـته باشـیم تا ایـن علم به سـرانجام خودش برسـد.

یـک مسـئله دیگـر اینکـه مفاهیم اعتبـارات دارای حـد حقیقی و جنـس و فصل نیسـتند بنابرایـن اگـر در علوم اعتباری قصد داشـتیم که مفاهیـم را تعریف کنیم نبایـد دچار این اشـتباه شـویم که ماننـد علوم حقیقی باید جنـس و فصل حقیقی بـرای ایـن مـوارد پیـدا کنیـم و بـه شـبه تعریف و بیـان تعریـف به گونـه‌ای که بتوانـد افـراد تعریـف را در حـد معقولی شـامل شـود باید اکتفـا نمود یا بـه تعبیر دیگـر بـه جـای بـه دسـت آوردن جنـس و فصل بایـد تعریـف آن مفاهیـم را با غرض تامیـن نمود .



«نگاه درجه دوم» به دانش اصول

در گفت وگو با حجت الاسلام و المسلمین محمدجعفر ادیب‌زاده

حجـــت الاســـلام سـعید هالیـان دانش‌آموخته حـوزه علمیه و دارای تالیفاتی چـون: دانش تحصیل دانـش و نگاهـی بـه حـوزه؛ جایگاه‌شناســی توصیفـی ـ تحلیلـی روحانیــت و حوزه‌هـای علمیـه می‌باشـند.

این نوشـتار در پـی آن است کـه مهمتریـن محورهـای نـگاه درجـه دو بـه اصـول فقـه (نه اصول اسـتنباط که معنایی وسـیع‌تر دارد) را بـه صورت اجمالی بررسـی کنـد کـه شـامل ایـن محورهـا می‌باشـد: ۱- چیسـتی علـم اصـول. ۲-موضـوع اصـول. ۳- غایـت، فوایـد و ضرورت‌هـا. ۴- منابـع و روش‌هـای اصـول. ۵- تاریخچـه، شـامل دوره‌هـای هشـت‌گانه از ابتـدا تـا بعـد از انقـلاب اسـلامی بـه همـراه ویژگی‌هـای هـر دوره. ۶- سـاختار و تبویـب علـم اصـول. ۷- سـطوح ایـن علـم و اهـداف تحصیلـی. ۸-جایـگاه علـم اصـول. ۹- آسیب‌شناسـی‌ها، مطلوبیت‌هـا و افق‌هـای تحـول.

مقدّمه

دسـتیابی بـه موفقیـت در یک دانش و برگرفتن عُـدّه کافـی از آن، قوانین و ضوابط خاصّـی دارد کـه در بیانی موجَـز، یکی از مهم‌ترین آنها توجّـه کافی به نگرش‌های درجـه دوم مرتبـط اسـت که فواید و عواید بسـیاری به همراه و در پـی دارند.[۱] اصول فقـه نیـز از ایـن اصـل اصیـل برکنـار نیسـت و بـرای پیمـودن مناهج ایـن علم و تحصیـل بهینـه حلقـات متوالـی‌اش و شـکار دُرر فرائـد و جواهـر نهفتـه در آن تـا نیـل بـه غایـت مأمولـش، بایـد در جریـان دروس و بحـوث اصولی، به حـدّ کفایت بدیـن گونـه مباحث هم اهتمام داشـت؛ چنـان که تحقیق حقایق اصـول و تهذیب آن از غواشـی حواشـی و تسـدید بیشـترش برای تحصیل حجّت در فقه و کشـف غطاء از معالم دین در مسـیر هدایت مسترشـدین و نشـر رسـائل شـریعت و بسـط خطابات قانونی در ابعاد مختلف حیات بشـری نیز در پرتوی عنایت لازم به اینگونه نگرش‌هـا اسـت. بـا توجّه به جهات یادشـده، این نوشـتار می‌کوشـد بـه مهم‌ترین محورهـای نـگاه درجـه دوم بـه اصول فقه بپـردازد. البته، به تناسـب سـطح بحث و مخاطبـان و اقتضـاء مجـال محدود، به سـطوح عمومی‌تر بسـنده شـده و از ورود بـه عمـق مسـائل، مباحث مبنایی یا تفصیلی‌تـر و طرح دیدگاه‌هـای مختلف پرهیز می‌شـود. همچنیـن، محل‌بحث «اصول فقه» اسـت، نه «اصول اسـتنباط» که گاه مطرح و معنایی وسیع‌تر(شـامل اسـتنباط گزاره‌های غیرفقهی) از آن اراده می‌شـود. از بحـث تطبیقـی (و ذکـر مباحـث مرتبط بـا اصول فقه اهل‌تسـنّن) نیز بـه دلایل یادشـده پرهیز شـده است.

الف)چیستی علم اصول

نخسـت، بایـد به هویّت یا چیسـتی علم اصـول پرداخت که اغلـب از آن به «تعریف اصـول» یـاد می‌شـود. تعریـف یـک علـم، درکـی از هویّـت آن ارایـه می‌کنـد و همچنیـن، مرزهـای تمایزبخش آن با دیگر علـوم و معیارها و ضوابـط ورود و خروج مسـائل مختلـف ذیـل آن را روشـن می‌سـازد. هرچـه تعریـف یـک دانـش دقیق‌تر باشـد، التـزام نظـری و عملی به ملاک‌های برآمده از آن، از بسـیاری آسـیب‌ها مانند کـج‌روی و انحـراف یـا تـورّم بی‌مورد جلوگیـری می‌کند. وجه دیگـر اهمیت تعریف علـم آنسـت کـه تعریف‌هـا در محـدوده کتاب‌هـا محـدود نمی‌ماننـد و بازتاب‌هـا و امتدادهایـی علمـی، فرهنگی‌اجتماعی و حتّی تمدنـی دارند؛ به ویـژه دانش‌هایی که ارتباط‌هـای نزدیک‌تـری با مسـائل مـورد نیاز جامعـه دارند؛ مانند «اصـول فقه» که نقشـی اساسـی در فهم وظایف شرعی و شـکل‌گیری دانش بسـیار کاربردی و مؤثّر فقـه دارد. بـرای اصول فقه، تعریف‌های گوناگونی توسـط قدما و متأخران بیان شـده و هـر کـدام، مـورد نقـض و ابرام‌های مختلف قـرار گرفته اسـت؛ مانند:

تعریف علم اصول	قائل
علم أدلهُ الفقه علی وجه الإجمال [یعنی پردازنده به عناصر مشترک استنباط]	قدمای اصولیان، شهید صدر (المعالم الجدیدهٔ)
مجموع طرق الفقه علی الإجمال و کیفیهٔ الاستدلال بها و کیفیهٔ حال المستدل بها	علّامه حلّی، تهذیب الوصول
العلم بالقواعد التی تستنبط منها الأحکام الشرعیهٔ الفرعیهٔ	علّامه حلّی، تهذیب الوصول
العلم بالقواعد الممهّدهٔ لإستنباط الأحکام الشرعیهٔ الفرعیهٔ	مشهور قدما، قوانین‌الأصول، الفصول
العلم بالقواعد الممهَدهٔ لإستنباط الأحکام الشرعیهٔ الفرعیهٔ أو الّتی ینتهی إلیها فی مقام العمل	آخوند خراسانی، کفایهٔ‌الأصول
العلم بالکبریات التی لو انضمَت الیها صغریاتها یستنتج منها حکمٌ فرعیٌ کلّیٌ	میرزای نائینی، فوائدالأصول
ما یبحث فیه عن القواعد الممهَدهٔ لتحصیل الحجهٔ علی الحکم الشرعی	محقق اصفهانی، نهایهٔ‌الدرایهٔ
القواعد الخاصهٔ الواقعهٔ فی طریق استکشاف الوظائف الکلیهٔ العملیهٔ شرعیهٔ کانت أم عقلیهٔ	آقاضیاء عراقی، نهایهٔ‌الأفکار
القواعد الألیهٔ التی یمکن أن تقع کبری لإستنباط الأحکام الکلّیهٔ الفرعیهٔ الإلهیهٔ أو الوظیفهٔ العملیهٔ	امام خمینی، مناهج الوصول
العلم بالعناصر المشترکهٔ فی الاستدلال الفقهی خاصهٔ التی یستعملها الفقیه کدلیل علی الجعل الشرعی الکلّی	شهید صدر، بحوث
العلم بالعناصر المشترکهٔ لاستنباط جعل شرعی	شهید صدر، دروس
علمٌ یبحث فیه عن قواعد تقع نتیجتها فی طرق استنباط الحکم الشرعی	مظفر، اصول‌الفقه
العلم بالقواعد التی تقع بنفسها فی طریق استنباط الأحکام الشرعیهٔ الکلیهٔ الإلهیهٔ من دون حاجهٔ إلی ضمیمهٔ کبری أو صغری اصولیهٔ اخری إلیها	خویی، محاضرات

۱. دربـاره چیسـتی و ضرورت‌هـای نگاه درجه دوم به علوم، ر.ش: سـعید هلالیان، « ترویج نـگاه درجـه دوم بـه دانـش، راهبردی مهـم در آمـوزش پژوهش‌محور»، رهنامـه پژوهش، شـماره ۲، ۱۳۸۸ه.ش؛ همـو، دانشِ تحصیلِ دانـش؛ ص۴۷ و ۱۴۳ — ۱۴۹ و ۲۸۳ .

از تحلیـل تعریف‌های برشـمرده و دیگر نظایرشـان که هر کدام بـه وجوه یا قیودی از علـم اصـول اشـاره می‌کننـد، نکاتـی دربـاره هویّـت این علـم به دسـت می‌آید؛ از جملـه آنکـه، اصـول دانشـی مقدّماتی(آلـی/ ابزاری) اسـت که برای دسـتیابی به ابزارهای کشـف احکام شـرعی(واقعی یا ظاهری) از منابع فقه طراحی شـده اسـت، یعنـی ابزارهـای مـورد نیـاز بـرای چنین هدفـی و نیز «حجیّـت» آنها[1] بایـد در این علـم تثبیـت یا تنقیح شـوند و مهیّـای به کارگیـری در فقه گردند تا مسـائل فقهی ثابـت شـده بـا آنهـا نیـز دارای حجیّـت باشـند. اغلـب، از ایـن ابزارها بـه «قواعد» اصولـی یـاد می‌شـود، امّـا برخی مانند شـهید صدر بـا توجّه به برخـی ملاحظات و مشـکلات، از آنها به «عناصر مشـترک» در اسـتنباط حکم شرعی و مانند آن تعبیر می‌کننـد. ایـن قواعد یا عناصر به فقیه برای کشـف حکم شـرعی یـا تعیین وظیفه عملـی در هنـگام شـک مدد می‌رسـانند. برای مثـال، اگـر در اصول ایـن دو قاعده ثابـت شـود که «صیغه امر، ظهـور در وجوب دارد» و «ظهـورات قرآن‌کریم حجّیت دارنـد»؛ فقیـه در مواجهـه با آیـه «أَقیمُوا الصَّـلاةَ؛ بقـره:۳۴»، جهت اثبـات وجوب شـرعی نمـاز، دو قیـاس بدین ترتیب شـکل می‌دهد:

۱/«أَقیمُـوا الصَّـلاةَ صیغـه امر اسـت». «صیغـه امر، ظهـور در وجـوب دارد»؛ پس، أَقیمُـوا الصَّلاةَ ظهـور در وجوب نمـاز دارد.

۲/«أَقیمُـوا الصَّلاةَ ظهـور در وجوب نماز دارد». «ظواهـر قرآن‌کریم حجّیت دارند»؛ پـس، ظهور آیه در وجوب نمـاز حجیّت دارد.

بنابرایـن، مباحـث ادبی، منطقـی، کلامی، رجالـی و... در تعریـف اصول نمی‌گنجند؛ زیـرا هرچنـد در جریان اسـتنباط به عنوان مبادی یـا تنقیح‌گر برخی از مبـادی مورد نیـاز واقـع می‌شـوند؛ امّا قاعده اسـتدلال‌های فقهی یا عنصری مشـترک بـرای آنها نیسـتند و بـه بیـان دیگر، تنهـا صغریات قاعـده اسـتنباط را فراهم می‌کننـد و برای اسـتفاده مسـتقیم در اسـتدلال فقهی آمـاده و ممهّد نشـده‌اند. «قواعـد فقهی» هم خـود احـکام شـرعی کلّـی و مسـتنبط از منابـع هسـتند که تنهـا بر مصادیق‌شـان تطبیـق داده شـده و تفصیـل می‌یابنـد. بـرای مثـال، «حجّیـهٔ خبـر ثقـه» قاعده‌ای اصولـی اسـت کـه وجـوب و حرمت‌هـای بسـیاری در سراسـر فقـه بـا آن اثبـات می‌شـود، ولی«قاعده ضمان» قاعده‌ای فقهی اسـت کـه در آن، ضمان بر موضوعی کلّـی جعـل شـده اسـت و با تطبیق آن بـر مصادیق مختلفـش؛ مانند اجاره، بیـع و... ضمان‌هـای متعـدّدی ثابت می‌شـوند که همگی مجعـول بدان جعل واحد هسـتند. امّـا بـه لحاظ سـنخ، دانش اصـول در مجموع، هویّتـی «میان‌رشـته‌ای» دارد؛ چرا که مسـائل و روش‌هـای مورد اسـتفاده در آن، نه اعتبـاری و قراردادی صِرف هسـتند، نه نقلـی محـض و نـه فقـط عُرفی، عقلایـی یا عقلـی، بلکه علـم اصـول از ترکیبی از آنهـا شـکل می‌گیرد. برای مثال، بسـیاری از مباحـث دلالت الفاظ بر معانـی خاصّ و ظهورگیری‌هـا بـر اعتبارات لغوی، ادبی و پیوندهای اعتباری میان لفظ و معنا مسـتقر شـده‌اند، امّـا در بررسـی بسـیاری از تلازم‌های عقلی از کاوش‌هـا و تحلیل‌های عقل نظـری بهـره گرفته می‌شـود؛ چنـان که برخی امور مانند بنـای بر اعتبار خبـر واحد، حجیّـت ظهـور و... مبنـی بر ارتکازها یا سـیره‌های عقلایی یـا عُرفی(عام یـا خاصّ) هسـتند. بدین جهت، شـناخت سـنخ هر یک از مسـائل اصولی اهمیت بسـیار زیادی دارد؛ زیـرا هـر سـنخ از مسـائل، روش(یا روش‌های) متناسـب با خـود را می‌طلبد و به کارگیری نادرسـت روش‌های مرتبط، به بروز خطاها و اسـتنتاج‌های نادرسـت فراوانی می‌انجامد؛ مثلاً ممکن اسـت یک مسـأله عُرفی با شـیوه عقلی محض بررسـی شود یـا برعکس کـه هر دو خطاسـت و«کَم لها مـن نظیر!».

نکتـه اخیـر آنکـه، حتّـی برخـی از تعریف‌هـای رایـجِ علـم اصـول نیـز کمابیـش ظرفیت‌هایـی بـرای توسـعه دایـره و کارکـرد آن از «اصـول فقـه» بـه «اصـول اسـتنباط» دارنـد؛ بـه ویـژه اگـر در فکـر ارایه تعریفـی پیشینی(تأسیسـی و ناظر به مطلوبیت‌هـا) و نـه فقـط پسـینی بـرای اصـول باشـیم.

ب)موضوع اصول

موضـوع یـک علـم نیـز از دیگر اموری اسـت کـه در هویّت‌بخشـی بـدان و تعیین قلمـرو و گسـتره، مسـائل و حتّی روش‌هایش نقش جـدّی دارد. یکـی از معیارهای وارد یـا خـارج کردن مسـائل مختلف به یک علم، سـنجش آنها نسـبت به موضوع اسـت. همچنیـن، موضـوع موجـب انسجام‌بخشـی، وحدت‌آفرینی و تمایزبخشـی اجـزاء یـک علم می‌شـود و گزاره‌هـای پراکنـده را پیرامون خود جمع‌آوری می‌کند و بدانهـا نظـم و نظـام می‌بخشـد. منظـم بـودن یـک علـم بسـیار مهم اسـت؛ به خصـوص از جنبـه آموزشـی و بـرای یادگیـری و تعلیمـش. بـا این حـال، در بحثی کلان، ایـن مسـأله در میان اندیشـمندان مطرح شـده که آیا همه علـوم به موضوع نیـاز دارنـد؟ بسـیاری قائل بـه ضرورت موضوع برای هر علم هسـتند و حتّـی آن را معیـار تمایـز علـوم می‌داننـد.[2] در مقابل، بعضی نفی‌کننده آن می‌باشـند و انسـجام علـوم را بـا غایـت یـا سـنخیّت ذاتـی گزاره‌هـا و ... حلّ‌وفصـل می‌کنند.[3] دسـته‌ای نیـز قائـل بـه تفصیل‌هایی بـوده و مثـلاً موضـوع را بـرای علوم حقیقـی(تکوینی غیرقـراردادی) لازم دانسـته و آن را در دانش‌هـای اعتبـاری و قـراردادی (یا مرکّب از امـور تکوینـی و اعتبـاری) ضـروری نمی‌داننـد.[4] این نزاع در موضـوع علم اصول نیـز منعکـس شـده و دیدگاه‌هـای مختلفـی را مطابق جـدول ذیل رقم زده اسـت.

۱. حجیـت بـه معنـی عـام رایـج، «معتبر بـودن» یا صحت اسـتناد بـه دلیل معتبر اسـت. لازمه حجیّت و معتبر بودن، تکلیف‌سـازی، مسـئولیت‌خواهی، رفع تکلیـف و عادلانه بودن پـاداش یـا مجازات، با اسـتناد بدان در مقام احتجاج است که در اصـول فقه از این وضعیت بـه «مُنجّزیـت و مُعذّریـت» نـام بـرده می‌شـود. جهـت تفصیـل، ر.ش: شـیخ عبدالحمید واسـطی، الگوریتـم اجتهاد؛ شـهید صدر، بحـوث، ج ۸، ص ٤٤.

۲. ر.ش: بحوث، ج ۱، ص۳۸ –٤۰ .

۳. ر.ش: عراقـی، مقـالات الأصـول، ج۱، ص۳۷ – نهایـة الأفـکار، ج۱، ص۹؛ خوئـی، محاضـرات فـی الأصـول، ج۱، ص۲۰.

٤. ر.ش: علّامه طباطبایی، حاشیة الکفایة، ص۵–١٤.

<table>
<tr><th colspan="2">موضوع علم اصول</th></tr>
<tr><td colspan="2">عدم نیاز اصول به موضوع: مظفر، اصول‌الفقه؛ امام‌خمینی، مناهج‌الوصول</td></tr>
<tr><td rowspan="7">نیاز به موضوع واحد (مشهور) که عبارتست از</td><td>ادلّه اربعهٔ (کتاب، سنّت، اجماع، عقل):
○ بما هی ادلّهٔ (به وصف دلیل بودن): مشهور: میرزای قمی: قوانین‌الأُصول، و...
○ ذاتُ الأدلّة الأربعة بما هی هی (بدون وصف دلیلیت): اصفهانی: الفصول</td></tr>
<tr><td>الکلّیّ المنطبق علی موضوعات مسائل الأُصول المتشتّتة [از ادلّه اربعه باشد یا نه]، آخوند: کفایةالأُصول</td></tr>
<tr><td>کلّ ما کان عوارضه واقعة فی طریق استنباط الحکم الشرعی أو ما ینتهی إلیه العمل، نایینی: فوائدالأُصول</td></tr>
<tr><td>الحجّة فی الفقه: بروجردی، لمحات‌الأُصول</td></tr>
<tr><td>جامع انتزاعی: الجامع الّذی ینتزع من مجموع مسائله المتباینة کعنوان ما تقع نتیجة البحث عنه فی طریق الاستنباط و تعیین الوظیفة فی مقام العمل: خویی: محاضرات</td></tr>
<tr><td>الجامع الکلی القابل للانطباق علی موضوعات مسائل ذلک العلم: شهید صدر، بحوث</td></tr>
<tr><td>العناصر/ الأدلة المشترکة فی الاستدلال الفقهی خاصّة: شهید صدر، بحوث</td></tr>
<tr><td colspan="2">امکان موضوعات متعدّد: محقّق عراقی، نهایةالأفکار؛ سبحانی، الموجز</td></tr>
</table>

در هـر صـورت، همگـی اصولیـان در نظر یـا عمل، بـه موضوع به معنـای محور و مـدار مسـائل مورد بحث در اصـول(یا حداقل، محور دسـته‌ای از آنها) قائلند، یعنی یـک یـا چند امـر که در آن علـم، درباره عـوارض آنهـا (احکام و مسـائل مترتب بر آنهـا یـا منشـعب از آنهـا) بحث می‌شـود؛ چه حقیقـی یا اعتبـاری و انتزاعـی، واحد یـا متعـدّد، ناظر بـه غایت و غرض یـا غیر اینها. به طـور مختصر، در اصـول درباره شایسـتگی دلیـل بـودن یا نبـودن عناصر مختلـف و جواز یا عـدم جواز اسـتفاده از آنهـا در عملیـات اسـتنباط و حـدود و ثغـور بکارگیری آنهـا و دیگـر مباحث مرتبط بحث می‌شـود.

ج)غایت، فواید و ضرورت‌های اصول فقه

یکـی از نخسـتین مراحل پرداختـن به هر اقدامی؛ از جمله تحصیـل اصول، معرفت بـه ضـرورت انجـام و نیز بررسـی نتایـج و فواید مترتّب بر آن می‌باشـد. به‌راسـتی، تحصیـل اصـول فقه چه ضـرورت و فوایـدی دارد؟ یکی از عوامـل وحدت‌بخش به مسـائل یـک دانش، غایت آنسـت کـه بی‌توجّهـی بدان موجـب برخـی افراطها یا تفریطهـا شـده و می‌توانـد به تـورّم بی‌مـورد برخی از مسـائلش و دور شـدن آن از مقصـد اصلـی‌اش منجـر شـود و یـا در مقابل، بـه بی‌توجّهی و اهمال‌کاری نسـبت بـه برخـی دیگر بینجامـد. از آنجا کـه واژگانی مانند غایـت، هدف، غـرض، کاربرد، فایـده، کارکـرد، اسـتفاده، منفعت، ثمره، نتیجـه، پیامد و ضـرورت، در فضای علمی اسـتعمال‌های مختلـف و متعـدّد دارنـد و اسـتقرار اصطلاحـی چندانـی نیـز ندارند؛ نخسـت بایـد مـراد از آنهـا را مشـخص‌کرد و برخی‌کـه افـق نزدیک‌تـری دارند یا اغلـب در یـک معنـا بـه کار می‌روند را نیـز در یک دسـته گنجاند.

«غایـت»، بـه معنـای هـدف و غرض اصلـی از یک چیز(شـئ خارجی، دانـش و...) یـا هـدف و انگیـزه اصلی فاعـل [تدوین‌گر، واضـع، مؤسّـس، پدیدآورنـده] آن و به تعبیـری همـان علّت غایی اسـت. واژگان «فایـده، منفعت،کارکرد، کاربـرد، فعل(در اصطـلاح قدمـا)، اسـتفاده، ثمره، نتیجه، پیامـد و...» نیز همگـی می‌توانند به معنای نتایـج یـا لـوازم یا فروعـاتِ مترتب بر غایـت در نظر گرفته شـوند و به بیـان دیگر، بـر اثـر یـا آثـار مترتّب بر غَرض اصلـی از یک چیز اطلاق شـوند. غایـت علم برای شـکل‌گیری‌اش کفایـت می‌کنـد و همـان هدفـی اسـت که مـورد توجـه اصلی و اولیـه آن دانـش و اصحابـش اسـت، امّـا رسـیدن بـدان معمولاً دسـته‌ای از لـوازم، نتایـج و ثمـرات را نیـز بـه همـراه دارد یـا می‌توانـد بـه همـراه داشـته باشـد؛ مثلاً غـرض اصلی از علم ریاضی، کشـف حقایق ریاضی اسـت، ولی در ضمن، انسـجام فکـری، تیزذهنـی و... نیـز حاصـل می‌شـود. «هـدف یا اهـداف» نیز أعـمّ از غایت و فوایـد و شـامل هـر دو اسـت. «ضـرورت» نیـز بـه معنـای وجه نیاز به یک شـئ یـا پدیـده یـا علـم؛ چه نیـاز فردی یـا جمعی، چه نیـاز علمی یـا خارجی و... اسـت. اغلـب، بـا معرفـت بـه غایت یـک امر یـا فوایـد و کارکردهایـش، ضـرورتِ آن هم دانسـته می‌شـود. بنابرایـن، بیان غایت و فوایـد اصول، بیان وجوه نیـاز بدین علم یا ضـرورت آن هـم اسـت. در نتیجه، بحـث را باید در دو شـاخه پی گرفـت: ۱. غایت اصـول؛ ۲. فوایـد اصـول کـه در ضمـن آن، ضرورت‌هایش هم دانسـته می‌شـوند. غایـت نقشـی اساسـی در علـم اصـول دارد تـا بدانجـا کـه غایـت اصـول موجـب تمایزش از دیگر علوم و سـبب شـکل‌گیری و انسـجام موضوعات و مسائل مختلف آن شـمرده می‌شـود. غایت(یـا غرض اصلـی) تدوین اصول‌فقه، دسـتیابی به ابزارها یـا قواعـدی اسـت کـه بـه کارگیری آنهـا در فقـه موجب کشـف احکام شـرعی یا وظایـف عملـی از منابع فقه می‌شـود.[1] با تعریف اصول به غایـت، علومی مانند لغت، صـرف، نحـو، رجـال و... نیـز از دایره آن خـارج می‌شـوند؛ زیرا هدف اصلـی و اوّلیه یـا غایـت آنها تأمیـن قواعد اسـتنباط فقهی نیسـت، بلکه کمک بـه بخش‌هایی از عملیـات اسـتنباط، از فوایـد یـا کارکردهای ثانوی‌شـان اسـت. بنابرایـن، مهم‌ترین وجـه اهمیـت و ضـرورت اصول فقه آنسـت کـه معرفت احکام شـرعی بـدون این دانـش میسـور نمی‌گردد و به تعبیـر علّامه حلّی‌ره:«...و معرفتُـه واجبةٌ علی الکفایة، لتوقف العلم بالأحـکام الواجبة...علیه».[2]

در کنـار غـرض یاد شـده، فوایدی مانند تقویت نگرش نظام‌منـد، ازدیاد قدرت تفکر و تحلیل‌هـای عقلایـی، عُرفـی و حتّـی عقلی، افزایـش توان ظهورگیـری از متون دینـی و تجزیـه و تحلیـل بهتـر و فهـم صحیح‌تـر و دقیق‌تـر آنهـا، ارتقـاء مهارت حـلّ تعارض‌هـا و تزاحم‌هـا، احراز فهـم تخصّصی‌تـر و فنّی‌تر از فقـه و دانش‌های مرتبـط و... نیـز بر ممارسـت بر اصول فقه مترتّب می‌شـوند. حتّی آشـنایی با اصول فقـه نیـز موجـب تعاملـی درسـت‌تر، منطقی‌تر و پخته‌تـر با منابـع دینی شـده و از بسـیاری آسـیب‌ها در حوزه‌هـای مختلـف دین‌شناسـی و دین‌گسـتری کاسـته یـا جلوگیـری می‌کنـد. همانطـور که شـناخت و بـه کارگیـری قواعد منطقـی موجب کاهـش خطـای در تفکر می‌گردد، آشـنایی با قواعـد اصول و اِعمال آنها نیز سـبب کاسـتن از خطاهای اسـتنباط فقهی می‌شـود.

در سـطوحی کلان‌تـر، اصـول فقـه می‌توانـد بـه ایفـای نقش‌هـای ضـروری خود در تأسـیس علـوم اسـلامی؛ بـه خصوص علوم انسـانی و نیز در کشـف یـا طراحی نظام‌هـای فقهـی بپـردازد؛ بـه ویژه اگـر چنـد گام تحوّلی مـورد نیاز در این مسـیر را زودتـر بپیمایـد؛ چنانکـه می‌توانـد جایـگاه بایسـته‌تر، گسـترده‌تر و فعال‌تـری در تثبیـت، تنقیـح و تکمیـل مبانـی و روش‌هـای اسـتنباط گزاره‌هـای غیراحکامـی و معـارف مطـرح در متـون دینـی بیابـد. افـزون بر ایـن، اصـول فقه با طرح مسـائل اسـتنباطی و عرضـه آنهـا بـر علومـی مانند کلام و فلسـفه در حیطه‌های همسـنخ و مترابـط، می‌توانـد کمـک شـایانی بـه ارتقـای روشـی و محتوایی آنها نیز داشـته باشـد. البتـه، بخش‌هایـی از کارکردهای برشـمرده اکنـون نیز کمابیش فعالنـد، امّا هنـوز بـه موقـف بایسته‌شـان نرسـیده‌اند. توجـه بـه این‌گونـه فوایـد و کارکردها و دیگر نظایرشـان نشـانگر ظرفیت‌های فراوان اصول در مددرسـانی به فرایند تحقّق گسـترده‌تر اسـلام در ابعـاد مختلف زندگی اسـت.

---

۱. در اینجـا مقداری تسـامح به کار رفته اسـت؛ زیرا هرچند از علـم اصول با تعابیری مانند: دسـتور اسـتنباط، منطق فقه یـا اسـتنباط، دانش اسـتنباط، الگوریتم اجتهاد، روش‌شناسـی اجتهـاد، و... یـاد می‌شـود، امّـا در عمـل، اصول در موقـف کنونی‌اش برآورنـده چنین نیازی نیسـت و تأمیـن و ترسـیم همه مراحـل اجتهاد یا روش‌شناسـی همه عناصر دخیـل در آن را برعهـده نـدارد و بطـور عمده در تولیـد قواعد محدود مانده اسـت. هرچند منحصر کردن وظیفـه اصـول بـه تولیـد «قواعـد» اسـتنباط فقهی امـری رایج اسـت، امّـا نباید اصـول را فقـط عهـده‌دار ایـن کار دانسـت. ابزارهای اسـتنباطی، محدود بـه قواعد اصولی نیسـتند و روش‌هـا یـا عناصـر دیگـری نیز در عملیات اسـتنباط مـورد اسـتفاده قرار می‌گیرنـد که در علـوم دیگـری ماننـد علوم‌حدیـث، لغـت و... تولید می‌شـوند. البته، مسـائل روشـی مرتبط بـا فراینـد اسـتنباط هنـوز چنان که بایـد تولید، تثبیـت و به‌کارگیـری نشـده‌اند در حالی‌که نیازهـای اسـتنباطی در ایـن زمینـه بسـیار جدّی وگسـترده اسـت؛ به ویـژه بـا ورود فقه به عرصه‌هـای جدیـد و نیـاز بـه فقه‌هـای تخصّصی، نظام‌هـای فقهـی و... . حتّـی در اصول فقـه موجـود نیـز فقـط از قواعد ممهّده بـرای فقه بحث نمی‌شـود. برای‌نمونه، در بسـیاری از مباحـث اصولـي، از نفس حکم کلّیِ شـرعی بحث می‌شـود، نه آنچه در مسـیر اسـتنباط حکـم شـرعی قـرار می‌گیرد؛ مثـلاً اصولیان از «حکـم»، کیفیت تولیـد و تکوینش (مراتب حکـم)، اقسـام حکـم و... بحث‌کرده‌انـد. بـه بیانـی کلّی‌تـر، دسـته‌ای از اندیشـه‌های مؤثّر در اسـتنباط نیـز در اصـول مورد بحـث و تنقیح قرارمی‌گیرنـد که می‌تواننـد ذهنیت‌آفرین، رویکردبخـش، افق‌سـاز و جهـت‌ده به عملیات اسـتنباط (یـا اجزائـی از آن) و حتّی به تولید خـود قواعـد اصولـی (یا حدود و قیودشـان) باشـند و برای مثـال، دو فقیه در اثـر تأثّر از آنها در عیـن اسـتفاده از قواعد مشـابه بـه نتایج فقهی متفاوتی برسـند.

۲. علّامه حلّی، تهذیب الوصول الی علم الأصول، ص۴۸.

د)منابع و روش‌های اصول

«منبع‌شناسی» علم اصول علی‌رغم اهمیت بسیارش، بسیار کم مورد بحث قرار گرفته است. باید توجه داشت که «منابع اصول»، با بحث رایج «منابع فقه» متفاوت است. چنانکه اشاره شد، اصول فقه هویّتی مرکّب و میان‌رشته‌ای دارد. به همین جهت، اصول برای رسیدن به غایتش، از منابع [یا ادلّه][1] متعدّدی بهره می‌گیرد، یعنی:

ـ«عقل(نظری و عملی)»؛

ـ«نقل(قرآن کریم، سنّت[گفتاری، فعلی و تقریری])»؛

ـ«اجماع [حاکی و کاشف از سنّت]»؛

ـ«سیره‌ها و ارتکازات عقلایی، عُرفی، متشرّعی، اعتباری و قراردادی».

بنابراین، این دانش باید از آمیزه‌ای مرکّب از روش‌های متعدّد و مختلف متناسب با هر کدام از منابع و نیز متناظر با سنخ هر یک از مسائل مورد بررسی‌اش هم استفاده کند. البته، در اصول فقه شیعه به تناسب مبانی کلامی و معرفتی، برخی از روش‌ها؛ مانند قیاس[تمثیل منطقی]، استحسان، مصالح مرسله، مقاصد و... یا حجیّت ندارند و مردودند یا به عنوان مصدر تشریع و منبع حُکم شرعی شناخته نمی‌شوند؛ هرچند برخی از آنها؛ مانند بخش‌هایی از مقاصد الشریعه، برخی از کنش‌های عقل نظری و عملی و... می‌توانند کارکردهای تفسیری، موضوع‌شناسانه و مانند آنها داشته باشند.

در طول تاریخ، اصولیان شیعه برای نیل به غایت اصول، با توجه به نیازها و پیشرفت‌های مرحله‌ای فقه و اجتهاد، روش‌های مختلف یادشده را چنان با مهارت مورد استفاده ترکیبی قرار داده‌اند که کمتر نظیری برایش می‌توان یافت. بخشی از مباحث روشیِ مرتبط با چگونگی، مقدار و ضوابط بهره‌گیری از منابع و رابطه‌شان با یکدیگر، در خود اصول فقه منعکس شده است، امّا با توجه به موقف کنونی استنباط و نیازهای گسترده فعلی فقه، این میزان به هیچ وجه کافی نیست و چنین مقوله‌های مهمی یا باید با استفاده از ظرفیت‌های علم اصول در آن گنجانده و بررسی شوند یا آنکه ذیل دانش دیگری؛ مانند روش‌شناسی استنباط، فلسفه اصول، فلسفه استنباط و... مورد واکاوی، تحلیل و بازنگری‌های دقیق‌تر و تفصیلی‌تر قرار گیرند. برای مثال، اموری مانند روابط هر کدام از منابع با یکدیگر به ویژه رابطه کتاب و سنّت، انواع سنّت(از جمله سنّت فعلی و رفتاری)، تفاصیل بهره‌گیری از عقل نظری و عملی در فهم گزاره‌های فقهی، شیوه و میزان بهره‌گیری از تحلیل‌ها و داده‌های عقل نظری و عملی، روش‌های سنخ‌شناسی مسائل اصولی جهت به کارگیری روش متناسب با آنها و مسائل فراوان دیگر باید از حیث ارتباطشان با غایت اصول (نه بدون ضابطه و تورّم‌آفرین) تفصیل یافته و قواعد اصولی کاربردی متناسب با آنها تنقیح و ارایه شوند.

توجّه به هویّت ترکیبی اصول، اهمیّتی بسیار کلیدی در گزینش روش‌های متناسب با سنخ هر دسته از مسائل اصولی هم دارد. همانطور که در طول تاریخ استنباط، بی‌توجّهی بدین مسأله موجب آسیب‌ها و افراط و تفریط‌های فراوانی در انتخاب یا ردّ روش‌های مختلف و حتّی پیدایش مسالک و جریان‌هایی با ضررهای جبران‌ناپذیر معرفتی و اجتماعی ـ تمدنی شده است؛ توجّه دقیق بدین مقوله نیز همواره موجب شکوفایی مباحث اصولی و راه‌یابی به سمت قواعد راهگشا در فقه بوده است. طرد کلّی دلیل عقل یا قرآن کریم، عقل‌گرایی افراطی و استفاده(یا عدم استفاده) نابجا و بدون ضابطه یا نادرست از برخی قواعد فلسفی یا کلامی در اصول، عُرف‌گرایی یا اعتبارگرایی در برخی مسائل با هویّت غیرعُرفی یا اعتباری، بی‌توجهی به روش عقلایی در برخی از مسائل مبتنی بر ارتکازها یا سیره‌های عقلایی، منع کلّی همه کاربردهای برخی از روش‌های مردود و...، از مصداق‌های عدم توجّه دقیق به هویّت ترکیبی اصول و لزوم سنخ‌شناسی هر مسأله و کاربست روش یا روش‌های متناسب با آن است. منظور از ترکیبی بودن هویّت اصول و لزوم بهره‌گیری از روش‌های مختلف، ادغام و اندماج روش‌ها نیست، بلکه چنان که اشاره شد، باید با سنخ‌شناسی هر مسأله یا مجموعه مسائل، روش‌های مناسب و همسنخ با آنها را به کار گرفت. البته، برخی مسائل با بیش از یک روش قابل بررسی و حلّ‌وفصل هستند. ترکیبی بودن اصول، پنجره‌ای برای تعامل با علوم مختلف؛ حتّی برخی علوم عصری و استفاده روشی یا کبروی از آنها می‌گشاید؛ چنان که برخی محقّقان معاصر بدان تصریح و از چنین روشی استفاده کرده‌اند.[2]

نکته اخیر آنکه، از مطالب گذشته روشن می‌شود که وحدت و انسجام و نیز تمایز یک دانش، توسط مجموعه‌ای از ارکان هویّت‌بخش بدان تحقّق می‌یابد؛ به ویژه موضوع، غایت و روش آن.

ه)تاریخچه

بررسی تاریخی هر پدیده‌ای اهمّیت بسیاری دارد؛ به‌ویژه اگر موضوع بررسی یک پدیده انسانی متکامل در طول زمان؛ مانند یک دانش باشد. بررسی‌های تاریخی فواید فراوانی در عرصه آموزش، تحصیل و تحقیق یک علم نیز دارند که تفصیلشان مجال دیگری می‌طلبد.[3] به لحاظ مصداقی، بررسی تاریخی یک دانش؛ از جمله اصول فقه چند شکل عمده با کارکردهای خاصّ هر کدام دارد: ۱) تاریخ کلان آن علم؛ به خصوص تاریخ مبانی، روش‌ها و ساختارهایش؛ ۲. تاریخ اندیشمندان؛ به ویژه آثار و نظریه‌هایشان؛ ۳. تاریخ مسائل(روند تاریخی هر مسأله یا مجموعه مسائل). امّا یکی از بهترین بررسی‌های تاریخی؛ به‌ویژه برای تسلّط کلان بر یک علم، مطالعه ادوار یا دوره‌های کلانش است. دوره‌بندی دانش با هر معیار که باشد، باید مبرّرهای تاریخی کافی داشته باشد و امری سلیقه‌ای نیست. هر دوره با ویژگی یا مجموعه ویژگی‌های شاخص و تمایزبخش آن از برهه زمانی قبل و بعد خود شناخته می‌شود. برای اصول فقه نیز با معیارهای متفاوت، ادوار گوناگونی بیان شده است که چون بیان آنها و ملاک‌های هر کدام به نوشتار دیگری نیاز دارد،[4] در اینجا تنها به یک دوره‌بندی کلان هشت‌گانه و مهم‌ترین ویژگی‌ها، شخصیت‌ها و آثار هر کدام اشاره می‌شود.[5]

---

۱. در تفاصیل دقیق‌تر، بین«منابع» و «ادلّه»، فرق‌هایی از حیثیت‌های مختلف گذاشته می‌شود. به اختصار، مراد از منبع یا دلیل بودن چیزی آن است که می‌توان احکام شرعی را از داخل آنها یا از طریق آنها استنباط کرد. همچنین، می‌توان همه منابع را به کتاب و عقل(به‌معنای عامش) بازگرداند، امّا تفکیک‌های تفصیلی منابع مزیت دارد.

۲. ر.ش: آیت الله سیستانی، الرافد في علم الأصول، ص۱۷-۳۰: «قدركّزنا في بحوثنا على بعض الشذرات الفكرية التي تلتقي مع حركة التطوير لعلم الاصول من خلال الاستفادة من العلوم المختلفة قديمها و حديثها كالفلسفة و علم القانون و علم النفس و علم‌الاجتماع و من خلال محاولة التجديد على مستوى المنهجية و على مستوى النظريات الكبروية». باید اشاره کرد که مقدمه کتاب وزین الرافد، در بردارنده مسائل درجه دوم بسیار مفیدی درباره علم اصول می‌باشد.

۳. جهت تفصیل، ر.ش: سعید هلالیان، «کارکردهای تحصیل تاریخ در حیات صنفی طلّاب و اهداف تحصیلی آن»، رهنامه پژوهش، ش ۱۹+۲۰.

۴. جهت دیدن گزارشی از برخی دوره‌بندی‌ها، ر.ش: مهدی علیپور، درآمدی به تاریخ علم اصول، ص۶۸-۶۹.

۵. دوره‌بندی از نگارنده است.

دوره اول: زمینه‌هـا، ریشـه‌ها و جوانه‌ها [تأسـیس و تدوین ابتدایی] (صدر اسـلام تا اواسط قرن٤):

سرچشـمه و بسـتر تولّـد اصـول، علـم فقـه و نیازهـای اجتهـادی فقهـی اسـت. توضیـح آنکه، اسـلام شـامل مجموعـه‌ای از معـارف، احـکام و قوانیـن و هنجارها و ارزش‌هـا اسـت کـه از سـوی خداونـد سـبحان بـرای تنظیـم روابـط انسـان بـا خداونـد، خـود، جامعـه و محیـط بـه بشـریّت هدیـه شـده‌اند. آنـان کـه دیـن را با تمـام آموزه‌هایـش پذیرفته‌انـد، بـه حکـم عقل، خود را نسـبت بـه اصـول، قوانین، تعالیـم و تکالیفـش مسـئول دانسـته و پیـروی از آنهـا را واجب می‌شـمردند. امّا هر دینـی در قالب«متـون» عرضه شـده اسـت، یعنـی آنچـه از طریق گفتار شـفاهی، فعـل، سـیره و... بـه دیـن‌داران رسـیده، در نهایت مجموعه‌ای نوشـتاری اسـت که در اسـلام شـامل متـن وحـی و روایـات اسـت. از ایـن‌رو، دیـن‌داران برای ترسـیم نظام‌نامـه رفتاری‌شـان، چـاره‌ای جـز تمسّـک و رجـوع بـه تجلّـی زبانـی و متنـی دیـن ندارنـد. بدیـن ترتیب، پدیـده «متنْ فهمی» یـا «فهم متـن» رخ می‌نماید که پدیـده‌ای روشـمند و نیازمنـد به کارگیری قواعد خاصّ اسـت کـه هرچند اغلب آنها بـه صـورت ارتـکازی در نهـاد آدمی وجـود دارنـد، امّا امـوری ماننـد دوری زمانی از عصر صدور متون دینی و زوال بسـیاری از قرینه‌های پیوسـته و گسسـته، افزایش رو بـه رشـد نیازهای جامعه و پیدایش پرسـش‌ها و مسـائل بی‌سـابقه، جعـل اخبار، عـدم دسترسـی همیشـگی یا آسـان به معصومـان، تعارض برخـی روایات بـا قرآن یـا روایات دیگر، اسـتفاده از برخـی روش‌های ظنّ‌بنیان غیرمعتبر و... بر مشـکلات فهـم متـون دینی می‌افـزود و ضروری بود کـه برای فهم صحیح آنهـا و جلوگیری از انحـراف در فهـم دیـن، ژرف‌کاوی‌هـای بیشـتر و مضبوط‌تـری بـه‌کار رود. ائمّه اطهـار *علیهم‌السّلام*؛ به‌ویـژه امامَین صادقَین *علیهما‌السـلام* پیـش از همه بدین نیـاز مهـم توجّه نموده و به تعلیم صریح و با واسـطه قواعد کلّی و عناصر مشـترک اسـتنباط پرداختنـد تـا هـم روش‌های باطـل فهم متون دینـی را تذکّـر دهند و هم بـا القـاء اصول، شـیوه‌های صحیـح تفریـع و اجتهـاد را بیاموزانند.[1] با شـروع غیبت کبـری، رویکـرد اصولـی شـیعه نیـز فعال‌تـر و جدّی‌تـر شـد. در هر صـورت، آنچه در ایـن مرحلـه نیازهایـی تخصّصـی‌ای پدیـد آمد که فقهـا را بر آن داشـت تا برای برداشـت از متـون دینـی، علـوم و ابزارهایی را بـه کار گیرنـد. در رأس این تلاش‌ها تأسـیس دانش«اصول» بود که ریشـه‌ها و جوانه‌هایش در دوره اول شـکل گرفت.[2]

مهم‌تریـن ویژگی‌هـای دوره اوّل اصـول، عبارتند از:

ـ پیدایـش، تمایز و تنقیح نسـبی برخی مسـائل اصولی(به طور عمـده از دل مباحث فقهی)؛

ـ سادگی و عدم جامعیت مباحث؛

ـ آمیختگی نسبی با مباحث دیگر علوم؛ به‌ویژه مسائل فقهی و کلامی؛

ـ نـگارش امالی‌هـا، رسـاله‌ها و تک‌نگاشـته‌های مـوردی دربـاره برخـی مسـائل اصولـی؛ به‌ویـژه مباحث الفـاظ، اخبار(حجیّت، تعارض)، نسـخ، روش‌های نادرسـت اسـتنباطی؛ مانند اجتهـاد به رأی، قیـاس و...؛

ـ رواج امالی‌نویسی از معصومان *علیهم‌السلام* درباره موضوعات اصولی.

دوره دوم: تمایـز و اسـتقرار علمی‌فرهنگی [درمقابـل دیگرعلوم]: از شـیخ مفید(٣٣٦-٤١٣ق) تـا وفات شیخ‌طوسـی(٣٨٥-٤٦٠ ق)

ـ ظهور و بروز در قالب یک علم متمایز [در برابر دانش‌های دیگر] در بسـتر سـنّت علمی ـ فرهنگی اسلامی؛

ـ تدوین کتاب‌های تخصّصی‌تر و نسبتاً جامع‌تر؛

ـ اسـتقلال نسـبی اصول فقه و تلاش برای فاصله‌گیری بیشـتر از مباحث کلامی و منطقی؛

ـ تلاش برای تبیین قواعد اصولی بر پایه مبانی شیعی؛

ـ تأثّرپذیری نسبی از اصول اهل تسنّن در طرح مسائل و تبویب و تقسیم مباحث؛

ـ تألیف دوره‌های کاملی از اصول فقه؛ مانند: التذکرة، الذریعة، العُدّة؛

ـ افزایش دقّت و پیچیدگی مباحث؛

ـ تلاش برای پیشبرد همزمان و متناظر فقه و اصول.

دوره سـوم: رکود نسـبی[رکود اوّل]: پس از شـیخ طوسـی تا حدود یک قـرن بعد

ـ تقلیـد شـدید از آراء گذشـتگان؛ به‌ویـژه شـیخ طوسـی و مقهـور هیمنـه علمی او بودن؛

نام و زمان دوره	شخصیت‌ها و آثار مهم
١ زمینه‌ها، ریشه‌ها و جوانه‌ها [تأسیس و تدوین ابتدایی] (صدر اسلام تا اواسط قرن۴)	ـ هشام بن حکم (از اصحاب امام‌صادق*علیه‌السّلام*): الألفاظ و مباحثها، الأخبار و کیف تصحّ ـ یونس بن عبدالرحمن (م۲۰۸ق): اختلاف الحدیث و مسائله ـ دارم بن قَبیْصه (از اصحاب امام‌رضا*علیه‌السّلام*): الوجوه و النظائر، الناسخ و المنسوخ ـ ابوسهل اسماعیل نوبختی (معاصر امام‌حسن‌عسکری*علیه‌السّلام*): الخصوص والعموم و الأسماء والأحکام، النقض علی عیسی بن أبان فی الإجتهاد، ابطال القیاس، نقض رسالة الشافعی، نقض اجتهاد الرأی علی بن راوندی ـ حسن بن موسی نوبختی (خواهرزاده ابوسهل): خبر الواحد و العمل به ـ محمد بن احمد ابن داود (م۳۶۸ ق): مسائل الحدیثَین المختلفَین ـ ابن‌جُنید محمّد اسکافی (م۳۸۱ ق): کشف التنبیه والإلباس علی أغمار الشیعة فی امر القیاس، الافهام لأصول الأحکام، استخراج المراد من مختلف الخطاب، الفسخ علی من أجاز النسخ
۲ تمایز و استقرار علمی_فرهنگی [درمقابل دیگر علوم] از شیخ مفید (۴۱۳-۳۳۶ ق) تا وفات شیخ طوسی (۴۶۰-۳۸۵ ق)	ـ شیخ مفید (م۴۱۳ ق): التذکرة بأصول‌الفقه (الرسالة الاصولیة) [مهم‌ترین اثر]، رسالةٌ فی القیاس، النقض علی ابن‌جنید فی اجتهاد الرأی، مسألة فی الاجماع، مسألة فی القیاس ـ سیّد مرتضی علم‌الهدی (م۴۳۶ ق): الذریعة الی اصول الشریعة [مهم‌ترین اثر]، المسائل الموصلیّات، مسألة فی دلیل الخطاب، مسائل منفردات، الخلاف فی اصول الفقه، الذخیرة ـ حمزة بن عبدالعزیز سلّار دیلمی (م۴۴۸ یا ۴۶۳ ق): التقریب فی اصول الفقه ـ شیخ ابوجعفر طوسی (م۴۶۰ق): عُدّة الاصول [مهم‌ترین اثر]، مسألة فی العمل بخبر الواحد، شرح الشرح
۳ رکود نسبی [رکود اول] پس از شیخ تا حدود یک قرن بعد	ـ شیخ سدیدالدّین محمود حِمّصی رازی (م اوایل قرن ۷): المصادر ـ ابن‌زهره حلبی (۵۸۵-۵۱۱ ق): غنیة النزوع إلی علمی الاصول و الفروع [بخشی از کتاب]

۱. ر.ش: سـیّد حسـن صدر، تأسیس‌الشـیعه، ص۳۱۰؛ محمد محسـن تهرانـی (آغابزرگ)، الذریعـه الـی تصانیـف الشـیعه، ج۲، ص۲۹۱؛ احمـد بـن علـی نجاشـی، رجـال نجاشـی، ص۳۱۱.

۲. برای اطّلاع بیشتر، ر.ش: شهید صدر، المعالم الجدیدة للأصول، ج۱، ص۶۳.-۶۶.

ـ کم‌رنگ بودن تحقیقات مستقل، ابتکار و نوآوری؛

دوره چهارم: خروج از رکود[تکامل اوّل]: از نهضت حلّه/اواسط قرن ششم تا آغاز اخباری‌گری(اوایل قرن ۱۱)

ـ تأکید بر عدم تقلید و ضرورت نقد و بررسی اجتهادی آراء(به‌ویژه آراء شیخ طوسی) و عدم پذیرش آنها بدون دلیل؛
ـ تکامل، استحکام و توسعه کمّی و کیفی مباحث؛
ـ توجّه به اصول به عنوان مقدمه و ابزار فقه؛
ـ توجه به تطبیق‌ها و کاربردهای فقهی؛
ـ توجّه به اصول اهل تسنّن و اصول مقارنه‌ای؛ به‌ویژه در آثار علّامه حلّی؛
ـ ورود برخی مباحث کلامی و منطقی در اصول؛ به خصوص توسط علّامه حلّی؛
ـ تمایل برخی اصولیان به استفاده یا بحث از روش‌های غیرقطعی ظنّی؛
ـ تنقیح معنای اجتهاد مردود و مقبول؛ به‌ویژه توسط محقق و علّامه حلّی؛
ـ افزایش تألیفات اصولی جامع‌تر، مفصل‌تر و حاوی آراء جدید و ابتکاری‌تر.

دوره پنجم: رکود و مبارزه با اخباری‌گری[رکود دوم]: (اوایل قرن ۱۱ تا اواخر قرن ۱۲)

ـ مغلوب شدن نسبی جریان اصول‌گرایی و رواج اخباری‌گری(به‌ویژه توسط استرآبادی *م*۱۰۳۶ق، کاتب الفواید المدنیة) با ویژگی‌هایی مانند: توهم فقدان قواعد اصولی در عصر معصومان *علیهم‌السلام* و در نتیجه عدم نیاز به علم اصول؛ توهم منافات اصول‌گرایی با تمسّک به آیات و روایات؛ غیرمعتبر و حرام دانستن اجتهاد به دلیل بدعت و شیوه اهل تسنّن و ظنّی بودن؛ کنار گذاشتن عقل، قرآن، اجماع و حتّی سنّت پیامبر *صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم* از ادلّه استنباط؛ محدود کردن ادلّه در کتب اربعه و قطعی دانستن اخبار آنها و در نتیجه بی‌فایده بودن علم رجال؛ طرح نظریه تقلید همگانی از معصومان *علیهم‌السلام* و عدم نیاز به اجتهاد؛
ـ راکد ماندن ظرفیت‌های بسیار اجتهادی و علوم مرتبط و صرف توان بسیار در منازعه با اخباریان؛
ـ کنار زده شدن نسبی قرآن کریم و عقل از عرصه استنباط(که بسیار آسیب‌زا بود و برخی رسوباتش تاکنون باقی مانده است!)؛
ـ نگارش رساله‌های موضوعی و تک‌نگاشته‌های اصولی(غالباً در مسائل اختلافی با اخباری‌ها)؛
ـ رواج حاشیه‌نویسی، تعلیقه‌نگاری و شرح کتاب‌های اصولی گذشته و کاهش آثار اصولی مستقل؛
ـ ورود برخی افکار و مسائل سست و ضعیف در فقه، حوزه‌ها، فرهنگ و جامعه به دلیل ویژگی‌های اخباری‌گری؛
ـ مقابله برخی اصولیان(به‌ویژه فاضل تونی) با اخباریان و زمینه‌سازی برای مدرسه اصولی وحید بهبهانی؛
ـ فراهم شدن فرصت بازنگری در اصول و اجتهاد در حیطه‌های مختلف روشی، محتوایی و ساختاری؛
ـ دور و بریده شدن اصولیان از اصول اهل تسنّن.

۴ خروج از رکود [تکامل اوّل] از نهضت حلّه/ اواسط قرن ششم تا آغاز اخباری‌گری (اوایل قرن۱۱)	ـ محمد بن منصور ابن ادریس حلّی (۵۸۹-۵۴۳ ق): السرایر (فقهی – اصولی) ـ محقّق حلّی (۶۷۶-۶۰۲ ق): معارج الأصول، نهج الوصول الی معرفة الأصول ـ علّامه حلّی (۷۲۶-۶۴۸ ق): تهذیب الوصول الی علم الأصول، مبادئ الوصول إلی علم الأصول، نهایة الوصول الی علم الأصول، شرح غایة الوصول فی الأصول، النکت البدیعة فی تحریر الذریعة، غایة الوصول و ایضاح السبل فی شرح مختصر منتهی‌السئوول و الأمل فی علمَی الأصول و الجدل ابن‌حاجب، منتهی الوصول إلی علمی الکلام و الأصول، نهج الوصول الی علم الأصول، شرح غایة‌الوصول فی الأصول ـ فخرالمحقّقین (فرزند علّامه): غایة السؤول فی شرح تهذیب الأصول ـ شهید اول (م۷۸۶ ق): القواعد و الفوائد ـ شهید ثانی (۹۶۵-۹۱۱ ق): تمهید القواعد الأصولیّة والعربیّة لتفریع الأحکام الشرعیة ـ شیخ حسن بن زین‌الدین [فرزند شهید ثانی] (۱۰۱۱-۹۵۹ ق): معالم الأصول (مقدمه معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین)، ـ شیخ بهایی (۱۰۳۱-۹۵۳ ق): زبدة الأصول [مهم‌ترین اثر]، حواشی بر زبدةالاصول، حواشی بر شرح عضدی بر مختصرالاصول، حواشی شرح تهذیب الاصول عمیدی، مختصراصول فقه (فارسی)
۵ رکود و مبارزه با اخباریگری [رکود دوم] (اوایل قرن۱۱ تا اواخر قرن۱۲)	ـ سیّدحسین مرعشی سلطان العلماء (۱۰۶۴-۱۰۰۱ ق): حاشیة السلطان علی معالم الدین، حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی، شرخ زبدةالأصول ـ ملّاعبدالله فاضل قهستانی تونی (م۱۰۷۱ ق): الوافیة فی الأصول، حاشیه بر معالم ـ ملّامحمّدصالح مازندرانی (م۱۰۸۱ ق): حاشیه معالم الاصول، شرح زبدة الاصول ـ سیدحسین خوانساری (۱۱۰۱-۱۰۱۶ ق): حاشیه بر شرح مختصرالأصول عضدی، حاشیه بر معالم الاصول، رساله در مقدّمة واجب، رساله در اجماع ـ آقاجمال‌الدین خوانساری (م۱۱۲۵ ق): حاشیه شرح مختصرالأصول عضدی ـ محمّد بن حسن شیروانی (م۱۰۹۸ ق): الحاشیة علی المعالم ـ سید صدرالدین قمّی (م۱۱۶۵ ق): شرح الوافیة

دوره ششم: احیاء، بازنگری و بازسازی[تکامل دوم]: وحید بهبهانی(۱۱۱۷-۱۲۰۵ ق) تا شیخ انصاری(۱۲۱۴-۱۲۸۱ ق)

ـ غلبه جریان مقابله با اخباری‌گری؛ به‌ویژه با تلاش‌های علمی و عملی وحید بهبهانی(تأسیس حوزه‌ای جدید در کربلای مقدسه، بحث‌ها و مناظرات جدّی با محدّث

بحرانی، تربیت شـاگردان برجسـته و تألیف کتاب‌هـای قوی اصولی)؛
ـ انتشـار اندیشـه اصولی توسـط شـاگردان وحید در حوزه‌های مختلف(نجف‌اشـرف: شـیخ جعفر کاشـف الغطاء؛ کاظمین: سـیّد محسـن أعرجی؛ ایران: میرزای قمی در قم و آقـا محمّد علی فرزنـد وحید)؛
ـ نگارش آثار متعدّد در ردّ تفصیلی اخباریان و بررسی مباحث اختلافی‌شان با اصولی‌ها؛
ـ نگارش آثار قوی اصولی و فقهی(چه تک‌رساله‌های موضوعی، چه آثار مبسوط مفصّل)؛
ـ توجّه بیشتر به مباحث مرتبط حجیّت ظنون؛
ـ توجّه بیشتر به اصول عملیه(با دو رویکرد عقلی و شرعی)؛
ـ توجّه ضمنی به تقسیم طولی ادلّه به دو قسم «اجتهادی» و «فقاهتی»؛
ـ توجّه به بحث مستقلاّت عقلی و غیرمستقلات عقلی؛ به‌ویژه حُسن و قبح عقلی؛
ـ ورود کم‌رنگ و تدریجی برخی مسائل فلسفی به اصول.

نام و زمان دوره	شخصیت‌ها و آثار مهم
۶ احیاء، بازنگری و بازسازی [تکامل دوم] (وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ ق) تا شیخ انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴ ق)	ـ محمدباقر وحید بهبهانی (۱۲۰۵-۱۱۱۷ق): الفوائد الحائریة العتیقة والجدیدة، الفوائد الأصولیة، رسائل اصولی، حواشی بر معالم‌الدین، حاشیه بر قوانین‌الأصول شاگردش میرزای قمی ـ سیّدمهدی بحرالعلوم (۱۲۱۲-۱۱۵۵ ق): الدرّة البهیّة [منظوم]، الفوائد الأصولیة، شرح حقیقت و مجاز وافیه ـ شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (۱۲۲۸-۱۱۵۶ ق): کشف‌الغطاء، الحق المبین [نقد اخباریان]، غایة المأمول ـ سیّدعلی طباطبائی (۱۲۳۱-۱۱۶۱ ق): رساله‌های اصولی، حاشیه بر معالم‌الدّین، شرح مبادئ الوصول ـ میرزا أبوالقاسم قمی (۱۲۳۱-۱۱۵۰ ق): قوانین‌الأصول(القوانین المحکمة)، شرح تهذیب‌الأصول، شرح بر شرح مختصر حاجبی علاّمه، و رساله در قاعده تسامح در ادلّة سنن ـ مولی مهدی نراقی (۱۲۰۹-۱۱۲۸ ق): تجریدالأصول، أنیس المجتهدین، جامعة الأصول، رسالة فی الإجماع ـ سیّد محسن أعرجی کاظمی (م۱۲۴۲ ق): المحصول فی شرح الوافیة، الوافی، شرح دیگر بر الوافیة، حاشیه بر الوافیة، سلالة الاجتهاد، شرح مقدّمات الحدائق الناضرة، اصالة البرائة ـ سیّدمحمّد مجاهد [فرزند سیّدعلی طباطبایی] (م۱۲۴۲ ق): مفاتیح الأصول، استصحاب، الوسائل إلی النجاة، حاشیه بر معالم‌الدّین، حجّیّت شهرت، حجّیّت ظنون ـ شریف‌العلماء مازندرانی (م۱۲۴۵ ق): جواز امر آمر با علم به انتفای شرط ـ شیخ محمدتقی اصفهانی (۱۲۴۸-۱۱۸۵ ق): هدایة المسترشدین (حاشیه بر معالم)، حجّیة المظنّة ـ شیخ محمدحسین اصفهانی (م۱۲۵۴ تا۱۲۶۱ ق): الفصول الغرویّة فی الأصول الفقهیّة ـ سیّدابراهیم قزوینی (۱۲۶۶-۱۲۱۴ ق): ضوابط الأصول، نتایج الأفکار، حجّیة الظنّ ـ میرعبدالفتاح مراغی نجفی (م۱۲۶۶-۱۲۷۴ ق): عناوین الأصول

دوره هفتـم: ژرف‌نگری، تدقیق و توسـعه[تکامل طولی و عرضی]: از شـیخ انصاری(۱۲۱٤-۱۲۸۱ق) تا انقلاب اسلامی

ـ بناگـزاری یـک مکتـب اصولـی عمیق بر مبنـای تراث اصولیان گذشـته توسـط شـیخ انصـاری و امتـدادش توسـط شـاگردان و پیروان؛
ـ توجّـه تفصیلـی به تقسـیم طولـی ادلّه بـه دو قسـم «اجتهـادی» و «فقاهتی» و جداسـازی مباحـث مرتبـط بدان‌ها؛
ـ توجّـه تفصیلـی بـه مباحـث قطـع، ظـن و شک(تقسـیم مباحث اصولـی [بخش حجـج، نـه مباحـث الفـاظ] با توجّـه به حـالات مکلّف نسـبت به حکم شـرعی به سـه بخـش: قطـع و فروعاتـش، امـارات ظنّیه، شـک و اصـول عملیه)؛
ـ طـرح تفصیلـی و مسـتقل مباحـث قطـع بـرای نخسـتین بـار؛ از جملـه مباحث گسـترده علـم اجمالی؛
ـ توجـه تفصیلـی و عمیـق بـه امـارات و امـکان و چگونگـی تعبّـد بدان‌هـا و ارایه نظریـات جدید(ماننـد مصلحـت سـلوکیه شـیخ، مصلحت تسـهیل نایینی)؛
ـ تنقیـح و تفصیل بسـیار مباحـث اصول‌عملیـه؛ از جمله دسته‌بندی‌شـان به حصر عقلـی و تنقیح مجاری هـر کدام؛
ـ ابـداع یـا تنقیح و تکمیـل مفاهیم و ابزارهای تنظیم‌گر روابـط ادلّه؛ مانند حکومت، ورود و...؛
ـ ردّ تفصیلی نظریه انسداد باب علم و حجیّت مطلق ظنون؛
ـ توجّه تفصیلی به مباحث الفاظ؛ از جمله بحث وضع، معانی حرفی؛
ـ افزایش بحث از «حُکم»؛
ـ افزایش توجّهات ساختاری و ارایه چندین تبویب جدید برای علم اصول؛
ـ پررنگ شدن تدریجی بُعد عقلی‌تحلیلی اصول؛
ـ افزایـش کمّـی بی‌سـابقه تألیف‌هـای اصولـی؛ به‌ویـژه پـس از شـیخ و آخونـد و متناظـر با آثارشـان؛
ـ تفصیل و تطویل در مباحث اصولی و نگارش کتاب‌های مفصّل؛
ـ رواج «تقریرنویسی» و پیدایش «تقریرات» متعدّد و مفصّل؛
ـ انتزاعـی، متـوّرم یـا مکرّر شـدن برخـی مباحث و خروجشـان از آلیـت و ابزار فقه بودن؛
ـ راهیابی نسبی برخی از مباحث کلامی در بعضی مباحث اصولی؛
ـ رواج جزئی(بـه طـور موجبـه جزئیـه) برخـی تفکـرات فلسـفی لفظی[بـه معنـای اسـتفاده صـوری از مصطلحـات فلسـفی و زبـان فلسـفه یـا قواعد فلسـفی در حلّ برخی مسـائل بدون داشـتن محتوا یا روش صحیح یا متناسـب با سـنخ بحث و...]؛
ـ توجّه بیشتر به بحث سیره(معصومان، متشرّعه و عُقلا)؛
ـ توجّـه بـه نیاز جدّی ضرورت تألیف کتاب‌های آموزشـی اصـول و برخی تلاش‌ها در ایـن زمینه؛ به‌ویـژه در دهه‌های اخیر؛
ـ پیدایـش گرایش‌هـا، تأکیدهـا و تلاش‌هایـی بـرای تهذیـب و تنقیـح اصـول و کاربردی‌تـر کـردن آن در راسـتای نیازهـای فقه؛ از جملـه توسـط آیـت الله حائری یزدی، آیـت الله بروجـردی، امام خمینی‌ره و شاگردانشـان، شـهید صـدر و...

نام و زمان دوره	شخصیت‌ها و آثار مهم
۷ ژرف‌نگری، تدقیق و توسعه [تکامل طولی و عرضی] از شیخ انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴ق) تا انقلاب اسلامی	ـ شیخ مرتضی انصاری(م۱۲۸۱ ق): فرائدالأصول (رسائل)، الفوائد الأصولیة، اصول‌الفقه، حاشیهٔ القوانین، حاشیه بر استصحاب قوانین، رساله‌ها (مشتق، تقلید، تسامح در ادلهٔ سنن، نفی ضرر، حجیّت ظواهر کتاب) ـ میرزا محمّدحسن شیرازی (۱۲۳۰-۱۳۱۲ ق): رساله در اجتماع امر و نهی، تلخیص مباحث اصولی شیخ انصاری، رساله در مشتق، تقریرات درس اصول توسط شاگردان) ـ میرزا حبیب‌الله رشتی (۱۳۱۲-۱۲۳۴ ق): بدائع الأفکار، تقریرات درس شیخ انصاری (در فقه و اصول)، تقلید اعلم، اجتماع امر و نهی، تعادل و تراجیح ـ میرزا محمّدحسن آشتیانی (۱۳۱۹ـ۱۲۴۸ ق): بحرالفوائد [شرح رسائل] ـ شیخ محمّدهادی تهرانی (۱۳۲۱-۱۲۵۳ ق): محجّهٔ العلماء، الاتقان، اصول الفقه، اجتهاد و تقلید ـ آخوند خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ ق):کفایةالأصول [مهم‌ترین اثر]، دررالفوائد فی شرح الفرائد [حاشیه قدیم و جدید بر رسائل]، فوائدالأصول، رساله در مشتق، ظن، قطع، استصحاب ـ میرزا محمدحسین نایینی (۱۲۷۷-۱۳۵۵ ق): تقریرات شاگردان: فوائدالاصول (شیخ محمّدعلی کاظمینی (م۱۳۶۵ ق)، اجود التقریرات (سیّد ابوالقاسم خویی)، تقریر درس اصول (میرزا باقر زنجانی)، رساله‌ها) ـ آغاضیاءالدین عراقی (۱۳۶۱-۱۲۷۸ ق): مقالات الأصول، استصحاب عدم ازلی، تعلیقه بر رسائل، تعلیقه بر فوائدالاصول، حاشیه بر کفایة، حجیّت قطع، روائع الثالی فی فروع العلم الاجمالی، شرط متأخّر، نهایة الافکار (تقریرات شیخ محمّدتقی بروجردی)، بدائع الافکار (تقریرات میرزاهاشم آملی) ـ شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ ق): الفصول الغرویة، نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، الأصول علی نهج الحدیث، رساله‌ها (صحیح و اعم، مشتق، تحقیق حق و حکم، موضوع علم، طلب و اراده، اطلاق لفظ و ارادهٔ نوع یا صنف یا شخص، اجتهاد و تقلید و عدالت، مشترک، حروف، اطلاق امر و اقتضای تعبّدیّة یا توصلیّة، وضع، شرط متأخّر، حقیقت و مجاز و علایم آن و حقیقت شرعیه)، حاشیه بر قطع رسائل ـ شیخ محمدرضا مظفر (م۱۳۸۳ ق): اصول الفقه ـ شهید سیّدمحمدباقر صدر (۱۳۵۳-۱۴۰۰ ق): المعالم الجدیدة للأصول، غایة الفکر، دروسٌ فی علم الأصول یا حلقات (سه حلقه مطح‌بندی‌شده)، تقریر دروس توسط شاگردان (بحوث فی علم الاصول/ سیّدمحمود هاشمی شاهرودی، مباحث‌الأصول/ سیّدکاظم حائری، بحوث فی علم‌الأصول/ شیخ حسن عبدالساتر) ـ سیّدابوالقاسم خویی (۱۳۱۷-۱۴۱۳ ق): اجود التقریرات (تقریرات اصول میرزای نایینی)، تقریرات دروس محقّق اصفهانی، تعارض الإستصحابین، تقریرات دروس اصول (محاضرات فی اصول‌الفقه/ شیخ محمّداسحاق فیّاض، مصباح الاصول/ سیّد سرور بهسودی، مبانی الاستنباط/ سیّدابوالقاسم کوکبی، مصابیح‌الأصول/ سیّد علاءالدّین بحرالعلوم، دراسات فی الأصول/ سیّدعلی شاهرودی، الهدایهٔ فی الأصول/ شیخ حسن صافی) ـ امام خمینی (۱۴۱۰-۱۳۲۰ ق): انوار الهدایهٔ فی التعلیقهٔ علی الکفایهٔ، مناهج الوصول، الرسائل (استصحاب، قاعده تجاوز و فراغ، تعادل و تراجیح، اجتهاد و تقلید)، فروع علم اجمالی، موضوع علم اصول، لمحات الأصول (تقریرات اصول آیت‌الله بروجردی)، تقریرات دروس اصول امام توسط شاگردان (تهذیب الأصول/ شیخ جعفر سبحانی، جواهرالأصول/ سیّدمحمّدحسن لنگرودی، معتمد الأصول/ آیت‌الله فاضل لنکرانی، تنقیح الاصول/ شیخ حسین تقوی اشتهاردی، تحریرالأصول/ آیت‌الله عبدالله جوادی‌آملی)

دوره هشتم: دوران گذار: از انقلاب اسلامی به بعد.

بـا وقـوع انقلاب اسـلامی، دامنه تأثیراتـش، کمابیش بر همه عرصه‌هـای علمی و عملـی زندگی بشـر معاصر سـایه افکنـد. از آنجا که انقـلاب اسـلامی(و امتدادش، یعنـی مکتـب امـام) در پـی اقامه دیـن در همـه ابعاد زندگی اسـت، سـیل نیازهای نظـری و عملـی، فـردی، اجتماعـی، فرهنگـی، حکومتـی و... بـه سـوی آن و در حقیقت، به سـمت دین و منابع‌دینی سـرازیر شـد. به طور طبیعی، عرصه اسـتنباط و دانش‌هـای مرتبـط؛ از جمله اصول فقه نیز از متولّیان نخسـت پاسـخگویی بدین نیازهـا در حیطـه مربـوط به خود هسـتند. به طور مختصـر، ایـن دوره از اصول فقه را می‌تـوان دوران گـذار بـا ایـن ویژگی‌ها دانسـت:

ـ مواجهـه اصـول بـا مسـائل و مباحـث بسـیار فـراوان و پیچیـده اصولی(ناشـی از مواجهـه فقه با عینیت‌های گسـترده زندگی بشـر معاصـر در اثر فعال‌شـدن و اقامه ابعـاد بیشـتری از دین توسـط انقلاب اسـلامی)؛

ـ نیـاز بـه مبانـی، نظریه‌هـا، قواعـد، ابزارهـا و روش‌هـای اصولـی تأمین‌کننده فقه فرافردی(اجتماعـی، حکومتـی، نظام‌هـای فقهـی، فقه‌های تخصّصـی و...)؛

ـ قـرار گرفتـن علـم اصـول(و اسـتننباط) بـر سـر یـک پیـچ تاریخـی حسّـاس و سرنوشت‌سـاز که موفقیت در پیمایش درسـت و تحوّل‌آفرین ایـن گذرگاه خطیر در گـروی توجّـه بـه امـوری اسـت که بـه زودی بدان‌هـا اشـاره می‌شـود.[1]

و)ساختار و تبویب

سـاختار هر علم، بازتاب‌دهنده محتوای منتشـر در نظام روابـط طولی و عرضی بین مسـائل و بـه تعبیر دیگر، سـازمان‌بخش و چهارچوب‌دهنده بدان‌ها اسـت. سـاختار بـه معانـی پراکنـده یک علم، تجسّـد و تبلـور عینی می‌بخشـد و می‌تـوان آن را به مثابـه علّـت صوری یـک دانش دانسـت. از زاویـه‌ای دیگر، سـاختار همان تفصیل یافتـن و بـاز شـدن تعریـف و چیسـتی یک دانـش اسـت. چیدمـان و صورت‌بندی صحیـح، موجـب انـدراج صحیح مسـائل ذیـل یک علم شـده و پژوهـش، آموزش و ترویـج آن را آسـان‌تر می‌سـازد. اصـول فقـه نیز در تاریـخ تطوّرش، سـاختارها یا طرح‌هـای سـاختاری مختلـف و نسـبتاً متکاملـی بـه خـود دیده اسـت؛ به‌ویـژه در دهه‌هـای اخیـر که ساختارشناسـی و نیـل به سـاختار مطلوب از دغدغه‌های مهم برخـی اصولیـان بـوده و هنـوز هـم بـه درسـتی در طلب سـاختار مطلوبی هسـتند کـه حداکثـر جامعیـت و مانعیت ممکن را داشـته باشـد، همه مسـائل را بـا ترتیبی منطقـی و طبیعـی پوشـش دهـد، ظرفیـت پذیرش مسـائل جدید را داشـته باشـد، عـاری از مطالـب اسـتطرادی(مانند گنجانـدن مباحـث تعـارض یـا اجتهـاد و تقلید در خاتمه‌هـا یـا منـدرج کـردن برخـی قواعـد فقهـی در اصـول) یـا زوایـد (و حتّی مبـادی مختلـف تصـوّری و تصدیقی) باشـد،[2] اجـزاء و مسـائلش هماهنگ، متلائم و متناسـق(نه ناسازگار یا متهافت) باشـند، مسائل همسـنخ و همگن در حدّ امکان در یـک موضـع گردآوری و جاسـازی شـوند، در آن به اجزاء اصلـی اصول[موضوع، غایـت و روش] توجـه جـدّی شـده باشـد و مهم‌تـر از همـه آنکـه، ناظر بـه مراحل مختلف اسـتنباط فقهـی و کاربرد اصول در آنها باشـد. در مجموع، سـاختار مطلوب اصـول بایـد موجـب کارایی و تسـهیل هرچه بیشـتر در عرصه پژوهـش، آموزش و ترویجـش و بـه خصوص کاربسـت آن در عملیات اسـتنباط گردد.

بـه لحاظ مصداقـی، در خلال تاریخ اصول فقه، ده‌ها سـاختار مختلف با ملاک‌های گوناگون برای این دانش مطرح شـده اسـت؛ مانند تقسیم مباحث بر پایه معیارهایی همچون: أدلّه(شـیخ مفید، شـیخ بهایی، شـهید صدر)، خطاب شرعی(سید مرتضی، شـیخ طوسـی)، کیفیت اسـتدلال(علامه حلّی، صاحب معالم، فاضل‌تونـی، میرزای قمـی)، حـالات معرفت‌شـناختی مکلّـف نسـبت بـه حکم شرعی(شـیخ انصـاری)، شـناخت و اسـتنباط حکم شـرعی(خویی، مظفر، شـهید مطهری)، حجیّت(آیت الله سیسـتانی)، اعتبار(آیت الله سیستانی)، حکم شرعی(صادق لاریجانی).[3] بر پایه چنین

1. برای مطالعه تاریخی تفصیلی، ر.ش: شـهید صدر، المعالـم الجدیدة، ص٤٦-٨٩؛ مهدی علیپـور، درآمـدی بـه تاریخ علم اصـول؛ علی فاضل قائینـی، علم الأصول تاریخـاً و تطوراً؛ محمدرضـا ضمیـری، دانشـنامه اصولیـان شـیعه؛ علـی صفائی‌حائـری، درآمـدی بـر علم اصـول؛ مهـدوی هـادوی، تاریخ علم اصول از نگاه شـهید صدر؛ سـیّد حمید رضا حسـنی و مهـدی علیپور، جایگاه‌شناسـی علـم اصـول، ج۱، ص٤١-٢٥٧؛ ابوالقاسـم گرجی، تاریخ فقـه و فقهـا، ضمیمـه: ادوار علـم اصـول الفقـه، ص٢٠٧-٣٤٤؛ محمود شـهابی، تقریرات اصول، مقدمـه، ص٤-٦٥.

2. بـه لحـاظ منطقـی، بحـث از مبادی پیشـینی یک علم و تنقیـح آنها بایـد در دانش‌های پیشـین‌تر مرتبـط بدانهـا و نیـز در فلسـفه مضـاف یـا روش‌شناسـی آن علم انجام شـده و نتایجشـان در آن علـم سـرریز شـود. بدینگونـه، از تـوّرم آن علم نیز جلوگیری می‌شـود.

3. ر.ش: علـی صفایی‌حائـری، درآمـدی بر علم اصـول، ص٥٢-٨١؛ بلال شـاکری، هادی

ملاک‌های مختلفی، تبویب‌های گوناگونی شکل گرفته است؛ برای نمونه:
ـ«مباحث الفاظ» و «قطع/ ظن/ شک»: شیخ انصاری؛
ـ«مقدّمـه: مبـادی تصـوّری و تصدیقـی لغوی و احکامی»، «مسـائل عقلی [نظری و عملی]»، «مسـائل لفظی»، «حُجَج شـرعیه [ازجمله اسـتصحاب]»، «تعارض حجّتین»، «خاتمـه: برائت، اشـتغال، اجتهاد و تقلیـد»: محقّق اصفهانی؛
ـ«مقدمـات: تعریـف، موضـوع و غـرض، حکـم شـرعی»، «قطـع»، «ادلّـه محرزه: شـرعی (لفظی/ غیرلفظـی) و عقلـی»، «اصول عملیـه»، «خاتمـه: تعارض ادلّه»: شـهید صدر[حلقات]؛
ـ«اکتشافات»، «احتجاجات(ادلّه و حجج)» و «تعارضات و ترجیحات»: علی عابدی شاهرودی.

ز)سطوح و اهداف تحصیلی

اگـر بـه درسـتی قائل به تفـاوت خروجی‌های نظام آموزش باشـیم، یکـی از لوازم بدیهی، ضرورت سـطح‌بندی آمـوزش اسـت. امّـا همیـن امـر روشـن چنـان که باید مـورد توجّـه قـرار نمی‌گیرد. بـه طور قطع همـه طلّاب بـه جهـت وظایـف صنفی خطیرشـان در دین‌شناسـی و دین‌گسـتری، به سـطحی از تحصیل اصـول فقه نیاز دارنـد، امّـا بدیهی‌سـت کـه نیـاز بـه اصـول فقـه و در نتیجـه مقـدار و سـطح فراگیری‌اش بـرای طیف‌هـای مختلف طلّاب یکسـان نیسـت. جهت توضیح، ابتدا باید تصویر کلانی از حرکت تدریجی به سـوی تخصّص علمـی ارائـه کـرد. سـیر تحصیل و کسـب علـوم و مهارت‌های تخصّصـی، ماننـد ورود در هرمی چنـد طبقه با قاعـده‌ای بسـیار گسـترده اسـت که با حرکـت به سـمت رأس، از تعداد دانش‌هـا و مهارت‌ها کاسـته و بر عمق و محتوایشـان افـزوده می‌شـود، یعنـی دایـره دانش‌هـا و فعالیّت‌هـای پراکنـده علمـی و عملـی، لایـه به لایه محدودتـر می‌شـود تا آنکـه تمام فعالیت‌هـا بر موضوعـات تخصّصی متمرکز شـوند.



نمایی از حرکت به‌سمت تخصّص در یک دانش

لایـه نخسـت(آشـنایی)، بسـیار گسـترده و مشـتمل بـر اطّلاعـات و مهارت‌هـای متنـوّع و فراوانی اسـت، ولی همگـی در سـطحی ابتدایـی و در حدّ آشـنایی هسـتند. در لایه دوم(تسـلّط عمومـی)، از میـان همـان دانش‌هـا و مهارت‌های گذشـته، برخـی انتخـاب و بـا توجّـه بیشـتر دنبـال می‌گردنـد. از ملاک‌های تسـلّط بـر یک دانش اینسـت که فراگیـر بتوانـد بـا متـون تخصّصـی‌اش ارتبـاط برقـرار کـرده و توانایی عرضه خدمـات تخصّصی مرتبط هرچند در سـطح پایین را داشـته باشـد. لایه سوم(تسـلّط تخصّصی) کامـلاً تخصّصـی اسـت. فراگیـر در ایـن لایه، آمادگـی و قابلیّت ارایه آثـار و خدمات تخصّصی‌تـری را دارد. در رأس هـرم، فعالیّت‌های فوق تخصّصی قـرار گرفته که معمولاً تنهـا در یـک یـا چنـد موضـوع از یـک حوزه تخصّصی امکان‌پذیرسـت و همراه نظریه‌پـردازی و حرکـت در مرزهای دانش اسـت. در این حرکـت رو به عمق، تنـوّع دانش‌ها و مهارت‌هـا، پیش‌نیـاز رسـیدن بـه تخصّـص اسـت. همیـن روند در علـم اصول نیز جاریسـت. بدین جهـت، هر طیف از طلّاب بسـته به هـدف و مأموریتشـان، به تحصیل سـطح خاصّـی از آن نیـاز دارنـد. طیف‌بنـدی طـلّاب و بیان سـطح مورد نیاز هر دسـته به اصـول و چرایی‌اش، به نوشـتار جداگانه‌ای نیـاز دارد، لکن می‌توان دسـته‌بندی کلّی ترسیم‌شـده در جـدول ذیـل را ارائه داد.

سطوح موردنیاز تحصیل اصول برای دسته‌های گوناگون طلّاب		
دوره	**سطح موردنیاز**	**فراگیران**
عمومی	آشنایی و تسلط عمومی	همه طلّاب
تخصّص	تسلط تخصصی	ـ پردازندگان به عرصه‌هایی که مبانی، ابزارها، قواعد و مهارت‌های اصولی، تأثیرات چشمگیر و معناداری در آنها دارد؛ به‌ویژه هر عرصه‌ای که با فهم منابع دینی و استظهار از آنها و کاربردشان یا با حلّ تعارض‌های بدوی‌شان [یا حداقل، با محصولات علمی و نظریه‌های تخصّصی اسلام‌شناسان نظریه‌پرداز] سروکار دارد؛ مانند: تفسیر، علوم عقلی اسلامی، کلام، اخلاق و عرفان اسلامی، علوم انسانی و اجتماعی، هنر، حقوق، فقه‌های تخصّصی و...؛ ـ مدرّسان سطح عمومی اصول و فقه؛ ـ عهده‌داران مناصب اجتماعی یا اجرایی مرتبط با وظایف صنفی روحانیت که نیاز به حداقل مرتبهٔ اجتهاد را دارند؛ مانند قضاوت و...؛
فوق‌تخصّص	فوق تخصّص (با مراتب خود)	ـ مدرّسان فقه و اصول سطوح عالی و خارج؛ ـ محقّقان و نظریه‌پردازان برشمرده در دوره تخصّصی [در مراتب بالاتر تحقیق و تخصّص]؛ ـ محقّقان عرصهٔ اصول‌فقه یا علوم مرتبط؛ مانند فقه (فردی، اجتماعی، نظام‌های فقهی، فقه‌های تخصّصی)، فلسفه اصول، فلسفه اجتهاد، فلسفه فقه، روش‌شناسی استنباط، و... .

به لحاظ مصداقی و تطبیقی می‌توان با قدری تسـامح، دو مرحله آشـنایی و تسـلّط عمومی را معادل «مقدمات و سـطح۱ (پایان پایه ۶)»، مرحله تخصّصی را معادل«سـطح ۲ و۳ + یـک دوره خـارج فقـه و اصـول» و لایـه فـوق تخصّـص را معادل «اتمام سـطح ۴ و بالاتر» گرفـت. «هدف مرکزی» از تحصیـل اصول در همه دوره‌های برشـمرده، عبارتسـت از: «توانایـیِ شـناخت و بـه کارگیـریِ مبانی، قواعـد و ابزارهای اصولی در فرایند اسـتنباط گزاره‌های فقهی» و به بیـان دیگر: «دانش و مهارت بـه کارگیری اصول در فراینـد کشـف احـکام[و قوانیـن] دین یا تشـخیص وظیفه عملی در موارد عـدم امکان برگرفتن حکم از متون[مانند موارد شـک]». البته، این هدف دارای مراتب اسـت و در

وحیدی‌پور، «تطوّر تاریخی هندسـه علم اصـول»، http://mag.ijtihadnet.ir/۱۹۵۴۰-۲/#_ftn۸؛ علی اکبر رشـاد، ساختارشناسـی دانش اصول، الگوی شـیخ انصـاری، http://rashad.ir/?p=۱۴۰۶

هـر یـک از سـطوح، متناسـب با همان سـطح، معنا شـده و بسـط می‌یابد. بدین ترتیـب، می‌توان به بیـان تفصیلی اهداف فراگیـری اصول در هـر یک از دوره‌های برشـمرده پرداخـت که بـه اجمـال در جدول‌های مرتبط بیان شـده‌اند.[1]

اهداف آموزشی حداقلی اصول برای دوره فوق‌تخصصی	
اهداف تفصیلی (افزون بر اهداف دوره تخصصی و عمومی)	ـ تسلّط بر مباحث درجه دوم و تحلیلی درباره علم اصول و علوم مرتبط و فلسفه‌های مضاف آنها؛ مانند فلسفهٔ اصول، فلسفهٔ فقه، فلسفهٔ استنباط و...؛ ـ بررسی تطبیقی و سنجش انواع تعاریف اصول و ارائهٔ تعریف مطلوب؛ ـ شناخت دقیق ماهیّت قضایای اصولی و توانایی تشخیص گزاره‌های حقیقی، اعتباری، عُرفی، نقلی، عقلی، عقلایی و... و بیان ملاک این تشخیص؛ ـ توانایی سنخ‌شناسی مسائل و گزاره‌های مختلف اصولی و تشخیص روش‌های متناسب برای بررسی و استفاده از آنها؛ ـ شناخت دقیق تقسیمات و تبویب‌های مختلف دانش اصول و ملاک هریک و توانایی ارائه (یا دفاع از) ساختار و تبویب پیشنهادی مطلوب و بیان استدلالی وجوه برتری و تمایز و تشابه آن؛ ـ شناخت روش‌های سنجش در اصول و سنجه‌های معرفت اصولی؛ ـ توانایی اصطیاد، دسته‌بندی، ریشه‌یابی، مبناشناسی، سنجش و نقد اقوال مختلف در یک مسأله و اختیار استدلالی دیدگاه برگزیده؛ ـ شناخت استثناءها، تبصره‌ها و نکات جزئی، دقیق و عمیق درباره یک مسأله اصولی؛ ـ شناخت دقیق و عمیق تراث مسلمین در زمینه علم اصول و توان ترجمه آنها به ادبیات علمی معاصر و امتدادبخشی بدانها در عرصه‌های عینی؛ ـ تسلّط بر تاریخچه و مبانی هریک از مسائل اصولی (هرچند بالقوه: توانایی انجام در صورت نیاز)؛ ـ شناخت تفصیلی هریک از شخصیّت‌های برجسته تأثیرگذار اصولی و نیز کتابشناسی توصیفی – تحلیلی هرکدام؛ ـ شناخت علوم مرتبط با اصول، مرز هرکدام با دیگری، و ملاک این مرزبندی (مانند زبان‌شناسی، هرمنوتیک، فلسفه تحلیلی، قواعد فقهی، لغت، رجال، و...) و توان تشخیص و تفکیک مسائل مورد بررسی در هریک؛ ـ تسلّط بر روش(یا روش‌های) تحقیق در اصول و توان انجام تحقیقات متناسب با موضوعات و گرایش‌های تخصّصی مرتبط؛ ـ توانایی کشف پیشفرض‌ها و مبانی پنهان مباحث، لایه‌ها و سطوح هر بحث و امتدادهای علمی (در اصول یا دانش‌های دیگر) و غیرعلمی آن؛ ـ شناخت امکانات و محدودیت‌های فراروی پژوهشگر اصولی (به‌لحاظ روشی، منابع، معرفتی، عصری، و...)؛ ـ تسلّط بر شیوه یا شیوه‌های تفکر اصولی و مراحل هریک از آنها؛ ـ احراز صحیح، دقیق و عمیق مبادی فلسفی، کلامی، لغوی و... لازم برای نظریه‌پردازی اصولی؛ ـ شناخت روش‌شناسی علم اصول و نسبت‌سنجی آن با روش‌های دیگر علوم؛ ـ شناخت مسائل و دغدغه‌های علمی محققان امروز اصول و دانش‌های مرتبط (مرزهای دانش و مسائل فرامرزی این علوم)؛ ـ آشنایی با نحوه استفاده از متون دینی در اصول و چگونگی آن و همچنین، شناخت ارتباط و تعاملات اصول با علوم نقلی، عقلی و...؛ ـ توانایی ارائه گزارشی فنّی از یک پویش فکری اصولی در قالب مفاهیم و قالبهای اصولی؛ ـ توانایی بررسی آسیب‌شناسانه اصول و علوم مرتبط در ساحت‌های مختلف (روشی، آموزشی، پژوهشی، ترویجی، و...) و شناخت ایستار و موقف فعلی اصول در عرصه‌های مختلف (در حوزه و بیرون آن، جهان اسلام، غرب، ارتباط با علوم اسلامی و غیراسلامی، پژوهش، ترویج، علوم انسانی، در حوزه و دانشگاه، علم دینی و...) و توانایی ارائه راهبردها و راهکارهایی برای حرکت به‌سمت وضعیّت مطلوب؛ ـ شناخت جریان‌های گذشته و کنونی مخالف با اصول، علل مخالفت هریک با آن، نقدهای محتوایی و روشی، و...؛ ـ تسلّط بر زبان‌های تخصّصی مرتبط (در صورت نیاز) به‌حسب گرایش‌ها و موضوعات مرتبط؛ ـ توانایی ایجاد تحولّاتی [هرچند اندک] در علم اصول (به‌لحاظ روشی، مسائل، ساختار، مبانی، توسعه، تطبیق، و...)

اهداف آموزشی حداقلی اصول برای دوره تخصّصی	
اهداف تفصیلی (افزون بر اهداف دوره عمومی)	ـ شناخت نیمه‌تفصیلی و تحلیلیِ دانش اصول و اموری مانند: سنخ و ماهیّت اصول، چند تعریف مشهور و وجوه تشابه و تمایز آنها، نقطه آغاز و نحوه بسط و جوشش مسائل اصولی از دل آن، غرض و کاربرد و فایده این علم در حیطه‌های مختلف (بویژه در عرصه تخصّصی موردعلاقه هر فرد)، منابع اصول و نحوه استفاده از هریک، و...؛ ـ شناخت تبویب‌های مختلف اصول و ملاک هرکدام، نحوهٔ ترتّب مسائل بر یکدیگر (سِرّ و حکمت چینش مباحث) در هر تبویب؛ ـ تبویب مطلوب و وجه مطلوبیّتش؛ ـ آشنایی با ماهیّت قضایای اصولی و توان تشخیص گزاره‌های اصولی از دیگر گزاره‌ها (مثل قضایای فقهی)؛ ـ توانایی تشخیص اصطلاحات و مفاهیم مهم و اساسی اصولی از مفاهیم فرعی ـ توانایی تطبیق قواعد اصولی بر مصادیق و مجاری خود؛ ـ توانایی کشف مبادی تصوری و تصدیقی هریک از مسائل یا قواعد اصولی؛ ـ شناخت مبانی، مبادیِ (تصوری و تصدیقی)، و پیشفرض‌های مهم و اساسی دانش اصول؛ ـ فهم نظام حاکم بر مسائل اصول (نگرش نظام‌مند بدین دانش)؛ ـ توانایی تفکیک ساختارهای کلان و یا محوری از زیرساختارهای فرعی؛ ـ شناخت جایگاه معرفتی اصول در طبقه‌بندی علوم و ارتباطش با علوم هم‌سنخ یا هم‌راستا و علوم دیگر و مرز هرکدام با دیگری و ملاک این مرزبندی؛ مانند: لغت، دانشهای زبانی، هرمنوتیک، فلسفه‌های تحلیلی، رجال و...؛ ـ توانایی فهم آثار تخصّصی اصولی؛ ـ توانایی حلّوفصل تعارض‌ها(ی بدوی یا احساس تعارض‌ها) بین متون دینی مرتبط با یک مسأله؛ ـ توانایی تشخیص وظیفهٔ شرعی در موارد شک، فقدان نص، اجمال نص و...؛ ـ آشنایی با میزان و ارزش معرفت‌شناختی گزاره‌های حاصل از دانش اصول؛ ـ شناخت تاریخچهٔ نیمه‌تفصیلی اصول، ادوار مهم، مکاتب اصلی و مبانی کلان هر یک، شخصیّت‌های تأثیرگذار و کلیدی (گذشته و کنونی)، جایگاه تاریخی، نحوه و سیر تطوّر مباحث عمده اصول، ایستار فعلی؛ ـ شناخت ایستار فعلی اصول به‌لحاظ موضوعات، مسائل، روش، غایت، و...؛ ـ شناخت روش (یا روش‌های) تحقیق در اصول و توان حلّ مسائل اصولی در حدّ اولّیه؛ ـ توانایی تبیین پیش‌فرض‌ها و مبانی و مبادی اصولی در دانش تخصّصی خود (مثلاً فقه اجتماع، فقه تربیت، فقه اقتصاد، فقه هنر و...) و شناخت نحوه سریان قواعد اصولی در آنها؛ ـ شناخت نقش اصول در فهم و ترویج دین؛ ـ شناخت نحوهٔ بسط و امتدادبخشی به اصول در ساحت‌های مختلف فردی و اجتماعی، فرهنگی و تمدّنی؛ ـ توانایی پی‌بردن به (و حداقل، حدس زدنِ) ثمره‌ها و نتایج اصولی، فقهی و فرافقهی هریک از مسائل اصولی یا تأثیر اختلاف مبانی و دیدگاهها درباره هر مسأله بر نتایج مختلف آن؛ ـ شناخت وضعیت کنونی علم اصول و علوم مرتبط، مرزها و نقاط نهایی، کاستی‌ها و چشم‌انداز مسائل آینده براساس رسالت‌های انقلاب اسلامی و نیازهای امروز جامعه.

۱. سـه واژه «آشـنایی»، «شـناخت» و «تسـلّط» بـکار رفتـه در بیـان ایـن اهداف نیز دارای محتـوای معنایی خاصّی بـوده و بیانگر مراتب رو بـه عمق معرفتی و مهارتی می‌باشـند. به عنوان مثـال، در «آشـنایی» بـا یـک علـم، اموری مانند: آشـنایی اجمالی با اصطلاحات و مفاهیم اساسـی، مسـائل و قواعد کلّی، سـاختار و هندسـه کلان، توانایی بازگویـی مباحث، تطبیق مفاهیم و قواعـد مهـم بـر مصادیـق و... مورد انتظار اسـت. در مرحله«شـناخت» نیز اموری مانند: فهم اصطلاحات و مفاهیم اساسـی، مفاهیم فرعی و جزئی، فهم مسـائل و قواعد اساسـی و مسـائل و قواعـد فرعـی پرکاربـرد، فهـم سـاختار خـرد و تفصیلی، تحلیـل روابط، توانایـي بیان مطالب بـه زبان خود، تلخیص با تشـخیص عناصر اصلـي از فرعي، ارائـه نمونه‌ها و شـواهد، بازگویی مسـائل تخصّصـی بـا عبـارات محسـوس‌تر و بالعکس، تحلیـل روابط بین عناصـر، تطبیق قواعد جزیـی بر مـوارد و... توقّع می‌رود. در مرحله تسـلّط نیز اموری بسـان فهـم تعاریف مختلف مفاهیـم اساسـی، نقـد تعاریـف بـا هـدف دسـتیابی بـه تعریف برتـر، فهم کامـل مفاهیم جزئـی، فهم اقـوال مختلف و آشـنایی با مبانـی آنها، فهم کامـل قواعد فرعـی و جزئی، فهـم موارد

اهداف آموزشی حداقلی اصول برای دوره عمومی	
اهداف تفصیلی	ـ آشنایی کلان و کلّی با دانش اصول و اموری مانند: سنخ و ماهیّت این دانش، تعریف رسمی و مشهور، اسامی و وجه تسمیه، موضوع، غایت و اهداف، کارکردها (کاربردها، فایده‌ها) و ضرورت‌های فردی و اجتماعی از جهات مختلف (به‌ویژه از منظر تأثیر بر حیات فردی، اجتماعی، تمدنی، و اخروی در صورت نپرداختن بدان به شیوه صحیح)، منابع، روش[ها]، اهداف آموزشی و تربیتی ـ تحصیلی، آفات و آسیب‌های احتمالی، و... جهت کسب نگرشی صحیح و واقعی نسبت بدین دانش و پیدایش انگیزه‌ای متعالی جهت تحصیلش؛ ـ آشنایی با ساختار اصول و جغرافیای مسائل اصولی و تقسیمات و تبویب‌های مهم اصول؛ ـ آشنایی با جایگاه معرفتی اصول در طبقه‌بندی علوم و نیز در بین علوم هم‌سنخ و قریب‌الافق و وجوه تفاوت و تشابه آنها؛ ـ آشنایی با تاریخچه اصول، دوره‌های مهم، شخصیّت‌های تأثیرگذار وکلیدیِ (گذشته و کنونی)، آثار مهم اصولی؛ ـ شناخت و تأمین پیشفرض‌ها، ابزارها، مقدّمات، و شرایط موردنیاز برای فراگیری اصول و ورود بدان؛ ـ آشنایی با مسائل و قواعد اساسی اصول و نظام کلان آنها؛ ـ آشنایی با مفاهیم و مصطلحات کلیدی در اصول و نقش آنها در استنباط و توانایی بازگویی آنها (مثل: حُکم شرعی [چیستی، انواع، مراتب و...]، حجیّت، معذّریّت، منجّزیّت، جعل و تشریع، دلیل، منبع، وضع، دلالت، استظهار، حقیقت و مجاز، اصول لفظی، منطوق، مفهوم، تخصیص، تخصّص، عام و خاص، مطلق و مقیّد، مجمل و مبیّن، اوامر، نواهی، قطع و ظن و شک، حجج و امارات، تخطئه و تصویب، ظواهر، شهرت، خبر، اجماع، قول لغوی، عقل، عرف، سیره، ارتکاز، اصول عملیه، تعارض، تزاحم، حکومت، ورود، تعادل و تراجیح، و...)؛ ـ توانایی تطبیق برخی از مفاهیم و قواعد مهم‌تر برمواردشان (ازجمله در فقه)؛ ـ آشنایی با مهم‌ترین بینش‌ها و قواعد اصولی تأثیرگذار در حیطه فعالیّت صنفی تخصّصی (علمی و غیرعلمی) خود و نیز حیطه‌های دیگر (علمی و غیرعلمی)؛ ـ آشنایی با مهم‌ترین متون دینی حاوی قواعد اصولی؛ ـ شناخت رابطه اصول و دین‌شناسی و دین‌پژوهی و نقش اصول در فهم و بسط گزاره‌های دینی؛ ـ آشنایی با مراکز عمومی یا تخصّصی اصول و ویژگی‌ها و ظرفیت‌های هریک؛ ـ آشنایی با ظرفیت‌های اجتماعی و فرهنگی و تمدّنیِ علم اصول؛ ـ آشنایی با مطالبات و سخنان امام‌ره و رهبری (به‌عنوان ولیّ فقیه و سکاندار نهضت‌اسلامی و جریان تمدن‌سازی اسلامی) در زمینه اصول و علوم مرتبط؛ ـ شناخت امکانات و ظرفیت‌های پدیدآمده توسط نهضت انقلاب‌اسلامی برای تحول علوم؛ ازجمله اصول؛ ـ آشنایی با نرم‌افزارهای موجود در زمینه اصول و نحوه استفاده بهینه از آنها؛ ـ تلاش برای امتدادبخشی به قواعد و مبانی اصول فراگرفته در عرصه‌های مختلف زندگی در طول دوران تحصیل و کاربردی‌سازی آنها در حیات علمی و عملی خود و اطرافیان.

امّا دربـاره سـیر تحصیل اصول، بـا توجّه به مجال محـدود، تنها باید توجّه داشـت کـه مهم‌تـر از سـیر آنسـت کـه «اهـداف تحصیلـی فراگیری اصـول» بـا توجّه به دوره و سـطح مـورد نظـر بـرای هر فـرد تأمین و احـراز شـوند. از این‌رو، سـیرهای تحصیلـی، بسـته به اقتضائـات علمی و شـخصی(یا نوعی) هر فرد متفـاوت خواهد بود و انتخاب یـک سـیر تحصیلی معیّن، باید در فرآیند مشـاوره اسـتمراری با اساتید خبـره و آشـنا بـا فـرد و ویژگی‌هـای او صورت‌گیـرد. البته، می‌تـوان در هـر یک از دوره‌هـای یادشـده به بیان کلّیاتی نیـز پرداخت. در دوره «عمومـی»، ابتدا مطالعه یا درس‌گرفتـن برخـی کتاب‌ها دربـاره اصول ضروری اسـت؛ مانند: آشـنایی با اصول شـهید مطهری، المعالم جدیده شـهید صـدر و... . گذراندن حداقـل دو حلقه ابتدایی و تکمیلـی اصـول؛ مانـند: «حلقه اوّل/ الموجز» و سـپس «حلقـه دوم/ اصول‌الفقه» نیـز در ایـن سـطح لازم اسـت. در خـلال دوره عمومـی، مطالعـات تکمیلـی درباره اصـول؛ به‌ویـژه تاریخ آن نیز باید صـورت بگیرد. در مراحل ابتدایی تحصیل بسـیار مهـم اسـت که فهـم صحیحی از دانـش اصول، موضـوع، اهداف، روش، سـاختار و تاریخـش بدسـت آیـد، موضـوع و محلّ هر بحـث و مفاهیـم و اصطلاحات مرتبط بـه خوبـی درک و تصوّر شـوند، فقط چند قول محدود در مسـأله بیـان و اجمالاً نقد شـوند، کاربردهـای علمـی و عملی مسـائل در حیطه‌های مختلف بررسـی شـوند، تطبیـق قواعـد اصولی به طـور اجمالی تمریـن گردد، امّا بررسـی تفصیلـی دلایل متعـدّد همـه اقـوال، بیان شـبهات و پاسخ‌ها و ردود متکـرّر، فراتر از اهداف سـطح عمومـی بـوده و باید به سـطح تکمیلی‌تر منتقل شـوند.

در دوره«تخصّصـی» بایـد به فراگیری یا مطالعه کتاب‌های تکمیلی پرداخته شـود؛ مانـند: رسـائل، کفایه/حلقـه سـوم(یا هـر متن آموزشـی مناسـب دیگـر در صورت تدویـن). برخـی نقایـص متـون درسـی را بایـد بـا بهره‌گیـری از اسـاتید توانمند و مطالعـات تکمیلی جبران کرد. تاکنون، کتاب دروس(حلقات سـه‌گانه) شـهید صدر، مناسـب‌ترین متن درسـی علم اصول اسـت. مطالعات درجه دوم درباره اصول، باید در ایـن مرحله توسـعه و عمق بیشـتری بیابنـد. این مرحله باید شـامل حداقل یک دوره مختصر(ولـی مفیـد و دقیـق) درس خارج اصول نیز باشـد.

دوره تخصّصـی(و نیـز درس‌خـارج آن) هـم بسـته بـه سـطح و گرایـش تخصّصی مدّنظـر می‌توانـند محتـوا و شـکل‌های متفاوتـی داشـته باشـد کـه از محـل بحث بیـرون اسـت. تنهـا باید اشـاره کـرد که بهتریـن درس خارج آنسـت که به سـبک کارگاهی(مشـهور بـه سـامرایی) رخ بدهد.[1] در ایـن دوره (و دوره قبل)، به تدریج باید عنصـر پژوهـش جدّی‌تـر شـود و از متن‌محوری به سـوی مسـأله‌محوری حرکت شـود تـا بدانجا کـه عنصر پژوهـش کاملاً چیـره شـود. مطالعه و نـگارش مقالات تخصّصـی اصولی(یـا تقریرنویسـی دروس‌خـارج) و تدریس‌کتاب‌هـای مقدماتـی اصـول نیـز در این دو مرحله بسـیار مفیدند. البته، توانایی پژوهـش یا تدریس اصول بـه تنهایـی کافی نیسـت، بلکه چنین اموری بایـد ناظر به نیازهای فقهـی و اهداف نهضـت تمدّن‌سـازی اسـلامی و مأموریّت‌های تعریف‌شـده در این راسـتا باشـند.

مسـأله بسـیارکلیدی و تحوّل‌آفریـن در همـه سـطوح سـه‌گانه، مهـارت‌ورزی یا تطبیق و تمریـن عملی اصول در فقه اسـت.[2] برای اینکار می‌توان از اسـاتید مناسـب، مباحثه‌هـا و کارگاه‌های تکمیلی و نیـز کتاب‌هـای مرتبط مـدد گرفت؛ مانـند: «اصول فقـه کاربردی: قافی‌شـریعتی، سـه مجلّد»، «علم اصول در فقـه و قوانین موضوعه: خلیـل قبلـه‌ای»، «الدلیـل الفقهـی تطبیقـات فقهیـة لمصطلحـات علـم الأصـول، محمـد الحسـینی» و«الأصـول فـی الفقه: محسـن

استثناء، فهم دیگر ساختارها و نقد هریک و نیز ارائه استدلالی ساختار بهتر، فهم متون علمی هم‌تراز، توانایی تبیین دیدگاه‌های مختلف، توانایی نوشتن مقاله ترویجی و... مورد نظر می‌باشد.

۱. بـرای تفصیـل بیشـتر درباره نـکات روشـی درس خـارج، ر.ش: درس خـارج و گام‌های اجتهاد، اشـراق حکمـت، ۱۳۹۸ ه.ش.

۲. چـرا کـه بـه تعبیـر حضـرت وصـیّ علیه‌السـلام: « العلـم یُرشِـدُک و العمـل یَبلُغُ بک الغایـه»؛ غررالحکـم، ص۴۵.

صبوری»: مناسب سطح عمومی؛ «تطبیقات الأصول: سیّدعبّاس نورالدین» و«المعجم التطبیقی للقواعد الأصولیة فی فقه الإمامیة: محمدحسن ربانی بیرجندی، پنج مجلّد»: مناسب سطوح بالاتر. همچنین، نباید تحصیل اصول را به اشتغال با حواشی و تعلیقات بسیار گذراند، بلکه مفیدتر آنست که با بسنده به تعداد اندکی تعلیقه یا شرح قوی‌تر، زمان بیشتری به تأمّل، تطبیق و تمرین اختصاص داده شود.

ح)جایگاه

بـه لحـاظ ترتیـب علوم و رتبـه و جایگاه اصول در آنهـا، اصول از مبـادی تصوّری و تصدیقی و ابزارهای برگرفته از علوم فرادسـت یا فرودسـت مختلفی تغذیه می‌کند؛ ماننـد: کلام، فلسـفه، لغـت و علـوم زبانـی، منطـق و... و حتّی خود فقـه و عملیات اسـتنباط(بـه نحـو «چرخه فهم» و بـدون محـذور دور معرفتی)؛ چرا که از سـویی، فقـه محـل پیدایـش و نیـز عرصـه کاربسـت اصـول اسـت و از دیگـر سـو، اصول تهیه‌کننـده بسـیاری از مبانی، قواعـد و روش‌های مورد نیاز فقه اسـت. بدین‌جهت، گسـترش و پالایـش اصـول به نیازهـای فقه و میزان و عمقشـان بسـتگی دارد. در حقیقـت، اصول روابطی دو سـویه با بسـیاری از علوم دارد، یعنـی در عین اخذ برخی مبـادی از آنهـا خدماتـی نیـز بدانها ارایـه داده و در شـکل‌گیری، تولید یا گسـترش گزاره‌هـای آنها نقش جـدّی دارد.

از جهـت هـدف و کاربـرد نیز ابزاری(آلـی و مقدّمی) بودن علم اصـول امری بدیهی اسـت؛ هرچند در عمل، گاه ضرورت ناظر بودن اصول به فقه و نیازهای اسـتنباطی بـه محـاق فراموشـی می‌رود و خـود، موضوعیّـت می‌یابد که زمینـه پیدایش برخی آسـیب‌ها؛ از جملـه انتزاعـی یـا فربـه شـدن بیش از حـدّ برخـی مباحـث را فراهم می‌کنـد و بـه تعبیر علّامه مجلسـی: «لمّا رجعوا إلی الفروع کأنّهم نسـوا ما أسّسـوه فـی الأصـول!».[1] از همیـن جهت، اصول در شـکل‌گیری بسـیاری از علوم پسـینی خود که نیازمند اسـتنباط از منابع دینی هسـتند، نقش مسـتقیم دارد.

بـه لحـاظ معرفت‌شـناختی، گزاره‌هـای حاصـل از علـم اصـول، از یقینـی تـا ظنّی در نوسـان هسـتند، امّـا همگـی ظنون نیز بایـد یا به یقینیـات و قطـع برگردند که حجیّـت ذاتـی دارد یـا بـه نحـوی اعتبـار و حجیّـت یافتـه و در زمره ظنـون معتبر قـرار بگیرنـد. بـه لحاظ سـنخ و هویّـت معرفتی نیز علـم اصول یک دانـش مرکّب میان‌رشـته‌ای اسـت که بدان اشـاره شـد.

امّـا از حیـث آموزشـی، تحصیـل اصـول نیز مانند هـر دانش دیگـر مقدّماتـی دارد. مهم‌تریـن دانـش و فنّـی کـه تحصیـل اصـول بـر آن توقـف دارد، منطـق اسـت. بـه طـور خلاصه، هـدف مرکزی یـا حداقل میـزان فراگیری منطق بـرای طلّاب، عبارتسـت از: «توانایـی شـناخت و سـاختِ قالب‌هـایِ تصـوّری و تصدیقیِ منطقیِ معتبـر و نیـز مهـارت کشـف مغالطـات».[2] افـزون بـر منطـق، چـون غالـب متون آموزشـی، منابـع و متون تخصّصی به عربی نگاشـته شـده‌اند، احـراز حداقل اهداف تحصیـل ادبیـات عرب نیز جهـت فراگیری اصول ضـرورت دارد.[3] بـه طور طبیعی، اصـول فقـه از پیش‌نیازهـای تحصیـل فقه نیز اسـت.

بـا گسـترش مباحـث روشـی و نگرش‌هـای درجـه دوم و تحلیلی، نسـبت اصـول فقه بـا بسـیاری از عرصه‌ها یـا دانش‌هـای همگن یـا قریب‌الأفـق بایـد روشـن شـود کـه ایـن مسـأله از مباحـث فرامـرزی مرتبـط بدانهـا اسـت؛ مانند نسـبت اصول فقه بـا اصول اسـتنباط(به‌معنای عام)، فلسـفه اصـول، دانش‌های زبانی، فلسـفه زبان، فلسـفه تحلیلی، تفسـیر، روش‌شناسـی اسـتنباط و...

ط)آسیب‌شناسی، مطلوبیت‌ها و افق‌های تحوّل

مقتضیات عصری و نیازهای گسـترده بشـر معاصر به دین؛ به‌ویژه هجوم گسـترده نیازهـای فقهـی در پرتو اسـتقرار حکومت اسـلامی، حجم عظیمی از مسـائل کمّی و کیفـی مـورد ابتـلا را متوجّـه فقه کرده کـه بخش مهمی از پاسـخگویی بدانها به علـم اصـول بـاز می‌گردد کـه عهده‌دار بررسـی عناصر مشـترک عملیات اسـتنباط اسـت، امّـا ایـن دانـش در وضعیّت کنونـی‌اش، توانایی پاسـخگویی کافـی را ندارد. بدیـن جهت، اصول در مسـیر تکامـل تاریخی‌اش، به تحوّلات گسـترده‌ای نیاز دارد تـا بـر چالش‌هـای فرارو فائـق آید. تحقّـق چنین تحوّلاتـی، نیازمند ایجاد بسـترها و زمینه‌هـای متعـدّدی اسـت کـه فهرسـتی از آنهـا کـه از بررسـی آسیب‌شناسـانه وضعیّـت اصـول در عرصه‌هـای آمـوزش، پژوهـش و ترویـج اصطیـاد شـده‌اند، در جـداول ذیل آمده اسـت.[4]

عرصه	وضعیت موجود	راهبردهای رسیدن به وضعیت مطلوب
آموزش	ـ ناظر نبودن به اهداف طبقه‌بندی شده متناسب با سطوح و لایه‌های اصول‌خوانی (و درنتیجه، بروز مشکلاتی مانند طرح برخی مباحث زاید برای سطوح پایین‌تر، امّا ضروری برای سطوح بالاتر) ـ ناظر نبودن جدّی به فقه و مراحل فرایند استنباط فقهی ـ بی‌توجّهی به عناصر کلیدی «تطبیق» و «تمرین» ـ عدم انتقال کافی «نگرش‌های درجه دوم به اصول» به فراگیران ـ منتقل‌نکردن «نگرش نظام‌مند» به اصول و نیز «نگرش‌های درجه دوم تحلیلی» به فراگیران ـ انتقال یک‌طرفه و حافظه‌محور مطالب ـ شروع هم‌زمان فقه و اصول ـ آماده‌نکردن طلبه برای «درس خارج» ـآموزشی نبودن بسیاری از متون درسی و نیز ترتیب تاریخی مشوّش آنها ـ عدم رعایت برخی پیش‌نیازها (مانند آموزش مبادی کلامی، منطقی و... مرتبط با برخی مباحث اصولی) ـ تعقیدهای لفظی یا اختصارگویی یا اجمال و ایجاز مخلّ یا تطویل و اطناب مملّ و نابجا در برخی متون درسی ـ خلأ محتوایی تاریخی بین مطالب اصولی دو مقطع سطح و خارج و عدم انعکاس مفاهیم، مباحث و آراء جدید ـ استفاده از متونی با محتوای مناسب درس‌خارج در مرحلهٔ سطح؛ مانند آموزش برخی متون تحقیقی سنگین ـ یکسان نبودن سطح مباحث در برخی متون (حتّی در یک کتاب)	ـ طراحی دوره‌های متفاوت آموزشی و تحصیلی برای مخاطبان گوناگون دارای نیازهای اصولی متفاوت (حتّی غیرحوزویان) ـ طراحی حلقات متدرّج و متکامل آموزشی با توجه به اهداف شناختی، انگیزشی و مهارتی/رفتاریِ سطح‌بندی‌شده ـ تدوین متون آموزشی کاربردی (ناظر به فقه و مباحث روش استنباط) و سطح‌بندی شده (در تناظر با اهداف اصول‌خوانی) ـ توجّه به تمرین و تطبیق کافی در جریان آموزش ـ توجّه به تدریس کارگاهی و پژوهش‌محور [متناسب با سطح تحصیل اصول] ـ دانش‌افزایی همراه با مهارت‌محوری ـ اهتمام به انتقال نگرش‌های درجه دوم متناسب با هر سطح؛ بویژه مباحث تاریخی ضروری ـ گذراندن یک دوره مختصر آشنایی با اصول قبل از شروع فقه ـ انتقال نگرش نظام‌مند به اصول به فراگیران

۱. علّامه محمّد باقر مجلسی، بحارالأنوار، ج٨٦، ص٢٢٢.
۲. جهت مطالعه اهداف تفصیلی منطق‌آموزی، ر.ش: سعید هلالیان، رهنامه پژوهش، شماره١٣و١٤، ص٥٨ـ٦٧.
۳.ر.ک: همان، شماره١١و١٢، صص٣٠ـ٤٥.
٤. جهت تفصیل، ر.ش: سعید هلالیان، «بسترهای تحوّل دانش اصول»، فصلنامه علمی‌تخصصی محفل، معاونت پژوهش حوزه علمیه تهران، ش١٥، پاییز ١٣٩٣ه.ش.

عرصه	وضعیت موجود	راهبردهای رسیدن به وضعیت مطلوب
پژوهش [و ترویج]	ـ محدودکردن اصول به فقه و استنباط فقهی (فهم گزاره‌های فقهی و احکامی) ـ پرداختن به برخی مباحث غیرکاربردی در فقه یا استنباط و فربه‌شدن نسبی آنها ـ نپرداختن (کلّی یا کافی) به برخی مباحث جدید موردنیاز استنباط ـ عدم تدوین (یا ترویج و تثبیت) ساختار مطلوب ـ ناظر نبودن جدّی به فقه و نیازهای استنباط فقهی و پرداختن به مباحث بدون اولویت، فرعی و گاه، انتزاعی	ـ گسترش و ارتقاء اصول از اصول‌فقه به اصول استنباط (به‌معنای عام شامل کشف گزاره‌های معرفتی، اخلاقی و رفتاری: فردی، اجتماعی و...) (یا ارایه مباحث مرتبط با استنباط به‌معنای عام در علمی جداگانه) ـ ناظر بودن به فقه و نیازهای جاری عینی استنباط فقهی؛ به‌ویژه نیازهای فقهی جدید؛ بخصوص فقه‌های تخصّصی و نظام‌های فقهی [تعامل تبادلی با فقه و نیازهای عینی] ـ اهتمام جدّی به فلسفهٔ اصول و مباحث «روش‌شناسانه» اصول و اجتهاد ـ سنخ‌شناسی دقیق مسائل و استفاده از روش‌ها و ابزارهای روشی و زبانی متناسب با هر سنخ از مسائل ـ توجه به مسائل اصولی مرتبط با استخراج افعال و کنش‌های اجتماعی و حقوقی و... (نه فقط افعال فردی) و نیز کنش‌ها، روندها و فرایندهای فقهی (نه فقط تک‌مسائل ایستا) ـ تلاش برای تدوین ساختار (یا ساختارهای) مطلوب(تر) برای اصول ـ پاسخگویی جدّی‌تر به گرایش‌های اخباری‌گری نادرست در حال شکل‌گیری ـ توجه به مکتب‌شناسی اصول [توصیفی، تاریخی، تحلیلی، انتقادی، پیشینی، پسینی، توصیه‌ای، تأسیسی] ـ اهتمام به دانش‌های پشتیبان اصول از حیث نیازهای اصول بدانها؛ مانند فلسفه، کلام، علوم‌زبانی، و... ـ توجّه به ظرفیّت‌های دانش‌های قریب‌الأفق و همگن یا همراستا با اصول در راستای اهداف این علم؛ مانند: دانش‌های زبانی و هرمنوتیکی، فلسفه زبان، فلسفه تحلیلی، معناشناسی، نشانه‌شناسی و سمانتیک، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، و... ـ بازنگری و تنقیح مبادیِ (هستی‌شناختی، کلامی، معرفت‌شناختی، زبان‌شناختی و...) دانش اصول ـ توجّه به مباحث کلیدی‌تر؛ مثل: دلیل عقل و گستره و نحوه کاربردش در استنباط، ماهیّت اعتبارات قانونی، شیوه وضع قانون، نحوه تطبیق قوانین بر مصادیق، چگونگی استخراج مواد قانونی و حقوقی از قالب‌های فقهی، نحوه فهم قوانین، هویّت دلالی متون دینی، سِمَت‌های معصومان *علیهم‌السّلام* در بیان گزاره‌های دینی و نحوه احراز هریک، حکم و مباحث مرتبط، انواع و مراتب حجیّت، ملازمات عقلی، گستره حجیّت ظنون، بنا و سیره و ارتکازهای عقلا و متشرّعه، عرف، نحوه حل تعارضات و تزاحمات، مصلحت، مقاصد، و...

عرصه	وضعیت موجود	راهبردهای رسیدن به وضعیت مطلوب
پژوهش [و ترویج]	ـ عدم توجه کافی به مباحث روش‌شناختی مرتبط ـ عدم تعامل هدفمند با مجموعه‌های (علمی یا اجرایی) برون‌حوزوی مرتبط با علم اصول ـ کاستی‌ها و ضعف‌های راهبردی، برنامه‌ای، ترویجی و اجرایی برای تحوّل در عرصهٔ پژوهش اصول	ـ جایگاه‌شناسی، آسیب‌شناسی، سنجش و ارزیابیِ علوم مختلف؛ ازجمله اصول ـ تدوین و اجرای چشم‌انداز، اهداف، راهبردها، و سیاست‌های کلان، میانی، و خرد پژوهش، آموزش، و توسعه علم اصول؛ ـ تغییر برخی نگرش‌ها و ذهنیّت‌ها نسبت به دانش اصول؛ برای مثال نفی «اصول برای اصول» و نه برای کاربرد در استنباط ـ مدیریت پژوهش در عرصه اصول و خروج آن از حالت منفصل و جزیره‌ای ـ نیازسنجی پژوهشی در عرصه اصول و هدایت پژوهش‌ها به‌سوی نیازهای واقعی و اولویّت‌های بالاتر (بها دادن بیشتر به مسائل دارای کاربرد بیشتر در عرصه فقه و استنباط) ـ رونق‌بخشی به پژوهش‌های بنیادین اصولی (به‌ویژه تحقیقات بنیادین جهت‌دار) ـ تقویت رویکرد تاریخی و إحیاء و إحراز تراث و توجّه به پژوهشهای تاریخی اصولی و بررسی دقیق‌تر ادوار و مکاتب اصولی؛ به‌ویژه از منظر روش‌شناختی ـ بسط پژوهش‌های اصولی تطبیقی و مقارن ـ اهتمام به ابزارهای یاری‌رسان به آموزش، پژوهش، و ترویج اصول؛ مانند: نرم‌افزارهای مختلف، نشریات، پایگاه‌های اینترنتی، همایش‌های علمی و ترویجی، کتابخانه‌ها و مؤسّسات تخصّصی، موسوعه‌ها و فرهنگ‌های تخصّصی، کتاب‌شناسی‌های اصول با رویکردهای مختلف (توصیفی، تحلیلی، آموزشی، و...) ـ فراهم‌کردن زمینه ارائه دیدگاه‌های نو، نوآوری‌ها، ابتکارات علمی، نظریه‌پردازی، و نقد در زمینه علم اصول

سـخن آخـر آنکـه، چنانکـه اشـاره شـد، علـم اصـول اکنـون در «دوره گـذار» قرار دارد کـه در صـورت گـذر صحیـح از آن در پرتو اهتمـام جدی به امـور تحوّل‌آفرین یادشـده، اوج‌گیـری و تکامل تصاعدی بی‌نظیـری برای این دانش رقـم می‌خورد و در مقابـل، بی‌توجّهـی بدانهـا آن را در معرض خطـر رکودی دیگر قـرار خواهد داد.[1]

منابع

اصفهانـی، محمـد حسـین، الفصول الغرویة فـی الأصول الفقهیـة، دار إحیـاء العلوم الإسـلامیة، چاپ اوّل، قـم، ۱۴۰۴ ه.ق.
اصفهانی، محمد تقی، هدایة المسترشـدین، مؤسسـة النشـر الإسـلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۹ ه.ق.
امـام خمینـی، مناهـج الوصـول إلی علـم الأصـول، تنظیم و نشـر، چـاپ اوّل، قم، ۱۴۱۵ ه.ق.

۱. بـه دلیـل محدودیت حجمی، مباحثی مانند قلمرو و گسـتره اصـول، منابع و مصادر علم اصـول، اصـول اسـتنباط(به‌معنای عام)، بررسـی کتاب‌های درسـی(رایج و نیز مناسـب هر سـطح اصول‌خوانـی)، مبانی‌پژوهـی و بحـث از مبـادی مختلف اصـول، تحـوّل اصول در عرصه‌هـای مختلف آموزشـی، پژوهشـی، ترویجی و...، در این نوشـتار بررسـی نشـد؛ لَعَلَ اللهَ یُحْـدِثُ بَعْدَ ذلِـکَ أمْراً.

تهرانـی، آغـا بزرگ، الذریعة الی تصانیف الشـیعه، مطبعهٔ قضا، نجف اشـرف، ۱۳۷۸ ه.ق.
حسـنی، سـیّد حمیـد رضـا و علی‌پـور، مهـدی، جایگاه‌شناسـی علم اصـول، مرکز مدیریـت حـوزه، چـاپ اوّل، قـم، ۱۳۸۵ ه.ش.
حلّـی، حسـن بـن یوسـف، تهذیـب الوصـول الـی علـم الأصـول، مؤسسـه امـام علـی(علیه‌السلام)، چـاپ اوّل، لنـدن، ۱۳۸۰ ه.ش.
خراسـانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، تعلیقه زارعی، موسسـهٔ النشـر الإسـلامی، چاپ ششـم، قـم، ۱۴۳۰ ه.ق.
خویـی، ابوالقاسـم، محاضـرات فـی أصول الفقـه، تقریر فیّـاض، احیاء الآثـار، چاپ اول، قـم، ۱۴۲۲ ه.ق.
سـبحانی، جعفـر، الموجـز فی أصـول الفقه، مؤسسـة الإمـام الصادق علیه السّـلام، چـاپ۱۴، قـم، ۱۳۸۷ ه.ش.
سیسـتانی، سـیّد علـی، الرافـد فی علم الأصـول، لیتوگرافی حمیـد، چـاپ اوّل، قم، ۱۴۱۴ ه.ق.
صـدر، سـیّد محمد باقر، المعالـم الجدیدة للأصول، کنگره شـهید صدر، چـاپ دوم، قم، ۱۳۷۹ ه.ش.
صـدر، سـیّد محمـد باقـر، بحـوث فی علـم الأصول، مؤسسـه دایـرة المعـارف فقه

اسلامی، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۷ ه.ق.
صدر، سیّد محمد باقر، دروس فی علم الأصول، مجمع الفکر، چاپ اول، قم، ۱۴۲۳ ه.ق.
صدر، سیّدحسن، تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، اعلمی، تهران، بی‌تا.
طباطبایی، محمد حسین، حاشیة الکفایه، بنیاد علمی و فکری، چاپ اول، قم، بی‌تا.
عراقی، ضیاءالدین، مقالات الأصول، مجمع الفکر، چاپ اول، قم، ۱۴۲۰ ه.ق.
عراقی، ضیاءالدین، نهایة الأفکار، دفتر نشر اسلامی، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۷ ه.ق.
غروی، محمد حسین، نهایة الدراية في شرح الکفایة، آل‌البیت علیهم‌السلام، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۲۹ ه.ق.
کاظمی، محمد علی، فوائد الأصول، تقریر درس میرزای نائینی، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ه.ق.
مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، مؤسسة الطبع و النشر، بیروت، ۱۴۱۰ ه.ق.
مظفر، محمّد رضا، أصول الفقه، تعلیقه زارعی، بوستان‌کتاب، چاپ پنجم، قم، ۱۳۸۷ ه.ش.
نجاشی، ابوالعباس، رجال نجاشی، تصحیح آیة الله زنجانی، انتشارات اسلامی، چاپ اوّل، قم، ۱۴۱۸ ه.ق.
هلالیان، سعید، دانش تحصیل دانش، قم، ولاء منتظر، ۱۳۹۰ ه.ش.
هلالیان، سعید، «کارکردهای تحصیل تاریخ در حیات صنفی طلّاب و اهداف تحصیلی آن»، رهنامه پژوهش، ش۱۹+۲۰، معاونت پژوهش حوزه، قم، ۱۳۹۴ ه.ش.



درآمدی بر روش آموزش و پژوهش در علم اصول

آیت الله سید محمدمهدی میرباقری

آیـت الله سـید محمدمهـدی میرباقـری از دانش‌آموختـگان حـوزوی می‌باشـند از مهم‌ترین اسـاتید ایشـان آیـت الله جـواد تبریـزی، وحیـد خراسـانی، زنجانی و سـبحانی و آیـت الله حسـن‌زاده آملی، عبـدالله جـوادی آملـی، محمدتقـی مصبـاح یـزدی و علامـه سـید منیرالدیـن حسـینی الهاشـمی می‌باشـند. از ایشـان آثـاری نیـز به چاپ رسـیده اسـت که می‌تـوان به کتـاب هـای ۱- گفتارهایی پیرامـون تحـول در علوم انسـانی. ۲-چگونگی ارتبـاط دین با تجدد ۳- کالبدشـکافی فرهنگی فتنه ۸۸ و.... و مقالاتی مانند ۱- تحول در علوم انسـانی چیسـتی ، چرایی و جگونگی، ۲- مبانی و غایات علوم انسـانی اسـلامی، ۳- جنبش نرم افزاری و چیسـتی علم اسـلامی و.... اشـاره نمود. ایشـان هم اکنـون بـه عنوان ریاسـت فرهنگسـتان علوم اسـلامی قم مشـغول به فعالیت می باشـند.

خلاصه: در این مقاله به صورت اجمالی به تبیین ویژگی‌ها و اقتضائات دوره‌های سه‌گانه فراگیری دانش اصول در حوزه‌های علمیه یعنی مقدمات، سطح و خارج پرداخته است. در مرحله مقدماتی لازمه ورود طلبه را نگاه بیرونی به علم، کتاب‌شناسی، مطالعه تاریخی علم و شخصیت‌های آن و تبیین تعریف، موضوع و روش علم دانسته و لازم می‌داند که در این مقطع با نظام موضوع‌ها و مسأله‌های علم به طور اجمالی آشنا شود. در دوره «سطح»، که آموزش بر محور موضوع‌ها و مسأله‌ها و بر محور متن‌های خاص می‌باشد تا طلبه بتواند توان درک مطلب و متن‌شناسی پیدا کند. روش کار را در این مرحله، تجزیه و ترکیب متن و استحصال مبانی زیرساختی در متن است. سعی می‌شود طلبه در این مرحله با کار پژوهشی آشنا شود.
در دوره «خارج»، پژوهش درباره «مسأله‌ها»، موضوع کار است؛ یعنی باید مسائل این علم را فارغ از متن خاص بررسی و پژوهش کرد تا اجتهاد درباره کلیت علم اصول و مسائلش ایجاد شود. روش کار در این دوره، تحلیل مسائل و دست‌یابی به فهرست جامع موضوعات علم اصول است.

رویکردهای رایج در آموزش و پژوهش علوم حوزوی از آسیب‌ها و خلأهای جدی رنج می‌برند که همین امر مانع پربار شدن تحصیلات حوزوی می‌شود. نوشتار پیش رو درآمدی بر روش آموزش و پژوهش در علم اصول است که می‌کوشد به صورت اجمالی به تبیین ویژگی‌ها و اقتضائات دوره‌های سه‌گانه فراگیری دانش اصول در حوزه‌های علمیه یعنی مقدمات، سطح و خارج بپردازد. تصویر مطلوبی که این نوشتار از دوره‌های سه‌گانه‌ی پیش‌گفته ترسیم می‌کند، چنین است:

در مرحله مقدماتی علم اصول، نگاه بیرونی به علم، کتاب‌شناسی، مطالعه تاریخ علم و شخصیت‌های آن علم و تبیین تعریف، موضوع و روش علم از جمله موضوع‌هایی است که لازمه ورود دانش‌پژوه به فضای یک علم و پدید ساختن جسارت علمی در وی است. همچنین در این مقطع باید با نظام موضوع‌ها و مسأله‌های علم به طور اجمالی آشنا شود.

در دوره «سطح»، آموزش بر محور موضوع‌ها و مسأله‌های علم بر محور متن‌های خاصی بررسی می‌شود تا دانش‌پژوه سرانجام بتواند توان درک مطلب و متن‌شناسی پیدا کند. روش کار در این مرحله، تجزیه و ترکیب متن و استحصال مبانی زیرساختی در متن است. دانش‌پژوه باید در این مقطع به تدریج از آموزش فاصله گرفته و با کار پژوهشی آشنا شود.

در دوره «خارج»، پژوهش درباره «مسأله‌ها»، موضوع کار است؛ یعنی مسائل علم اصول فارغ از متن خاص بررسی و پژوهش شده و کوشش می‌شود تا دانش‌پژوه به قضاوت اجتهادی درباره کلیت علم اصول و مسائل آن نائل آید. روش کار در این مرحله، تحلیل مسائل و دست‌یابی به فهرست جامع موضوعات علم اصول است.

۱. استاد درس خارج حوزه علمیه قم. نوشتار پیش رو برگرفته از چند جلسه مشورتی عده‌ای از طلاب با استاد سید محمد مهدی میرباقری درباره شیوه آموزش و پژوهش در علم اصول است که به وسیله فاضل محترم جناب آقای یحیی عبداللهی به رشته نگارش در آمده و به تایید استاد میرباقری رسیده است.

دوره مقدماتی: آموزش کلیات و نظام موضوع‌های علم اصول

دانش‌پژوهی که در آغاز با علم اصول روبه‌رو می‌شود، کم و بیش هیچگونه آشنایی با این علم ندارد؛ نه جایگاه این علم را می‌داند، نه موضوع و نه چگونگی ترکیب موضوع‌هایش را می‌شناسد؛ بنابراین لازم است دانش‌پژوه مبتدی ابتدا با کلیات علم اصول با نگاه بیرونی آشنا شود تا در پایان این مرحله به اجمال بر موضوع‌ها و باب‌های علم و جغرافیای کلی آن مسلط شود.

موضوع‌هایی که در مرحله مقدماتی باید به آنها پرداخت، تعریف علم، موضوع و غایت علم، روش علم، ضرورت علم، پیشینه علم و جایگاه این علم در بین علوم دیگر است. همچنین لازم است پیش از ورود به بحث‌های اصلی، کتاب‌های معتبر علم و محققان این علم بیان شود و سرانجام دانش‌پژوه فهرست اجمالی از مسائل و موضوع‌های علم را فرا گیرد.

آشنایی مختصر با تاریخ علم ضروری است؛ چرا که تاریخ علم نشان می‌دهد که علم در چه دوره‌هایی رشد کرده و چه کسانی بر بحث‌ها و مسائل علم افزوده‌اند تا علم به این مرحله رسیده است. باید توجه داشت که در فرایند آموزش باید به پرورش دانش‌پژوه نیز توجه داشت؛ یعنی تقویت ذهنی و ارتقای هوشمندی با تکامل روحی همراه باشد و متناسب با آن اتفاق بیفتد.

همچنین پیش از ورود به هر علمی، کتاب‌شناسی نیز ضروری است تا مشخص شود نگارنده آن کتاب، چه کسی است و در چه دوره‌ای از تاریخ علم می‌زیسته و چه بحث‌های جدیدی را به آن علم اضافه کرده و نیز سطح علمی کتاب و روش نگارنده و باب‌های آن چگونه است؛ برای نمونه، شیخ طوسی)رحمه الله علیه(در هر یک از کتاب‌های فقهی خود سبک و رویکرد خاصی داشته و با غرض متفاوتی آن را نگاشته که آشنایی با آن پیش از مطالعه کتاب ضروری است.

دانش‌پژوه مبتدی افزون بر آشنایی با کلیات علم باید فهرست بحث‌ها و باب‌های علم را هم در ذهن داشته باشد و جایگاه هر بحث در سیر کلی علم را بداند؛ چرا که ممکن است فردی مسائل را جزء به جزء بداند؛ اما کلیت بحث ـ که از کجا شروع می‌شود، چه راهی را طی می‌کند و به کجا ختم می‌شود ـ را نداند، مانند

کسـی کـه آدرس تکتـک خانه‌ها را می‌داند اما نقشـه شـهر را نمی‌داند.
در ایـن مقطـع، ورود بـه مسـائل علم اصـول باید در سـاده‌ترین شـکل ممکن و به صـورت آموزشـی و بـدون توجـه به بُعدهـا و لوازم عقلـی آن گفته شـود و در پایان، نظـری سـنجیده و فنی در مسـأله بیان شـود. همچنین باید ادلـه بحث هم کاهش یابـد و بـه صورت نیمه اسـتدلالی طرح بحث شـود؛ یعنی بحث لایه‌بندی شـده و از طـرح لایه‌هـای عمیق پرهیز شـود.

دوره سطح: متن‌شناسی و تمرین پژوهش

هـدف از دوره سـطح، توانمنـد کـردن طلبه برای امـر پژوهش اسـت که مهم‌ترین ویژگـی آن، قـدرت رویارویی با متن‌هاسـت؛ یعنی طلبـه باید در پایان دوره سـطح، مسأله‌شـناس شـده و بـا سـطوح مسـأله آشـنا باشـد و قـدرت برخـورد بـا متـن را تـا مرحلـه زیرسـاخت‌های آن بـه دسـت آورد. اصلیتریـن روش کار در ایـن مرحله، تجزیـه و ترکیـب متن اسـت که پژوهشـگر بایـد از ایـن راه به لایه‌هـای عمیق‌تر متـن راه پیـدا کنـد و صغریـات و کبریـات بحـث را از یکدیگر تشـخیص داده و به قاعده‌هـای عامـی کـه کتـاب بـر آنها تکیـه می‌کنـد و تمـام اسـتدلال‌ها و نزاع‌ها از آنهـا سرچشـمه می‌گیـرد، دسـت یابـد؛ چرا کـه همـواره قاعده‌هـا و مبانی عامی پشـت دسـت مسـائل مطرح شـده در متن وجـود دارد کـه در متن بـه آنها تصریح نمی‌شـود.
بـر ایـن اسـاس متنشناسـی هدف اصلـی در ایـن مرحله می‌باشـد که قـدم اول آن نیـز متنخوانـی و درک مطلب اسـت؛ یعنی هر متنـی از علم اصـول را بتواند بفهمد و تجزیـه و ترکیـب کنـد و بر آن مسـلط شـود؛ ایـن توانمندی‌ها باعث می‌شـود تا طلبه جسـارت پژوهشـی پیدا کنـد؛ زیرا با قدرتـی که در تجزیه و ترکیب به دسـت مـی‌آورد، می‌توانـد دسـتهبندی صاحـب کتاب را نقد کنـد و آرایـش و نظم جدیدی بـه کتـاب بدهد و به دسـتهبندی نگارنده مقیّد نباشـد.
از دیگـر مهارت‌هایـی کـه بایـد در این مرحله به دسـت آید، آن اسـت کـه طلبه بر ارجاع‌هـا تسـلط یابـد؛ یعنی بـرای یافتن مطلب و نظـر خاصی بداند کـه به کجای کتـاب مراجعـه کـرده و ریشـه‌های بحـث را در کجـا جسـت و جـو کند؛ نـه اینکه مجبـور باشـد هر بـار از اول تا پایـان کتـاب را کنکاش کند.

تجزیـه متـن بـا تفکیـک مطالب بـه تعریف، تقسـیم، اسـتدلال و حکـم و فهرسـت زدن

اینهـا بـه منظـور تجزیـه و ترکیـب متن مناسـب اسـت که ابتـدا قسـمتی از متن معیّـن شـده؛ سـپس بـا کوشـش مطالـب مطرح‌شـده در آن تفکیـک شـود؛ برای نمونه، مشـخص شـود که مرحوم آخوند)رحمه الله علیه(در قسـمتی از کفایه چند مطلـب را بیان کرده اسـت.
نخسـتین مرحلـه در تفکیک مطالـب متن، تجزیه متـن به تعریف‌ها، اسـتدلال‌ها، تقسـیم‌ها و احکام اسـت. باید تعریف‌ها از احکام جدا شـود؛ سـپس اسـتدلال‌ها در بحث روشـن شـود؛ برای نمونه، گفته می‌شـود: «وجوب غیری، اسـتحقاق عقوبت ندارد». باید جسـت و جو شـود که اسـتدلال این حکم چیسـت؟ اول وجوب غیری را تعریـف می‌کننـد و بعد اسـتدلال می‌آورند که اسـتحقاق عقوبت نـدارد. اگر دقت شـود خواهیـد دیـد در اینجا همان تعریف در اسـتدلال آمده اسـت؛ یعنـی تعریف را حـد وسـط قـرار داده‌اند: «اگر وجوبی اسـت که ملاک ندارد، پس اسـتحقاق عقوبت نـدارد»؛ بنابرایـن بـه طـور معمـول ابتـدا تعریـف را ارائه می‌دهنـد و محل نـزاع را مشـخص می‌کننـد و بعد تقسـیم‌های بحث را ذکر می‌کنند؛ سـپس حکـم را بیان کـرده و بعد اسـتدلال می‌آورند.
پـس از جـدا کـردن مطالـب از همدیگـر بـرای هـر مطلب فهرسـتی زده شـود که چکیـده و عصـاره مطلـب را منعکس کنـد. پس از اتمـام تجزیه متن با دسـت‌یابی بـه فهرسـت‌های متـن، بایـد بـه ترکیب عناصـر متن اقـدام کرد.

ترکیـب متن با دسـت‌یابی به نظام فهرسـت و نظام پرسـش‌های متن

در ایـن مرحلـه بایـد بـه طبقه‌بنـدی فهرسـت‌ها پرداخـت؛ از اینـرو لازم اسـت فهرسـت‌ها جمع‌آوری شـده و فهرسـت‌های کلی‌تـری تدویـن شـود؛ بـه اینگونه کـه چنـد فهرسـت همعـرض زیـر فهرسـت کلی‌تـر جـای گیـرد تـا اصلی‌تریـن فهرسـت‌ها به دسـت آیـد. به عبـارت دیگر مطالب تفکیک شـده بایـد طبقهبندی شـده و اصلـی، فرعـی و تبعی آنهـا از یکدیگـر تمیز داده شـود؛ یعنـی تعریف‌های اصلـی، اسـتدلال‌های محوری و تقسـیم‌های احـکام بنیادی را کـه دیگر تعریف‌ها، اسـتدلال‌ها، تقسـیم‌ها و احـکام بـه این‌هـا وابسـته‌اند را کشـف می‌کنیـم.
در یـک مرحلـه کامل‌تـر می‌تـوان تمـام فقـرات متـن را بـه پرسـش تبدیـل کرد؛ سـپس آنهـا را طبقه‌بندی کـرده و به آنها نظام داد. تبدیل مطلبی به پرسـش باعث می‌شـود کـه اصلی‌تریـن نکتـه مورد نظر نگارنده شناسـایی و از آن پرسـش شـود؛ بـه عبـارت دیگـر مصب اصلی بحث نزد نگارنده کشـف می‌شـود؛ بنابرایـن در این مرحلـه بایـد بـه نظام پرسـش‌های متن دسـت یافت.
تجزیه و ترکیب متن به روش پیشـگفته بیشـترین تسـلط بر متن را پدید می‌آورد. انجـام ایـن مرحله‌هـا هـر کـدام نیاز بـه مباحثـه دارد که بایـد در گروه‌هـای بحثی بر روی آن کار شـود.

استخراج مبانی عام و دست‌یابی به زیرساخت متن اصولی

پـس از تجزیـه و ترکیـب متـن بایـد زاویه‌هـای پنهـان متن را نیـز به دسـت آورد؛ بـر ایـن اسـاس در قـدم اول اسـتدلال‌ها را تکمیل کنیم؛ بـرای نمونه، اگـر برهان مضمـر بـوده و از چند برهان تشـکیل شـده اسـت، آنهـا را بشـکافیم و برهان‌های مخفـی را آشـکار کنیم و هـر کدام را به پایان برسـانیم و مقدمه‌هـای آن را تکمیل کنیم.
اگـر از مفروض‌هـا شـروع شـده، بررسـی کنیـم کـه آنهـا از کجا سرچشـمه گرفته اسـت؟ آیـا بدیهی اسـت یا بـه بدیهی باز می‌گـردد؟ اگر از بدیهیات شـروع نشـده، بکوشـیم آنهـا را بـه بدیهیـات ختم کنیم. بـا این روش بـه تدریج لایه‌هـای درونی بحـث آشـکار می‌شـود و می‌تـوان بـه مبنای صاحـب کتاب پی بـرد. بـرای نمونه، می‌گوییـد مبنـای صاحـب کفایـه در معیار ثـواب و عقاب، قُـرب و بُعد اسـت؛ فعل مقـرب، ثـواب دارد و فعـل مبعـد، عقـاب دارد؛ یعنی اسـتخراج مبنا می‌کنید.
در مرحلـه بعـد بایـد در بررسـی نزاع‌هـا و اختلاف‌های بیـن دو اصولی بـه اختلاف مبنـای آن دو رسـید و اختلاف‌ها را از مبنایی‌ترین سـطح تحلیل کـرد؛ برای نمونه، بـه طـور عمده اسـتدلال بـر پایه تعریـف واقع می‌شـود. وقتـی گفته می‌شـود این موضـوع، آن حکـم را دارد بـه طـور حتـم به تعریفی تکیه شـده و ایـن همان جایی اسـت کـه حـد و برهان بـه هم گـره می‌خورند. گاهی اتفـاق می‌افتد کـه مبنا واحد اسـت؛ امـا در لـوازم مبنا اختلاف دارنـد؛ برای نمونه، مرحوم آخونـد)رحمه الله علیه(توجـه می‌دهنـد کـه شـما کـه این مبنـا را انتخـاب کرده‌ایـد باید بـه لـوازم آن هم پای‌بنـد باشـید و لازمه ایـن مبنا، فلان مطلب اسـت؛ بنابراین در نزاع‌ها مشـخص می‌شـود کـه اختـلاف در چیسـت؟ در مبنا اسـت یا لـوازم مبنا؟ اختلاف و اشـتراک بیـن آنهـا در چیسـت؟ بـر ایـن اسـاس بایـد نزاع‌هـا را بـه اختلاف‌هـا در کبریـات برگردانـد. ایـن راه رسـیدن بـه منظومه مبانـی و قاعده‌های عام کتاب اسـت.
البتـه ایـن قاعده‌هـای عـام در خـود علم بـه صراحت حضـور ندارنـد؛ بلکـه باید با تجزیـه و ترکیـب و آنالیـز متـن به آنها رسـید و آنها را اسـتخراج کرد. بـرای نمونه، در بسـیاری از بحث‌هـای اصولـی به حجیت ظهور اسـتناد می‌کننـد؛ اما نمی‌گویند:

«ظهـور عرفـی، حجت اسـت»؛ اما در همه جا از آن اسـتفاده می‌کننـد. برای نمونه، می‌گوینـد ظهـور جملـه شـرطیه، فـلان مطلـب اسـت؛ ایـن یعنی ظهـور، حجت اسـت؛ یـا گفته می‌شـود عُقـلا فاعل ایـن کار را مذمت کـرده و بعد بـه این مذمت اسـتدلال می‌کننـد. از اینجـا فهمیده می‌شـود بنـای عقـلا را در مـدح و ذم حجت می‌دانـد. دسـت‌یابی به ایـن مبانی عام در حقیقـت راه یافتن به زیر سـاخت اصولی متن اسـت.

دوره خارج: پژوهش بر محور مسأله‌ها

در دوران سـطح، کتـاب و نظرهـای صاحب کتاب موضوعیت دارد؛ یعنی دانشـپژوه بایـد بکوشـد مبنـای نگارنـده را بفهمـد و جوانـب مطلب را از نگاه ایشـان بررسـی کنـد؛ امـا در درس خـارج، متـن موضوعیت نـدارد؛ بلکه مسـأله موضوعیت داشـته و خـود علـم بـدون تقیـد به کتـاب یا شـخص خاصـی بررسـی می‌شـود؛ بنابراین هـدف اصلـی در ایـن مرحلـه، مسـأله‌پژوهی اسـت. دانشـپژوه در ایـن مرحلـه باید بتوانـد افـزون بـر درک مطلـب و تجزیه و ترکیب متـن، آن را تحلیـل کند. تحلیل متـن یعنـی لایه‌هـای پنهانـی علـم و مفروض‌هـای نگارنـده کـه بـر سرنوشـت مسـأله اثـر دارنـد را اسـتخراج کند و با کار پژوهشـی بـه فرهنگ و فلسـفه[1] حاکم بـر نگارنـده برسـد. باید بتـوان قول‌ها، احکام و مسـائل را از سـر شـاخه‌ها به مبانی آنهـا برگردانـد. باید دانسـت روند پیدایش قول‌هـا از بیرون علم به چـه صورت بوده اسـت؟ چرا این مسـأله وارد علم اصول شـده اسـت؟ از چه علمی سرچشـمه گرفته اسـت؟ از کلام، فقه یا فلسـفه؟ وی افزون بر شـناخت مسـأله باید بتواند عامل‌های پیدایـش و تغییرهـای یک مسـأله را نیـز تحلیل کند.

پژوهشیبودن روش کار در درس خارج

شـیوه عملکـرد در ایـن مرحلـه بایـد به طـور کامل پژوهشـی باشـد. در ایـن مقام، نقـش اسـتاد، آموزش دادن نیسـت؛ بلکـه وی به پژوهش کمک می‌کند. متاسـفانه امـروزه حتـی روش پژوهش موجود، بسـیار به آموزش نزدیک اسـت؛ یعنی با روش پژوهشـی و کارگاهـی بـه تتبع و اندیشـیدن پرداخته نمی‌شـود؛ بلکه ایـن کار با القا و آمـوزش پی‌جویـی می‌شـود و چـون آمـوزش بـا متـن گـره خـورده اسـت، متن هـم موضوعیـت پیـدا می‌کند. در حقیقـت، متن‌هایی کـه در آموزش بـه کار گرفته می‌شـود، پژوهشـی اسـت و روشـی کـه در پژوهـش اسـتفاده می‌شـود، آموزشـی می‌باشد!

بر این اسـاس روش مطلوب برگزاری کلاس در درس خارج، روش کارگاهی اسـت کـه اسـتاد نقـش ناظر پژوهش را داشـته باشـد. در این صورت ذهن خود دانشـپژوه فعـال می‌شـود تـا عمـق بحـث را بفهمـد؛ هر چند فهـم اجمالـی مطلب از اسـتاد، بـرای ورود به مسـأله لازم می‌باشـد؛ بنابراین مناسـب اسـت که ابتـدا اجمال بحث بـه وسـیله اسـتاد گفته شـود و بعد هـر گـروه روی یک متـن کار خواهند کـرد؛ به ایـن ترتیـب کـه ابتدا متن فهمیده و بعد تجزیه و ترکیب شـود؛ سـپس تحلیل متن صـورت گیـرد. سـرانجام بایـد نتیجه‌های نظام فهرسـت‌های هر یـک از گروه‌های مباحثاتـی در کلاس ارائـه شـود و این فهرسـت‌ها در کلاس درس با حضور اسـتاد مقایسـه و فهرسـتی جامع اسـتخراج شـود که ایـن مرحلـه از کار، جمع‌بندی بحث اسـت.

تحلیل مسائل و استخراج فلسفه و فرهنگ حاکم بر بحث

در دوره درس خارج، افزون بر تجزیه و ترکیب متن؛

اولاً، دانشـپژوه بایـد بتواند اصول موضوعه و پیشـفرض‌های کتاب‌هـا و قاعده‌های عمومـی که باب‌هـای علم بر آنها تکیـه دارند را اسـتخراج کند؛

ثانیـاً، بـه فرهنـگ قواعـد ارزشـی و فلسـفه ارتکازهای نظـری حاکم بـر نگارنده دسـت یابـد؛ یعنـی بایـد بتوانـد لایه‌هـای پنهانـی و مفروض‌هـای مخفـی کـه بر سرنوشـت مسـأله اثـر دارنـد و گرایش‌هـای حاکـم بر علم کـه در اسـتدلال ظهور پیـدا نمی‌کننـد را اسـتخراج کند.

علـم اصـول یـک سـری قاعده‌های زیرساختی دارد که در دوره سـطح بایـد به آن رسـید. افـزون بـر آن، فرهنگ و ارتکازهای فلسـفی نگارنـده، در بحث‌های وی نیز جـاری اسـت. مقصـود از فرهنگ، ارتکازهای عقلایی و ارزشـی ـ حُسـن و قُبح ـ و مقصـود از فلسـفه مبانـی و قواعد عقلی و فلسـفی اسـت که در علـم اصول حضور پیدا می‌کند.

بـرای نمونه، اگر پرسـیده شـود کـه آیا مقدمات واجب، شـامل مقدمـات داخلی هم می‌شـود یـا نـه؟ پاسـخ می‌دهنـد کـه مقدمـات داخلـی، چیـزی در عـرض مرکب نیسـت؛ بلکـه مرکـب عبـارت است از اجـزاء؛ بنابرایـن دو چیـز نداریـم کـه یکی کل باشـد و یکـی جـزء. ایـن اسـتدلال در ابتـدا، اصولـی به نظـر می‌رسـد؛ اما اگر تحلیـل کنید، مبنای فلسـفی پیش فرض آن اسـت کـه کل‌ها را اعتبـاری می‌داند؛ یعنـی وحـدت مجموعـه، اعتباری اسـت و اجزاء، اصل هسـتند که اجزاء لا بشـرط، همـان کل می‌شـود؛ بنابرایـن نماز یا حـج و ... را یـک واحد اعتبـاری می‌دانند. این گرایـش فلسـفی در خـود بحـث ذکر نمی‌شـود؛ یعنـی نمی‌گوینـد که مـا دو گونه وحـدت داریـم: اعتبـاری و حقیقـی و احکام هر کدام چیسـت؛ بلکـه آن را مفروض می‌گیرنـد و جلـو می‌روند؛ بنابراین باید در تحلیل مسـائل، لوازم مطلبی را به دسـت آوریـم و به مبنا برسـیم و پیش‌فرض‌های فلسـفی نگارنـده را از کتـاب اصولی وی اسـتخراج کنیـم؛ هرچنـد کـه مـورد التفات خـود صاحـب متن نبـوده باشـد؛ برای نمونـه، صدرالمتألهیـن)رحمـه الله علیـه(در کتاب خود، قـول بزرگان را مـی‌آورد و تحلیـل می‌کنـد کـه گرایش آنها اصالـت وجودی بـوده یا ماهیتی؟ یعنـی می‌گوید ایـن حرفـی کـه در بحـث جعـل زده‌اند بـا حرفی کـه در بـاب علیت زده‌اند، نشـان می‌دهـد بینـش آنها اصالت وجودی یا ماهیتی بوده اسـت. شـبیه ایـن کار را باید در مسـائل اصولـی انجـام داد تا بـه مبانی فلسـفی محقق اصولی دسـت یابیم.

نمونـه دیگـر از حضـور فلسـفه در اصـول اینکـه مرحـوم نائینـی)رحمـه الله علیه(می‌گویـد: «مقدمـات و افعال نسـبت به مصالح، علل معدّه هسـتند؛ بنابراین مصالح از اختیـار عبـد خـارج اسـت. این امر بـر می‌گردد به تعریف فلسـفی خاصی که علل اقسـامی دارد که یک قسـم آن علل اعدادی اسـت. علل اعدادی، علل تامه معدات نیسـتند؛ بنابرایـن کسـی که بر معـدات قادر می‌باشـد ممکن اسـت بر معدّلـه قادر نباشـد که این بحثی فلسـفی اسـت».[2]

همچنیـن بـرای جریـان فرهنـگ خـاص در مسـائل اصولـی می‌تـوان بـه جریان فرهنـگ عبـد و مـولای عرفـی در برخـی بحث‌هـا ماننـد ظهـور امـر در وجـوب اشـاره کـرد؛ اینکـه امـر، افـاده وجـوب می‌کنـد یا نـه؟ گفته می‌شـود اگر مـولا به عبـد خـود فرمـان دهـد «اذا امر مـولا بعبده» امـا عبـد از فرمانش سـرپیچی کند، مسـتحق عقوبـت اسـت. ایـن فرهنگـی خـاص اسـت کـه از رابطه عبـد و مولای عرفـی سرچشـمه گرفته اسـت. برخی گفتهانـد دلالت امر بر وجـوب به حکم عقل اسـت؛ امـا خـوب که دقت شـود حکم عقلایی اسـت؛ یعنی بنای عقلایـی و ادراک

---

۱. پیشـفرض‌ها و ارتکازهای دخیل در یک علم را می‌توان به دو دسـته فرهنگ و فلسـفه دسته‌بندی کرد:

فرهنگ عبارت است از ارتکازهایی که از عقل عملی سرچشمه گرفته است و صبغه ارزشی دارد.

فلسفه عبارت است از ارتکازهایی که از عقل نظری برآمده و صبغه بینشی دارد.

۲. أجود التقریرات، ج ۱، ص ۲۱٦.

عقلایـی اسـت کـه مبنـا قرار گرفته است؛ چنـان که شـهید صدر رحمـه الله علیه بـا تحلیـل متفـاوت از رابطـه «عبد و مـولا» به نظریه «حـق الطاعه» می‌رسـند و برائـت عقلـی را منکر می‌شـوند.

همچنیـن در بحـث طلـب و اراده که در دلالـت امر بحث می‌شـود می‌توان فهمید کـه بـرای نمونه، مشـرب آقای خویـی)رحمه الله علیهم(کلامی اسـت و مشـرب آخونـد)رحمـه الله علیهـم(صددرصـد فلسـفی اسـت یـا حضـرت امـام)رحمه الله علیهـم(بـه صـورت عرفانی مشـی کرده‌اند.

ممکـن اسـت نگارنـده بـه این پیشـفرض خـود واقف بوده و نسـبت بـه آن ملتفت باشـد و بتوانـد پیشـفرض را دنبال کند؛ بـرای نمونه مرحوم آخونـد)رحمه الله علیه(در بحـث تجـری و طلـب و اراده بـه مبنـای فلسـفی واحـدی پای‌بنـد اسـت کـه سـرانجام می‌گوید: «قلم اینجا رسـید سـر بشکسـت».[1] در حقیقت ملتفت است که از دید فلسـفی مشـکل حل نمی‌شـود؛ یعنی به لـوازم حرف خودش عنایـت دارد. در برابر ممکن اسـت شـخصی، سـخنی را بگوید که متأثر از دیگران باشـد و نداند که مبانـی این حرف چیسـت یـا اینکه مبنایـی را در نظر بگیرد؛ اما به لـوازم آن ملتفت نباشـد. ایـن سـطح از مبانـی نگارنـده در متن حضور مسـتقیم ندارنـد؛ بلکه حضور ترکیبـی دارنـد؛ از ایـن رو تحلیل دقیق متن لازم اسـت تا اسـتخراج شـود.

تدوین فهرست جامع علم اصول

روش کار بایـد ایـن گونـه باشـد که در هر دوره پژوهشـی، موضوعی انتخاب شـود؛ سـپس قول‌هـای گوناگـون زیـر آن در چنـد متن، تجزیـه، ترکیب و تحلیل شـود؛ بـرای نمونـه، آن موضـوع در کلام مرحـوم آخونـد، مرحـوم شـیخ انصـاری، کلام مرحـوم میـرزای نائینـی، مرحـوم آقاضیـاء و کلام محقـق اصفهانـی دیده شـده و سـرانجام متن شـهید صـدر)رحمه الله(بررسـی شـود.

پـس از تجزیـه و ترکیـب و تحلیل متـن در گروه‌های مباحثاتی، هر یـک از گروه‌ها بـرای متـن انتخابی خود فهرسـت جدیـدی بزنند؛ بـه گونه‌ای که به این فهرسـت در بحـث کارگاهـی تأمل و دقت شـده و مـورد توافق تمام اعضا واقع شـود.

در مرحلـه بعـد در جلسـه‌ای با حضور اسـتاد هر کـدام از گروه‌های بحثی فهرسـت خود را در موضوع از پیش تعیین‌شـده ارائه کنند و هر گروه از فهرسـت تدوینی خود دفـاع کنـد؛ سـپس فهرسـت جامع بـرای تمـام متن‌ها تدوین شـود. این فهرسـت بایـد بتوانـد تمـام حلقه‌های بحث نـزد اصولیون گوناگونی را منسـجم کنـد. در گام بعدی باید پژوهشـگران بتوانند به فهرسـت مختار از علم در آن مسـأله دست یابند. پیشـنهاد می‌شـود در واپسـین مرحله، فهرست مختار با فهرسـت شهید صدر رحمه الله علیـه در کتـاب حلقات مقایسـه شـود؛ چرا که وی به طور معمول فهرسـت قوم را بـه هـم می‌زنـد و بـا فهرسـت ابداعـی خـود وارد بحث می‌شـود و بعد نـزاع را بر سـر موضوع‌هـای اصلـی می‌بـرد و از همـان جا نـزاع را تحلیل می‌کنـد. همچنین می‌کوشـد حـرف دیگـران مانند مرحوم نائینی و آخوند)رحمه الله علیهمـا(و ... را در متـن خـود جای دهـد و در بسـیاری از بحث‌هـا حـذف و اضافه‌ای انجـام می‌دهد؛ البتـه فهرسـت کلـی درس خـارج وی متعلـق به کفایه اسـت؛ اما در کتـاب حلقات ترتیـب کلـی علـم را هـم عوض کرده اسـت؛ بنابراین مناسـب می‌باشـد فهرسـت جامـع و نهایی خود را با فهرسـت وی مقایسـه کنیم.

ملاحظه رابطه علم اصول با علم فقه

یکـی از محورهـای پژوهـش در علم اصول، سـنجش کارآمـدی قاعده‌های اصولی در فقـه اسـت. زمانـی علـم اصـول از دامـن فقـه بیرون آمـده؛ امـا بعدها بـه مرور زمان به علم مسـتقلی تبدیل شـده اسـت؛ از آنجایی که مسـتقل شـده دچار آفتی شـده اسـت و آن اینکـه به طور عمـده کارآمـدی آن در فقه لحاظ نمی‌شـود و خود مسـأله، جـدای از فقه تحلیل می‌شـود که در بسـیاری از موارد هنگامـی که در فقه می‌آیـد ملاحظـه می‌شـود که بیفایـده اسـت و ثمره عملی نـدارد! به عبـارت دیگر اسـتقلال علـم اصـول از فقه آن را گرفتار این آسـیب کرده اسـت که با بسـیاری از مسـائل بیگانـه از فقه رو به رو شـده اسـت و اکنون مسـائلی در علـم اصول مطرح شـده که تفننی اسـت و هیـچ ارزش عملی ندارد؛ بلکـه کارآمـدی آن در مقام ذهن بـوده و بسـیاری از فضـای علم اصول را هم اشـغال کرده اسـت. متورم شـدن علم اصول در مواضـع غیـر کاربردی، موضوعی اسـت که بسـیاری از محققان نسـبت به آن هشـدار داده‌اند.

بـا ایـن وجود، اسـتقلال یـک علم می‌تواند بسـتر رشـد و توسـعه متـوازن و بالنده یـک علـم را فراهـم سـازد تـا جایـی که به توسـعه علـم فقه نیـز بیانجامـد؛ برای نمونـه، منطـق علمی اسـت که باید فلسـفه را سـامان بدهـد. می‌توان منطـق را از فلسـفه شـروع کرده و تک تک مسـائل فلسـفه را تحلیل کنید و بگویید روش‌های منطقـی کـه در فلسـفه بـه کار رفته کدام اسـت؛ بـرای نمونـه انواع قیـاس عبارت اسـت از: قیـاس اقترانـی، قیـاس اسـتثنایی، قیاس شـکل اول، قیاس شـکل دوم و ... ؛ در ایـن صـورت، منطـق تابـع فلسـفه می‌شـود؛ امـا هنگامـی که منطـق رو به اسـتقلال مـی‌رود، روش‌هـای جدیدی پیدا می‌کنـد و دامنه آن گسـترش می‌یابد تا آن‌جایـی کـه ایـن روش‌ها، خـود فلسـفه را هم تغییـر می‌دهد.

علـم اصـول نیز همینگونه اسـت. اگر شـما دامنه اصـول را در فقه آوردیـد، هیچ‌گاه علـم اصـول نمی‌تواند فقه را تغییر بدهد و به بسـط و توسـعه آن کمک کند بلکه از آنجـا که نگاه اسـتقلالی بـه روش‌های آن صـورت پذیرد، می‌توان شـاهد تحول در علـم فقـه پیرو تحول در علم اصول باشـیم؛ بنابراین باید گونـه‌ای از تعامل طرفینی بیـن ایـن دو علـم برقرار باشـد که نه به گسسـت فعلـی بیانجامد و نـه علم اصول در فقـه ادغـام شـده و هیچ‌گونه لحاظ اسـتقلالی بـه قاعده‌های آن نشـود؛ بنابراین بایـد به طور دائم نسـبت بیـن اصول و فقه لحاظ شـود.

نتیجه‌گیری:

فراگیـری علـم اصـول در حـوزه در سـه مقطـع «مقدمـات»، «سـطح» و «خارج» هـر کـدام ویژگی‌هـا و اقتضاهـای خاصـی دارد. در مرحلـه مقدماتـی علـم اصول، نـگاه بیرونـی بـه علم، کتاب‌شناسـی، مطالعه تاریـخ علم و شـخصیت‌های آن علم و تبییـن تعریـف، موضـوع و روش علم از جمله موضوع‌هایی اسـت کـه لازمه ورود دانش‌پـژوه بـه فضـای یـک علـم و پدیـد سـاختن جسـارت علمـی در وی اسـت. همچنیـن در ایـن مقطـع باید با نظام موضوع‌ها و مسـأله‌های علم بـه طور اجمالی آشـنا شود.

در دوره «سـطح»، آمـوزش بـر محـور موضوع‌هـا و مسـأله‌های علـم بـر محـور متن‌های خاصی بررسـی می‌شـود تا دانش‌پژوه سـرانجام بتواند توان درک مطلب و متن‌شناسـی پیدا کند. روش کار در این مرحله، تجزیه و ترکیب متن و اسـتحصال مبانی زیرسـاختی در متن اسـت. دانشـپژوه بایـد در این مقطع به تدریـج از آموزش فاصله گرفته و با کار پژوهشـی آشـنا شـود.

در دوره «خـارج»، پژوهـش دربـاره «مسـأله‌ها»، موضوع کار اسـت؛ یعنی مسـائل علـم اصـول فـارغ از متـن خـاص بررسـی و پژوهش شـده و کوشـیده می‌شـود تا دانشـپژوه بـه قضـاوت اجتهـادی دربـاره کلیت علـم اصول و مسـائل آن نائـل آید. روش کار در این مرحله، تحلیل مسـائل و دسـت‌یابی به فهرسـت جامع موضوعات علم اصول اسـت.

---

۱ . کفایه الأصول (با تعلیقه زارعی سبزواری)، ج ۱، ص ۱۳۰.



اهمیت و جایگاه علم اصول در تحصیلات حوزوی

درگفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین سیف ا... صرامی

حجت الاسلام والمسلمین سیف ا... صرامی از اساتید حوزه می‌باشند. ایشان مدیر گروه فقهی- حقوقی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی می‌باشند. از آثار ایشان می‌توان به کتاب‌های: احکام حکومتی و مصلحت(برگزیده کتاب سال)، حسبه یک نهاد حکومتی(برگزیده کتاب سال)، مستند تحریرالوسیله و مقالاتی چون عوامل ناپایدار حکومت علوی، مبانی احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی ؒ و.... اشاره نمود.

خلاصه: بـا توجـه بـه اهمیـت تحصیـل اصـول فقـه و سـوال از ایـن ضرورت، اسـتاد گرامی ضمـن جدا نمودن ضـرورت تحصیـل در فقـه - اصـول و ضـرورت آن بـرای طـلاب، میـزان ایـن اهمیـت و ضـرورت را بسـته بـه اهـداف و نـگاه طـلاب بـه آینده‌شـان متفـاوت می‌دانند. در ادامه ایشـان اصول‌فقه را دانشـی کافی برای فهم همه معارف اسـلامی مانند تفسـیر، کلام و فهم هر متنی ندانسـته، کـه نیـاز اسـت در زمینـه اصـول آنهـا نیـز کارهایـی صـورت پذیرد، هرچنـد بـرای فهم این علوم و حتـی علوم جدید مانند هرمنوتیک، علـم اصـول فقـه بسـیار موثـر اسـت. در پایـان ایشـان ضمـن اشـاره بـه عـدم وجـود نظام تعریف شـده بـرای سـایر نیازهـا و حوزه‌های دیگـر، کاسـتی‌های کـه در آمـوزش اصـول فقـه وجـود دارد را در سـه جهـت ۱- کاسـتی‌های کمی و کیفی۲-نشـاندادن کاربردهای عینی ایـن علـم ۳- عـدم ممارسـت طـلاب. برمی‌شـمرند.

رهنمـا: اهمیـت تحصیـل در علـم اصـول را تبیین کنید. شـبهاتی درباره متورم‌شـدن یا زواید داشـتن علـم اصول وجود دارد، پاسـخ چیسـت؟ از ایـن جهت بفرمایید بـرای طلابی که الان هسـتند، چه ضرورتـی دارد در علـم اصـول توانایی بیابند؟

اسـتاد: ضـرورت «تحصیـل در فقـه و اصـول» با «تحصیـل فقه و اصـول برای طـلاب» دو بحث جداسـت:

الـف) اهمیـت تحصیـل در فقـه و اصـول: خـود فقـه و اصـول یـا اصـول فقـه چه ضرورتـی دارد؟ در این‌جـا وارد بحث‌هـای کلامـی و اعتقـادی می‌شـود کـه فقه به عنوان نمایش‌دهنده و نمودِ شـریعت اسـت. البته «فقه» با «شـریعت» تفاوت دارد. شـریعت، یعنـی آن چیـزی که خداوند متعال تشـریع کـرده اسـت، درحالی‌که فقه، نمایش‌دهنـده حجـت آن شـریعت اسـت. یـا اصول فقـه به‌طور کلی چـه اهمیتی دارد. فکر کنم منظور شـما این نباشـد. اینها به بحثهای سـعادت و شـقاوت انسـان برمی‌گردد که عقل انسـان در تأمین سـعادت و شـقاوت و تشـخیص رفتار صحیح از غیرصحیـح کامـل نیسـت و نیازمند شـریعت اسـت. در واقع، اصـول فقه، منطق فقـه اسـت و از آنجـا کـه در واقـع منطـق اسـتنباط از منابع اصلی شـریعت اسـت، خداوند متعال تشـریع کرده و برای شـناخت آن راه‌هایی گذاشـته که در رأس آن‌ها قـرآن کریم، ارسـال رسـل و پیامبران اسـت، به‌ویژه در دین اسـلام کـه پیامبر اکرم و جانشـینان پس از ایشـان، شـریعت و احکام را بیان کردند. دین، منابع را مشخص کـرده اسـت. در نتیجـه، اصـول فقه پـس از ضرورتی کـه درباره فقه اسـت، منطق و راه و روشـی اسـت کـه براسـاس منابع بیان‌شـده می‌تـوان با آن، احـکام فقهی و رفتارهـای انسـانی را بـه دسـت آورد. ضرورتش در بحث‌های کلامی و کلی اسـت.

ب) ضـرورت تحصیـل فقـه و اصول بـرای طـلاب: فکر می‌کنم فضای سـوالات شـما مربـوط بـه اینسـت. طلابـی کـه وارد حـوزه علمیه می‌شـوند، دنبال کسـب معارف اسـلامی هسـتند تـا به آن عمل کنند. چـرا تحصیل فقه و اصـول برای این طلاب ضرورت دارد؟ پاسـخ به این سـؤال بسـتگی دارد که چه طلبه‌ای باشـد و در کدام مرکز آموزشـی و تحقیقاتی و با چه هدفی وارد شـده اسـت. گاهی طلبه فقط دنبال کسـب معارف و تبلیغ در شـهرها و کشـورهای دیگر اسـت و گاهی هدفش این اسـت که مجتهد بشـود. مجتهد با آن ضوابط و ملاک‌هایی که هسـت، احکام شـرع را اسـتنباط می‌کنـد. اهمیـت تحصیـل در فقـه و اصول بـرای ایـن دو گروه عمـده، زیرمجموعه‌هایـی دارد؛ یعنـی خود اجتهـاد درجاتـی دارد. درنتیجه، ضرورت تحصیـل در فقـه و اصول بـرای طلبه‌ای که وارد حوزه علمیه می‌شـود بـه هدف او بسـتگی دارد؛ اگـر دنبـال این باشـد کـه می‌خواهد مجتهد کاملی باشـد و اسـتنباط احـکام بکنـد تا مـردم از او تقلید بکنند، اهمیتـش در درجه اول اسـت. بنابراین، باید از ابتـدا سـطح را عمیـق بخواند، درس خـارج را محققانه پیش ببرد، بنویسـد، تقریر کنـد و خـودش اظهارنظـر نمایـد. همچنیـن در زمینه‌هـای مختلف فقهـی اصولی تحقیـق داشـته باشـد تا دوره اصـول فقه خارجش کامل باشـد. دربـاره ایجاد انگیزه کـه اشـاره کردیـد، به هـدف آن طلبـه بسـتگی دارد که دنبـال فقه و اصول اسـت تـا انگیـزه تحقیـق و تعمیـق اصول فقه ایجاد بشـود یـا اینکه می‌خواهـد کلیاتی از

فقـه و اصـول را فقـه بدانـد و سـپس وارد بحث‌های جامعه‌شناسـی از نظـر معارف اسـلامی بشـود یـا دنبـال تبلیـغ بـرود. اگـر هدفـش تبلیغ اسـت، پس بایـد اصول فقـه را در حـدی بدانـد کـه برای مـردم بعنـوان مبلغ مسـئله، روایت‌هـای اخلاقی و تفسـیر قـرآن بگویـد و روایت‌هـای اخلاقـی را بدسـت بیـاورد و حدی در تفسـیر قـرآن کمکـش بکنند. چون. بـه هر حال، فقه و اصول در تفسـیر جایگاه خودشـان را دارند.

رهنامـه: یعنی می‌فرمایید متناسـب با هدف طلبه، میـزان تعمیق در علـم اصول تفـاوت می‌کند؟

اسـتاد: اهمیـت اصـول فقـه برایش متفـاوت می‌شـود. متناسـب با هـدف، درجه اهمیـت فقـه و اصـول بـرای طلبه متفاوت می‌شـود. یک مشـکلی کـه الان داریم ایـن اسـت کـه طلبه‌هـا از ابتـدا براساس تصمیـم دیگـران پیـش می‌رونـد؛ یعنی ممکن اسـت کسـی بگویـد ادبیات را بایـد همه بخوانند یـا سـطح را در یک حدّی پیـش ببرنـد– ولـی از سـطح عالـی بـه بعـد ضروری اسـت ایـن تفکیـک صورت بگیـرد؛ اگرچـه الان این تفکیک وجود نـدارد. در نتیجه، طلبـه‌ای که هدفش تبلیغ اسـت، در درس خـارج می‌نشـیند و دنبـال تحقیـق نیسـت. اگـر طلبـه خوش‌فکـر باشـد، همیشـه تبلیغ مـی‌رود و مطالب را می‌نویسـد و می‌فهمد؛ امـا دنبال نمی‌کند و ممکن اسـت اسـتفاده خاصـی از آن نکند.

آن کسـی که می‌خواهد جامعه‌شناسـی اسـلامی اگر تعبیر درسـت باشـد، بخواند با کسـی که می‌خواهد در مسـائل فقهـی اجتهاد کنـد، دو نوع فقه اصـول می‌خوانند. بنابرایـن، کسـی کـه جامعه‌شناسـی اسـلام را در یـک دوره ده‌سـاله فقـه عمومـی بخوانـد، فقهـی کـه در این ده سـال می‌خواند با فقهی که می‌خواهد مسـائل فقهی را اسـتنباط بکند، آن اجتهاد را نخواهد داشـت. اگر این ده سـال اسـت، باید آن سـی سـال باشـد. یکـی می‌خواهـد منابع اسـلامی را به لحاظ دلالت، سـند، اقـوال و هر بحـث رفتـاری کـه موضـوع فقه اسـت، اجتهـاداً اسـتنباط بکنـد که حُکم شـرعی اسـت، ولـی دیگـری می‌خواهد جامعه‌شناسـی بخواند و حُکم جامعه‌شناسـی بدهد، نـه حُکم فقهـی. درحقیقـت، جامعه‌شـناس می‌خواهـد دیدگاه‌های جامعه‌شناسـانه ارائه بدهد. آن دیدگاه‌ها نیز ممکن اسـت مربوط به تفسـیر، اخلاق، انسان‌شناسـی، کلام و غیـره باشـد. پـس بایـد در همه ایـن علوم حد نصابـی از دانـش آن علوم را داشـته باشـد تـا دربـاره فـلان نظریـه جامعه‌شناسـی در چارچوب معارف اسـلامی کـه مطـرح می‌شـود اظهارنظر کنـد. این اجتهـاد فقهی به معنای مصطلح نیسـت.

رهنامـه: کسـی کـه می‌خواهـد دربـاره موضوعات جامعه‌شناسـی براسـاس اسـلام نظریـه بدهـد، باید چـه مقـداری از حـد نصاب دانـش از هـر علمی را داشـته باشـد؟

اسـتاد: بایـد بـا نظریه‌هـای جامعه‌شناسـانه در نظـر گرفـت، نـه بـه لحـاظ فقـه جواهـری؛ زیـرا فقـه جواهـری مسـائل جامعه‌شناسـی را اسـتنباط نکـرده اسـت.

رهنامه: می‌تواند روشش آن روش علمی باشد؟

اسـتاد: اگـر منظورتـان از «روش» ایـن اسـت کـه به صـورت علمـی وارد بحث بشـود و اگـر یـک چیزی را به شـارع نسـبت بدهـد، بتواند بگوید این حجت اسـت البتـه در حـوزه خـودش، ایـن در میدان عمل بیشـتر معلوم می‌شـود کـه منظورش چیسـت. برای مثال، دیدگاههای جامعه‌شناسـانه این‌طور نیسـت کـه از یک روایت بهدسـت بیایـد، بلکه ممکن اسـت پنج شـش روایـت و آیـه را کنار هـم بگذارید تا یـک دیـدگاه بـه دسـت بیاوریـد که ممکـن اسـت آن روایات نیز بررسـی سـندی نخواهـد، چـون یـک دیدگاهـی کلـی اسـت. مثلاً فـرض کنید انسـان وابسـته به خـدای متعـال اسـت؛ درحالی‌کـه دیدگاه‌هـای غربـی و شـرقی دربـاره انسـان بـا دیدگاه‌های اسـلامی متفاوت اسـت. بنابراین، کسـی که کار جامعه‌شناسـی می‌کند، ایـن کلیـات را می‌خواهـد؛ امـا فقه جواهـری به معنـای خود فقـه جواهری ممکن اسـت نیازی نداشـته باشد.

همچنیـن اگر منظورتـان از روش، روش علمی باشـد؛ یعنی چیـزی را بدون حجت به شـارع نسـبت ندهد، این درسـت است.

البتـه ایـن بحـث محـل تردیـد و مشـکل اسـت. اگـر در حوزه‌هایـی که شـریعت مسـتقیماً وارد نشـده اسـت، مـا نیازمنـد بحث‌هـای اسـلامی باشـیم، دقیقـا همان مسـائل و روش‌هایـی کـه در فقـه بـرای ماسـت و کفایـت می‌کنـد، ممکن اسـت روش‌هـای دیگـری باشـد. مثـلاً در روش فقهی دنبال این هسـتیم سـند و دلالت روایت را به دسـت بیاوریم تا بگوییم تمام شـد؛ ولی در روش جامعه‌شناسـی ممکن اسـت از طریـق تجمیـع قرائن مطلب را به دسـت بیاوریم؛ یعنـی از زوایای مختلف بررسـی کنیـم تـا یک اطمینان حاصل شـود. مثلاً حجـت به آن معنا کـه در فقه و اصول برای ما مطرح اسـت، ممکن اسـت در جامعه‌شناسـی کارایی نداشـته باشـد. پرسـش شـما این اسـت چقدر فقـه بخواند؟ فقه بـه معنای مصطلح برای اسـتنباط احـکام رفتـار انسـان اسـت، پس اصول همیـن فقه برای جامعه‌شـناس چـه نیازی اسـت؟ می‌گویـم ایـن به انـدازه تعمیق برای کسـی کـه می‌خواهد فقیه باشـد، نیاز نیسـت، بلکـه بایـد چیزهای دیگـر را بخواند و روش‌هـای دیگر را به دسـت بیاورد.

در ذهنـم بـود کـه در سـؤالات بعـدی بگویم گاهـی اوقـات خیال می‌کنیـم وقتی اصـول فقـه می‌گوییم، یعنـی اصول فهـم همه معارف اسـلامی را بیـان می‌کنیم؛ درحالی‌کـه ایـن را نمی‌پذیـرم. البتـه ایـن سـؤال بعـدی بـود و نمی‌خواسـتم الان واردش بشـوم، ولـی چون مهم اسـت، همین‌جـا می‌گویم. افراد بسـیاری می‌گویند بحـث هرمنوتیـک را داریـم ولـی چـرا بحـث هرمنوتیـک، فلسـفه زبان و فلسـفه تقلیـدی را در اصـول نداریـم و اصـول فقـه مـا ناقـص اسـت؟ در پاسـخ باید گفت دلیلـش ایـن اسـت که جایگاه اصـول فقه را فرامـوش کرده‌ایم. این‌طور نیسـت که اصـول فقـه از ابتـدای تولـد و تطـور و هدف‌گذاری دنبال این باشـد کـه فهم همه معـارف اسـلامی و حتی هر متن را بر عهده بگیرد. بنـای کار اصول فقه «حجیت» اسـت. حجیـت هـم اصطلاحاً معنـای خـودش را دارد؛ یعنی بـه ارتباط بنـده با خدا و تأمیـن از عقـاب خـدا برمی‌گردد. محـور اصول فقه این اسـت. محـور اصول فقه ایـن نیسـت که هـر متنـی را آزاد بفهمیم. گاهـی یک چنین خلط مبحث می‌شـود و می‌گوییـم اصـول فقـه کـم دارد. حالا شـما جامعه‌شـناس را در نظـر بگیرید. چه مقـدار بایـد فقـه و اصـول بخوانـد؛ یعنـی فقـه و اصـول مصطلـح کـه در حوزه‌ها تدریـس می‌شـود؛ نـه آن فقهـی که معنای تفقه و لغـوی دارد و اصـول را به معنای اصـول فهـم هـر متنـی در نظـر دارد. تفاوتی نمی‌کند، جامعه‌شـناس نیـز باید همه این‌هـا را خـوب لحـاظ بکند؛ زیـرا فقه و اصول یک دانشـی تخصصی اسـت. یک دانشـی اسـت که بخشـی از معارف اسـلامی را پوشـش می‌دهد. فقه یک بخش را پوشـش می‌دهـد و اصـول فقـه هم بـرای همین بخش خاص اسـت. اصـول فقه، اصول فهم کلیه معارف اسـلامی نیسـت. کسـی که فقط اصول فقه خوانده اسـت، دانشـش به‌تنهایی برای تفسـیر، فهم مطالب کلامی روایات و فهم مطالب کلامی قـرآن کفایـت نمی‌کند.

فقـه و اصـول فقـه را بسـیار کار کرده‌ایـم؛ اما اصـول کلام را نداریـم. گاهی اصول فهـم متـن کلامـی و تاریخـی را در قـرآن و روایـات کار کرده‌ایـم، اما نـه آن اندازه کـه بایـد کار می‌شـد. در تاریـخ و کلام نیـز بـه انـدازه‌ای کـه در فقـه کار کرده‌ایم، کار نکرده‌ایـم؛ ولـی در فقه بنا به دلایل تاریخی یا شـاید روان‌شناسـانه انسـانی که بـه عیـن رفتـار خارجـی و ثـواب و عقـاب اخـروی برمی‌گـردد، ذهن هر انسـانی را درگیـر کـرده اسـت. مثل علم پزشـکی که از ابتـدای زندگی انسـان بوده و انسـان

بـا سـلامتی خودش درگیر بوده اسـت. اسـت؛ اما لزومـا اینجور نبوده که نسـبت به فلسـفه باشـد. بسـیاری از علـوم بعـداً به وجـود آمدند و لزومـاً این‌گونه نبوده اسـت که فلسـفه خاصی داشـته باشـند؛ اما پایه‌هایشـان قبلاً بوده اسـت. در حقیقت، هر علمـی که بشـر به دنبالش مـی‌رود، یک پایه و نیازی برای آن وجود داشـته اسـت. منظـورم ایـن اسـت الان فقـه پیشـرفت خوبـی کرده اسـت؛ اگرچه نسـبی اسـت. نمی‌گویم امروزه در فقه کاری نداریم. کار بسـیار زیاد اسـت. اصول فقه نوشـته شده اسـت؛ اما اصول فقه اسـت و نه اصول تفسـیر، نه اصول فهم روانشناسـی قرآن، نه اصول فهم مطالب تاریخی قرآن و نه اصول فهم مسـائل پزشـکی روایات و قرآن. ایـن جهـت، جهـت مهمی اسـت که البتـه می‌خواسـتم در سـؤالات بعـدی به آن بپـردازم. بحـث در اینجـا بود که اصول فقه کامل اسـت یا نیسـت؟ بـه همین دلیل بـه آن پرداختـم و گفتم تحصیل در فقـه و اصول چه اندازه اهمیت دارد. می‌خواهم مطالب این سـؤال را جمع کنم. پرسـیدید بسـتگی دارد که چه هدفی داشـته باشید، سـپس گفتیم اگر هدفتان اجتهاد در فقه و اصول اسـت، اهمیتش این اسـت که از اول، تعمیـق باشـد و همـه مراتب فقهـی و اصولی را دنبال بکنید؛ وگرنه اگر کسـی بـرای تبلیغ، جامعه‌شناسـی اسـلامی، تربیت اسـلامی و اخلاق اسـلامی کار بکند، لزومـاً آن اهمیـت و ضرورتـی کـه باید یک فقیـه در مورد فقه و اصـول بکند، برای او نیسـت. همچنیـن نبایـد هـم خود شـخص و هم مراکـز، چون به هـر حال عمر انسـان محدود اسـت، بیایند همان برنامه تعمیق فقهی و اصولی مشـترک را برای علـوم تربیتـی و کلام و فقـه و غیـره و آن طلبـه‌ای کـه میخواهد فقـه را تا نهایت بـرود، یـک نوع بچیننـد و در مراکـز تعریف کنند، چـون عمر آدمی محدود اسـت.

رهنامــه: بــه رابطــه علــم اصول بــا تفســیر و کلام و اخــلاق یا حتی علــوم جدیــد مثــل هرمنوتیــک اشــاره کردید، ایــن را کمی بیشــتر تبییــن کنید که آثار تســلط بر علــم اصول فقه در ایــن علوم چگونه ا ست؟

اســتاد: بیـان کـردم که اصـول فقه برای پاسخ‌دهی بـه این صحنه‌هـا و حوزه‌ها بنـا نشـده اسـت؛ یعنـی از ابتدا اصول فقـه برای حـوزه هرمنوتیـک، هرمنوتیک به معنای فهم متن نه هرمنوتیک فلسـفی، هدف‌گذاری و رسـالت‌گذاری نشـده است، چـون آن چیـزی که بیشـتر به پیکـر اصول فقه قرابت دارد و ذهن انسـان به‌سـوی آن مـی‌رود، هرمنوتیـک متن اسـت. هرمنوتیک فلسـفی فاصله‌اش بیشـتر اسـت. پیش‌تـر گفتـم کـه اصـول فقه بـرای همـه حوزه‌هـای معارف بشـری و اسـلامی هدف‌گـذاری نشـده اسـت؛ امـا اینکه می‌پرسـید، این‌گونـه دریافتم که ارتبـاط دارد یـا خیـر؟ ارتبـاط دارد؛ یعنی بـا تمامی ایـن حوزه‌ها می‌توانند ارتباط داشـته باشـند. همانطـور کـه آنطرفـش را گفتـم اینطرفـش را هـم می‌خواهـم بگویم. یعنـی اگر می‌خواهیـد مفسـر خوبی باشـید، باید اصول فقه را دسـت‌کم تا حـد خوبی بفهمید. چـرا، بـرای اینکه در اصول تفسـیر به شـما کمـک می‌کند. بایـد هرمنوتیک بماهو هرمنوتیـک محـل بحثـش باشـد و دیدگاه‌هـای کلامـی و فلسـفی و هـر دیدگاه دیگـر معـارف اسـلامی را بداند. اصول فقه ارتبـاط دارد؛ یعنی ایـن تداخل مثلاً بین هرمنوتیـک و اصـول فقه اسـت؛ همان‌طور کـه در هرمنوتیکی که فهم متـن دارد، می‌خواهـد متـن را بفهمـد و بـا الفاظ روبـه‌رو اسـت؛ از این‌رو بحـث می‌کند چطور از ایـن الفـاظ بایـد بـه معانی رسـید، زمانمند اسـت یا غیـر زمانمند اسـت؟ در همه این‌هـا از بخـش مباحـث الفاظ اصـول فقه می‌تواند کمـک بگیرد، چـون در اصول فقـه مـا هم این بحث اسـت که آیـا ظواهر الفـاظ «اعتبـاری» دارند یـا ندارند؟ اگر اعتبـار دارنـد، صغرویـات مـا در مباحـث الفاظ چگونه اسـت نه کبرویـات که بحث حجـت اوسـت؟ ظاهر امر چیسـت؟ لغت، اطلاق، عمـوم، مفهوم، اسـتثنا و غیره در مباحـث الفـاظ اسـت. اینها چیزهایی اسـت که ممکن اسـت و قطعاً تداخـل دارد و کمـک می‌کند. کسـی که می‌خواهد تفسـیر بکند یـا تاریخ اسـلام را بخواند و متن تاریخـی را بفهمـد، بحث‌هـای اصـول فقـه می‌توانـد بـه او کمـک بکند؛ امـا نباید بـه قـول معـروف سـوراخ دعا را گـم بکند و خیـال کند که اگـر اصول فقـه خوانده اسـت، اصول فقه پاسخ‌گوی روش تاریخی اسـت. این اشـتباه را خیلی‌ها می‌کنند. او بایـد روش تاریخـی را بخوانـد. البته اصول فقه تداخلاتی بـا روش متون تاریخی دارد کـه ایـن تداخـلات می‌توانـد کمـک بکنـد. در هرمنوتیک و همه علـوم دیگر می‌توانیـم از اصـول فقـه کمـک بگیریـم؛ اما کمـک گرفتن غیـر از این اسـت که همـان را کافـی بدانیـم و آن وقت بگوییم چرا اصول فقه جواب‌گوی کلام و تفسـیر و تاریخ نیسـت! نباید اصلا جواب‌گو باشـد؛ زیرا اصول فقه برای فقه سـاخته شـده اسـت و محـورش حجیت اسـت؛ حجیـت، یعنی ثـواب و عقاب، یعنی مـولا و بنده. تاریـخ و هرمنوتیـک دنبال این چیزها نیسـت. در آن‌هـا می‌خواهیم متن را بفهمیم، چـه از مـولا باشـد، چـه از یـک عالـم دیگری باشـد که ممکن اسـت حتـی مؤمن نباشـد و می‌خواهیـم متنش را بفهمیم، چه شـعر حافظ باشـد. حوزه هرکـدام باید از یکدیگر تفکیک بشـود.

رهنامــه: آیــا حوزه کنونــی که الان در آن هســتیم، بــرای این اهداف متفــاوت اصــول فقه برنامــه‌ای دارد؟ آیا کســی که در مســیر اجتهاد اســت، ایــن کتاب‌هــای اصــول فقــه کفایت می‌کنــد یا بنظر شــما بایــد تغییراتی صــورت بگیرد؟

اســتاد: سازمان سـنتی حوزه، عمدتاً دنبال اینسـت که مجتهد به معنای اصطلاح خاصـش بسـازد، یعنی کسـی کـه از کتاب و سـنت و منابع دیگر بتوانـد حُکم کلی شـرعی را بـه صـورت حجـت اسـتنباط بکنـد. درنتیجـه، برنامه‌ها بـرای این هدف طراحی شـده اسـت. ابتدا کاسـتی‌های در زمان را برای پیاده‌سـازی این نظام مطرح می‌کنیم؛ اما متأسـفانه نظام تعریف‌شـده‌ای برای نیازهای دیگری که اشاره کردم، در حـوزه نمی‌شناسـم. مثـلاً نظام تعریف‌شـده‌ای بـرای آموزش و تحقیـق در کلام یـا آمـوزش و تحقیـق بـرای مُبلّـغ نداریم؛ یعنـی یک مرکـز مبلغ‌پـرور، نظام‌مند و مشـخصی نداریـم که بیاید در واقـع الگوهای تبلیغی را مخصوصا بـا توجه به زمان حاضـر و فضـای مجـازی بـرای امـروز تربیـت بکند. به صـورت مرتـب و نظام‌مند شـاید باشـد اما من سـراغ نـدارم. من بـا اصول فقه مقایسـه می‌کنم، آنجـوری که اصـول فقـه در نظـام سـنتی مـا به صـورت راسـخ و قـوی پایه‌های قـوی و اصلی دارد؛ امـا بـرای حوزه‌هـای دیگر معارف اسـلامی چنین چیزی نیسـت. شـاید یکی از کمبودهای مهم ما باشـد که تجربه و سـرمایه‌های بیشـتری می‌خواهد. باید نیاز بشـر بـه حوزه‌هـای دیگر خودش را نشـان دهد و علمـا و نخبـگان را وادار بکند که برونـد آن قسـمت را تقویـت کنند. چرا اصول فقه تقویت شـده اسـت؟ زیـرا نیاز به آن راسـخ شـده اسـت، پس دنبالش رفتند، علمـا پرورش یافتنـد، نهادهایی به وجود آمده اسـت و کتاب‌های زیادی نوشـته شـده و مباحثات علمی شـده اسـت. چرا در حدیـث ایـن سـرمایه عظیـم را داریم؟ برای اینکه نیازش احساس شـده اسـت؛ در نتیجـه براسـاس این نیاز، افـرادی پرورش پیـدا کردند و الان ثمراتش اسـت.

رهنامه: در خود اصول فقه عمومی حوزه کاستی‌هایی است؟

اســتاد: اینکـه عـرض کردم اختصاصی بـه اصول فقه نـدارد و برای فقـه و اصول اسـت. بـه اصطـلاح در همـان نظام مرسـوم و سـنتی کـه الان اسـت. در وضعیت حاضر، همانطور که پیش فرض سـوال شـما اسـت کمبود و ضعف‌هایی اسـت که سـه جهـت دارد تا این کمبودهـا برطرف و جبران بشـود:

الف) تقویت کمّی و کیفی سطح

براساس تجربه و بررسی من، طلاب آن‌گونه که باید و شاید، از نظر کمی و کیفی درس نمی‌خوانند و آموزش نمی‌بینند. بسیاری از کتاب‌های سطح، کتاب مهمی نیستند، بلکه فقط به خاطر تبلیغات است که در ذهن طلبه مانده. از نظر کمی، همه کتاب خوانده نمی‌شود و کمیت‌ها رعایت نمی‌شود. به شما می‌گویند مکاسب را خواندید؛ ولی اگر مکاسب را بیاوری در واقع حداکثر یک‌دوم یا سه‌چهارمش را خواندید و یک‌چهارم کتاب «البیع»، «خیارات» یا «رسائل» را نخواندید. دلیلش نیز این سطح‌بندی‌هاست. از نظر کیفی نیز مانند کمی است که هم به اساتید و هم به خود طلاب برمی‌گردد. یک دلیل مهمی که در درس خواندن تأثیر منفی گذاشته، این است که طلاب به دلیل مدرک‌گرایی، وضعیت زندگی یا نداشتن کلاس می‌خواهند زودتر به سطح و کلاس بعدی بروند. کسی که پنج تا ده سال شرح لمعه بگوید، احساس می‌کند زودتر مکاسب را بگوید تا به درس خارج برسد. یا طلبه زودتر می‌خواهد شرح لمعه را خلاصه بکند و مکاسبش را بخواند. این‌ها واقعیت دارند و نمی‌توانیم منکرش بشویم.

ب) کاربردهای عینی اصول و فقه

استاد برای طلبه‌ای که فقه و معاملات می‌خواند، باید کاربردهای عینی مخصوص آن را در جامعه بگوید تا معلوم بشود کار مفیدی انجام می‌دهد. زمانی که در اصول فقه، استصحاب کلی را درس می‌دهد، به گونه‌ای نباشد که طلبه بعد یکی دو جلسه خیال کند در خواب و خیال تلاش می‌کند و هیچ ارتباطی با خارج ندارد. نمی‌خواهم بگویم بی‌فایده است، فایده دارد، اما فقط استاد خبیر و خبره است که می‌تواند این‌ها را تطبیق بدهد و برای طلبه عینی بکند تا طلبه، مفیدبودنش را دریابد. کاربردی‌کردن آن درس، یعنی استاد کاربردهایش را در کلاس درس سطح و خارج برای طلبه روشن بکند تا طلبه بفهمد یک تلاش عینی به خرج می‌دهد و برایش فایده دارد. گاهی پیشنهاد می‌دادند و میگفتند کتاب‌های تمرینی برای این منظور طراحی بکنیم و یا طلاب را مثل دانشگاه‌ها ببریم در جلسات استفتای مراجع.

ج) ممارست مراجعه به منابع

طلبه بایستی در مراجعه به منابع ممارست پیدا بکند. یکی از مشکلات ما در سطح و حتی در خارج این است که طلبه ما می‌خواهد روایتی را در رسائل پیدا بکند که نمی‌تواند پیدا بکند یا این مطلب مرحوم آخوند را که به فلان مطلب وحید بهبهانی اشاره دارد، پیدا کند که نمی‌تواند پیدا بکند. البته نرم‌افزارهای کامپیوتری کمک می‌کنند؛ اما فرق می‌کند، چون مرحوم آخوند ممکن است عین عبارت وحید را نیاورده باشد که شما سرچ بکنید و با جستجوی ماشینی و کلیدواژه به دست بیاورید. باید مطلب را بفهمید و فرض کنید چگونه از کتاب وحید بهبهانی یا *رسائل* می‌شود مطلب را به دست آورد. ممارست مراجعه به منابع، از مسائل مهمی است که برای تقویت آموزش‌ها و تحقیقات به آن نیاز داریم؛ اما متأسفانه این را خیلی از طلاب ندارند.

اگر متن *کفایه* را مفهومی نخوانید، حرف مرحوم اصفهانی و نائینی را نمی‌توانید بفهمید. درنتیجه، نظام به هم می‌خورد. بنابراین، نباید همینطوری کتاب‌های درسی را بی‌برنامه کنار بگذاریم، بلکه باید اینها سر جایش باشد و ما به علم را تکامل بخشیم تا کتاب‌های درسی دیگری تولد پیدا بکند. اگر به قول شما فردی به صورت جوششی متنی بنویسد که این متن با متن‌های قبلی هماهنگ باشد و بتواند متن درسی بشود و آن ارتباط و نظام را به هم نزند، چنین اتفاقی خودبه‌خود افتاده است. فرض کنید یک زمانی متن درسی کتاب *قوانین* بوده است؛ اما *رسائل* با حفظ ارتباطش با *قوانین* توانسته است جایگاهی پیدا بکند که کتاب درسی بشود؛ همان‌طور که *قوانین* ارتباطش را با علامه حفظ کرده است. علامه هم ارتباطش را با شیخ طوسی و سید مرتضی در اصول فقه حفظ کرده است. اگر این ارتباطات سلسله‌وار حفظ بشود و محور بشود، خوب است.



موضوع شناسی به مثابه دانشی نو

در گفت‌وگو با حجت الاسلام عباس ظهیری

حجت الاسـلام عباس ظهیری از دانش‌آموختگان و اسـاتید حوزه علمیه می‌باشـند. از ایشـان آثاری از کتـب و مقـالات متعـدد بـه ثبـت رسـیده که می‌تـوان به معتمـد تحریر الوسـیله للامـام خمینی: المسـائل المسـتحدثه، المعتبر فی شـرح المختصر و مقالاتی چـون حدود آزادی از نـگاه کلام و فقه و عرفـان، تقلیـد در بوتـه تحقیـق، حقـوق زن از دیـدگاه فقه جواهری، نفـس زمان و مـکان در فقه جواهری و... اشـاره نمود.

خلاصه: ایـن مصاحبـه در بیان اهمیت موضوعشناسـی در فقـه، دو شیوه در پاسخ بـه احکام شرعی(۱- مانند گذشته و واگذاری شناخت موضوع بر عهده مکلف ۲- پاسخگویی به همراه موضوع شناسی) را شرح داده و سعی نمودند که دلایل و مبانی خود را برای اثبات موضوعشناسی به عنوان علم جدید تبیین نمایند. به طوری که ایشان در محور اول که بیان ماهیت موضوعشناسی باشـد مـواردی چـون ۱- مفهـوم ۲- مصـداق ۳- متعلـق ۴- موضـوع را در اصطـلاح دانشهای مختلف شرح میدهنـد در محور دوم دلایل خود را برای علم بودن موضوعشناسـی و برابرسازی ارکان علوم و اثبات آن همچون ۱- تعریف ۲- موضوع ۳- غایت و غیره در مـورد موضوع شناسی به عنوان یک علم میپردازنـد و.....

رهنامه: لطفا اهمیت و جایگاه موضوعشناسی را تبیین بفرمایید.

اسـتاد: پیشـرفت چشـمگیر و حیرتانگیـز علـوم مـادی و تجربـی، گزارههـا و موضوعهـای نویـی را در زمینههـای گوناگـون: پزشـکی، اقتصـادی، سیاسـی و . . . فـراروی فقیهـان معاصـر، قـرار داده اسـت؛ ایـن از یـک سـوی، و از دیگر سـوی مکلّفـان نیـز، در چرخـه این پیشـرفت بـا موضوعهای جدیـدی در زندگـی روزمره خـود سـروکار مییابنـد کـه پاسخ شـفّاف جهت تعییـن احـکام و حـد و مرزهای شـرعی آنها را خواسـتارند.

فقیهـان معاصـر در برابـر این خواسـته، ممکن اسـت به یکـی از این دو شـیوه زیر، در مقـام پاسخگویی برخیزند:

شـیوه اول: همـان شـیوه فقهـی رایـج اسـت کـه پاسـخ پرسـشهای فقهی به سـبیل قضیـه شـرطیه: «اگـر موضـوع مـورد سـؤال چنین اسـت، حکـم آن چنان اسـت» ارائه شـود.

این شـیوه، گرچه در خصوص آن دسـته از مسـائل مورد نیاز که بازشـناخت درسـت آنها برای نوع مکلّفان آسـان اسـت شـیوهای پذیرفته شـده اسـت و مشـکلی را به همـراه نـدارد، ولی بهکار بردن این شـیوه در شـرایط کنونی، نسـبت به آن دسـته از موضوعهایـی کـه آمیختـه با یـک نوع پیچیدگـی و یا ظرافتی اسـت که شـناخت آنهـا به آسـانی برای نـوع مکلّفان ممکن نیسـت، بیگمان، مشکلگشـا و برآورنده خواسـته پرسـشگران فقهـی نخواهد بود، بلکـه در پـارهای موارد، موجـب تردید و ابهـام بیشتر اسـت.

از بـاب نمونـه: امـروزه سـر بریـدن حیوان با اسـتیل از مسـائل مورد نیاز و پرسـش اسـت کـه گروهـی از فقیهـان، همچـون امـام خمینـی، بـا تکیـه بـر ایـن که ابـزار ذبـح بایـد از جنس حدید باشـد، سـر بریـدن حیوان را با ابزار اسـتیلی درسـت نمیداننـد.

نمونـه دیگر، اسـتفاده مردان از طلای سـفید اسـت کـه گروهی از فقیهـان در بیان حکم آن به سـبیل تعلیق پاسـخ دادهاند: «اگر در عرف طلا شـمرده شـود، اسـتفاده از آن حـرام اسـت و گرنـه اشـکال نـدارد». یا در بیـان حکم فقهی انـواع «ژله» که از اجزای مردار و یا حیوان حرام گوشـت سـاخته شـده، باز به سـبیل تعلیق، پاسـخ میدهنـد: «چنانچـه از اجـزاء حیوان حرامگوشـت و یا مردار تهیه شـده باشـد، حرام اسـت، مگر اطمینان به دسـت بیاید که در فرایند تبدیل این اجزاء به ژله، اسـتحاله صـورت گرفتـه اسـت» و دهها نمونـه دیگر از این دسـت که فقیهان معاصـر بر اثر روشـن نبـودن موضـوع خارجی، حکم شـرعی آن را به سـبیل تعلیـق و فرض بیان می کنند.

کوتـاه سـخن اینکـه: بـه کارگیـری ایـن شـیوه در بیـان احـکام الهـی و پاسخ به پرسـشهای فقهـی، از نـگاه عملـی و کاربـردی بـرای نـوع مکلّفـان، نـه تنهـا روشـنگر و آگاهی بخش نبوده، بلکه در بسـیاری از مسـائل بر اثر ناشـناخته بودن موضـوع، مایـه ابهـام و یـا تردیـد بیشتـر آنان میگـردد.

شـیوه دوم: فقیهـان، پیـش از بیـان حکم، موضوع مـورد نیاز و پرسـش مکلّفان را دقیـق بـه بوته بررسـی نهند و پس از شـناخت ماهیّت موضـوع و درک آن، حکم شـرعی را بـه دور از هرگونـه ابهـام و تردید بیان کنند.

این شیوه، بیگمان از دو اثر بسیار خوب برخوردار است:

۱. فقیـه را در برابرسـازی قواعـد کلـی فقهی بـر نمونههـا و ارائه نظر دقیـقِ درباره آن موضـوع یـاری میکنـد؛ چرا کـه در فرضِ نبـود درک دقیـق از موضوع، ممکن اسـت فقیـه نظریهای ناسـازگار با آن موضـوع ارائه دهد و بیگمان موضوعشناسـی دقیـق، او را از ایـن نظریّه نادرسـت، در امـان میدارد که گاهی به تبدّل رأی ناشـی از نـگاه دقیـق به موضـوع میانجامد.

۲. مخاطبان و پرسـشگران مسـائل مورد نیاز، به خواسـته خود میرسـند و وظیفه الهـی خویـش را به صورت شـفّاف و پیراسـته از ابهام و تردیـد دریافت میکنند.

بـا ایـن مقدمه کوتـاه، جایگاه موضوعشناسـی و اهمیـت و ضـرورت آن در زمانه ما روشـن میگردد.

در اینجـا، بناسـت تـا با بررسـی دقیق زوایـای این رشـته «موضوعشناسـی» برای نخسـتین بار در عرصه علوم، در جایگاهِ دانشـی نو و مسـتقل شناسـانده شود، البته، بـا برابرسـازی اصـول و معیارهایـی کـه در علـم بـودن هر رشـته و فنـی، ضروری

اسـت، بـرای ایـن رشـته و اثبات برخـورداری آن از تمـام این اصـول و معیارها.
ناگفتـه نمانـد که موضوع‌شناسـی و جایـگاه دقیق آن، در مقایسـه و نسـبت‌یابی با دانـش فقـه، در حقیقـت از مبـادی تصوّریه آن اسـت و در پاره‌ای از احـکامِ جزئیه از مبـادی تصدیقیـه آن به شـمار می‌آید، ولی با نظر به گسـتره علوم و فنـونِ مادّی و راه یافتـن گزاره‌هـای جدیـد بـه عرصه موضوع‌هـا و گزاره‌های عرفـی احکام الهی، باید رشـته مسـتقلّی عهـده‌دار شـناخت دقیق موضوعات عرفی پیوسـته بـه احکام فقهـی شـود. در ایـن مقال اثبات خواهد شـد که تمـام ارکانی که در علـم بودن هر رشـته و فنـی لازم اسـت، موضوع‌شناسـی نیـز از آنها برخـوردار اسـت و هیچ گونه کاسـتی در آن وجود ندارد.
لذا برای شناسـاندن زوایای موضوع‌شناسـی باید در دانشـی مسـتقل به محورهای زیـر پرداخت:
محور اول. بیان دقیق ماهیّت موضوع‌شناسی.
محور دوم. موضوع‌شناسی، دانشی مستقل.
محور سوم. واژه‌شناسی عرف و اصطلاحات آن.

ماهیّت‌موضوع‌شناسی

۱. مفهوم
۲. مصداق
۳. متعلّق
۴. موضوع در اصطلاح دانش‌های گوناگون: منطق، حکمت، اصول و حدیث

۱. مفهوم:

بـر ایـن اسـاس، وقتی در مباحث آتیـه از موضوعات عرفی، که به گونه‌ای در لسـان ادلـه، یـا فتوای فقیهـان بازتاب یافته، سـخن به میـان می‌آوریم با دو نوع شـناخت روبـه‌رو هسـتیم: یکـی شـناخت مفهومـی و دیگـری شـناخت مصداق. مقصـود از شـناخت مفهومی، همان شـناخت معانی عرفی الفاظ اسـت که مرجع روشن‌سـازی و بیـان حد و انـدازه آن، عرف عام اسـت.
بـرای واژه مفهـوم در اصطـلاح اصولیـان، تعریف‌هـای چنـدی ارائـه شـده کـه به نظـر می‌رسـد تعریـف محقّق خراسـانی، از اشـکال‌هایی کـه دیگر تعریف‌هـا دارند پیراسـته اسـت. در ایـن تعریـف، مفهـوم، از نـگاه اصولی عبارت اسـت از:
«حکـم إنشـائی أو إخباری تسـتتبعه خصوصیّة المعنـی الّذي ارید مـن اللفظ بتلك الخصوصیّـة، و لو بقرینة الحکمـة . . . »[۱]
آن حکم انشـائی و یا اخباری که لازمه خصوصیتی اسـت که در معناسـت. مقصود از ایـن خصوصیـت، همان علّیت منحصره اسـت، اعـم از اینکه آنچه حاکـی از این خصوصیـت علّیـت منحصره اسـت، دلالت وضعی لفظ باشـد، یا اطـلاق جمله که برگرفته از مقدمات حکمت اسـت.
در هـر صـورت دلالـت مفهومـی، در برابـر دلالـت منطقی اسـت که چـون از دائره بحـث خارج اسـت، به همین اشـاره بسـنده می‌شـود.

اقسام‌مفاهیم

اشـاره شـد از محورهـای موضوع‌شناسـی، شـناخت مفاهیـم اسـت، ولـی نـه هـر مفهومـی، بلکـه آن دسـته از مفاهیمـی کـه در لسـانِ ادله شـرعیه، اعـم از کتاب و سـنت و روایـات اهل‌بیت(علیهم السلام) و یـا ادلّه لبّیه، همچـون اجماع و سـیره عقلائیه و یا سـیره متشـرعه، در موضـوع حکمی از احکام شـرع قـرار گرفته اسـت. از این‌روی، بایسـته اسـت بـا اقسـام مفاهیم آشـنا شـویم و به‌طـور دقیق روشـن سـازیم، کدام قسـم از آنهـا مربـوط به موضوع‌شناسـی اسـت.

دسـته اول. مفاهیـم عرفی خـاص: این دسـته، در عرف خاص مصطلح شـده‌اند، ماننـد: مفهـوم اصالـة الوجـود، ماهیّت، جوهـر، عرض، هیـولا، در عرف فلاسـفه و مفهـوم حجّیت، مشـتق، ترتّب، تنجیز، اسـتصحاب، در اصطـلاح اصولیان و مفهوم رکـن، قاعـده حیلوله، بـدل حیلوله، قاعـده جبّ، قاعده فـراغ و تجـاوز، در اصطلاح فقیهان و...
دسـته دوم. مفاهیـم عرفی عام: این دسـته، از آن مبانـی و مفاهیمی‌اند که عرف عـام و تـوده مـردم در گفت‌وگوی عمومی خویش، بـا به‌کارگیـری واژگان خاص از آنهـا تعبیـر می‌کنند، همچون مفهـوم ماء، خلّ، خمر، سـمک، فلس، فقّـاع، خبیث، خبائث و . . . .
دسـته سوم. مفاهیم شرعی: این دسـته، از مفاهیمی‌اند که شـارع مقدس، جعل و اعتبـار، و حـدّ و مـرز خـاص آنهـا را آشـکار فرموده اسـت، مانند مفهـوم صلات، صـوم، حج، زکات، تیمّـم و . . . .
از این سه دسته مفاهیم، دسته اول از دائره موضوع‌شناسی، خارج است.
امّـا دسـته دوم، سراسـر، در موضوع‌شناسـی مندرج اسـت، با این قید کـه به‌گونه‌ای در حکـم شـرعی اخـذ شـده باشـد. بـه ایـن معنی کـه در عیـن حال کـه از مفاهیم عرفـی عـام اسـت، یـا متعلّـق حکم شـرعی و یـا یکـی از قیدهای موضـوع حکم شـرعی اسـت. در مَثَـل، عنوان احسـان کـه مفهومی اسـت عرفـی، در چندین آیه متعلَّـقِ حکم شـرعی واقع شـده اسـت، از جمله:
«إِنَّ اللهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الإِحْسانِ»[۲]
خدا به عدالت و نیکی فرمان می‌دهد.
«وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»[۳]
و با پدر و مادر نیکی کنید.
و در آیه شریفه دیگر، تأکید بر معاشرت پسندیده در آیین همسرداری شده است:
«وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»[۴]
و مفهوم میته و دم و لحم خنزیر در کریمه:
« حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ»[۵]
در موضـوع حرمت شـرعی اخذ شـده اسـت، البته واژه میتهٔ شـرعی، اخـصّ از میته عرفـی اسـت؛ چرا کـه قیدهایی در حـلال بودن ذبیحـه اخذ کرده که بـا نبود یکی از آنها، در شـرع حکم میته را دارد و گرچه در عرف میته شـمرده نشـود و نیز مفهوم خبائـث کـه از مفاهیم عرفی اسـت در آیه شـریفه: «یحرّم علیهم الخبائث»[۶] به عنوان موضوع حرمت اخذ شـده اسـت.
امّا دسـته سـوم: از آن رو که از برسـاخته‌های شـرع و از دائره برسـاخته‌های عرف و عقـلاء خـارج اسـت، به طـور طبیعی از حـوزه موضوع‌شناسـی، بیرون اسـت و یا به سـخن دقیق‌تر، موضوع‌شناسـی مـورد بحـث در آن راه ندارد.

۲. واژه‌شناسـی مصـداق: واژه «مصداق» هم از معنای لغـوی و هم از معنای اصطلاحی منطقی، برخوردار اسـت.
واژه مصـداق، اسـم شـده بـرای آن موجود خارجی که مفهوم بـر آن صدق می‌کند، مثـل زیـد و عمـرو موجودِ در خـارج، که مفهوم انسـان، بر آنان صـدق می‌کند و در وجـود خارجـی با آنان اتحـاد دارد. این معنـی، چندان فاصله‌ای با معنـای عام لغوی نـدارد و در حقیقت برگرفته از همان اسـت.
یادآوری: واژه موضوع در مبحث «موضوع‌شناسـی» برخلاف نظر بسـیاری، مساوی با مصداق نیسـت و تفسـیر لفظ موضوع به مصداق، تفسـیر درسـتی نیست، بلکه با تحقیقـی کـه در پیش داریم، یکی از دو محور موضوع‌شناسـی اسـت؛ زیرا با تعریف دقیقـی کـه از آن ارائه خواهیـم داد، مقصـود از موضوع در این مبحث، آن دسـته از عنوان‌هـای عرفـی اسـت که در متعلّـق، یا موضوع حکم شـرعی، اخذ شـده و این

عنوان‌هـا از دو نوع شـناخت برخوردارند:
الف. شناخت مفهومی
ب. شناخت مصداقی
جهت روشـن شـدن مطلب، آن را بر چند نمونه فقهی که در متن سـخنان فقیهان و نصوص و روایات، بازتاب یافته است، برابرسازی می‌کنیم.
در متـون فقهـی هـم در بـاب «صیـد و ذباحـه» و هم در بـاب « اطعمه و اشـربه» ماهیـان دریایـی به دو قسـم دسـته‌بندی شـده‌اند:
– ما کان له فلس و قشور (ماهی باپولک)
– ما لیس له فلس(ماهی بی‌پولک)
فقیهان، اتفاق دارند، قسم اول حلال و قسم دوم حرام است.
امام خمینی می‌نویسد:
«لایـأکل مـن السـمک الّا مـا کان لـه فلس و قشـور بالاصل و ان لم تبـق و زالت بالعارض»[۷]
از ماهـی خـورده نمی‌شـود، مگر این‌کـه دارای فلس و پوسـت باشـد، اگر چه فلس و پوسـت آن، باقی نمانده و به سـبب عارضی از بین رفته باشـد.
ریشـه این اتفاق فقهی، بی‌شـک نصوص و روایات معتبر اسـت همچون: صحیحه مُحَمَّد بْنِ مُسْـلِم که در آن آمده اسـت:
«عَـنْ أَبِـي جَعْفَـرٍ عليه السلام فِـي حَدِيثٍ قَـالَ: قُلْـتُ لَهُ رَحِمَـكَ اللَّهُ إِنَّـا نُؤْتَى بِالسَّـمَكِ لَيْسَ لَهُ قِشْـرٌ فَقَالَ كُلْ مَا لَهُ قِشْـرٌ مِنَ السَّـمَكِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ قِشْـرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ»[۸]
مـن بـه ابـو عبدالله گفتم: یا ابـن رسـول الله. خداوند تو را بیامرزد، صیـادان ماهیانی می‌آورنـد کـه فلس و پولـک ندارد. آیا حلال اسـت؟
ابـو عبـدالله گفـت: هر ماهی کـه فلس و پولک دارد، حلال اسـت، تنـاول کن و هر ماهـی که فلس ندارد تنـاول مکن.
جملـه: «کل مـا لـه قشـر» ارشـاد اسـت به حلال بـودن ماهـی پولـک‌دار و جمله: «و مـا لیـس لـه قشـر فلا تأکله» ارشـاد اسـت به حرام بـودن ماهی بـدون پولک .
و در صحیحه عبدالله بن سنان آمده است: امام صادق عليه السلام فرمود:
«كَانَ أَمِيـرُ الْمُؤْمِنِيـنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِـي طَالِبٍ عليه السلام بِالْكُوفَه يَرْكَبُ بَغْلَةَ رَسُـولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُـمَّ يَمُـرُّ بِسُـوقِ الْحِيتَـانِ فَيَقُـولُ لَا تَأْكُلُـوا وَ لَا تَبِيعُوا مِنَ السَّـمَكِ مَا لَـمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ.»[۹]
جـدم امیرالمؤمنیـن عليه السلام در کوفه بر اسـتر رسـول خدا صلی الله علیه و آله سـوار می‌شـد و در بازار ماهی‌فروشـان جـار مـی‌زد: هـر آن ماهی کـه پولک نـدارد، خرید و فـروش نکنید.
در ایـن دو صحیحـه و نیـز متـون فقهـی، موضوع حلال بـودن ماهی، عنـوان «ما له قشـر من السـمک» معرفی شـده اسـت. جهت شـناخت این عنوان، با دو عنصر روبه‌روییـم: یکـی مفهـوم و معنـای عرفـی این عنـوان و دیگـری مصـداق آن. در موضوع‌شناسـی، هر دو نوع شـناخت منظور اسـت، نه خصوص شـناخت مصداق و اینکـه کدام ماهـی پولکدار و کـدام ماهی پولـک ندارد.
بـا درنـگ روی ایـن مطلـب، بـر این نکته ظریـف دسـت می‌یازیم که تفسـیر واژه موضـوع در «موضوع‌شناسـی» بـه مصـداق و مصداق‌شناسـی، تفسـیری اسـت، نادرسـت؛ چـرا کـه موضوع در اینجا در برابر حکم اسـت که هم از مفهـوم برخوردار اسـت و هـم از مصـداق و شـناخت هـر دو از سـنخ موضوع‌شناسـی اسـت. تحقیق بیش‌تـر در همیـن مقال خواهـد آمد.

۳ . واژه‌شناسی موضوع:

موضـوع در اصطـلاح دانـش اصـول: در اصطـلاح دانش اصـول، موضـوع در برابر متعلَـق اسـت، متعلّق، فعلی اسـت که حکم بدان تعلق گرفته اسـت. بـرای موضوع چند تعریف ارائه شـده اسـت:

تعریـف اول. موضـوع آن چیـزی اسـت که در بـه حقیقت پیوسـتن حکم نقش دارد. بـر ایـن اسـاس، اصـل وجـود انسـان عاقـل بالـغ، موضـوع حکـم اسـت، فرا رسـیدن وقـت نسـبت بـه وجوب صـلات، جـزء موضـوع اسـت و . . . .
علّامـه شـهید صـدر می‌نویسـد: «و موضـوع الحکـم مصطلـح أصولـی نریـد بـه مجموع الأشـیاء التـی تتوقف علیها فعلیة الحکم (المجعول) بمعناها الذی شـرحناه، ففـی مثـال وجـوب الحج یکـون وجـود المکلف المسـتطیع موضوعا لهـذا الوجوب لأن فعلیـة هـذا الوجـوب تتوقّف علی وجـود مکلف مسـتطیع.»[۱۰]
اصولیـان، در اصطـلاح خـود، بـه چیزهایـی «موضـوع حکم» می‌گوینـد که عملی شـدن حکـم جعل شـده، بسـتگی به آنهـا دارد، به همـان معنایی که شـرح دادیم. چنانکـه واجـب شـدن حـج، آنگاه بـه عهده فرد قـرار می‌گیرد کـه آن فـرد، به پایه توانایی رسـیده باشـد. پس وجود فرد توانـا، در خارج برای حکم وجـوب، «موضوع» اسـت. تـا توانایـی در خارج وجود نداشـته باشـد، این واجب شـرعی، از قـوه به فعل در نمی‌آیـد، در همـان عالـم اعتبار، جعل و تشـریع باقـی می‌ماند.
تعریف دوم: محقق نائینی می‌نویسـد: «موضوع، متعلّق المتعلّق اسـت»[۱۱] در مَثَـل در اقـم الصـلاة، حکـم، وجوب اسـت، متعلّـق آن اقامه صـلات و موضوع آن مکلّـف بالغ عاقل، بَعد از فرارسـیدن وقت اسـت.
همچنیـن در «یحـرّم علیهم الخبائث»، متعلّق، حرمت اکل و شـرب اسـت، متعلّق ایـن متعلّـق، مکلّـف اسـت. موضوعی کـه در دانش موضوع‌شناسـی، مطرح اسـت ایـن موضوع هم نیسـت.

٤. موضوع در اصطلاح اجزاء العلوم:

یکـی از اجـزاء العلـوم، موضوع علم اسـت کـه در کتاب‌های اصولی، فلسـفی، ادبی و منطقـی بـه پیـروی از بوعلی در شـفا چنین تعریف شـده اسـت: «مـا یبحث فیه عن عوارضـه الذاتیه»[۱۲]
موضـوع بـه ایـن معنی، آن عنصری اسـت کـه در هر علمی محور مباحث باشـد و از عـوارض ذاتی آن بحث شـود.
محقـق خراسـانی، جملـه «عوارضـه الذاتیـه» را تفسـیر کـرده به «ای بلا واسـطهٔ فـی العـروض» راز این تفسـیر، پیش‌گیری از اشـکالی اسـت که تعریف مشـهور با آن روبه‌روسـت؛ زیرا در بسـیاری از مسـائل علوم، محمولات آنها از سـنخ عوارض ذاتـی بـرای موضـوع علم نیسـت؛ بلکه از سـنخ عـرض غریب اسـت، در مَثَـل، در مسـأله اصولیـه «خبـر الواحـد الثقـة حجة» یـا مسـأله «ظواهـر الکتاب حُجّـة» یا مسـأله اصولیـه «صیغة افعـل ظاهرة فـی الوجوب» هرگـز حجیت، ذاتـی خبر ثقه و ظاهـر کتـاب نیسـت، همچنیـن ظهـور، در وجـوب ذاتـی صیغه افعل نیسـت، به طـور طبیعـی، لازمه تعریف مشـهور این اسـت که، بیش‌تر مسـائل علم اصـول، از علـم اصـول خـارج شـوند؛ از این رو محقّق خراسـانی، بـرای از میان برداشـتن این اشـکال، جملـه «عوارضـه الذاتیـه» را تفسـیر کرده اسـت بـه «ای بلا واسـطة فی العروض».[۱۳]

رهنامـه: بـا توجه بـه اصطلاحـات گوناگون کـدام یک از مـوارد در موضوعشناسـی مورد نظر اسـت؟

اسـتاد: حقیقت و واقعیّت معنای موضـوع در «دانش موضوع‌شناسـی» اعم از این اسـت، و موضـوع در برابـر حکـم اسـت کـه در برگیرنـده تمـام عنوان‌هـای عرفی اسـت کـه به‌گونـه‌ای در متعلّـق حکـم، یـا موضوع آن اخذ شـده اسـت و شـناخت ایـن عنوان‌هـای مهـم هـم از شـناخت مصداقـی برخوردار اسـت و هم از شـناخت مفهومی.
موضـوع در اصطـلاح «موضوع‌شناسـی»: بـا گـذری کوتاه بر سـیر بحـث، به این

نتیجـه رسـیدیم کـه واژه موضـوع در «موضوع‌شناسـی» بـه معنـای هیـچ یک از اصطلاحـات علـوم مختلف نیسـت :

– نـه بـه معنای عنصری اسـت کـه در قضایا محـور حکم اسـت، در برابر محمول، که اصطلاح منطق اسـت.

– نـه بـه معنـای محلی اسـت که عـرض بدان قائـم اسـت و جوهـر از آن بی‌نیاز، که اصطلاح فلسـفه اسـت.

– نـه بـه معنـای متعلّق المتعلّـق، یا آن‌چـه در عملی شـدن حکم، نقـش دارد، که اصطـلاح اصول اسـت.

– نـه بـه معنـای محوری کـه در تمام علوم «یبحـث فیه عن عوارضـه الذاتیه» که اصطلاح اجزاء العلوم اسـت.

– نـه بـه معنـای لفظ و یا علامتـی که برای معنایی وضع شـده کـه اصطلاح باب وضع است.

– نه به معنای حدیث ساختگی و دروغین که اصطلاح علم حدیث است.

– نه به معنای مصداق که در باب شبهات موضوعیه، مصطلح است.

بلکـه واژه موضـوع در «موضوع‌شناسـی» بـه معنـای: «عنصـری اسـت کـه در قضایـای بیان‌گـر احـکام شـرعیه، در مقابل حکم اسـت، اعـم از موضـوع اصولی و متعلّـق حکـم، با ایـن قیـد کـه از مفاهیـم عرفیه‌اند.»

بـا ایـن قاعده برای نخسـتین بار در این پژوهش آشـنا می‌شـوید، پژوهشـی که در پی اثبات این نظریه اسـت: موضوع‌شناسـی، دانشـی مسـتقل.

رهنامه: اگر ممکن اسـت آنچـه توضیح دادیـد را در قالب چند مثال توضیح دهید.

بـرای مثـال ابتـدا توضیحی لازم اسـت: قضایای حاوی احکام شـرعیه، سـه قسـم است:

قسـم اول: قضایـای بیان‌گـر احـکام وضعیـه: ملکیـت، زوجیـت، حرّیـت، رقیّـت، ولایـت، نفـوذ، محجوریّـت و . . . .

در ایـن قسـم، تشـکیلدهنده حکـم شـرعی، عبـارت اسـت از دو عنصـر: ۱. حکـم وضعـی ۲. موضـوع آن

در ایـن قسـم، عنصـر سـومی بـه نـام متعلّـق وجـود نـدارد و آنچه موضـوع حکم وضعی اسـت، با توجه به ضابطه‌ای که ارائه شـد، مندرج در موضوع‌شناسـی اسـت، هـم شـناخت مفهومـی دارد و هـم مصداقـی. اکنـون جهت روشـن شـدن مطلب، بایسـته اسـت آن را بـا چنـد نمونه روشـن فقهی، شـرح کنیم:

نمونـه اول. مفهـوم «صلح»: از عقود عقلایی که شـرع بـر آن مهر تأیید نهاده، عقد صلح اسـت، صحت و نفوذ آن مورد وفاق همه فقیهان ـــ شـیعه و سـنی ـــ اسـت و در روایـات اهل‌بیـت علیهم‌السلام بر آن تصریح شـده اسـت، چنانکـه در معتبره حفص بن البختـری آمده اسـت: امام صادق علیه‌السلام فرمـود: «الصُّلْحُ جَائِزٌ بَیْـنَ النَّاسِ»[۱۵] صلح و سـازش در میان جامعه، نافذ و الزامی اسـت.

در ایـن روایـات معتبـر، موضـوع عنوان صلح اسـت و حکم آن «جائز» اسـت که به معنـای نفـوذ و از احکام وضعیه اسـت. از آن روی که صلـح از مفاهیم و عنوان‌های عرفـی اسـت، در دانش موضوع‌شناسـی درج شـده اسـت کـه در دو محـور در خور موضوع‌شناسـی اسـت، هـم در محـور شـناخت مفهـوم و هـم مصـداق، بـه ویـژه مصادیـق نوظهـور آن، در سـطح کلان و خرد.

نمونـه دوم. ضمانت‌هـای رایـج: ضمـان مصطلـح، از نـگاه فقیهان شـیعی، عبارت اسـت از: «نقـل ذمّـه الـی ذمّـه اخـری»؛ یعنـی حقیقـتِ ضمـان ایـن اسـت که با عهده‌گیـری ضمانت‌کننـده، آنچـه بـر ذمـه بدهکار اسـت، بـه ذمّه او منتقل شـود، ولـی در اصطـلاح عامـه، عبـارت اسـت از «ضَـمّ ذمّـهٔ الـی ذمّـهٔ اخـری»؛ ولـی ضمانت‌هـای رایـج در بانک‌هـا و مؤسسـه‌های قرض‌الحسـنه، هیـچ یـک از ایـن دو قسـم نیسـت؛ زیـرا کـه بـا ضمانـت، هرگـز مال مـورد ضمان بـه عهـده و ذمّه شـخص ضامـن نمی‌آیـد، بلکـه او بـر عهـده می‌گیـرد کـه در فـرض وفـا نکردن شـخص مضمـون عنـه، دیـن او را اداء کنـد. در هـر صـورت، «ضمانـت» حکمی اسـت وضعـی، کـه آثـار تکلیفـی در پـی دارد و از عقـود عقلایی اسـت و از مفاهیم عرفیـه؛ از ایـن روی، در باب موضوع‌شناسـی، درج میشـود و بی‌گمـان قاعده‌ای که بـرای موضوع در «موضوع‌شناسـی» ارائه شـد، بر آن برابر اسـت؛ و لـذا در دو محور موضوع‌شناسـی دارد: در محور شـناخت مفهوم و در محور شـناخت مصادیق آن. و این‌کـه آیـا ضمانت‌های رایج از بـاب ضمان مصطلح، قابل تصحیح و تنفیذ اسـت، یـا این‌کـه بـه عنـوان عقد و قـرارداد مسـتقل دیگـری قابل تنفیذ اسـت.

نمونـه سـوم. عنـوان بیـع: از مفاهیم عرفی اسـت که هـم از آثار وضعـی، همچون صحّـت و نفـوذ، برخوردار اسـت که در کریمـه: «اَحـلّ الله البیع»[۱۶] بدان اشـاره شـده و هـم از آثـار تکلیفـی، همچون: وجوب وفـا و پای‌بند بودن به آثـار آن، که در کریمـه «یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُـوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»[۱۷] از آن سـخن به میان آمده اسـت. از ایـن روی موضوعـی اسـت کـه در دو محـور موضوع‌شناسـی دارد؛

۱. در محـور شـناخت مفهومـی و این‌کـه آیـا از نگاه عـرف و عقـلاء، حقیقت بیع «مبادلـه مـال به مال» اسـت کـه در مصباح اللغـه فیومی آمـده و محقّق اصفهانی و امـام خمینـی پذیرفته‌اند یا «انشـاء تملیـک عین بعوض» که جمعی چون: شـیخ اعظم بـر آن نظرند.

۲. در محـور مصداق‌شناسـی. در ایـن محـور، گرچـه بیش‌تـر مصادیق بیع روشـن اسـت و بی‌شـبهه، ولـی مصادیـق نویی دارد که بایسـته اسـت در مـورد آنها بحث و گفت‌وگـو شـود، همچـون: بیع فصلـی که مالک ویلایـی، فصل بهـار آن را برای همیشـه بـه شـخصی می‌فروشـد و فصل تابسـتان آن را بـه دیگـری و فصل پاییز و یـا زمسـتان آن را بـه فـرد سـومی. آیـا ایـن نـوع معامله، از سـنخ بیع اسـت و آیا در مفهـوم بیـع، تملیـک، در خـور بخش‌بخـش شـدن اسـت و یـا خیـر؟ و یـا در قراردادهای بورسـی، با مفاهیمی نو همچون آبشـن، روبروییـم. آیا از نگاه مفهومی، ایـن موضـوع، کـه از مفاهیـم عرفـی اسـت و از قانون‌هـا و قاعده‌هـای عقلایـی خاصـی برخـوردار اسـت، از سـنخ بیـع به شـمار می‌آیـد و یـا مصالحه و سـازش و توافـق دو طرف قرارداد و یا معامله مسـتقلی اسـت ورای تمـام عنوان‌های عقدهای شـناخته شـده و جاری.

قسم دوم. قضایای بیان‌گر احکام تکلیفیه: این قسم باز دو گونه است:

گونـه اول، قضایایـی که بیان‌گر احکام تکلیفیه‌ای هسـتند که متعلّق آنها شـرعی و از برسـاخته‌های شـرع اسـت و خارج از دائره موضوع‌شناسی.

گونـه دوم، قضایایی اسـت که محتـوای آنها، احکام تکلیفی اسـت، ولی متعلّق این احـکام، از سـنخ مفاهیـم عرفـی و عقلایی که شـرع در مورد آنها، جعل و تأسـیس خاصـی نـدارد. این‌گونه متعلّقات احکام شـرعی، در «موضوع‌شناسـی» درج گردیده اسـت کـه هـم از نگاه مفهوم باید موضوع‌شناسـی شـود و هـم از نگاه مصـداق. در ایـن بخـش نیز، جهت روشـن شـدن مطلـب، ناگزیر بایسـتی بـه نمونه‌هـای بارز فقهی تمسّـک شود.

نمونـه اول. مفهـوم نفقـه الزوجه، عنوانی اسـت فقهـی ـ عرفی کـه متعلّق تکلیف، وجـوب اسـت، ولـی شـرع در مـورد آن، جعـل و اعتبـار خاصـی نـدارد و مرجـع باز شـناخت و بیـان حد و انـدازه آن، هـم از نگاه مفهومی و هم مصداقی، عرف اسـت. و یـا در چگونگـی معاشـرت و زندگـی با همسـر، خداوند متعـال فرموده اسـت: «وَ عاشِـرُوهُنَّ بِالْمَعْـرُوفِ» حکـم وجوب، و متعلّق آن، معاشـرت به معـروف و موضوع آن، زوجـه، کـه بـه حکـم نصـوص و روایـات اهل‌بیـت علیهم‌السلام مقیـد شـده به ناشـزه نبـودن. پـس ناگزیـر، موضـوع وجوب، معاشـرت «زوجه غیر ناشـزه» اسـت. درباره

حقیقت نشوز و حد و مرز آن خود شرع، تعریف و تحدید خاصی دارد: «تمکین نکردن در آمیزش و خارج شدن از منزل، بیاجازه شوهر» ولی متعلّق وجوب: «معاشرت به معروف» از مفاهیم عرفی است. از این روی، ضابطه‌ای که برای موضوع در «موضوع‌شناسی» ارائه شد، با آن برابر است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، موضوع در اینجا در برابر حکم است، نه در برابر متعلّق، که اصطلاح خاص اصولی است و روشن است که موضوع به این معنی، در برگیرنده آن دسته از متعلّقات احکام نیز می‌شود که از مفاهیم عرفی، به‌شمار است، و معاشرت به معروف و همزیستی متعارف با همسر، گرچه در آیه یاد شده، به اصطلاح اصولی، متعلّق حکم است، ولی از آن‌رو که مفهومی است عرفی و شرع در مورد آن تأسیس و جعل خاصی ندارد، با توجه به قاعده یاد شده مندرج است در موضوع «موضوع‌شناسی» و چون هر موضوعی دو بُعد دارد: یکی مفهوم و دیگری مصداق، ناگزیر شناخت آن نیز دو گونه است: شناخت مفهومی و مصداقی و مرجع هر دو شناخت نیز، عرف عام است.

نمونه دیگر، در فتوای فقیهان آمده است: حداد بر بانویی که همسر او مرده ، واجب است. امام خمینی، می‌نویسد:

«یجب علی المرأة في وفاة زوجها، الحداد ما دامت في العدّة. و المراد به ترک الزینة فی البدن بمثل التکحیل و التطیب و الخضاب»[۱۸]

بر زنی که شوی او مرده است، واجب است در مدت عدّه ـ چهار ماه و ده روز ـ حداد کند به این معنی که از آن‌چه در عرف زینت شمرده می‌شود، همچون استفاده از سرمه و مواد خوشبو کننده، بپرهیزد. مستند این حکم مورد وفاق فقیهان، روایات بسیار است که در این‌باره وارد شده است، از جمله: صحیحه زراره از امام باقر(ع):

«إِنَّ الْأَمَةَ وَ الْحُرَّةَ کِلْتَيْهِمَا إِذَا مَاتَ عَنْهُمَا زَوْجُهُمَا سَوَاءٌ فِي الْعِدَّةِ إِلَّا أَنَّ الْحُرَّةَ تُحِدُّ وَ الْأَمَةَ لَا تُحِدُّ.»[۱۹]

کنیز و زن آزاد، هرگاه شوهران‌شان از دنیا بروند، در زمان عدّه یکسانند، جز این‌که زن آزاد، نبایستی آرایش و زینت کند، امّا کنیز می‌تواند خود را بیاراید.

در این مسأله، حکم شرع وجوب است، موضوع آن زن شوهر مرده و متعلّق وجوب، عنوان حداد است که از مفاهیم عرفی است و در مورد آن دو نوع، شناخت وجود دارد: شناخت مفهوم و شناخت مصداق. آن‌که بی‌شک به حسب عرف‌ها، مختلف است و هر دو از سنخ موضوع‌شناسی است؛ چرا که از عنوان‌های عرفی است که مرجع بازشناخت مفهوم و روشن کردن حد و مرز آن و نیز مرجع بازشناخت مصداق آن، عرف است و از این روی، قاعده‌ای که در شناساندن و روشن کردن حد و مرز موضوع‌شناسی ارائه شده با آن برابری دارد.

قسم سوم. قضایایی است که بیان‌گر احکام تکلیفیه است، ولی متعلّق آنها، از سنخ مفاهیم عرفیه نیست، بلکه شرع آنها را جعل کرده، و بنیان گذارده است، مثل آیه کریمه:

«أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ و قُرءان الفَجرِ انّ قُرءان الفَجرِ كان مَشهودا.»[۲۰]

نماز گزار از زوال خورشید تا ظلمت شب، با قرائت صبحدم، که قراءت صبحدم مشهود [فرشتگان] است.

و نیز آیه کریمه:

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ»[۲۱]

بخورید و بیاشامید تا از آغاز صبحدم رشته سپید از رشته سیاه بر شما نمایان شود.

در این قسم قضایا، که متعلّق حکم ـ که در آیه اول اقامه صلات است و در آیه دوم صوم من الفجر، به طور قطع از دائره موضوع‌شناسی خارج است؛ چرا که صوم و صلات از برساخته‌های شرعی است و خارج از دائره حد و اندازه‌شناسی‌ها و بازشناسی‌های عرفی و عقلایی. ولی با این حال، عنوان «دلوک الشمس» که از قیدهای موضوع حکم است و در عملی شدن وجوب صلات ظهر و عصر نقش آفرین، مربوط به موضوع‌شناسی است؛ زیرا که از مفاهیم عرفی به شمار می‌آید و مرجع بازشناخت و روشن‌کننده حد و مرز آن، عرف عام اهل لسان است، از این روی، موضوع‌شناس هم باید مفهوم این موضوع را شناسایی کند و هم مصداق آن را. مفهوم: «دلوک–الشمس» چنانکه واژه‌شناسان فرهنگ عرب گفته‌اند، به معنای زوال و گذر خورشید است از دائره نصف النهار ـ نشانه به حقیقت پیوستن وقت ظهر ـ همان‌گونه که در مصباح المنیر فیومی آمده است:

«(دَلَكَت) الشَّمْسُ و النُّجُومُ (دُلُوكاً) مِن بَابِ قَعَدَ زالَتْ عَن الاسْتِوَاءِ و يُسْتَعْمَلُ فِي الْغُرُوبِ أَيْضاً»[۲۲]

و امّا مصداق این مفهوم، در سرزمین‌هایی که روز و شب آنها معتدل است، روشن است، ولی در سرزمین‌هایی که روزهای آن بسیار کوتاه است، بسان پاره‌ای از شهرهای اروپایی که در فصل‌هایی از سال، روزها چهار ـ پنج ساعت و گاه کم‌تر است، تعیین مصداق: «دلوک الشمس»، دشوار است و نیاز به تحقیق و کندوکاو در مصداق‌شناسی دارد.

و یا سعی بین صفا و مروه، که از واجبات عمره و حج است:

«إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما»[۲۳]

صفا و مروه از مراسم خداست. هر که حج خانه کند یا عمره گزارد، رواست که بر آن طواف برد.

در این کریمه، حکم، وجوب است، متعلّق آن، سعی بین صفا و مروه چگونگی سعی و شرائط و ویژگی‌های آن ـ که باید به مقدار هفت بار باشد، نه کم‌تر و نه بیش‌تر، آن هم به صورت عادی، نه واپس حرکت کردن و ... ـ از برساخته‌های شرعی است و از دائره بازشناسی و نظردهی عرف و عقلاء خارج. ولی از این جهت که باید سعی بین صفا و مروه صدق کند و این که آیا مسعای جدید، مصداق سعی بین دو کوه است، موضوع عرفی است؛ از این روی، تقلید در آن راه ندارد و مربوط به حوزه موضوع‌شناسی است.

رهنامه: اگر ممکن است عناوین بیشتری از موضوع‌شناسی را مثال بزنید.

استاد: از بررسی که در محور اول ارائه گردید، روشن شد، دائره موضوع‌شناسی، مختص به شناخت موضوع به اصطلاح اصولی نیست، بلکه فراگیرتر از آن بوده است و آن دسته از متعلّقات احکام را که از سنخ مفاهیم عرفیه است نیز در بر می‌گیرد، بسان عنوان‌هایی همچون:

معاشرت به معروف، حداد، جهر، اخفات، قیام، انفاق، امر بالمعروف و نهی عن المنکر، قطع هیئت اتصالیه، سب، شتم، قذف، هتک، احیاء موات، فسخ، تهییج شهوت، اعانه علی الاثم، تعاون علی‌الخیر، تعاون علی‌الاثم، تأیید باطل، تضعیف حق یا باطل، تجسس، تظاهر، نفاق، عیادت، تشییع، تشجیع، تعلیم، تعلم، قبض، اقباض، حبس، عتق، نکول، رد امانت، خیانت، تفسیق، توثیق، تعدیل، تکذیب، استقبال القبله، استدبار القبله، اطعام، تنجیم، تمییز، تضمین، مضاجعه، اکل، شرب، استمناء، تلقیح، اقراض، احتکار، غیبت، بهتان، ایذاء، تحنیت و.....

در این مسائل و مانند آن، متعلّق حکم شرعی، وجوب یا حرمت یا استحباب و یا کراهت، افعالی است که شرع درباره آنها جعل و اعتبار خاصی ندارد، بلکه از سنخ عنوان‌های عرفیه است که تنها مرجع روشن‌کننده حد و اندازه مفهوم و نیز بازشناخت مصداق آنها، عرف است. با دقت و درنگ می‌توان

«موضوع‌شناسـی» را چنیـن تعریـف کـرد.
«شـناخت آن دسـته از عنوان‌هـای عرفـی کـه در موضوع احکام شـرعی، یا متعلّق آنهـا، اخـذ شـده، اعم از شـناخت مفهوم یا مصـداق آنها».

رهنمـا: بـر چه اساسـی شـما موضوع‌شناسـی را دانش مسـتقلی میدانید؟

استاد: برای ثابت کردن این ادّعا، تحقیق در دو مطلب را پی می‌گیریم.

۱. واژه‌شناسی «علم» در موضوع‌شناسی

۲. قاعده علم بودن فنون و رشته‌های گوناگون

واژه‌شناسی «علم»

علـم بـه معنـای مجموعه قضایایـی که جامـع واحـدی دارد، حال این جامـع واحد، یـا محـور واحـدی است کـه در این قضایـا، دربـاره آن بحـث می‌شـود و یا غرض واحـدی است که برای رسـیدن و دسـت یازیـدن بـه آن، بحث می‌شـود. راز این دو گونـه تعبیـر در مـورد جامع‌القضایـا، اختلافی اسـت کـه اهل نظر درباره مسـأله تمایـز علوم دارند که مشـهور، تمایز علـوم را به تمایز موضوعات علـوم می‌دانند، در مَثَـل تمایـز علـم فقه و اصول به این اسـت کـه موضوع علم فقه، افعـال المکلّفین اسـت، ولـی موضـوع علم اصـول، ذات ادلّه اربعه اسـت، یا ادله اربعه بـا وصف دلیل بـودن و یـا بـه تعبیر دقیق‌تر «آنچه شایسـتگی دارد حجت بر حکم شـرعی شـود» ولـی در برابـر ایـن دیـدگاه، گروهی بر این نظرند کـه تمایز علوم به اغراض اسـت.

قاعده علم بودن فنون و دانش‌های گوناگون

در همـه دانش‌هـا، سلسـله عناصری وجـود دارد که تشـکیل‌دهنده ارکان و پایه‌های بنیادیـن بشـمارند و شـکل‌گیری آن دانش‌ها، بـدون این عناصرِ پایـه‌ای و بنیادین، ممکن نیسـت. این عناصر بـه «اجزاء العلـوم» نامبردارند.
مـا در ایـن پژوهـش، بر این مدّعاییـم که موضوع‌شناسـی، به معنای دقیقـی که از آن ارائـه شـد، از تمام این ارکان برخوردار اسـت و می‌سـزد کـه در قامت یک دانش مسـتقل شناخته شـود، بیکم و کاست.
برای ثابت کردن این ادعا، بحث را از دو زاویه پی می‌گیریم:
۱. نگاهـی باریک‌اندیشـانه و دقیـق بر عناصر شش‌گانه‌ای که از پایـه و ارکان علوم به شـمار می‌آیند.
۲. برابرسـازی یکایـک آنها بر دانش «موضوع‌شناسـی»، با نگهداشـت ترازها و حد و مرزهـای اصطلاحات مربوط.

ارکان علوم

عناصـری کـه بـه اجزاء العلوم شـناخته شـده‌اند و در علـم بودن تمام علـوم و فنون نقش بنیادیـن دارنـد، عبارت‌اند از:
۱. تعریـف علـم ۲. موضـوع علـم ۳. غایـت و فایده علم ۴. مسـائل علـم ۵. مبادی تصوّریه ۶. مبـادی تصدیقیه.

ناگفتـه نمانـد که اصل این مطلـب، که برای هـر علمی، موضوع لازم اسـت، جای سـخن دارد و اختلافی اسـت. شـماری از اصولیـان بر این نظرند کـه گرچه بیش‌تر علـوم از عنصـر موضـوع برخوردارنـد، ولـی لـزوم برخـورداری هر علمـی از عنصر موضـوع، مدعایـی اسـت بی پشـتوانه برهانـی. به نظر می‌رسـد این نظریـه، قرین تحقیق باشد.

برابرسازی ارکان علم بر دانش موضوع‌شناسی

رکـن اول، برخـورداری از تعریف: نخسـتین عنصـر و رکن هر علمـی این بود که از تعریـف برخـوردار باشـد، آن هم تعریفی که جامع و مانع اسـت، بـه این معنی که تعریـف، دربردارنده قیدهایی باشـد کـه هم مصادیق خود را فرا بگیـرد و هم از اغیار بـاز بـدارد و بـر آنچه بیرون از این دائره اسـت، دسـت رد بزند.
بـا توجـه بـه ایـن نکتـه، دانـش موضوع‌شناسـی را می‌تـوان چنیـن تعریـف کرد: «علـم یعـرف بـه موضوعـات الاحـکام و متعلّقاتهـا العرفیـه مفهومـاً و مصداقـاً» موضوع‌شناسـی، دانشـی اسـت کـه در آن گزاره‌هـای عرفـی احـکام شـرع و نیـز وابسـته‌های عرفـی آن از نظر مفهـوم و مصـداق شـناخته می‌شـود.
توضیـح: در ایـن تعریف، تـلاش ما بر این بـوده قیدهایی را بیاوریـم و به کار بندیم کـه هم جامع افراد باشـند و هم مانـع اغیار.

قیـد اول: جملـه «موضوعـات الاحکام» اسـت، به همان معنـای مصطلح اصولی کـه پیـش از این، به شـرح، تعریف شـد. از آن تعریف به دست آمد کـه موضوع، از نـگاه اصولـی عبارت اسـت از: «هر آنچه در عملی شـدن حکم نقش آفرین اسـت» و در بیـان محقـق نائینی، موضوع، با شـاخصه «متعلّق المتعلّق» معرفی شـد.

قیـد دوم: «متعلّقاتها» که بـاز به همان معنای مصطلح اصولی آن اسـت: «عمل و فعلـی کـه حکم شـرعی بـدان تعلق می‌گیرد» که شـرح ایـن واژه اصولـی نیز در بخـش آغازین آمد.

قیـد سـوم: «العرفیـه» هم صفـت و قید اسـت بـرای «موضوعات الاحـکام» و هـم بـرای «متعلّقاتهـا». ایـن قیـد، آن دسـته از موضوعـات احکام و نیز آن دسـته از متعلّقـات احـکام را کـه عرفی نیسـتند و از برسـاخته‌های شـرع، بشـمارند، خارج می‌کنـد؛ زیـرا همان‌طـور کـه مصدر تشـریع خود احکام، شـرع اسـت، تنهـا مرجع بازشـناخت و بیان‌کننـده حـد و انـدازه این‌گونـه موضوعـات: اسـتطاعت، محـدوده سـرزمین عرفـات، منـی، مشـعرالحرام و نیـز روشـن‌کننده حـد و انـدازه ایـن گونه متعلّقـات: صـلات، صـوم، حـج، زکات و... خود شـرع اسـت و از افق بازشناسـی و حـد و اندازه‌گیـری عـرف فراتـر. بـا توجـه به شـرحی کـه ارائه شـد، تمـام قیدها و عنوان‌هایـی کـه در موضوعـات احکام شـرعی و نیـز در متعلّقات آنها بـه‌کار گرفته شـده و شـرع اقـدس، در مـورد آنهـا جعـل و اعتبـار خاصی نـدارد؛ بلکـه از مفاهیم عرفیـه اسـت و به همـان معنایی که در نزد عرف دارد، در لسـان ادله شـرعیه به‌کار گرفته شـده، در دانش موضوع‌شناسـی درج شـده و مرجع شـناخت آنها عرف است. هـم در بیـان حـد و انـدازه آنهـا، هم در شـناخت مفهـوم و حـد و مـرز آن و هم در شـناخت مصـداق آن، عـرف نقـش می‌آفرینند.

اکنـون، جهـت روشـن شـدن تعریـف، تعریـف یـاد شـده را روی چند نمونـه پیاده می‌کنیـم:
نمونه اول. از احکام شـرعیه، وجوب قصر نماز اسـت. موضوع این حکم، مسـافری اسـت که قصد دارد هشـت فرسـخ راه را بپیماید و این موضوع، در دائره عنوان‌های عرفـی اسـت، مفهومـی دارد و مصداقـی و در حقیقـت، از دو نوع شـناخت برخوردار اسـت: شـناخت مفهومـی و دیگـری شـناخت مصداقی. البتـه اصل مشـروط بودن وجوب قصرِ نماز، به قصد سـفر هشـت فرسـخی، بی‌شـک از برساخته‌های شـرع اسـت و از دائره موضوع‌شناسـی، بیـرون؛ ولـی عنـوان فرسخ که در موضـوع این حکـم، بـه‌کار گرفته شـده، از مفاهیم عرفیه اسـت و شـرع در حد و انـدازه آن، بیان خاصی ندارد، از اینروی، مرجع حد و اندازه و نیز شـناخت حد و مرز آن، عرف اسـت.

و همان‌طور که اشارت رفت، این مسأله بسان دیگر مسائل عرفی، از مفهوم و مصداق، یا مصداق‌هایی برخوردار است، با برخورداری از دو نوع شناخت: شناخت مفهومی و شناخت مصداقی. هر دو شناخت در دانش موضوع‌شناسی درج شده است. بر این اساس، در «دانش موضوع‌شناسی» باید هم مفهوم موضوع فرسخ را بشناسیم و با کندوکاو، حد و مرز آن را آشکار سازیم که آیا عنوانِ «ثمانی فراسخ» که در روایات آمده، برابر است با ۴۵ کیلومتریا ۴۴ و یا ۴۰ کیلومتر؟ و هم در عرصه مصداق‌شناسی، باید مصداق‌های آن روشن شود.

روشن است که بازشناخت مصداق‌ها، با مکلّف است. ولی از آن‌جا که تعیین مصداق در جاهایی، در عمل، با دشواری‌هایی روبه‌روست، ممکن است مرکزی، با برخورداری از ابزار و سازوبرگ روز و آشنایی کامل با ترازهای اندازه‌گیری، زحمت این کار را به عهده گیرد و مکلفان با اعتماد وثیقی که بدان دارند، نتیجه کار آن را بپذیرند.

نمونه دوم. آغاز روزه، بر اساس کریمه: «کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ»

طلوع فجر است. وجوب، حکم است و متعلّق آن، صوم که در موضوع آن، عنوان «طلوع فجر» به‌کار گرفته شده که در آیه شریفه از آن تعبیر شده به: «تبیّن خیط ابیض من الخیط الاسود» این موضوع، مفهومی دارد و مصداقی و چون مسأله‌ای است عرفی که تنها مرجع روشن‌کننده حد و مرز آن، عرف است، از این روی در علم موضوع‌شناسی مندرج است و از هر دو باید بحث شود، هم از مفهوم «تبیّن خیط الابیض من الاسود» و هم از مصداق آن و اینکه «تبیّن خیط الابیض» در فلان منطقه در چه ساعت و دقیقه‌ای پدیدار می‌شود و اینکه آیا در شب‌های مهتابی، طلوع فجر با شب‌های غیر مهتابی فرق می‌کند یا نه.

نتیجه اینکه: تعریفی که برای «دانش موضوع‌شناسی» ارائه دادیم، تنها در حدّ فرضیه و یا انگاره ذهنی نیست، بلکه با واقعیّت کار فقیه در مقام تعیین حکم فقهی از نظر موضوع، برابر است.

رکن دوم، برخورداری از موضوع بود، جهت تصدیق این مطلب، کافی است توجه دوباره به این حقیقت داشته باشیم که رسالت موضوع‌شناسی که در تعریف دقیق آن بیان شد، شناخت مفهومی و مصداقی آن دسته از عنوان‌های عرفی است که در موضوعات احکام شرعیه (موضوع به اصطلاح اصولی،یعنی تمام قیدهایی که در عملی شدن حکم نقش‌آفرین است) یا در متعلّقات آنها اخذ شده است.

با توجه به این نکته به این باور خواهیم رسید که تمام پژوهش‌های موضوع‌شناسی، بر محور «موضوعات و متعلّقات عرفی احکام شرعیه است».

رکن سوم، برخورداری از غایت: امّا غایت و غرض علم موضوع‌شناسی را می‌توان چنین معرفی کرد: با شناخت موضوع‌ها و گزاره‌های عرفی احکام شرعی ـ به معنای عام آن که در برگیرنده موضوع و متعلّق، به اصطلاح اصولی می‌شود ـ احکام شرعی، چه کلی و چه جزئی به گونه شفّاف، روشن خواهد شد و در نتیجه، در عرصه پاسخ‌گویی مسائل شرعی، از بیان حکم، به سبیل قضیّه شرطیه و فرضی پرهیز می‌شود و بی‌گمان از آثار موضوع‌شناسی این است که در پاسخ استفتاءات، از کلی‌گوئی، آن هم به سبیل تعلیقی و فرضی، که اگر چنین است حکم آن، چنان است که سرگردانی استفتاءکننده و پرسش‌گر را در پی دارد، پرهیز خواهد شد و پاسخ پرسش‌گر، به گونه قطعی و شفّاف ارائه خواهد شد. از باب نمونه، در پاسخ این پرسش که آیا استفاده مرد از انگشتری که از طلای سفید ساخته شده، جایز است، یا خیر؟ پس از موضوع‌شناسی، پاسخ به این‌گونه نخواهد بود که: «اگر در بین مردم و در عرف طلا بر آن صدق می‌کند، جایز نیست و گرنه اشکال ندارد»، بلکه به طور قطع و به روشنی در پاسخ خواهد آمد: «طلای سفید، گونه‌ای از طلاست و حکم طلای زرد را دارد» در نتیجه، مکلّف در عمل، احکام طلا را بر طلای سفید، در حرام بودن استفاده و ناروا بودن گزاردن نماز با آن، بار خواهد کرد.

رکن چهارم، برخورداری از مسائل: در دانش موضوع‌شناسی نیز، به طور دقیق، قاعده‌ای که برای «مسائل» تعریف شد، در خور برابرسازی است.

مسائل موضوع‌شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد:

«هی القضایا التییبحث فیها عن موضوعات الأحکام و متعلّقاتها العرفیه مفهوماً و مصداقاً»

مسائل علم موضوع‌شناسی، عبارت است از قضایایی که در آنها، از مفهوم و مصداق آن دسته از موضوعات و متعلّقات احکام فقهی، که از سنخ عنوان‌های عرفی است، بحث می‌شود.

روشن است که مرجع شناخت مفهومی و مصداقی این‌گونه عنوان‌ها، عرف است. در مَثَل در حکم شرعی حلّیت ذبح بالحدید، در موضوع این حکم، قید «حدید» آمده، که عنوانی است عرفی.

در دانش موضوع‌شناسی دو گونه بحث و پژوهش درباره حدید انجام می‌شود:

۱. مفهوم‌شناسی و این‌که آیا حدید به معنای وصفی است؛ یعنی «ماله الحده» هر چیزی که حدت و تیزی دارد، حدید است. بر این تقدیر، معنای فراگیری دارد و شیشه تیز و استخوان تیز را هم در برمی‌گیرد و یا به معنای اسمی است و اسم است برای فلز خاص (آهن)

۲. مصداق‌شناسی که بر تقدیر معنای دوم، آیا استیل مصداق آهن است، یا فلز دیگری است، مغایر با آن.

نتیجه اینکه در مفهوم‌شناسی حدید، دو قضیه «الحدید ما له الحدّه» و «الحدید اسم لعنصر خاص ما له الحدّه» از مسائل علم موضوع‌شناسی است و تعریف یاد شده، به طور دقیق بر آن سازگار است. همچنین، در مصداق‌شناسی حدید، قضیّه «الاستیل نوع من الحدید» از مسائل موضوع‌شناسی است. حتّی اگر موضوع‌شناسی به نتیجه عکس آن رسید (الاستیل لیس من الحدید) باز از این قبیل است.

رکن پنجم، برخورداری از مبادی تصوّریه: دانش موضوع‌شناسی، از مبادی تصوّریه، بسان دیگر اجزاءالعلوم، برخوردار است.

مبادی تصوّریه آن، همانا مجموعه قضایایی است که در ضمن آنها موضوع حکم، متعلّق حکم، عنوان‌های عرفیه، عرف و اقسام آن، مصداق، مفهوم، و . . . تعریف می‌شود.

رکن ششم، برخورداری از مبادی تصدیقیه

دانش موضوع‌شناسی نیز، از مبادی تصدیقیه برخوردار است که عبارت باشد از آن ابزاری که در مسائل موضوع‌شناسی، به وسیله آنها، تصدیق می‌کنیم ثبوت محمول‌ها را برای موضوع‌ها. این ابزار، که در موضوع‌شناسی، به آنها چنگ می‌زنیم و خمیر مایه تمام تصدیق‌هایی است که در شناخت موضوع‌ها، چه در بعد مفهوم‌شناسی و چه مصداق‌شناسی، به دست می‌آید، منحصر است در عرف و لغت، اعم از عرف عام و عرف خاص (در پاره‌ای موارد).

به دیگر سخن، ما در موضوع‌شناسی هماره به دو ابزار تکیه داریم:

۱. لغت که در مفهوم‌شناسی موضوع‌هایی که در ادله شرعیه اخذ شده و از سنخ عنوان‌های عرفیه است (اعم از این‌که موضوع اصولی باشد که در عملی شدن حکم نقش‌آفرین است یا این‌که متعلّق اصولی باشد) نقش دارد.

۲. عرف که هم در شناخت مفهومی موضوع حکم شرعی مرجع است و هم در شناخت مصداق آن. از باب نمونه، وقتی ما حشره کارمین را موضوع‌شناسی می‌کنیم که آیا از خبائث به شمار می‌رود، تا مصداق کریمه «یحرم علیهم

الخبائـث» باشـد؟ در مفهوم‌شناسـی «خبائث» به عرف و لغت رجـوع کرده و نتیجه می‌گیریـم «خبیـث» به معنای چیزی اسـت که طبع بشـری از خـوردن آن بیزاری می‌جویـد و بـا مراجعـه بـه عـرف، بـه روشـنی در می‌یابیم که حشـره کارمیـن، از مصادیـق آن نیسـت. مبـدء تصدیـق مـا در این قضیه، عـرف و لغت اسـت و از این روی، از مبـادی تصدیقیـه دانش موضوع‌شناسـی شـمرده می‌شـود.

از آن‌چـه در ایـن بخـش ارائـه شـد، به ایـن نتیجه رسـیدیم که موضـوع، به معنای دقیـق آن: «شـناخت عنوان‌هـای عرفـی، کـه در لسـان ادلّـه و نصـوص شـرعی، موضـوع، یـا متعلّق حکم شـرعی، گرفتـه شـده»، از نظر مفهوم، یا مصـداق، گرچه در وهلـه نخسـت و بـه طـور ذاتـی، از مبـادی تصوّریـه علـم فقـه و در موردهایـی از مبـادی تصدیقیـه آن اسـت، بـه ویـژه نسـبت به احـکام جزئی؛ ولـی در روزگار مـا کـه در پرتو پیشـرفت‌های شـگفت مسـائل جدیـد فراوانی فـراروی دینـداران و پای‌بنـدان بـه احـکام شـرعی قـرار گرفته، بایسـته می‌نماید که رشـته‌ای مسـتقل عهـده‌دار شـناخت موضوعات شـود و در چهارچوب دانش مسـتقلی به نـام «دانش موضوع‌شناسـی» پـا به عرصه بگذارد. دانشـی کـه به‌گونه‌ای منطقـی ـ برهانی، در ایـن پژوهـش ثابت شـد که از همه عناصـر لازم و ضرور علم بودن برخوردار اسـت.

رهنمـه: موضوع‌شناسـی، نسـبت بـه بیش‌تـر مـوارد آن، جزئـی اسـت. موضـوع در تمـام مسـائل آن، از امـور خارجـی و شـخصی اسـت، در حالیکـه علـم مباحـثِ کلـی و قواعـد کلی اسـت

اسـتاد: نخسـت آنکه، در مباحث پیشـین، به شـرح بیان شـد، موضوع‌شناسی، دو محـور دارد: محـور شـناختِ مفهـوم موضوعـی که در لسـان ادلّه شـرعیه، موضوع قـرار گرفتـه و عنوانی اسـت عرفی. دیگری شـناخت مصداق این موضـوع. و آن‌چه از این دو ممکن اسـت، جزئی باشـد، شـناخت مصداقِ موضوع اسـت؛ و امّا شناخت مفهـوم آن، هرگـز جزئی نیسـت. ولـی بسـیاری از برابرسازی‌های موضوعـات، از سـنخ برابرسـازی مفهوم گسـترده‌ای اسـت بر عنوانی که از مصادیق آن، به‌شـمار مـی‌رود و ایـن، مفید قاعده کلی موضوع‌شناسـانه اسـت.

همچنیـن مـا هیـچ دلیل و برهانـی نداریم که دانش مسـتقل باید، تمـام، یا بیش‌تر مسـائل آن، کلّـی و در بردارنـده قواعـد کلـی باشـد، بلکـه بـه عکـس، پـاره‌ای از دانش‌هـا را می‌تـوان نـام بـرد که سراسـر موضوعـات مسـائل آن، جزئی و روشـن اسـت، ماننـد: علـم رجـال؛ زیرا علم رجال، علمی اسـت کـه در آن، احـوال رجال، از نظر عدالت و وثاقت، فسـق و اعتبار و عدم اعتبار بحث می‌شـود. روشـن اسـت که موضـوع در تمـام ایـن حالت‌هـا و ویژگی‌ها، شـخصی اسـت، نه کلی.

و نیـز بسـان تاریـخ، علمـی کـه در آن از احـوال ملـوک، قهرمانـان، اثرگـذاران و نقش‌آفرینـان در میـان ملّت‌هـا و جامعه‌هـای گوناگـون بحـث می‌شـود. کـه بی‌گمان، بسـان موضوعات، مسـائل آن جزئی و شـخصی اسـت. و یا علم جغرافیا کـه موضـوع، در تمـام مسـائل، یـا بیش‌تـر آنهـا جزئی و شـخصی اسـت؛ زیـرا در علـم جغرافیـا، از احـوال اقالیم و بلاد و روسـتاها بحث می‌شـود و روشـن اسـت که موضـوع، در تمـام ایـن مـوارد، جزئی و شـخصی اسـت.

در مباحث پیشـین اشـاره شـد کـه همانندترین دانش‌هـا به دانش موضوع‌شناسـی، از ایـن نظـر، دانش رجال، تاریخ و جغرافیاسـت.

اشـکال دیگـری که شـاید به ذهـن ناقـدان، درباره مسـتقل بودن موضوع‌شناسـی بیایـد، ایـن اسـت کـه مبـدء تصدیقـی در تمـام مـوارد موضوع‌شناسـی، اعـم از مفهوم‌شناسـی و مصداق‌شناسـی آن، عـرف اسـت، بـا این‌کـه عـرف از نـگاه همه صاحب‌نظـران، تنهـا در خصوص روشن‌سـازی حـد و انـدازه مفاهیم اعتبـار دارد، و امّـا نسـبت به بازشـناخت و بازنمـود مصادیق، اعتباری نـدارد و ضابطه برابرسـازی مفاهیـم بـر مصادیق، تنها نظر دقّی پیراسـته از تسـامح اسـت.

ناگفتـه نماند کـه این اشـکال، تنها متوجه نظریه موضوع‌شناسـی، دانش مسـتقل، نمی‌شـود بلکـه فـارغ از ایـن نظریـه، اصـل حجّیـت نظـر عـرف را در بازشـناخت مصادیـق و برابرسـازی مفاهیـم را بـر آنهـا، هـدف گرفته و نفـی می‌کند.

پاسـخ: نخسـت آن‌کـه، اصل این نسـبت بـه همه صاحب‌نظـران، مبنی بـر این‌که معیـار و میـزان برابرسـازی مفاهیـم بر مصادیـق، نظر دقّی اسـت و نظر عـرف، در این‌جـا اعتباری ندارد، اول کلام اسـت و ادعایی بیش نیسـت. تحقیـق در این‌باره در مقالـی دیگـر، زیر عنـوان «مرجعیّت عرف عام در برابرسـازی بـر مصادیق» خواهد آمـد و در آن بحـث، ثابـت خواهد شـد که از اصولیـان و فقیهان، همچـون: حاج آقا رضا همدانی، فقیه جواهری، محقق حائری، مؤسـس حوزه مقدسـه، و امام خمینی و ... مرجعیّـت عـرف را در برابرسـازی مفاهیم بر مصادیـق، پذیرفته‌اند، بلکه بر آن اصـرار دارنـد، بلکـه تسـامح‌ها و آسـان‌گیری‌های عرفـی را نسـبت به مـواردی که عقـلا پذیرفته‌اند، معتبر شـمرده‌اند.

اصـل ایـن مبنـی که نظر عـرف در بازشـناخت مصادیـق، بی‌اعتبار اسـت، مبنای اسـتواری نیسـت و نقدپذیر است.

اشـکال دیگـری که شـاید به ذهن ناقدان بیاید، این اسـت کـه: آن‌چه بین فقیهان، پیشـینیان و پسـینیان، روشـن و گزیرناپذیر بوده و هسـت، این‌که شـأن فقیه، ورود در موضوعـات نیسـت، راز فقهـی اصولـی آن هم، این اسـت که احکام شـرعی، به سـبیل قضیه حقیقیه، جعل شـده که موضوع آن مفروض الوجود اسـت. چرا شـما، فقیـه را در دائره موضوع‌شناسـی وارد می‌کنیـد و بـر آن اصرار می‌ورزیـد، کاری که شـأن او نیسـت. کار اصلی فقیه، اسـتنباط احکام شـرعی اسـت و احراز موضوع، نه در اسـتنباط نقـش دارد و نه در افتاء.

در پاسـخ میتوان گفت درسـت اسـت که دخالت در موضوع‌شناسـی، شـأن فقیه در مرحلـه اسـتنباط احـکام نیسـت و در مرحله افتاء هـم می‌تواند موضوع را به سـبیل فرضی و تقدیری پاسـخ گوید، ولی تمام نکته اینجاسـت که پاسخ‌گویی، به سـبیل قضیّـه شـرطیه و تقدیـری بـرای پرسـش‌کننده، حل مشـکل فقهی نمی‌کنـد و به پاسـخ شـفّاف دسـت نمی‌یابد، بلکه گاه به سـرگردانی او افزوده می‌شـود، بویژه در شـرایط کنونی که بسـیاری از موضوعات، بازشـناخت ماهیّت و ویژگی‌های آن، به آسـانی در دسترس نیست.

بـه دیگر سـخن، فضای موجود از فقیه پاسـخ شـفّاف و پیراسـته از هـر گونه تقدیر و فـرض و تردیـد را می‌طلبـد و این خود، اقتضـای ورود فقیه را در موضوع‌شناسـی می‌کنـد کـه با توجه به گسـتردگی دامنـه آن، برای او چندان ممکن نیسـت که اگر ممکـن باشـد بسـیار اثرگـذار و مفید اسـت و تنها چیزی کـه این کاسـتی را جبران می‌کند، همان «دانش مسـتقل موضوع‌شناسـی» اسـت.



روند استنباط و کاستی‌های علم اصول

درگفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی زارعی سبزواری

حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی زارعی سبزواری متولد ۱۳۴۸ از اساتید حوزه و از جمله محققان و نویسندگان حوزوی می‌باشد که سابقه تدریس در سطوح مختلف و درس خارج را دارند. کتاب‌ها و تالیفات متعددی چون ۱- تعلیقات نهایه الحکمه (۲جلد) ۲-تعلیقه کفایهٔ الاصول(۳جلد) ۳- القواعد الفقهیه فی فقه الامامیه(بیش از ۱۵ جلد) و بسیاری از تالیفات دیگر از آثار ایشان می‌باشد.

خلاصه: در مقدمه این مصاحبه، استاد گرامی به بیان اهداف علوم و تقسیم علوم به علوم نیازمند به دانش های دیگر و بی‌نیاز به دانش‌های پرداخته و هدف علم اصول را شناخت قواعد دخیل در فهم مراد شارع و علم اصول را جزء علوم نیازمند به علوم دیگر برای نتیجه‌گیری می‌دانند. ایشان در بیان جایگاه علم اصول، نقش علم اصول، رجال و درایه را در فقه بسیار پررنگ‌تر از علوم دیگر بر می‌شمارند و صاحب‌نظر بودن در این دو را شرط اجتهاد می‌دانند و آنگاه مثال‌هایی را برای روشن شدن بیشتر می‌آورند. سپس در بیان نحوه استنباط پس از یادگیری علوم مورد نیاز یعنی شیوه عملیات استنباط، در گام اول: توجه به موضوع‌شناسی و شناخت حقیقت موضوع را چه از مسائل مستحدثه باشد یا نه و بعد از آن پیدا کردن حکم موضوع از طریق امارات خاصه و عامه و در نهایت در صورت عدم وجود امارات، مراجعه به اصول عملیه را بر شمرده و نقش اصول فقه را در این بین با مثال ارائه می‌نمایند. ایشان زاید و متورم بودن مباحث اصول فقه را رد کرده و به بیان موارد و مباحث مورد نیاز و کار نشده در اصول فقه می‌پردازند و همچنین شیوه چینش و طرحشان را با توجه به سبک خود در تدریس و مباحث درس خارج اصول شرح می‌دهند و در نهایت هم پیرامون اشکالات و نواقص علم اصول رایج عدم توجه به ۱- تاریخ مسائل مورد نظر و ۲- عدم ارائه ثمرات فقهی علمی و کاربردی را بر می‌شمارند.

رهنامه: عناصر و ابزار و وسایل لازم برای استنباط احکام کدام‌اند و نقش علم اصول چیست؟ جایگاه علم اصول در کارگاه استنباط و اجتهاد چیست؟

استاد: در خصوص سؤالی که مطرح کردید لازم است به دو نکته اشاره کنم. بعد از توضیح این دو نکته نقش علم اصول و جایگاه آن در استنباط و کارگاه اجتهاد روشن خواهد شد. نکته اول این است که بی‌شک در تدوین هر علمی از علوم، از جمله علوم انسانی، یک غایت و یک هدف معین دنبال می‌شود؛ مثلاً هدف از تدوین علم منطق را محفوظ ماندن فکر از خطا معرفی کرده‌اند، علم ادبیات علمی است که هدف از تبیین آن محفوظ ماندن لسان از خطا و به تعبیر دقیق‌تر صیانت و محفوظ ماندن بیان از خطا در لسان عرب معرفی شده است، علم فلسفه را از جمله علومی می‌دانند که هدف آن را شناخت وجود و موجودات دانسته‌اند، هدف علم اصول فقه را شناخت قواعدی می‌دانند که در فهم مرادات شارع مقدس در کتاب و سنت و به تعبیری فهم مرادات قانونگذار دخیل است، همچنین هدف از علم فقه را آشنایی با احکام شرعی در جهت عمل به آن احکام شرعی می‌دانند. بر اساس این، هر علمی از علوم، به خصوص علوم انسانی، یک هدف و یک غایتی دارد که تدوین آن علم برای رسیدن به آن هدف و غایت انجام گرفته است.

نکته دوم این است که علوم انسانی با هر هدفی که تدوین شده باشد به دو گروه قابل تقسیم است؛ گروه اول علومی هستند که برای رسیدن به هدفشان نیازی به ضمیمه علوم دیگر و فراگیری علوم دیگر نیست. اگر کسی خود آن علم و مسائل مربوط به آن علم را فرا بگیرد می‌تواند به هدفی که تدوین آن علم در آن جهت صورت گرفته است برسد. برای نمونه هدف علم منطق محفوظ ماندن فکر از خطا، آشنا شدن با برهان و آشنا شدن با قیاسات است طوری که بتواند فکر را از خطا محفوظ بدارد. برای رسیدن به این هدف کافی است که فرد مسائل منطقی را فرا بگیرد و نیازی به علم ادبیات، علم اصول فقه یا علم فقه نیست. علم ادبیات نیز چنین است و برای رسیدن به هدف آن کافی است که شخص با ادبیات عرب آشنا شود. اگر کسی با مسائل مربوط به ادبیات عرب آشنا شود می‌تواند به هدف از تدوین این علم برسد، بدون اینکه نیازی به علومی مانند فقه، منطق و فلسفه داشته باشد. بنابراین گروه اول عبارت‌اند از علومی که برای رسیدن به غایتی که در تدوین آن علوم دنبال می‌شود فراگیری مسائل خود آن علوم کفایت می‌کند.

گروه دوم عبارت‌اند از علومی که برای رسیدن به هدف از تدوین آنها، فراگیری آن علم و مسائل آن کفایت نمی‌کند، بلکه نیاز به یک ضمیمه یعنی فراگیری علوم دیگر هم دارند. البته شکی در این نیست که مهم‌ترین رکن برای رسیدن به هدف آن علم، فراگیری مسائل خود آن علم است؛ ولی صرف فراگیری مسائل آن علم برای رسیدن به هدف از تدوین آن، کافی نیست و رسیدن به آن هدف نیاز به فراگیری علوم دیگری دارد؛ مثلاً باید از علم منطق استفاده کند و با ادبیات عرب و فلسفه هم آشنا باشد. در بین علوم انسانی یکی از علومی که برای رسیدن به هدف از تدوینش نیاز به ضمیمه سایر علوم دارد، علم اصول است. علم اصول فقه در حقیقت یک سری قواعد عقلاییه است که گاهی نتیجه‌گیری و ترتیب مباحث موجود در آن نیاز به این دارد که یک مسئله فلسفی، یک مسئله منطقی یا یک مسئله ادبیاتی به آن ضمیمه شود.

رهنامه: این ضمیمه شدن برای فهم علم است یا بکارگیری آن

یا برای رسـیدن بـه نتیجه؟

اسـتاد: بـرای نتیجه‌گیـری مسـائل خودش اسـت؛ برای مثـال و بـرای فهم بهتر مطلـب، یکـی از مباحـث در علم اصول در باب اوامر این اسـت که آیـا متعلق اوامر، فـرد اسـت یـا طبیعت. اینکه طبیعت چیسـت و طبیعت لابشـرط قسـمی اسـت یا منظور از طبیعت ماهیت لابشـرط مقسـمی اسـت و اینکه فرد چیسـت و امتیاز فرد از ماهیت چیسـت و مسـائلی از این دسـت در فلسـفه روشن می‌شـود؛ بنابراین تا در فلسـفه فرد را نشناسـید و ماهیت را نشناسـید، نمی‌توانید درباره متعلق اوامر که فرد یـا ماهیت اسـت، به نتیجه برسـید. در بحـث مفاهیم، یکی از مفاهیم مفهوم شـرط اسـت. اگر کسـی با شـرط در ادبیات عرب آشـنا نباشـد، نمی‌تواند در بحث مفاهیم، بـه خصـوص در مفهـوم شـرط، به نتیجه برسـد. لـذا علم اصـول از جملـه علومی اسـت کـه برای رسـیدن به غایـت و هدفش باید دانشـی فراتر از علم اصـول به آن ضمیمه شـود و در کنار آن وجود داشـته باشـد.

علـم فقـه در میـان علـوم انسـانی از نظر غایت اشـرف علوم اسـت؛ چـون هدف از ایـن علـم آشـنایی با احـکام شـارع مقدس اسـت که عمل به آنها سـعادت انسـان را تضمیـن می‌کنـد. ایـن علـم نیز از جمله علومی اسـت که دسترسـی بـه هدف و غایـت آن، نیـاز بـه ضمیمه چندین علـم دیگـر دارد. در حقیقـت می‌توانیم بگوییم علـم فقـه یـک کارگاهـی اسـت کـه نیـاز بـه چنـد کارآگاه دارد کـه به چنـد علم آگاهنـد؛ ادبیات عرب، تفسـیر، رجال و درایه، فلسـفه و منطـق، بلاغت و علم اصول فقـه. البتـه سـطح آگاهی مورد نیاز برای رسـیدن به نتیجـه و هدف از علـم فقه در هـر یـک از ایـن علوم مختلف اسـت. بنابرایـن علم فقه از علومی اسـت کـه برای رسـیدن بـه هدفـش نیاز بـه علوم متعدد دیگـری دارد کـه یکی از آنهـا علم اصول اسـت. البتـه خـود علم اصـول فقه نیز نیـاز به ضمیمه علـوم دیگر دارد. اگر کسـی آگاهـی بـه آن علوم نداشـته باشـد نمی‌تواند آن‌طور کـه باید و شـاید در علم اصول فقـه صاحب‌نظر باشـد و نتیجـه بگیرد.

رهنامـه: نقـش اصول فقه در رسـیدن به نتیجه علم فقه و اسـتنباط احکام چقدر اسـت؟

اسـتاد: در میـان همـه علومی که علـم فقه برای نتیجـه گرفتن به آنها نیـاز دارد، دو علـم نقـش اساسـی دارنـد؛ ۱. علـم رجـال و درایه، ۲. علـم اصول فقـه. البته در این شـکی نیسـت که کـه ادبیات عرب نیز نقش دارد و اگر کسـی بـه ادبیات عرب آشـنا نباشـد نمی‌تواند به نتیجه برسـد؛ چراکه لسـان قرآن و روایات عربی اسـت و بـدون آگاهـی از ادبیـات عـرب، نتیجه‌گیـری حاصل نمی‌شـود. امـا در بین علومی کـه کمـک‌کار علم فقه برای رسـیدن به هدفش هسـتند علم رجـال و درایه و علم اصـول فقـه نقشـی اساسـی دارند. هر شـخصی که بخواهـد در علم فقـه ورود کند و از ایـن علـم اسـتفاده بهینـه ببرد و بـه غایتی که در این علم مطرح شـده اسـت، برسـد، عـلاوه بـر آن علـوم دیگـر، به ایـن دو علم نیاز اساسـی دارد. سـطح آگاهی در ایـن دو علـم باید فراتر از سـطح آگاهی نسـبت به سـایر علوم باشـد. در حقیقت می‌خواهیـم بگوییـم نقـش ایـن دو علـم فراتـر از همـه علومـی اسـت کـه مطرح کردیـم؛ علومـی مثل ادبیات و منطق. لذا سـطح آگاهی نسـبت به ایـن دو علم هم باید در سـطح بالاتـری از آن علوم دیگر باشـد.

بـرای ورود بـه فقـه شـخص بایـد در علـم رجـال و درایـه و علـم اصـول فقـه صاحب‌نظـر باشـد، نه اینکـه فقط آگاه به مسـائل این دو علم باشـد. بـرای ورود به فقه اگر کسـی ادبیات را بداند کافی اسـت و لازم نیسـت ادیب باشـد. اگر شـخص بـا مباحـث ادبیاتـی آشـنا باشـد و نظـر مشـهور در ادبیـات عـرب را بدانـد، کفایت می‌کنـد و لازم نیسـت صاحب‌نظـر باشـد که نظر کوفیون یـا بصریـون را ترجیح دهـد. در علـم منطق و فلسـفه نیز تقریبـاً همین‌طور اسـت. اما بـرای نقش‌آفرینی در علـم فقـه آگاهـی به علم رجـال و درایه و علـم اصول فقه باید در سـطح بالایی باشـد. آگاهـی در سـطح بـالا به معنای این اسـت که شـخص بایـد صاحب‌نظر در ایـن دو علم باشـد.

اگر شـخص، آگاهی کافی در این دو علم نداشـته باشـد نمی‌تواند در کارگاه اجتهاد بـه عنوان یک مجتهد، یک فقیه شـناخته شـود. بـرای نمونه اگر شـخص راجع به مدالیـل الفـاظ مفـرده‌ای که در لسـان شـارع مقدس، چـه در کتاب و چه در سـنت، اسـتعمال شـده اسـت مثل امـر و نهی و مشـتق، صاحب‌نظـر نباشـد، نمی‌تواند در علـم فقـه به نتیجه مطلوب برسـد. همچنیـن اگر دربـاره مدالیل الفـاظ ترکیبیه‌ای که در لسـان شـارع وارد شـده اسـت، مثل جمله مفهومیه، مثل جمله عامه و جمله مطلقـه، صاحبنظر نباشـد یـا در خصوص طـرق و راه‌های وصول ایـن مدالیل الفاظ مفـرده و یـا الفاظ ترکیبیه و حجیت و اعتبار آنها صاحبنظر نباشـد، در علم فقه هیچ کاری نمی‌توانـد بکنـد. شـخص بایـد بدانـد امـر و نهـی چیسـت؟ و بر چـه چیزی در لسـان شـارع دلالت دارد؟ و مدلولش چیسـت؟. او باید بداند مشـتق چیسـت؟ و چنانچه در لسـان شـارع آمد مدلـول آن، به‌خصوص مدلول تصدیقـی آن که همان مـراد شـارع باشـد، چه چیزی اسـت، چون دانسـتن ایـن امور ابـزار مورد نیـاز برای فقیـه در فقـه اسـت و اگـر در خصـوص اینهـا صاحب‌نظر نباشـد، چنانچه بـا امر و نهـی شـارع مواجـه شـود، نمی‌توانـد راجـع بـه مدلـول و مفهـوم و مقصـود از آنها اظهارنظر داشـته باشد.

عـلاوه بـر امر و نهی، الفاظ مفرده دیگری را در لسـان شـارع داریم کـه فقیه درباره مفـاد ایـن الفـاظ مفـرده باید بحث کنـد و بدانـد مدلول اینهـا و مراد شـارع مقدس در صورتـی کـه اینها را در کتاب و سـنت اسـتعمال کند چیسـت؟. همینطـور الفاظ ترکیبیـه وجـود دارد که فقیه باید بداند الفاظ ترکیبیه چیسـت؟ فقیه باید بداند جمله شـرطیه و وصفیـه و جمله اسـتثنائیه، و جملـه عام و خاص، مطلـق و مقید، مجمل و مبیـن، بـر چه چیـزی دلالت دارنـد؟ باید بداند یک جمله اسـتثنائیه یا شـرطیه یا وصفیـه علاوه بـر دلالت منطوقـی، دلالت مفهومـی دارد یا خیر؟

عـلاوه بـر اینها شـخص بایـد راجع به احـوال مدالیل الفـاظ مفرده و احـوال مدالیل الفاظ ترکیبیـه نیز صاحبنظر باشـد؛ مثلاً وقتی معنـای امر و مدلول امر را در لسـان شـارع فهمیدیـم، یکـی از مباحـث مربوط به احوال امر این اسـت که اگـر این امر با نهـی اجتمـاع کردند، چه بایـد کرد؟ این بعد از این اسـت که خود مدلـول این الفاظ مشـخص شـده باشـد. همچنین در بحـث عام و خـاص، بعد از اینکه مدلـول عام و خاص مشـخص شـد، باید بحث کنیـد که اگر جمله خاصه اجمال داشـت سـرایت بـه جملـه عامه می‌کنـد یا نـه؟ این بحـث از احوال مدالیـل این جملات اسـت، نه از مدالیـل خـود ایـن جمـلات. خلاصه اینکه شـخصی کـه می‌خواهـد در فقه کار کنـد و در کارگاه فقـه و اجتهـاد و اسـتنباط تأثیرگذار باشـد و به نتیجه برسـد، راهی نـدارد جـز اینکه در مسـائل اصولی صاحب رأی باشـد نه اینکه با آنها آشـنا باشـد.

علـم رجـال هـم همین قدر مهم اسـت؛ چـون در علـم رجال مباحـث مهمی وجود دارد. علـم درایـه نیـز همین‌طور اسـت؛ مثلاً مـا حدود پانـزده توثیق عـام داریم که از آنها به توثیقات عامه تعبیر می‌شـود. اگر شـخصی که در کارگاه اجتهاد مشـغول اجتهـاد اسـت در خصـوص این توثیقات عامـه اثباتاً یا نفیاً صاحبنظر نباشـد، امکان نـدارد بتوانـد در علم فقه به نتیجه برسـد. مباحـث فراوانی در علم رجال هسـت که از حوصلـه بحـث مـا خارج اسـت، امـا برای نتیجـه رسـیدن در فقه لازم اسـت. بر اسـاس ایـن، می‌توانیـم بـه این نتیجه برسـیم کـه اسـتنباط احکام که هـدف علم فقهاسـت، ممکـن نیسـت، مگـر آنکه شـخص در مباحث و مسـائل علـم اصول و رجـال و درایه صاحب‌نظر باشـد.

رهنامـه: اگر شـخصی علـوم مورد نیاز بـرای اسـتنباط را فرا گرفته

باشـد برای شـروع اسـتنباط باید از کجا شـروع کند؟ یعنی شـیوه عملیاتی اسـتنباط چیست؟

اسـتاد: در علـم فقـه، اشـخاص بـرای اسـتنباط احکام بایـد به چند عنصـر توجه کننـد. اولیـن عنصر موضوع‌شناسـی اسـت. هر موضوعـی از موضوعـات خارجی را کـه شـخص با آن مواجه شـود و بخواهد حکم شـرعی آنرا مشـخص کنـد باید در ابتـدا خـود آن موضـوع را از نـگاه توسـعه‌ای یا تضییقی بررسـی کند و کشـف کند کـه حقیقـت آن موضـوع چیسـت؟ یکی از مسـائلی که گاهـی به طور شایسـته در بحـث اسـتنباط بـه آن توجـه نمی‌شـود، موضوع‌شناسـی موضوعـات اسـت. برای شـناخت موضوعـات شـخص بایـد بـا لغـت عـرب و ارتـکازات عرفیـه و مفاهیم شـرعی موجـود در لسـان آیـات و روایـات آشـنا باشـد و کتـب اصیل لغـوی بداند؛ چـون تمـام موضوعاتـی کـه با آن مواجه هسـتیم و حکم شـرعی در شـرع مقدس اسـلام بـرای آنهـا صادر شـده، موضوعاتی اسـت که یا مـراد از آنها مفهومی اسـت که در لسـان عرب بیان شـده اسـت و یا مفاهیمی عرفی بوده و یا حقیقتی شـرعی هسـتند. بنابراین موضوع‌شناسـی عنصر اول اسـت.

رهنامه: لطفاً عنصر موضوع‌شناسی را بیشتر توضیح دهید.

استاد: موضوع‌شناسـی با تشـخیص مصداق موضوع فرق دارد. گاهی می‌خواهیم مفهـوم موضـوع را بشناسـیم و گاهـی به دنبال مصـداق موضوع در خارج هسـتیم. تعییـن موضـوع از حیث مفهومی کار فقیه محقق و متتبع اسـت. او بررسـی می‌کند کـه مفهـوم کلمـه در لسـان عرب چیسـت و عرف از ایـن کلمه چه می‌فهمـد و آیا حقیقـت شـرعیه دارد یـا خیـر؟. این فقیه اسـت که بایـد حدود مفهومـی موضوع را بفهمـد و تشـخیص دهـد. بـرای نمونـه بـه عبارت فرسـخ یا فرسـنگ کـه حدی بـرای قصر نماز محسـوب می‌شـود، توجـه کنید. فرسـخ در لغت عـرب «بریدین» آمـده اسـت؛ یعنـی دو برید. فقیـه باید لفظ «برید» را بررسـی کند و ببیند در لسـان عـرب بـه چه معناسـت و چه محدوده‌ای از مسـافت را شـامل می‌شـود. اما مصداق خارجـی ایـن مفهوم و اینکه در خارج هشـت فرسـخ تحقق پیدا کرده یـا نکرده، به دسـت مکلف اسـت. فقیه نمی‌آید بگوید تو هشـت فرسـخ آمدی یا خیر. مفاهیم و موضوعـات دیگـر نیز همین‌گونه‌اند، مثلاً: مفهوم «حد ترخص» باید بررسـی شـود کـه منظـور چیسـت؟ یا «عـدم رؤیت جـدار» یا «عدم سـماع و شـنیدن اذان» باید بررسـی شـود که آیا مفهومش نشـنیدن با گوش عادی اسـت یا نشـنیدن با گوشی اسـت که از آلات و وسـایل شـنوایی بسیار قوی اسـتفاده می‌کند؟

توجـه بـه این نکتـه نیز ضروری اسـت کـه در بسـیاری از موارد فقیه برای کشـف مفاهیـم بـه عـرف و لغت رجوع می‌کند و گاهی برای کشـف بعضـی موضوعات به آیـات و روایات رجـوع می‌کند.

رهنامـه: اگـر مفاهیم جـزو مسـائل مسـتحدثه باشـد و در روایات نباشـد، فقیـه بـرای تشـخیص مفاهیـم آنها چـه میکند؟

اسـتاد: هـر موضوع نوپیدا و مسـتحدثی در یـک جامعه و عرفی خـاص، حادث و محقـق میشـود؛ لـذا بطور طبیعی جامعـه و عرفی که پدیـدآور آن هسـت باید مراد از آن یـا خـود موضـوع را بیان نمایـد. امروزه موضوعات پزشـکی، بانکی، شـهری، بـورس، سیاسـت، مدیریـت و موضوعات مختلف دیگـری وجود دارد کـه برای آنها الفـاظ جدیـدی اختراع می‌شـود. به این الفاظ، الفـاظ اختراعی می‌گوییـم. این الفاظ مفاهیمـی نوپیـدا دارد که برای تشـخیص آنهـا باید مخترعان و خبـرگان مربوط به هر کـدام را مرجع قـرار داد.

رهنامه: گام بعد از موضوع‌شناسی در استنباط چیست؟

اسـتاد: بعـد از اینکه شـخص موضـوع را بطـور تام شـناخت باید بـه دنبال حکم موضـوع باشـد. حکـم را از کجا می‌خواهد پیدا کنـد؟ از کتاب و سـنت. در قدم اول، بایـد بـه دنبـال ادلـه‌ای بـرای حکـم این مسـئله بـرود که کاشـف از حکم مسـئله اسـت؛ یعنـی بـه دنبال امـارات باشـد و ببیند آیـا امـاره‌ای از امارات کـه دلالت کند بـر حکـم این مسـئله وجـود دارد یا خیـر. امـاره آیات قـرآن، خبر واحد، خبـر متواتر و امثـال آن اسـت. چـرا اینهـا اماره‌انـد؟ چـون حیث امـارات و خصوصیـت آنها این اسـت کـه آینـه واقع‌نما هسـتند؛ یعنی کاشـف حکم واقعـی بـرای موضوعات‌اند و تـا امکان دسترسـی به حکـم واقعی وجـود دارد، رفتن به سـراغ حکـم غیرواقعی و ظاهری بی‌معناسـت.

گفتنـی اسـت کـه امـاره دو صـورت دارد؛ اماره خـاص و امـاره عام. امـاره خاص یا دلیـل خـاص یعنی اینکه روایتی یا آیه‌ای وارد شـده اسـت که حکـم را در خصوص مسـئله اثبـات می‌کنـد. اگـر چنین چیـزی پیـدا کردیـم و در بیـن روایات یـا آیات دلیلـی در خصـوص حکم یک مسـئله وارد شـده باشـد، ما از طریـق آن دلیل حکم مسـئله را اثبـات می‌کنیـم. اما اگر شـخص اماره‌ای پیـدا نکرد یعنی در بیـن امارات دلیلـی بـرای حکم این موضوع بطور خـاص پیدا نکرد باید به عمومـات و اطلاقات مراجعـه کنـد و ببیند عمومـات و اطلاقاتی که در کتاب و سـنت وجود دارد، شـامل ایـن موضوع خاص می‌شـود یـا نه.

رهنامـه: بـرای موضوعاتـی کـه در ابـواب فقهـی آمده اسـت اماره خـاص را می‌تـوان بـا مراجعه بـه کتاب‌هایی مثل وسـائل الشـیعه یافـت، اگـر مسـئله و موضوع مسـتحدثه بـود چه بایـد کرد؟

اسـتاد: بایـد بررسـی کرد کـه عمومـات و اطلاقات شـامل اینها می‌شـود یـا نه. چـون عموماتـی که در شـرع و کتاب و سـنت داریم بسـیار گسـترده هسـتند و هر مسـئله مسـتحدثه از دو حالـت خـارج نیسـت؛ یـا موضوعـی اسـت که تحـت این عمومـات یعنـی موضوعـات عامـه و مطلقه موجود در کتاب و سـنت و شـرع داخل می‌شـود یـا موضوعی اسـت که تحـت این عمومات داخل نمی‌شـود. اگـر داخل در آنهـا شـد حکمـش را از همیـن ادله عامه اسـتنباط می‌کنیم و اگر داخل نشـد نهایتاً متحیـر می‌شـویم و دسـت مـا از امـاره خاصـه و امـاره عامه کوتـاه اسـت و در این مرحلـه نوبـت بـه مراجعـه به اصـول عملیه می‌رسـد، چون وقتی دسـت مـا از ادله خاصـه کاشـف از واقـع و ادله عامه کاشـف از واقع کوتاه شـد، یک مکلف متحیری می‌شـویم کـه در خصوص این موضـوع نمی‌داند چه کند، نمی‌دانـد انجامش بدهد یـا نـه. در ایـن شـرایط به اصول عملیـه مراجعه می‌کنیـم. اصول عملیه یـا در علم اصـول و یـا در علم قواعـد فقه مطرح و بحث میشـوند.

از همیـن جـا اهمیـت علم اصول و نقش آن در اسـتنباط مشـخص می‌شـود. چون وقتـی موضـوع را شـناختیم بـدون اینکـه بـا علم اصول آشـنا باشـیم، هیـچ قدمی نمی‌توانیـم در اسـتنباط حکـم آن برداریـم. چرا که دلیـل آن امر ویا نهی شـارع و یا مشـتق یا جملات ترکیبیه خاصه و یا عامهای شـکل میدهد که در کتاب و سـنت هسـتند. و بایـد دانسـت کـه مدلول الفاظ مفـرده و جملات ترکیبیـه در علم اصول فقه مشـخص می‌شـود. و همینطور حجیـت طرقی که این الفاظ مفـرده و جملات ترکیبیه را به ما رسـانده اسـت در علم اصول روشـن می‌شـود؛ بنابراین اگر کسـی بـا مدالیـل الفـاظ مفـرده، و مدالیل هیئـات ترکیبیه و طـرق معتبری کـه در جهت رسـیدن این امور به ما دخیل هسـتند، آشـنایی نداشـته نباشـد، هیچ کاری در مقام اسـتنباط نمی‌تواند بکند.

رهنامـه: آیـا نیـاز به علـم اصـول در این حـدی که اکنـون تدریس می‌شـود وجـود دارد؟

اســتاد: طـلاب در مقاطع مختلـف و پایه‌های متعدد این علـم را تحصیل می‌کنند و بـه درس خـارج کـه می‌رسـند شـاید حـدود پانـزده سـال در علم اصول مشـغول تحصیل هسـتند. بگذارید من سـؤالات دیگری به سـؤال شـما اضافه کنم. آیا علم اصـول متورم نشـده اسـت؟ آیا بسـیاری از این مسـائلی کـه در علم اصـول مطرح می‌شـود زائـد نیسـتند؟ آیا تمام مسـائلی کـه الان در علم اصول مطرح می‌شـود در اسـتنباط احکام مفید و موثر هسـتند؟

در پاسـخ بـه این سـؤالات عـرض می‌کنیم: اگر کسـی بخواهد فقیه بشـود، طوری کـه احـکام شـرع را از طرق معتبـره و از ادله معتبره اسـتنباط کند، نیـاز به فراگیری علـم اصـول به همین وسـعتی که امـروز رایج اسـت دارد؛ چون کمتر مسـئله‌ای از مسـائل علـم اصول اسـت کـه دارای ثمـره فقهی نباشـد. بعضی اشـتباه می‌کنند و خیـال می‌کننـد کـه منظـور از ثمـره ایـن اسـت که هـر مسـئله‌ای از مسـائل علم اصـول مسـتقیماً کبـری بـرای اسـتنباط حکـم فقیه قـرار بگیـرد. به همیـن دلیل زمزمـه وجـود زوائـد در علـم اصـول و اینکـه بسـیاری از مباحـث آن کبـری برای اسـتنباط قـرار نمی‌گیرنـد، بـه گـوش می‌رسـد. در حالـی کـه مسـئله اصولـی یـا مسـئله‌ای اسـت کـه نتیجـه آن مسـتقیماً کبری بـرای اسـتنباط حکم فقهـی قرار می‌گیـرد یـا اینکـه دخیـل در نتیجه‌گیری یک مسـئله اصولـی دیگر اسـت که آن مسـئله کبری بـرای اسـتنباط حکم فقهـی قـرار می‌گیرد.

مثـلاً می‌گوییـم امر ظهور در وجـوب دارد. سـپس در باب ظواهـر می‌گوییم، ظاهر حجـت اسـت و نتیجـه می‌گیریـم ایـن امـر حجـت اسـت. وقتـی گفتیـم «اقیموا الصلـوه» حجـت اسـت؛ می‌گوییم ایـن عمل صلوه اسـت، اقیموا الصلـوه حجت بر وجوبـش اسـت پـس واجب اسـت در اینجا دلالت امـر بر وجوب، مسـتقیماً و بدون واسـطه در اسـتنباط حکـم نمـاز نقش آفرینی نکـرد ولی با ضمیمـه حجیت ظواهر توانسـت در اسـتنباط حکـم وجب برای نمـاز موثر واقع شـود. از این نوع مسـائل و مباحثی که مسـتقیماً خودشـان کبری قـرار نمی‌گیرند، بسـیار داریم. عکس همین مسـئله را می‌شـود مطـرح کـرد و گفـت حجیـت ظواهـر بـه تنهایی کبـری برای اسـتنباط احـکام قـرار نمی‌گیـرد، ولـی اگـر مثـل ظهـور امر، بـه آن ضمیمه شـود واسـطه برای اسـتنباط حکـم فقهی قـرار می‌گیرد.

لذا مسائل اصولی دو گونه هستند:

گونـه اول مسـائلی کـه نتیجـه بحـث از آنها مسـتقیماً کبری برای اسـتنباط حکم فقهـی قـرار می‌گیرند.

گونه دوم مسـائلی اسـت که در نتیجهگیری یک مسـئله اصولی دیگر نقش دارند و بـا ضمیمه به آن مسـئله واسـطه برای اسـتنباط حکم فقهی قـرار می‌گیرد.

بنابرایـن قطعـاً به علـم اصول در همیـن حدی کـه الان مطرح اسـت و بلکه فراتر از آن، نیـاز داریم.

رهنامـه: بـه نظر شـما آیـا علم اصـول نیـاز بـه بازبینی یا نـوآوری دارد؟

اســتاد: پویایـی هـر علمی در گـرو نـوآوری آن علم اسـت. اگـر نـوآوری صورت نگیـرد و علـم راکـد بمانـد، آن تأثیـری کـه بایـد بگـذارد را نخواهد گذاشـت. علم اصـول هـم از ایـن قاعـده مسـتثنا نیسـت. علم اصـول نیاز بـه نـوآوری دارد.

نوآوری در دو جهت صورت می‌گیرد:

۱. نوآوری در اسلوب و سبک.

۲. نوآوری در نظریه‌پردازی.

نـوآوری در سـبک بـه ایـن معناسـت که چینـش جدیـدی در مباحث علـم اصول داشـته باشـیم بـا ایـن هـدف که ایـن چینش جدیـد کمک بیشـتری بـه فراگیری علـم اصـول کنـد. اگـر تاریخ علـم اصـول را مطالعه کنیـم می‌بینیم کـه در اعصار مختلـف ایـن چینـش تغییر کرده اسـت. چینـش مباحث اصولـی در کتـاب *الذریعه* سـید مرتضی و نیز در کتاب *العده* شـیخ طوسـی با چینش مباحث اصولی در کتاب علامـه در *مبادی* و محقـق در *معـارج* فـرق دارد؛ ابـواب هر یـک از آنها مختلف و ترتیبـی متفـاوت دارد. در کتاب شـیخ اعظم انصاری نیز چینش آنها متفاوت اسـت. در عصـر حاضـر نیز مرحوم شـهید صـدر در ترتیـب مباحث، چینش‌هـای جدیدی را مطـرح کـرده؛ یعنـی سـبک جدیـد ارایه کرده اسـت. بنابرایـن ما همـواره نیاز به نوآوری در اسـلوب و سـبک داریم.

دومیـن عنصـر در نـوآوری مربوط بـه نظریه‌پردازی اسـت؛ یعنی ارایـه نظریه‌هایی جدیـد مطابـق با نیاز اسـتنباط امـروزی. این نـوآوری به دو صورت اسـت:

۱. نوآوری‌هایـی کـه مربـوط به مسـائلی اسـت کـه در گذشـته مطرح بوده اسـت. فقیه باید درباره آن مسـائل نیز نظر داشـته باشـد، ولو دیگران نظر داده باشـند. فقیه تـا نظـرات گذشـتگان را تأییـد نکند یا نظر جدیـدی در خصوص آن مسـئله مطرح نکند، قدرت اسـتنباط نخواهد داشـت.

۲. خلـق موضوعـات جدید و نظریه‌پـردازی درباره آنها. بعضی‌هـا خیال می‌کنند هر موضوعـی کـه بایـد در علم اصـول مورد بحث قرار گیرد، پیش‌تر گفته شـده اسـت و همـه موضوعـات مورد نیاز اسـتنباط، بررسـی شـده اسـت. در حالی کـه این‌طور نیسـت. امـروزه بسـیاری از مباحـث اصولی هسـتند که در علـم فقه کاربـرد دارند، ولـی در علـم اصـول به آنها پرداخته نشـده اسـت؛ مثل تنزیلیات شـرعیه که نقش مهمـی در اسـتنباط احـکام فقهـی در ابـواب مختلـف دارد و باید در علـم اصول به عنوان یکی از مبانی اسـتنباط در خصوص چیسـتی تنزیل و گسـتره و شـرایط آن بحث شـود.

رهنامـه: لطفـاً برخـی از مباحثی کـه در فقـه کاربـرد دارد، ولی علم اصـول به آنهـا نپرداخته اسـت را بیـان کنید؟

استاد: برای نمونه به چند موضوع اشاره میکنم.

یکـی از مباحثـی کـه بایـد درباره چیسـتی و حجیـت آن در علم اصول بحث شـود الحاقیـات اسـت. در فقـه راجع به الحاق تبعیـت فرزند از پدر و مادر در کفر و اسـلام و یـا الحـاق نوافل بـه فرایض و یا الحـاق الحائض بالجنب و امثال آن سـخن رفته اسـت. و امّـا اینکـه الحاق چیسـت؟ آیا الحاق چیزی غیر از قیاس اسـت؟ گسـتره و شـرایطش کدام اسـت؟ باید در علم اصول بررسـی شـود. هیچ کتابی نداریم که در خصـوص الحاقیات بحث کرده باشـد.

نمونـه دیگـر تنقیـح مناط اسـت کـه به طور گسـترده در فقـه مبنای اسـتنباط قرار میگیـرد. امّـا اینکـه تنقیح منـاط چیسـت؟ و آیا تنقیح منـاط قیاس اسـت یا دلیلی معتبـر در مقابـل قیـاس اسـت؟ در علم اصول باید بررسـی شـود.

نمونه سـوّم الغاء خصوصیت به عنوان یکی از راههای کشـف حکم شـرعی اسـت. و اینکـه الغـاء خصوصیت چیسـت؟ شـرایط الغـاء خصوصیت کـدام اسـت؟ باید در اصـول فقه دنبال شـود.

یـک نمونـه دیگـر مبحث علـت و حکمت اسـت. مـا در کتابهای اصولـی فصلی را نداریـم کـه بحـث اثباتـی اثبات علت و حکمـت و امتیاز آنهـا را مطرح کرده باشـد. معنـا و آثـار علـت و حکمت بودن یک امر مشـخص و معلوم اسـت، و اما اینکه این مطلـب کـه در ذیـل ایـن روایت آمده اسـت علت اسـت یا حکمـت و اینکه ملاک علـت بودن و حکمت بودن چیسـت؟ کسـی بحث نکرده اسـت. این بحـث باید در علـم اصـول مطرح شـود. لـذا در یـک مـورد می‌بینیم فقیهـی می‌گویـد این علت اسـت و چـون علت اسـت هم حدوثـاً و هم بقائـاً در حکم مؤثر اسـت و از آن عموم اسـتفاده می‌شـود و فقیـه بزرگوار دیگری همان امر را حکمـت میداند و از آن تعمیم اسـتفاده نمی‌کنـد و آن را مـلاک ثبوت و بقای حکم نمیداند. و هیچ یـک از آن دو

در خصـوص دلیـل علـت شـناختی و یا حکمت شـناختی آن امر توضیـح نمیدهند. لـذا بایـد در علـم اصـول ممیز علت از حکمت مشـخص شـود تا روشـن شـود این شـیء مؤلفه‌هـای علت بودن هسـت یـا مولفه‌های حکمـت بودن.

اسـتقراء نیـز از این دسـت مباحث اسـت. بحث از اسـتقراء همواره مطرح می‌شـود، اما حقیقت اسـتقراء چیسـت؟ اسـتقراء حجت اسـت یا خیر؟

در علـم اصـول از ظهـورات الفاظ زیاد صحبت کرده‌ایـم؛ و در فقه ظهور حال فعل، ظهـور حـال فاعل، ظهـور حال شـارع و ظهور حال عاقـل، هر کـدام جداگانه مورد اسـتناد قـرار میگیـرد. اما اینکه ظهـور حال فعل و فاعل و شـارع و عاقل چیسـت؟ و دلیـل حجیـت ایـن ظهورات چه چیزی اسـت؟ بایـد در علم اصول بحث بشـود.

از احـکام امتنانیـه بسـیار اسـتفاده می‌شـود و می‌گوینـد ایـن حکـم امتنانی اسـت. حکم امتنانی چیسـت؟ مؤلفه‌های اصلی حکم امتنانی چیسـت؟ از کجا تشـخیص می‌دهیـم ایـن حکم امتنانی اسـت یـا غیر امتنانـی؟ اینها باید در علـم اصول بحث شود.

در فقـه میگوینـد: ایـن حکـم عزیمـت و ایـن حکم رخصت اسـت. و بایـد در علم اصـول بررسـی شـود کـه عزیمـت و رخصت چیسـت؟ و اصـل در احـکام عزیمت بـودن یـا رخصت بـودن آنها اسـت؟

یـک نمونـه دیگـر مـذاق شـارع اسـت. در مـوارد متعـدد می‌گوینـد مذاق شـارع و شـریعت این اسـت. حقیقت و گسـتره و شـرایط مذاق شارع چیسـت؟ آن را از کجا کشـف کنیـم؟ اگـر کشـف کردیم، ایـن کشـف می‌تواند حجت باشـد یـا نه؟

چنان‌کـه مشـاهده کردیـد تعداد زیـادی از موضوعات هسـت که نیاز بـه بحث دارد و هنـوز در علـم اصول بحث نشـده‌اند. مباحثـی در علم اصول داریـم و ناگفته‌هایی هسـت کـه باید محققیـن اصولی به آنهـا بپردازند و بحث کنند. بـا این حال چگونه ادعـا می‌کننـد که علم اصول متورم شـده اسـت؟

اگـر مبانـی علـم اصـول را آنگونه که باید و شـاید شـناختیم و در خصوص مسـائل علم اصول صاحب نظر شـدیم آن وقت مجتهد می‌شـویم؛ یعنـی کارآگاه در کارگاه اسـتنباط احکام شـرعی میشـویم. علـم اصول خیلی نقـش عظیمـی دارد، بنابراین متـورم نشـده اسـت و اتفاقـاً نیاز بـه دقت بیشـتر هـم دارد و باید بیشـتر از اینها در آن کار بشود.

رهنامـه: شـما طرحی نـو را در علم اصـول دنبال می‌کنیـد، لطفاً این شـیوه و چینش را توضیح دهید.

اسـتاد: مـا در مباحث خـارج اصول از یک نوآوری در سـبک برخوردار هسـتیم. ما مقاصـد علـم اصـول را بعـد از طرح مبـادی و مقدمات به شـیوه جدیـد و با ترتیبی نـو چیدمـان کرده‌ایـم. بعـد از طرح مبـادی و مقدمات مـورد نیاز، چند مقصـد را در علـم اصول گنجانده‌ایم.

مقصد اول بررسـی مدلول الفاظ مفرده مسـتعمله در لسـان شـارع اسـت؛ مثل امر، نهـی، مشـتق و غیـره. مدلول اینها در شـرع ـ یعنی در کتاب و سـنت ـ چیسـت و بـر چه چیـزی دلالـت می‌کنند؟

مقصـد دوم را بررسـی احوال همیـن مدالیل قرار داده‌ایم؛ مثـلاً بحث از ملازمه بین وجـوب شـیء و وجـوب مقدمه‌اش. ایـن را در مقصد دوم مطـرح کرده‌ایم، چون بعد از اینکـه ثابت کردیـم امر دلالت بـر وجوب دارد، بحث می‌کنیم کـه آیا بین وجوب این شـیء و وجوب مقدمه‌اش ملازمه اسـت یا نیسـت. و این بحث در مرتبع بعداز تعییـن مدلول اسـت، چـون تا مدلول امر و دلالتش بر وجوب متعلق روشـن نشـود، ایـن بحـث قابـل طرح نیسـت. و پـس از تعییـن مدلول امربحـث می‌کنیـم آیا امر بـه شـیء که دلالـت بر وجـوب دارد، اقتضای نهـی از ضدش دارد یا نـه. این بحث از احوال امر اسـت.

مقصد سـوم مدلول الفاظ ترکیبیه مسـتعمله در لسـان شارع اسـت. در این مقصد از مدلـول جملـه شـرطیه، اسـتثنائیه و وصفیه بحـث می‌کنیم، یعنـی بحث می‌کنیم کـه اینهـا آیا علاوه بر دلالت منطوقیه که از هیئت ترکیبی‌شـان اسـتفاده می‌شـود، دلالـت مفهومی دارنـد، یا خیر؟

همینطـور در ایـن مقصـد بـه سـؤالاتی ماننـد اینهـا پاسـخ می‌دهیم: جملـه عامه دلالـت بـر چه چیـزی دارد؟ جملـه خاصه دلالت بـر چه چیـزی دارد؟ جمله مطلقه دلالت بـر چه چیـزی دارد؟

بعـد از اینکـه مدلـول ایـن جمـلات ترکیبیه روشـن شـد، در مقصد چهـارم احوال ایـن مدالیـل را بررسـی می‌کنیم؛ بـرای مثال، آیـا اجمال مخصص سـرایت به عام می‌کنـد یـا نـه. ایـن بحـث بعـد از اینکه مدلـول عام و خاص روشـن شـده باشـد، مطرح می‌شـود.

مقصـد پنجـم بررسـی طرق وصـول الفـاظ مفـرده و الفاظ ترکیبیـه اسـت. اوامر و نواهـی و جمـلات ترکیبی از طرقی به ما رسـیده اسـت؛ آن طرق چیسـت؟ حجت هسـتند یا خیر؟.

مـا همچنیـن بحث قواعـد اصول عملیـه را در بحـث قواعد فقهـی بحث می‌کنیم و می‌گوییـم عمـلاً مربـوط بـه علم اصول نیسـت. این خلاصه چینشـی اسـت که مطـرح کـردم که یک چینش جدید اسـت. اکنون نیز مباحثـات و کلاس‌های ما در مقصـد چهارم ادامه دارد. یازده ـ دوازده سـال اسـت که ایـن مباحث را با این ترتیب دنبـال می‌کنیـم و در هـر مبحثی از ایـن مباحث ثمرات فقهیـان را بیان کردیم.

رهنامـه: بـه نظر شـما علـم اصـول رایج چـه اشـکالات و نواقصی دارد؟

اسـتاد: یکـی از نواقـص مباحـث اصولـی رایـج این اسـت کـه در جهـت ثبت و چینـش مباحـث از دو چیـز غفلت شـده اسـت؛

۱. تاریـخ مسـائل بررسـی نمی‌شـود؛ یعنـی به این توجه نمی‌شـود که این مسـئله و ایـن مبحـث از کجـا و بـه چـه کیفیتـی آغاز شـد و الان بـه چه کیفیتـی مطرح می‌شـود. گاهـی اتفـاق افتـاده اسـت کـه یک مسـئله‌ای را شـیخ طوسـی در *العده* مطـرح می‌کنـد کـه شـبیه به مسـئله‌ای اسـت کـه الان در کفایه مطرح می‌شـود؛ حال آنکه آن مسـئله در ظاهر شـبیه این مسـئله اسـت و در باطن متفاوت اسـت. دلیلـش ایـن اسـت که سـیر بحث تکامـل پیدا کرده اسـت. بررسـی سـیر تکاملی مسـئله نقـش مهمـی در تعیین محـل نزاع مسـئله دارد کـه از آن غفلت می‌شـود. کمتـر کتابـی اصولـی را پیـدا می‌کنیـد کـه در اول هـر مسـئله اشـاره‌ای بـه سـیر تاریخـی بحـث بکنـد. همچنین در بحث‌هـا و کلاس‌هـای خارج اصول متأسـفانه ایـن بحث‌ها مطـرح نمی‌شـود.

۲. تطبیـق در فقـه. گاهـی دربـاره یـک مسـئله اصولـی چنـد مـاه بحـث صـورت می‌گیـرد، اقـوال و آراء و انظـار گوناگون بررسـی می‌شـوند و اسـتاد بـه نتیجه‌های بسـیار خوبـی می‌رسـد و بحـث و گفت‌وگو تمام می‌شـود؛ اما سـؤالی کـه در ذهن طلبـه باقـی می‌مانـد ایـن اسـت کـه ایـن اختـلاف انظـار و اقـوال در کجـای فقه مثمر ثمر اسـت.گاهی بحث آنقدر طولانی می‌شـود که طلبه خسـته می‌شـود. اگر مـا ثمـرات فقهـی این اختـلاف انظار را مطـرح کنیم، خسـتگی از تن طلبـه خارج می‌شـود؛ یعنـی می‌فهمـد در کجاهـا ایـن اختلاف انظـار کاربـرد دارد.

بنابراین دو چیز در بحث سبک و چینش مباحث مورد غفلت قرار گرفته است؛

۱. بررسی تاریخ مباحث

۲. ثمرات فقهی و علمی و کاربردی مباحث.







